



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



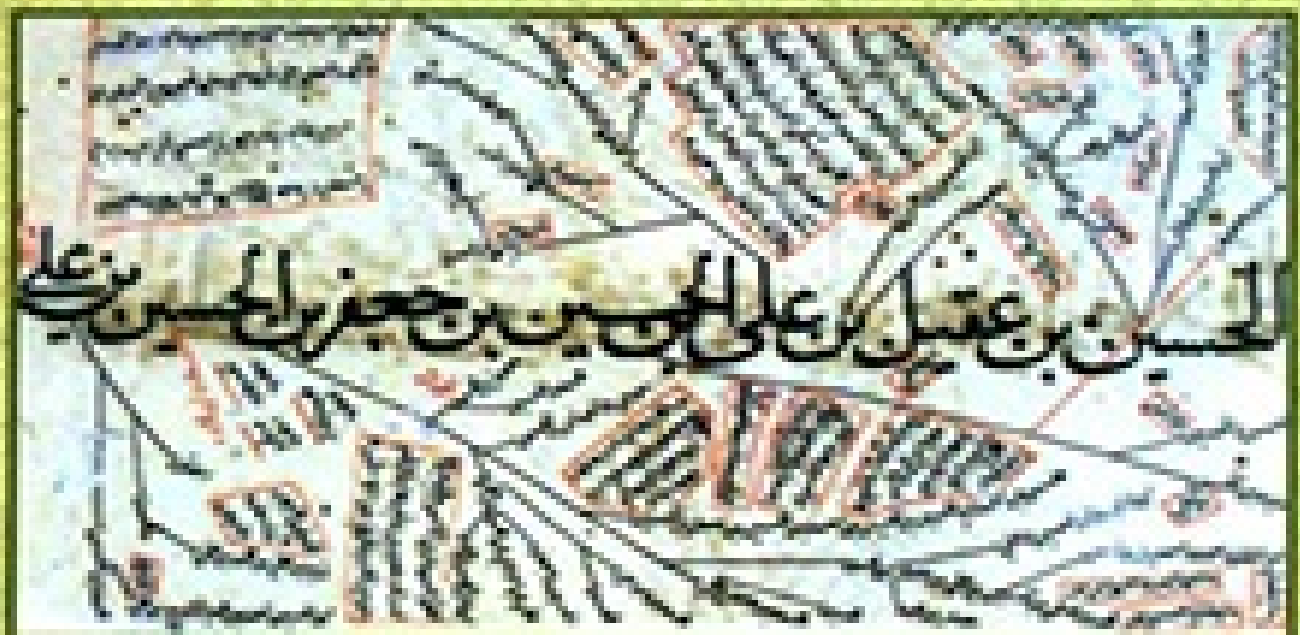
عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# رسالة السادة و البذر المشع في سيادة السادة و احوال ذرية موسى المبرق

مؤلف  
علاء الدين محمد بن موسى الخوارزمي  
تأليفه في سنة ١٠٠٠

مؤلف  
علاء الدين محمد بن موسى الخوارزمي  
تأليفه في سنة ١٠٠٠



مؤلف  
علاء الدين محمد بن موسى الخوارزمي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله الساده فى سياده الساده (البدر المشعشع در احوال ذريه موسى المبرقع)

نويسنده:

سيدمهدى رجايى

ناشر چاپى:

مكتبه آيه الله المرعشى النجفى العامه - قم

ناشر ديڤيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	رساله الساده فی سیاده الساده (البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع)
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	رساله الساده فی سیاده الساده
۱۱	زندگی‌نامه مؤلف
۱۱	نام و نسب
۱۱	توصیف ایشان
۱۳	وصیت نامه ایشان
۱۳	آثار تألیفی ایشان
۱۸	خاندان ایشان
۱۹	ولادت و وفات ایشان
۲۴	پیشگفتار
۲۶	مقدمه
۲۷	مقصد اول: در حقیقت و اصل و اول سیادت و معنی آن و فضائل و لوازم و خواص آن بالاجمال و الاختصار
۲۷	اشاره
۲۷	باب سیادت در حقیقت اعجاز است
۲۸	باب در بیان وجوب تعظیم من الخالق و الخلق به سیادت
۳۲	باب در علو شأن سادات به قرآن
۴۴	باب در مأخذ سیادت و معانی آن اشتقاقا
۴۵	باب در معنی سیادت لغه و شرعا
۵۴	باب سیادت و همه سعادت دنیویه و اخرویه من البدایه إلى النهایه در محمّد و علی و بعد آن در فاطمه و عترت طاهره او و
۵۶	باب در آیاتی که دلالت دارند بر سیادت محمّد صلی الله علیه و اله و برگزیده بودن او بر عالمیان و
۶۱	باب در برگزیدگی سلسله ابای آن حضرت از ابتداء آدم تا عبد الله و أبو طالب می باشد

- باب در آن که آن حضرت و علی نور خاص إلهی تعالی قبل ایجاد عالم و بعد ایجاد آدم علیه السلام در اصلا ب و ۶۵
- باب در ابتداء خلقت و تسمیة اینها و آن که ایشان علت غائی در ایجاد این عالم امکانی و به هر جا به نور ۷۳
- باب در ولادت و خلقت عنصری آنها از بدایت آدم تا خاتم کافّة ابوبن آن حضرت اطهر طاهرین و أنظف طیبین ۸۴
- باب در آن که چهارده معصوم از محمّد صلی الله علیه و اله تا مهدی علیه السلام و تبعه ایشان خیر خلق اند ۱۰۰
- باب محمّد و علی و ائمة اطهار علیهم السلام و بنی هاشم کلاً سادات خلایق إلی القیامت اند ۱۱۰
- باب در نصوص سیادت عینیّه فاطمه و حسنین و ائمة از ذریة حسین علیهم السلام ۱۱۹
- باب نزول سورة کوثر خاصّ در ذریة خاصّ و علم سید رسل و هادی سبیل ۱۲۳
- باب در تسمیة زهرا علیها السلام به فاطمه و عقد او با علی علیه السلام و به دعاء ۱۲۸
- باب سادات بنی فاطمه علیها السلام مآل و عاقبت به خیر و معفو و ناجی و مبغض آنها زنازاده است ۱۳۴
- باب از سادات آل محمّد فرد خاصّ و آنها مختصّ دوازده امام و فاطمه علیهم السلام معصوم و مطهرند ۱۵۳
- باب در مکافات محسنین به سادات آل محمّد علیهم السلام و شفاعت فاطمه علیها السلام ۱۵۷
- باب عاقبت و خاتمة کلّ ذریة فاطمه علیها السلام به خیر و ایمان می باشد ۱۶۱
- مقصد ثانی: در کیفیت حصر و تقسیم اعیان و اشخاص سیادت در چهار فرق خاصّ از مدّعیان ۱۶۲
- اشاره ۱۶۲
- باب در کیفیت اثبات سیادت سید اول و سند اصل و او خاتم رسل و مادّة کلّ می باشد ۱۶۳
- باب در طبقه اصول آبائی و اعمامی آن حضرت ۱۶۴
- باب در سیادت طبقه اولی و همه آنها اولاد صلبی بلا فصل و احفاد آن حضرت از ذکور و اناث قطعی الأنساب اند ۱۶۵
- باب در خمس سادات و تحریم صدقه بر آل محمّد ۱۷۴
- باب در کیفیت اثبات سیادت طبقه اصلیّه اولیه و آن فاطمه و ائمة اطهار علیهم السلام می باشند ۱۷۵
- باب در سیادت قطعی الأنساب طبقه ثانیّه از اولاد و احفاد ائمة هدی علیهم الصلاه و السلام که آنها متصل بلا فصل اند ۱۷۹
- اشاره ۱۷۹
- فصل: در کلّ اولاد صلبی حضرت امیر علیه السلام از حضرت زهراء علیها السلام و از غیر او ۱۸۱
- فصل: در اولاد ابو محمّد امام حسن المجتبی بن علی المرتضی علیهما السلام ۱۸۵
- فصل: در اولاد امام حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام ۱۸۹
- فصل: در عدد و اسماء اولاد سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام ۱۹۲
- فصل: در اولاد حضرت ابو جعفر امام محمّد باقر علیه السلام ۱۹۴

- فصل: در عدد و اسماء اولاد حضرت امام صادق عليه السلام ..... ۱۹۵
- فصل: در عدد و اسماء اولاد ابو الحسن امام موسى كاظم عليه السلام ..... ۱۹۷
- فصل: در عدد و اسماء اولاد حضرت أبو الحسن علی بن موسى الرضا عليه السلام ..... ۱۹۹
- باب در اولاد امجاد ابو جعفر امام محمد تقی عليه السلام ..... ۲۰۲
- باب در مدح مجمل بلدة طيبة قم حرسها الله تعالى ..... ۲۰۹
- باب اولاد رضويه نقباء قم و ولات اكثر بلاد عجم خصوص بعض و الی تبریز و خراسان و غير آن صدها سال بودند ..... ۲۱۴
- باب در بعض بلادی که اولاد رضويه از ابتدا إلى حين در آنها ساکن اند اجمالا ..... ۲۱۸
- باب در فرقات سادات کشمیر و تبت ..... ۲۱۹
- اشاره ..... ۲۱۹
- فصل در ذکر اولاد ابو الحسن الثالث حضرت امام علی النقی عليه السلام ..... ۲۴۲
- فصل در اولاد أبو محمد العسكري عليه السلام ..... ۲۴۸
- فصل ابو القاسم حجة الله القائم امام مهدي آخر الزمان عليه السلام ..... ۲۴۹
- باب در سيادت مظنونی الأنساب و تعريف آن ..... ۲۵۱
- باب در اسباب مظنونی الأنساب که به آن نسب او ظتی بگردد ..... ۲۵۸
- باب در مشکوک الأنساب، و تعريف و اسباب آن ..... ۲۶۳
- باب در تقسيم سادات کشمیر به دو طایفه ..... ۲۶۵
- باب در وقت تفتيش سادات کشمیر ..... ۲۶۶
- باب در معنی مجعول الأنساب و اسباب آن ..... ۲۶۹
- باب در جواب سؤال مشکوک الأنساب ..... ۲۷۸
- البدر المشعشع در احوال ذریه موسى المبرقع ..... ۳۰۵
- اشاره ..... ۳۰۵
- تقریظ میرزای بزرگ شیرازی ..... ۳۰۷
- اثبات نسل موسى المبرقع ..... ۳۰۸
- جواب از شبهات وارده در مسئله نسل موسى المبرقع ..... ۳۲۷
- داستان احمد بن اسحاق اشعری ..... ۳۳۷
- صورت سؤال و جواب مسئله ای که از میرزا بزرگ شیرازی شده ..... ۳۴۱

۳۴۲ ----- فهرست دو رساله الساده و بدر المشعشع

۳۴۶ ----- درباره مرکز



## رساله الساده فی سیاده الساده (البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: لاهوری، ابوالقاسم بن حسین، - ۱۳۲۴ق.

عنوان و نام پدیدآور: رساله الساده فی سیاده الساده (البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع) / مولف ابوالقاسم بن حسین رضوی قمی لاهوری؛ محقق مهدی رجائی موسوی.

مشخصات نشر: قم: کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، ۱۳۸۶ = ۲۰۰۷م. = ۱۴۲۸ق.

مشخصات ظاهری: ۳۳۶ ص.

فروست: کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی. مرکز تبارشناسی؛ ۳۴

شابک: ۰-۶۲-۸۱۷۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: سادات -- نسبنامه.

موضوع: امام زادگان -- نسبنامه.

شناسه افزوده: رجائی، مهدی، ۱۳۳۶-

شناسه افزوده: کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.

رده بندی کنگره: BP۵۳/۷/۵۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۸

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۵۱۹۳۹

ص: ۱

اشاره

رساله الساده فى سياده الساده (البدر المشعشع در احوال ذريه موسى المبرقع)

مؤلف ابوالقاسم بن حسين رضوى قمى لاهورى

محقق مهدي رجائى موسى.

ص: ۲

نام و نسب

سید أبو القاسم الرضوی القمّی اللاهوری الهندی بن الحسين بن النقی بن الحسين بن علی بن السید أبی الحسن بن الحاج السید محمّد المدفون در قریه احمد پوره بن السید حسین القمّی بن السید محمّد بن السید أحمد بن سید منہاج بن السید جلال بن السید قاسم بن السید علی بن السید حبيب بن السید حسین بن أبی عبد الله السید أحمد نقیب قم بن أبی علی السید محمّد الأعرج بن أبی المکارم السید أحمد بن أبی جعفر السید موسی المبرقع بن الإمام الهمام أبی جعفر محمّد التقی بن الإمام علی الرضا بن الإمام موسی الكاظم بن الإمام جعفر الصادق بن الإمام محمّد باقر بن الإمام زین العابدین بن الإمام أبی عبد الله الحسين بن الإمام أمير المؤمنین علی بن أبی طالب.

توصیف ایشان

علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی در حق ایشان فرموده: عالم جلیل، و مصنف مکثر، و تقی صالح (۱).

و علامه سید محسن عاملی فرموده: ایشان عالم فاضل، و فقیه مفسر، و از مشاهیر علماء هند می باشند (۲).

ص: ۳

۱- (۱) نقباء البشر ۱: ۶۶.

۲- (۲) اعیان الشیعه ۲: ۴۰۴.

و جناب سید حسین عارف نقوی درباره ایشان چنین می نویسد: سید حسین قمی جد امجد مولانا سید ابو القاسم حائری جد چهارم، از قم بن کشمیر آمد، سید حسین یکی از تجار معتبر به شمار می رفت، مولانا سید ابو القاسم حائری در سال (۱۲۴۹) ه ق در فرخ آباد متولد شد، پدرش علاقه مند بود که او به تجارت روی آورد، ولی وی به علوم دین راغب بود، چنان که در شهر لکنهو در زمره شاگردان سلطان العلماء، و سید العلماء درآمد، و از محضر ایشان اجازه ای در مقدمات فقه، عقائد، اصول فقه، تفسیر، و حدیث حاصل کرد، مدتی در لاهور بود.

وقتی جناب نوازش علی خان، و نواب ناصر علی خان اراده انجام فریضه حج کردند، وی در معیت آنان بود، بعد از ادای فریضه حج، برای زیارت عتبات متبرکه که به عراق رفت، و از حضرت شیخ مرتضی انصاری، و مرحوم علامه اردکانی استفاده شایان برد، و از سوی وی به فاضل هندی ملقب شد، و اجازه اجتهاد دریافت کرد، بعد از آن از محضر علمای شیراز، قم، کرمان، اصفهان، و مشهد هم استفاده کرد، و به لاهور برگشت، و مدرسه ای تأسیس کرد، که کل هزینه آن به عهده مرحوم نواب بود، و نیز با تشویق او بود که مرحوم نواب در پیشاور و لاهور برای شیعیان مساجدی ساختند.

در مجالس درس او پیروان مذاهب مختلف مانند حنفی، اهل حدیث، تحصیل کرده ها و روشنفکران آریایی و مسیحی همه شرکت می کردند.

سپس می فرماید: حقیقت این است که مولانا سید ابو القاسم الحائری، و پسر او حضرت علامه سید علی الحائری اعلی الله مقامهما، نسبت به مذهب حقه جعفری، خدمات شایانی، در پنجاب و سند انجام داده اند، خداوند ایشان را در

اعلا علیین، مقام عنایت بفرماید (۱).

### وصیت نامه ایشان

وی در مورد وفات خود یک هفته قبل پیشگویی کرده بود، و قبل از وفاتش فرزند خویش، علامه سید علی حائری را احضار کرد، وصیتی چند به شرح زیر فرمود:

۱- ای فرزند مرگ بر حق است، برای عواقب و امور خیر همیشه دعا کن.

۲- زهد و تقوا برای خدا می باشد.

۳- همیشه پاینده تزکیه نفس، و تصفیه قلب باش، و از خوردن غذای حرام اجتناب کن.

۴- دین را بر دنیا ترجیح بده.

۵- هنگام تشییع جنازه من مثل عوام الناس جهال گریه و زاری نکن، بلکه به تسبیح و تهلیل و تحمید ربّ المجید و صلوات متوسّل شو.

۶- در حفظ کتابخانه بگوش که از بین نرود.

۷- برای چاپ دوازده مجلد از تفسیر، همت گمار، و برای مرتّب کردن مانده هیجده مجلد تفسیر قرآن عمر خود را صرف کن.

### آثار تألیفی ایشان

مؤلف کتاب آثار بی شماری دارد، و تمام آنها به زبان عربی و فارسی و اردو می باشد، و تقریباً اکثر آنها به وسیله نواب نواز علی خان کابلی نزیل لاهور، و همچنین به وسیله ناصر علی خان مروّج مذهب جعفری در لاهور، چاپ و نشر گردیده، و آثار ایشان عبارت است از:

ص: ۵

۱-الإبانه عن سبب مصاهره بعض الصحابه، به فارسی.

۲-رسالة ابراز و اعجاز على عليه السلام به وقت خلافت.

۳-ابطال تناسخ، أو بطلان مسخ و نسخ، در لاهور به چاپ رسیده است.

۴-اجوبه اسئلة نصارى.

۵-الأجوبه الزائره، مناظره.

۶-أرض العتاق در اباحت.

۷-أركان خمسه، در فقه، ترجمه انوار باردو.

۸-إزالة الغين فى بصره العين بإثبات شهادة الحسين عليه السلام، به فارسی چاپ شده است.

۹-الإصابة، در تحقیق حال بعض صحابه.

۱۰-أنوار خمسه، در فقه به اردو.

۱۱-الایقان، در جواب از مسئله اجتهاد و کتمان.

۱۲-براهین اللغه، عربی.

۱۳-برهان الیقان، در خلافت و امامت و تفسیر آیه استخلاف، به لغت اردو چاپ شده است.

۱۴-برهان شق القمر و رد التیر الأكبر، به لغت عربی، برای نواب ناصر علی خان در سال ۱۲۹۶ تألیف نموده، و در سال (۱۳۰۱) به چاپ رسیده است.

۱۵-برهان المتعه.

۱۶-البشرى الحسنی، در شرح رساله موده القربى سید علی بن شهاب الدین همدانی، به فارسی در دو مجلد چاپ شده است.

۱۷-تذکره الملاء الاعلی، در علم کلام به فارسی.

۱۸-تجرید المعبود، در جواب شبهه نصارا و یهود.

- ۱۹-تخریج الآیات و الأحادیث در اثبات امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام، به فارسی.
- ۲۰-رسالة تعبّد ما لا بد، وجه سجده کردن به طرف کعبه.
- ۲۱-تعلیقہ بر تہذیب الاصول علامہ.
- ۲۲-تعلیقہ بر شرح باب حادی عشر، عربی.
- ۲۳-تعلیقہ بر شرح تجرید علامہ.
- ۲۴-تعلیقہ بر شرح شیخ مقداد بر فصول طوسی.
- ۲۵-تعلیقہ بر شرح مبادی الاصول علامہ.
- ۲۶-تعلیقہ بر شرح میر عبد الوہاب.
- ۲۷-تکلیف المکلفین، به فارسی در دو مجلد چاپ شدہ، جلد اوّل در اصول دین، و جلد دوّم در فروع دین می باشد.
- ۲۸-جنّہ الوافیہ، دو مجلد، جلد اوّل در عقائد، جلد دوم در فروع دین.
- ۲۹-جواب با صواب در طعام اهل کتاب.
- ۳۰-جواب العین در وجه کسوفین.
- ۳۱-جواب لا جواب در اثبات عزاداری.
- ۳۲-حجج العروض، عربی
- ۳۳-حقایق لدنی شرح خصایص نسائی.
- ۳۴-الحقائق المدنیہ.
- ۳۵-حکمہ الایلام در اثبات ابتلاء.
- ۳۶-خلاصہ الاصول، در این کتاب به آن حوالہ داده است.
- ۳۷-رسالة خمس سادات.
- ۳۸-خیر خیر پوری، مناظرہ.





۳۹-زیده العقائد و عمدہ المقاصد، در بعض مسائل کلامیه می باشد.

۴۰-زیده المعارف.

۴۱-السادہ فی سیاہ السادہ، همین کتاب.

۴۲-شرح تبصره علامه، عربی.

۴۳-شق القمر، عربی.

۴۴-صیانه الإنسان.

۴۵-عصمه الأنبياء و الملائکه و الأنبياء عليهم السلام، در این کتاب بدان اشاره نموده است.

۴۶-رسالة غروب الشمس.

۴۷-رسالة لا تدرکه الأبصار، در نفی رؤیت خدای متعال.

۴۸-لوامع التنزیل و سواطع التأویل تفسیر فارسی بزرگی است، در چند مجلد برای هر جزء از قرآن یک مجلد تألیف نموده، دوازده جلد آن در زمان حیات ایشان به اتمام رسید، و فرزند ایشان سید علی مجلّات دیگری را ملحق نموده، و همچنین فرزند ایشان تقریظهایی که مشاهیر علمای عصر بر این تفسیر نوشته اند در یک رسال جمع آوری نموده است.

۴۹-معارف ملت ناجیه، در شرح افتراق امت و تعیین ناجی از آنها.

۵۰-ناصر العتره الطاهره.

۵۱-نفی جبر.

۵۲-نفی رؤیه الله.

۵۳-رساله النور.

۵۴-رسالة نوروز.

۵۵-هدایه الأطفال در عقاید.

## خاندان ایشان

ایشان دو فرزند داشته، که یکی از آن دو عالم و صالح و فقیه بوده، و مورد تجلیل علمای تراجم قرار گرفته است: یکی عالم جلیل سید علی، و دیگری ابو المحاسن زین العابدین معروف به ابو صاحب.

علامه طهرانی درباره فرزند اولش چنین مرقوم داشته است: السيد علی بن السيد أبي القاسم بن الحسين بن النقي الرضوي القمي اللاهوري، عالم جامع، و مصنف مكثر.

كان والده أحد أعلام العلم و كبار المؤلفين، ولد عام (١٢٨٨) و نشأ على أبيه نشأه علميه عاليه، و نهج نهجه في التفنن في العلوم الاسلاميه، و قد أصاب منها حظًا عظيمًا، فقد كانت له يد طولی في التفسير و الحديث و الكلام و التاريخ، و الفقه و الاصول، و الأدب و غيرها.

و قد حظى بما حظى به والده من قبل الوجاهه التامه بين الخواصّ و العوامّ، فقد كان مبجلًا محترمًا، و محبوبًا عند مختلف طبقات الناس، و قد رجع إليه بالتقليد، فألف رساله عمليه لعمل المقلّدين، و قضى عمره في خدمه الشرع الشريف من تأليف و دفاع عن الدين، و تدريس و نشر أحكام، و هدايه و إرشاد، إلى أن توفّي بعد سنه (١٣٤٣) فقد طبع بعض كتبه و هو حيّ.

و له آثار كثيره قيمه، منها: تتميم لوامع التنزيل في تفسير القرآن لوالده، و خوارق البوارق في أن القرآن من الخوارق، و سيف الفرقان في الكفر و الايمان، و البشارات الأحمدية في النبوه و الإمامه عن الكتب السماويه، و التنقيح في الاجتهاد و التقليد، و تحذير المعاندين في أحوال معاويه، و غايه المقصود في الغيبه و أحوال الحجّه في أربع مجلّدات طبع رابعها في سنه (١٣٢١)، و منهاج السلامه

فی اصول الدین، و میزان الأعمال، و تقلید المقلمدین رسالته العملیه، و رساله فی جواز نکاح غیر الهاشمی للهاشمیه، و رساله فی أحكام الشکوک، و حلّ لا- ینحلّ فی أحوال أطفال الکفار و أولاد الزنا، و الأنوار فی علّه غسل الجنابه، و لمعه لمعانی فی فضل السجود علی التربه، و تقریظات المشاهیر علی تفسیر لوامع التنزیل، و رساله فی الجهر و الاخفات، و دلیل المتعه، و مهدی موعود، و مسیح موعود، و النفلیه فی النوافل، و منهج المعاد، و فتاوی الحائری، و إظهار حقیقت، و موعظه الغدیر، و موعظه تحریف القرآن، و موعظه المباهله، و موعظه التقیه، و اللواء فی دفن کربلاء، و الهدی فی إرث الأنبیاء، و خلافت قرآنی، و غیرها (۱).

## ولادت و وفات ایشان

ولادت مترجم در سال (۱۲۴۹) ه در فرخ آباد می باشد.

و وفات ایشان در لاهور در چهاردهم محرّم الحرام سال (۱۳۲۴) هجری قمری می باشد، و علامه سید علی رضوی فرزند ایشان بر جنازه وی نماز خواند، و در کربلا گامی شاه لاهور دفن گردید.

و در اماکن مختلف مجالس فاتحه خوانی برگزار شد، مرثیه سرایان ماده تاریخ او را به نظم درآوردند، از آن جمله ماده تاریخ از سید موسی شاه کلیم لاهوری «عازم خلد شد فقیه جلیل» ۱۳۲۴ ه ق.

امیدوارم این اثر نفیس مورد توجه علاقه مندان واقع شود، و ذخیره برای شفاعت این جانب و شیفتگان مکتب والای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گیرد، و السلام علیکم و رحمہ اللہ و برکاته.

۱- ذی قعدہ- ۱۴۲۸ ه ق قم- سید مهدی رجائی

ص: ۱۰



صفحة آخر رسالة السادة في سياده السادة

ص: ١٢

رسالة السادة في سيادة السادة

تأليف علامه ابو القاسم بن حسين رضوى قمى ١٢٤٩-١٣٢٤ هـ ق

تحقيق سيد مهدي رجائي

ص: ١٣



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحميد سيد الساده، فساد من سيده و فاز بالسعاده، و المجد للمجيد الذي ميّز أمجادا، ليكون لهم شأننا خارقا للعادة، فالشكر للمشكور الذي اصطفى خاصه، من صفوه خلقه الساده، محمّدا و آله، فخصّهم بالسياده قبل الولاده، فكأنه صيرهم لها أصلا للمادّه، فلعنّه الله على من تسيّد و ادّعى السياده؛ لأنّه ترك نسبه و اتّهم نفسه، و أسند امّه إلى أبرّ القاده، و أصل العصمه و الطهاره و الزهاده، فرمى - عياذا بالله - بالسفاح اسود الساده.

فأفضل الصلاه و السلام و التحيه على عين المادّه الطيبه الطاهره الصافيه القاده محمّدا و آله، أنوار عالم الغيوب و الشهاده، الذين خلقت لهم و خصّتهم بهم، و ختمت عليهم الصفوه و السعاده و السياده.

و بعد: بنده آثم ابن الحسين أبو القاسم الرضوى القمى (1) بعرض مى رساند:

خواص و عوام اهل اسلام را كه رسم و اسم اين مرتبه رساله الساده فى سياده الساده به صورت اجمال و و جازت مى باشد، و احقر به گمان خود در ترتيب و تهذيب و بيان حقايق و دقايق آن بالاجمال و الاختصار متفرد گرديده، تا خاصه و عامه بدانند كه سيّد كيست؟ و سيادت و لوازم آن چيست؟ و حقوق به ناحق

ص: ۱۵



ضایع و صرف و تلف نشوند، و حق به اهل حق برسد، هر چند این هیچمدان عظیم الفرصه و المهله به تحریر تفسیر لوامع (۱)، و به ورود مجامع و تعلق طبیعت می باشم.

و لکن اجابت التماس جمعی از اخوان اعظم و مخلصان افخم این نواحی و اطراف عوالم واجب و لازم دانسته، اقدام در تقدیم آن نمودم.

پس این رساله شریفه، و عجاله منیفه، به نور و ضیاء، و نیر مضمی، جامع جمیع اوصاف صوری و معنوی، قدسی خصائل، قدوسی منازل، ذو الفضائل و الفواضل، البرّ البارّ الباذل العادل العامل، الذی بلغ بوجوده فی سجوده و جوده إلى حدّ النهایه، بل إلى لا نهاییه، فمثل معرفته و سجوده وجوده فی الدنیا مثل سائر و دائر، فعند جوده جود کلّ جواد قاصر و مقصّر، لعمری أنّه ذو الرئاستین، یعلم و یری ذلک صاحب العین، الملقّب من سلاطین الشریعه و الامراء الطریقه، شمس الهند، أمين المله و الإیمان، و من السلطنه البریطانیه، مشیر الدوله، سرانریل النّوّاب نوازش علی خان (۲) ممبر کونسل لِحیلو گورنمنت آف انڈیا، زاد الله عمره و عزّه و إقباله و إجلاله، ما زال صحیحاً سالماً قائماً دائماً موفّقاً ما دار الدوران، و ما سار النیران.

خاصّه به جناب ایشان تحفه جلیله، و هدیه جمیله باشد، و از جانب ایشان به کافّه اهالی ازمان تا بقاء صفحه روزگار هدایت و یادگار باشد، إن شاء الله تعالی.

و احقر به مقابل این چنین امور اصلا و ابدا صله، و از جیفه دنیای دنی چیزی از هیچ کس مدّه العمر نگرفتم، و امید و طمع و توقّع حصول و وصول آن از احدی

ص: ۱۶

---

۱- (۱) تفسیر لوامع التنزیل و سواطع التأویل، تفسیر فارسی بزرگی است، در چند مجلد، و در این کتاب در چند موضع اشاره به آن نموده است.

۲- (۲) در حاشیه کتاب چنین آورده است: کی-سی-آئی-ای.

به غیر الله بحمد الله ندارم، و نه ثنائی و نه مدحی مرعا دارم، غیر وجه الله و رضوانه سبحانه و تعالی.

و ها أنا أشرع فی المطلوب بتوفیق عالم القلوب و الغیوب، و هو خیر مقصود و أصل مطلوب، پس تقسیم این رساله شریفه بر مقدمه و دو مقصد است:

أما

### مقدمه

پس بدان که پسند جمهور عقلا- و همان أقرب و أكثر به تأثیر رائی می باشد که اثبات مطلب مطلقا به برهان، و بعد آن به قرآن، و إلا به صحاح و حسان اخبار متفق علیه امت کرده شود.

پس احقر در این رساله هم به حسب عادت مستمره در تالیف خود به همین اسلوب می نویسم، پس آنچه متفق علیه اسناد و متنا، یا مختلف الاسناد و لکن متحد و متفق المتن باشد، اکثر آن را از فرقه می آرم، و به یقین داند که مثل این در کتب معتمده جمهور دیگر فرقه هم می باشد.

و آنچه لفظا متفاوت اگرچه به کمی یا زیادتی الفاظ یا مختلف الألفاظ باشد، آن قسم را از هر دو فریق عند الضروره می آرم، و إلا فلا، تا هر طایفه از آن منتفع و حجت و اطمینان به آن قطع شود.

و بعض قاصر و مقصّر بی خبر از کتب فرقه دیگر به تعصب یا به حسد و عناد می گوید که: این از کتب مخالف و اغیار آورده قابل حجت و عمل نمی باشد، این چنین قول جحود عنادی او برای غیر قابلیت خود او می باشد.

أما

ص: ۱۷

در حقیقت و اصل و اول سیادت و معنی آن و فضائل و لوازم و خواص آن بالاجمال و الاختصار

و در آن چند باب است:

### باب سیادت در حقیقت اعجاز است

سیادت در حقیقت اعجاز است

بدان که سیادتی که کافه امم مسلمه از همه علما و امرا و رعایا و برابا و سلاطین قاهره دنیا به کمال رغبت و نهایت محبت و غایت الفت به سوی آن خود به خود بلا سببی و لا کسبی خارج مایل، و هر رفیع خود را وضع، و هر جلیل خود را ذلیل دفعتا اینجا می داند، پس به محض شهود شخص و سماع اسم سیادت خود به خود از ترفع و تعلقو ذاهل و متنازل، و به اجلال و تعظیم و تکریم و تبجیل و توقیر او مصروف و قائل و مایل، بل همم همه آنها مألوف و شامل به آنها می باشد.

پس این حال خالی از اعجاز خارق نیست، پس این تشریف و علو شأن و امتیاز و مزیت به حامل این منصب از اصناف و بنی نوع خود او می باشد، چه مع دواعی مختلفه و آراء متضاده و انظار و افکار متباینه متنافیه، از اصناف خلایق متحد و منوط و مألوف می باشند، و بر میلان و توقیر و تعظیم و اجلال و عفو و احسان آنها بدون اسباب، و اکتساب خارجه آن، برهانی است اقطع، و دلیلی است اقوا، و حجتی است اوضح بر خارق عادی از فعل و ایجاد جناب باری خاصه برای اخص خواص بندگان برگزیده الهی.

چه معلوم است که هیچ اثری بدون مؤثری محال و ممتنع می باشد، و مؤثر این اثر تعظیم و میلان و صرف همم مختلفه از اصطناع و اکتساب و اسباب ظاهری

قطعا معدوم و مفقود می باشد.

پس از اینجا ثابت شد که مؤثر این اثر در قلوب اصناف خلایق متفاوته خاصیتا جناب باری می باشد، که او تقلیب و تألیف قلوب متباعده، و تحویل آراء و انظار متباینه، و دواعی متنافیة آنها در هر زمان بسوی اینها می نماید.

تنبيه:

پس می باید و می شاید که اصل مبدء این مرتبه، غایه من حیث البدایه، و اول ماده طیبیه این سیادت و سعادت ثابت باشد، و آن ماده اصلیه منتهیه ذات منوره صافیة جامعه سید کاینات سند موجودات علت غائی عالم امکانی نور ارضی و سمائی، محمد بن عبد الله خاتم الانبیاء علیه التحیه و آلف الثناء، خاصه می باشد.

پس از این ماده انوار انوار الهی انهار نور سیادت منفجر گردیده، تا قیام قیامت بلا انقطاع إن شاء الله تعالی جاری و ساری می باشند، و الله مُتَمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱).

### باب در بیان وجوب تعظیم من الخالق و الخلق به سیادت

در بیان وجوب تعظیم من الخالق و الخلق به سیادت

بدان که نسبت به این سلسله جلیله جمیله و ضیئه مزیئه طیبیه طاهره، که موصوف آن اصلها ثابت و فرعها فی السماء تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ (۲) جلالتی و رفعتی و عزتی و حرمتی من جانب الخالق و الخلق صحیح ثابت است.

اما از خلق، الحال دانستی که هم همۀ اصناف رفیع و وضع و جلیل و ذلیل به طور صدق و اعتقاد و به غیر آن طوعا و کرها به امداد و احسان و اجلال و تعظم

ص: ۱۹

۱- (۱) سورة صف: ۸.

۲- (۲) آیه این چنین است: أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا سورة ابراهيم: ۲۴-۲۵.

و محبت به آنها تا قیامت مصروف و باقی است.

اما سبب آن از جانب خالق هم به برهان و قرآن و صحاح و حسان مخالف و مؤالف نیز ثابت و ضابط است.

اما برهان، پس من جمله آن کُلّ سادات من جهت الذات منتهی الی سید الکاینات و باعث الموجودات علیه آلف التسلیمات و أخصّ الصلوات، به واسطه سید اصفیا علی مرتضی، و سیده زنان دین و دنیا فاطمه زهراء علیهما الصلاه بالضروره و لا شک و لا خلاف می باشند، و اینها از مالک الملوک سلاطین دنیا و دین اند، و ذریه اینها شاه زادگان بالاتفاق اند.

پس به مقتضای عقل به جهت وجود و ثبوت سلسله سلطنتی در این خاندان وقعی و عظمی و رفعتی و حکمی جداگانه از رعایا و امت می باشد، لهذا شاهنشاهان دنیا برای شاه زادگان دنیا رتبه و حکمی در خیر و شر و در رفتار و گفتار به خلاف عامه رعایا مقرر کرده اند.

اما این سلسله، پس از او منقطع در دنیا و آخرت نمی شود، تعظیما له من الله تعالی، و للحدیث المتفق علیه، كما رواه أحمد و الطبرانی و صاحب الصواعق، قال النبی صلی الله علیه و اله: کُلّ نسب و سبب - و دیگر: إنَّ الأنساب - تنقطع یوم القیامه غیر نسبی و سببی و صهری (۱).

هر نسب و سبب مقطوع در قیامت می باشد و می شود غیر نسب و سبب و مصاهرت من، پس عدم انقطاع آنها اینجا ثابت شد.

اما ثبوت بودن ذریه و عترت محمد صلی الله علیه و اله از نسل فاطمه و علی علیهما السلام از

ص: ۲۰

---

۱- (۱) طبقات الکبری ۸: ۴۶۳، و احقاق الحق ۹: ۶۵۷ از حافظ طبرانی، و تاریخ بغداد ۱۰: ۲۷۱، و الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۸۶ از طریق احمد و حاکم، و فتح البیان حنفی ۶: ۲۶۰-۲۶۱ از طریق احمد و طبرانی و حاکم و بیهقی.

خصایص نبوی است به آیه مباحله أبناءنا و أبناءكم (۱).

و به روایت متفق علیه ائمت: إنَّ النبی صَلَّى اللهُ علیه و اله، قال: لكلِّ بنی انثی عصبه یتتمون إلی عصبتهم إلاً ولد فاطمه، فإنی أنا ولیهم و عصبتهم و أنا أبوهم (۲).

و فی اخری زاد: إنَّ اللهُ تعالی جعل عقبی و عترتی من صلب علی و فاطمه (۳).

یعنی: برای اولاد هر دختری خدا عصبه و گروه پدری را مقرر کرده، که به سوی او منتهی و رجوع می شوند، به خلاف اولاد دخترم فاطمه زهراء، چه از خصایص من خدا گردانیده که اولاد من از صلب علی و بطن فاطمه می باشند، و در نسب و حسب منتهی به سوی من می شوند، و انتهاء رجوع نسب آنها تا به من است، پس من عصبه و ولی و پدر آنها می باشم.

پس به اجماع ائمت و صحاح متفق علیه ثابت شد که نسل علی و فاطمه بتول از اولاد رسول صَلَّى اللهُ علیه و اله کافه وارث آن حضرت الی القیامه اند.

و فرمود که: خاصّ خدا عقب و ذریه من از صلب علی و فاطمه مقرر کرده، و این هم از جمله خصایص آن حضرت بالاتفاق است.

تنبيه:

هرگاه این واضح شد، پس بدان که ذریه و اولاد را ابناء و آل نامیدند، چه مأخذ آل از آل یؤول اولاد، به معنی رجوع می باشد، چون که رجوع نسب و انتهاء حال و مال آنها بالضرورة تا آن حضرت است، لهذا به ذریه محمّدی صَلَّى اللهُ علیه و اله آل

ص: ۲۱

---

۱- (۱) سورة آل عمران: ۶۱.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۶۴۴ از حافظ طبرانی، و مجمع الزوائد هیتمی ۴: ۲۲۴، و جامع الصغیر سیوطی ۲: ۲۳۴، و صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۸۵.

۳- (۳) مجمع الزوائد ۹: ۱۷۲، و الصواعق المحرقة ص ۷۴، و تاریخ بغداد ۱: ۳۱۶، و احقاق الحق ۷: ۴-۹.

نامیدند.

اما ابناء، پس ابناء جمع ابن، و ابن مأخوذ از بناء است، پس ولد حلال شرعی را به ابن برای آن نامیدند چه این ولد مبنی پدر و به جای پدر می باشد.

اما ولد پس او بلا شك نطفه پدر و مادر می باشد، و نطفه در اصل قوت بدنی و لب لباب آن و مأخذ و منبع دم و روح حیوانی است، پس ولد جزء اصلی حقیقی حیوان ثابت شد، لهذا این جزء اصلی حکم کلی از بدن و روح دارد، و بر آن کافه علما و عقلا متفق اند.

تذکره:

هرگاه این مقّرر گردید، پس اولاد و ذریه آن حضرت تا قیامت جزء اصلی آن حضرت اعلا مرتبت می باشند، پس اینجا هم جزء و کل متحد الحکم و الحقیقه می باشد، إلا ما اخرج بالدلیل، فما اخرج بالدلیل فهو من اللوازم الخارجه من الأوصاف، و المراتب العالیه المختصه، و المزايا الموهیبه غیر المكتسبیه، كالنبوه و الخلافه و العصمه و الطهاره و غیرها.

تبصره:

به این برهان قطعی، قطعی گردید که این سلسله جلیله در رتبه ذاتیه با آن حضرت متحد، و بر آن باقی الی القیامه اند، تفاوت قرب و بعد زمان در ولادت و سیادت اینان الی القیامه نمی کند، پس عقلا تعظیم و توفیر و تقریب و احسان و انعام سادات، تعظیم و توفیر و تقریب و احسان و اجلال و انعام عینا به حضرت سید کاینات فی الأصاله به غیر تفاوت می باشد.

لهذا در حدیث متفق علیه امت وارد است، قال صلی الله علیه و اله: من أحسن و أعان ذریتی

ص: ۲۲

فقد أحسن إليّ و أعانني و مكافأته عليّ (۱).

یعنی: هر که احسان و اعانت کرد ذریه مرا به تحقیق به من احسان و اعانت کرده، و مکافات و جزا و عوض آن بر من است، تدبّر تبصّر.

## باب در علو شأن سادات به قرآن

در علو شأن سادات به قرآن

بدان که من جمله آن متفق علیه جمهور مفسرین امت است که این آیات از سوره فاطر در عموم ذریه رسول صلی الله علیه و اله و اولاد زوج بتول نازل است ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير\* جنات عدن يدخلونها يحلون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فيها حريرا\* وقالوا الحمد لله الذي أذهب عنا الحزن إن ربنا لغفور شكور\* الذي أحلنا دار المقامه من فضله لا يمسننا فيها نصب ولا يمسننا فيها لغوب (۲).

ملخص مقصود: آن که کتابی که به سوی تو به وحی فرستادیم، پس وارث گردانیدیم و به میراث دادیم آن کتاب- یعنی قرآن- را به آنانی که برگزیدیم از بندگان خود، پس آنها سه فرقه اند: فرقه ای از آنها ظالم نفس خود می باشد، و فرقه ای از آنها میانه رفتار یعنی نه ظالم و نه عادل محض، و فرقه ای از آنها سابق به جمله خیرات و صالحات می باشد به اذن خدا، و علم آن اصطفاء توریث کتاب به این سه گانه به فضل بزرگ خدا می باشد، جنات عدن را داخل می شوند این فرقات سه گانه.

ص: ۲۳

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۴۱۸-۴۲۱.

۲- (۲) سوره فاطر: ۳۲-۳۵.



به روایت معانی الأخبار (۱) از تفسیر قرآن ناطق، و به روایت مجمع از پیغمبر صلی الله علیه و اله، قال: أمّا السابق، فیدخل الجنّة بغير حساب. و أمّا المقتصد، فیحاسب حسابا یسیرا. و أمّا الظالم لنفسه، فیحبس فی المقام، ثمّ یدخل الجنّة، فهم الذین یقولون: الحمد لله الذی أذهب عنّا الحزن إنّ ربّنا لغفور شکور (۲).

یعنی: سابق داخل جنت به غیر حساب می شود، و أمّا مقتصد بعد حساب قلیلی، و ظالم پس او بعد حبس به مقام داخل جنت می شود، و هر سه فرقه بعد دخول به جنت زیور طلائی و گوهر و لباس حریر پوشیده می گویند: که حمد مرخدای را که زایل ساخت از ما حزن و غم قیامت و عاقبت را، چه به درستی که پروردگار ما بخشنده گناه کاران، شکرگذار و جزاء طاعت دهندگان بسیار است، آن خدائی که حلال و داخل ساخت ما را به دار الاقامت راحت ابدی بلا تغییر و لا زوال، آن از فضل و انعام او سبحانه به ما می باشد، مس نکرد ما را تعبی، و مس نکرد ما را کلالی و ملالی و نه بوئی از نار در قیامت.

در صحاح و حسان امت در تفسیر این آیه مروی است که این آیات در اولاد رسول از نسل زوج بتول نازل اند (۳).

در روایات اهل بیت علیهم السلام هم همین مروی است، چنانچه در بصائر از حضرت کاظم علیه السلام وارد است: هذه فی ولد علی و فاطمه علیهما السلام (۴).

یعنی: این آیات در اولاد علی و فاطمه اند علیهما السلام.

ص: ۲۴

۱- (۱) معانی الأخبار ص ۱۰۴-۱۰۵.

۲- (۲) مجمع البیان مرحوم طبرسی ۱۸۶:۸ چاپ بیروت.

۳- (۳) احقاق الحق ۳:۳۳۶ و ج ۹:۱۴۱-۱۴۲، و ج ۱۴:۶۵۸ و ج ۲۰:۶۴.

۴- (۴) بصائر الدرجات ص ۴۵ ح ۳.

در کافی مروی است که حضرت کاظم علیه السلام (۱) فرمود: السابق بالخیرات الإمام، و المقتصد العارف للإمام، و الظالم لنفسه الذی لا یعرف الإمام (۲).

یعنی: سابق به خیرات امام معصوم، و مقتصد عارف بالامام، و ظالم لنفسه سید زاده غیر عارف به امام می باشد.

حضرت رضا علیه السلام فرمود که: این فرقات سه گانه از اولاد فاطمه به تفصیل بالاند: و لو أراد الائمة لكانت أجمعها فی الجنة (۳).

یعنی اگر کلّ امت از این مراد گرفته می شود هر آینه لازم می آید که همه امت در جنت و جویا داخل شوند، این باطل، پس مراد از این عترت طاهره و ذریه عامه می باشد.

اشکال: چگونه فاسد العقیده سید زاده فاطمی داخل جنت شود با وجودی که غیر عارف و لا مقر به امامت خصوص امام زمان خود می باشد؟

جواب: به چند وجه علما گفته اند، من جمله آن مفاد آیات و در صحاح اخبار بسیار وارد است که هر کس که به تحقیق ثابت از آل رسول و نسل زوج بتول می باشد، اگرچه در دنیا ضال و مدت العمر افسق فتناق و فجّار باشد، و لکن عاقبت او به توبه و به خیر می گذرد، و بدون آن از دنیا نمی رود، این اقوا و اصح الأجوبه است.

و حدیث «سألت الله أن يهدي ضالكم» در آخر این مقصد می آید.

من جمله آن این اخبار محمول اند بر عفو سیدزاده که جاهل از معرفت ائمه

ص: ۲۵

---

۱- (۱) روایت از امام محمد باقر علیه السلام است، و به همین مضمون از امام صادق علیه السلام مروی است.

۲- (۲) اصول کافی ۱: ۲۱۴ ح ۱.

۳- (۳) نور الثقلین ۴: ۳۶۵ ح ۹۴ از عیون أخبار الرضا علیه السلام.

اطهار به عذر باشد، چون غلبه و گرفتاری او در مخالفین مدّت العمر و صورت حرکت و تحصیل معرفت او را میسر نشده، پس در این شکی نیست که او ناجی است، و مراد از این منکر امامت ائمه اطهار عمدا نمی باشد، چه منکر احد اصول خمسّه چون منکر جمیع اصول دین خارج از ایمان می باشد، و این همه اصحّ الوجوه به غیر منافات از وجوه مآول می باشد.

من جمله آن جماعتی می گویند: که آل رسول و اولاد زوج بتول عارف و غیر عارف را تفویض به حضرت رسالت مآب و به ائمه اطیاب تعظیما للنبی و الولی و الفاطمه علیها السلام می شود، چنانچه در دنیا تفویض شد امر عبّاس و عقیل بعد اسیر شدن به حالت کفر به نبی صلی الله علیه و اله و به علی علیه السلام، تعظیما لهما از قتل و حبس رها شدند، پس آنها در آن وقت مسلمان شدند. و این روایت از مستفیضات اهل سیر و حدیث است.

اما صحاح و حسان متّفقه از احادیث که در کتب خاصّه و عامّه لا تعدّند جلد کبیری جمع می شود، من جمله آن معدودی قلیل اینجا ذکر می شوند.

پس مصرّح آیه به طریق امامیه مرویه صادقیه در تفاسیر اهل البیت علیهم السلام از حضرت صادق علیه السلام است: إنّ فاطمه علیها السلام لعظمها علی الله حرّم الله ذرّيتها علی النار، و فیهم آیه ثمّ أَوْرَثْنَا ففَسَّرَ الفرق الثلاث بما مرّ (۱).

یعنی: برای عظمت و حفظ حرمت و اظهار شأن در اوائل و اواخر خلائق علوی و سفلی، خدا ذریّه مسلّمه فاطمه را حرام بر نار گردانید، پس از این فرمود که این آیه در ذریّه فاطمه علیها السلام نازل، و فرقات سه گانه معصوم و معتدل و ظالم جاهل مراد می باشد.

ص: ۲۶

---

۱- (۱) نور الثقلین ۴: ۳۶۴ ح ۸۶ از خرائج و جرائح راوندی.

و به طریق مخالف، چنانچه در حلیه (۱)، و طبرانی (۲)، و بزار (۳)، و صواعق (۴) مروی است: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ قَدْ أَحْصَتْ فِرْجَهَا، فَحَرَّمَ اللَّهُ ذُرِّيَّتَهَا عَلَى النَّارِ (۵).

یعنی: به تحقیق رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود که: به تحقیق فاطمه حفظ و حصن ظاهر و باطن خود نمود، پس به عوض آن خدا ذریه او را بر نار حرام گردانید.

در صواعق (۶)، و فردوس (۷)، و غیر آن، روایت کردند از رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يَدْخُلَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي النَّارَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ (۸).

و مثل همین ابن بابویه روایت کرده (۹).

یعنی: به درستی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود که: من به تحقیق سؤال کردم پروردگار خود را که داخل نسازد به نار احدی را از اهل بیت من، پس عطا کرد مسئلت مرا.

در القاب شیرازی، و در صواعق، از ابن عباس روایت کرده، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا أَزُوجَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لَا أَتَزُوجَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ (۱۰).

ص: ۲۷

- ۱- (۱) حلیه الأبرار ۴: ۱۸۸.
- ۲- (۲) احقاق الحق ۱۰: ۱۲۴ از المعجم الكبير طبرانی.
- ۳- (۳) الفتح المبين ص ۲۷۹ از بزار.
- ۴- (۴) الصواعق المحرقة ص ۱۸۶.
- ۵- (۵) احقاق الحق ۱۰: ۱۲۳-۱۳۱.
- ۶- (۶) الصواعق المحرقة ص ۱۸۴.
- ۷- (۷) فردوس الأخبار ۲: ۴۳۹، شماره حدیث: ۳۲۲۲.
- ۸- (۸) احقاق الحق ۹: ۳۹۴-۳۹۶.
- ۹- (۹) بحار الأنوار ۲۷: ۸۸ از امالی شیخ صدوق.
- ۱۰- (۱۰) كنز العمال ۱۲: ۹۵ ح ۳۴۱۴۸، از القاب شیرازی.

یعنی: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: من سؤال کردم پروردگار خود را که به نکاح نمی‌دهم دختری را مگر از اهل جنت، و زنی را به نکاح نمی‌گیرم مگر از اهل جنت باشد.

محبّ طبری (۱)، و دیلمی (۲) روایت کرده اند، قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ لَا يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَأَعْطَانِي (۳).

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: من سؤال کردم خدا را که داخل نار نسازد احدی را از اهل بیت من، پس عطا کرد مرا مسئلت مرا.

و اشکال ندارد چه هر کس با ایمان از دنیا رفت او از اهل جنت است.

تنبيه:

به این طمع اعزّه و سلاطین قاهره فخرا و اطماعا نسبت بنات خود را به خانه نبوت و امامت می‌نمایند، زهی سعادت آنکه از اعراس حضرت زهرا علیها السلام و حضرت مرتضی علیه السلام و سید انبیاء علیهم السلام بگردد، و در قیامت نداء از بطنان عرش می‌شود: ای خویشان فاطمه برخیزید بیائید، عرض می‌کنند: آنها کیستند؟ نداء می‌شود که اختان و اعراس فاطمه مع متعلقین آنها می‌باشند.

ایضا روایت کردند از حضرت امیر علیه السلام که من شنیدم آن حضرت دعا می‌فرمود: اللَّهُمَّ أَنْتَهُم عِترَةُ رَسُولِكَ، فَهَبْ مَسِيئَتَهُمْ لِمُحْسِنِهِمْ، وَهَبْ لِي، ففعل، قلت:

ما فعل؟ قال: فعل ربكم بكم و يفعله بمن بعدكم (۴).

یعنی: بار خدایا اینان عترت نبی تواند، پس به بخش گناهکار ایشان را برای

ص: ۲۸

۱- (۱) ذخائر العقبی محبّ الدین طبری ص ۱۹.

۲- (۲) فردوس الأخبار دیلمی ۲: ۴۳۹، شماره حدیث: ۳۲۲۲.

۳- (۳) احقاق الحق ۹: ۳۹۴-۳۹۶، کنز العمال ۱۲: ۹۵ ح ۳۴۱۴۹.

۴- (۴) ذخائر العقبی طبری ص ۲۰، و الصواعق ص ۲۳۳، احقا الحق ۹: ۵۱۰-۵۱۱.

محسن ایشان، و بده مرا این سؤال را، پس نبی صلی الله علیه و اله فرمود که: خدا داد مرا، علی علیه السلام عرض کرد: چه کرد خدا؟ نبی صلی الله علیه و اله فرمود که: عفو و هبه کرد خدا به شما اهل بیت، و می کند همین را با آنان که بعد شما می آیند.

در صواعق از سخاوی روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله: یا علی إن الله قد غفر لک و لذریتک و لولدک و لأهلک و لشیعتک و لمحبی شیعتک، فأبشر فإنک الأنزع البطين (۱).

یعنی: ای علی به تحقیق خدا بخشید تو را، و ذریه تو را، و اولادت را، و اهالی تو را، و شیعه تو را، و محبان شیعه تو را، پس بشارت باد به تو که انزع البطين می باشی، یعنی انزع از شرک و معاصی، و بطين به علمی، چنانچه همین مفسر به حدیث دیگر است چنانچه می آید.

در صواعق از احمد روایت کرده، قال صلی الله علیه و اله: یا معشر بنی هاشم و الذی بعثنی بالحق نبیا لو أخذت بحلقه الجنه ما بدأت إلا بکم (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: یا معشر بنی هاشم قسم به خدائی که مرا به حق نبی فرستاد اگر حلقه در جنت را بگیرم ابتدا در دخول جنت نمی کنم مگر به شما و با شما.

طبرانی، و دارقطنی (۳)، و ابن حجر (۴)، و غیرهم، روایت کردند، قال صلی الله علیه و اله: إن أول من أشفع له من امتی أهل بیتی الأقرب فالأقرب الخ.

یعنی: آن حضرت فرمود که: به تحقیق من اول شفاعت می کنم از امت خود

ص: ۲۹

۱- (۱) الصواعق المحرقة ص ۹۶، احقاق الحق ۷: ۳۷-۳۹.

۲- (۲) کنز العمال ۱۲: ۹۴.

۳- (۳) ينباع الموده ص ۲۶۸ از طبرانی و دارقطنی.

۴- (۴) الصواعق ابن حجر ص ۱۸۴.

اهل بيت خودم را اقرب پس اقرب پس انصار را، ثم من آمن بي و اتبعني، ثم اليمن، ثم سائر العرب، ثم الأعاجم (۱). و در اين مهاجرين را نگفت.

در صواعق (۲) از مشايخ خود روايت کرده: وقتي که علي عليه السلام شکوه کرد که مردم حسد به من دارند، فقال النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله: أما ترضى أن تكون رابع أربعه، أول من يدخل الجنة أنا و أنت، و الحسن و الحسين و أزواجنا عن أيماننا و شمائلنا، و ذريتنا خلف أزواجنا (۳).

و در روايت ديگر قال النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله لعلي عليه السلام: إنَّ أول أربعه يدخلون الجنة أنا و أنت، و الحسن و الحسين و ذرارينا خلف ظهورنا، و أزواجنا خلف ذرارينا، و شيعتنا عن أيماننا و شمائلنا (۴).

آيا راضی نمی شوی ای علي به تحقيق تو چهارم چهارگانه باشی از آنان که اول داخل جنت شوند من و تو ای علي، و حسن و حسين و زوجات مؤمنات ما چپ و راست، و ذريۀ ما دنبال و عقب زنان می باشند.

و به روايت ديگر: ای علي اول چهارگانه که داخل جنت شوند او من و تو و حسن و حسين می باشيم، اما ذريۀ ما پشت سر ما، و زوجات مؤمنات ما عقب ذريۀ ما، و شيعۀ ما به چپ و راست ما می باشند.

خاصه و عامه منهم ابن حجر در صواعق (۵) گفته: قد صحَّ أنه صَلَّى اللهُ عليه و اله قال: قد

ص: ۳۰

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۳۸۰-۳۸۱.

۲- (۲) الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۲۳۲.

۳- (۳) احقاق الحق ۹: ۲۱۹-۲۲۴.

۴- (۴) مجمع الزوائد ابن حجر ۹: ۱۷۴، احقاق الحق ۹: ۲۱۷-۲۱۹.

۵- (۵) صواعق ابن حجر ص ۱۸۵.

وعدنی ربی فی اهل بیتی من اقرّ منهم بالتوحید ولی بالبلاغ ان لا یعدّ بهم (۱).

یعنی: صحیح شده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که: خدا مرا وعده در اهل بیتم داد که هر کس از آنها معتقد به توحید و دین باشد، و برای من بلاغ است که خدا او را عذاب نمی کند توهیبا و تعظیما للنبی صلی الله علیه و اله.

در صواعق مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله لفاطمه علیها السلام: ان الله غیر معذبک و لا ذریتک (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای فاطمه به تحقیق خدا عذاب و عقاب نمی کند تو را و ذریه تو را.

أقول: این مشروط به ایمان و اعتقاد صحیح ثابت به توحید و دین، پس شرط نجات در همه ایمان ولو نزدیک به موت می باشد، چه اولاد باشند، چه ازواج، چه اقارب، چه اصحاب، بدون آن نجات و جنت به عقل و نقل حرام می باشد.

اشکال لا ینحل: این آیه فاطر، و این صحاح اخبار، منافات دارند با قصیه نوح ربّ ان ایتی من اهلی و ان وعیدک الحق و انت احکم الحاکمین (۳) ای پروردگار به تحقیق این پسر من از اهل من است، و وعده تو حق است، چه به او وعده کرده بود که از اهل تو احدی را غرق نمی سازم، همین را پیش می کند و عرض می نماید که تو احکم الحاکمین می باشی.

و خدا جواب با عتاب داد یا نوح انّه لیس من اهلک انّه عمل غیر صالح فلا تسئلن ما لیس لک به علم انی اعطک ان تکون من الجاهلین (۴) ای نوح آن پسر

ص: ۳۱

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۴۷۴-۴۷۵ و ج ۱۸: ۴۳۸ و ۵۴۱.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۵۰۸ و ۱۸: ۴۶۶ و ۵۴۱.

۳- (۳) سوره هود: ۴۵.

۴- (۴) سوره هود: ۴۶.



از اهل تو نیست، چه او عمل غیر صالح دارد، پس سؤال مکن تو از چیزی که تو علم آن چیز نداری، من تو را نصیحت می کنم از آن که سؤال تو چون سؤال جاهلان باشد.

پس در این آیه دو سه امر ثابت شدند:

أحدها: ولدی که از نسلش و اصلش بلا فصل بود، سلب او از او کرد به جهت عمل غیر صالح، و هر که عقیده او فاسد یا غیر صالح از فسق و فجور باشد، نسب او و اصل او چگونه به حال و معفو بلا توبه باشد؟

ثانیها: ردّ دعاء نوح کرد، و به سبب این سؤال او را از جاهلان شمرد، این چگونه جایز باشد؟ و این آیه فاطر برخلاف او می باشد که از اولاد محمد صلی الله علیه و اله که ظالم لنفسه را بلا توبه داخل جنت می سازد.

جواب: بدان که اجوبه این بالتفصیل ما در کتاب عصمه الأنبياء و الملائكة و الأئمة نوشتیم.

امّا جواب شقّ اول: آن که این پسر نوح به صورت نفاق بوده، و اطلاع حال باطن او عالم الغیب به نوح نداده بود، برای امتحان نوح و مصالح دیگر، پس حق تعالی جواب داد به نوح که او از آن اهل نجات نیست که به تو وعده کرده ام، و این نفی نسب ولد نوح نمی کند، چه در جواب او فرمود آنه لیس من نسلک و لا من أبنائک بل «مِنْ أَهْلِكَ» فرمود.

و مراد از اهل اینجا قابلیت است، چنانچه «الحمد لله كما هو أهله» می گویند، و نیز می گویند که فلانی اهل فلان کار نیست، یعنی قابل و لایق به آن نیست، پس نوح فهمید که او کافر منافق بود، و از نسب به مباینت دینی بر نمی آید؛ زیرا که اتصال و اتحاد ذاتی است، و قطع آن به غیر اعدام و ابطال حقیقی متصوّر نیست نه عقلا و نه شرعا، تفصیل این از کتاب عصمه الأنبياء نیز بیاب.

پس باطل شد به خود آیه قول آنان که می گویند آن ولد به خطا منسوب به نوح بود، عیاذا بالله عنه.

امّا جواب از شقّ ثانی: غرض به «رَبِّ» به صورت دعاء و مسئلت نبود، بل استفهام و دریافت حال او بود، پس ردّ دعاء نوح لازم نمی آید، بلی عتاب برای آن به نوح آمد چه به کلمه تحقیق «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» عرض کرد، اگر «إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي» یا «إِنِّي مِنْ أَهْلِي» بدون کلمه «أَنَّ» عرض می کرد البتّه از مشابهت کلام جاهلان بعید بود.

چه عادت علما از حکیم مدبّر ذو المصالح صورت دریافتن حال یا دعاء چون «و تفعل کذا» یا «افعل کذا إن کان لک فیہ صلاح» می باشد، و در فنّ کلام در باب الدعاء و المسأله میرهن گردیده، و نوح به شفقت پدری و مقتضای بشری، کلمه تحقیق در استفهام حال شامل کرد، این طریقه مسأله جاهل غیر عالم می باشد، و آن سزاوار بانی و عالمی نیست، چه جائی که شیخ الأنبياء باشد.

پس این تأدیب و تهذیب نبی، خود چون تأدیب و تهذیب پدر کامل و استاد شفیق به پسر و شاگرد خود به شفقت می باشد.

جوابی دیگر: ممکن است که محمّد سید الأنبياء صلّى الله عليه و اله، و علّت غائی ممکنات به اجماع امت می باشد، پس برای شاهنشاه انبیاء مزیتی می باید و می شاید تا ممتاز از نوع خود گردد، پس عفو ذریه فسقه او از جمله ممیزه می باشد، ثمّ الله أعلم، پس بحمد الله منافاتی بین الآیات و الأخبار نمی باشد.

سؤال: در آنجا برای عمل غیر صالح نجات حاصل نشد، اینجا چگونه نجات فاسد العقیده حاصل می شود؟

جواب اوّل: کفر و شرک و نفاق یک قسم غیر معفو و لا مغفور بدون توبه عقلا و نقلا می باشد، و در پسر نوح نفاق بود، و نفاق منافی و ضد ایمان می باشد، به

خلاف اینجا ظالم لنفسه فسق می باشد، و فسق عبارت از عدم طاعت مع بقاء تصدیقه بالدین می باشد، و مصدق بالدین بالضروره مؤمن، پس قابل عفو بدون توبه عقلا- و نقلا- می باشد، چون آیه یا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ أَسْرَفُوا عَلٰی أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِیعاً (۱).

جواب ثانی: چون که از امت مؤمنه آن حضرت عفو غیر منافق به قرآن ثابت، پس محمد صلی الله علیه و آله که سید الانبیاء و علت غائی در ایجاد عالم امکانی می باشد، تعظیماً له و لوصیه و لبنته عفو بلا توبه به اولاد غیر منافق و لا مشرک او را بالأولی جایز می باشد، تدبّر تعلم، و لا یتبکک مثل خبیر.

اشکال: کأنه معلوم، بل مشهود است که بشارت به نجات و به نار، عیناً موجب اتکال و اغواء و اغراء مکلف می شود، پس چگونه بشارت به نجات ذریه غیر معصومه معقول و مجوز باشد؟

جواب: این چنین اشکال در مجلعات تفسیر لوامع مکرر مبرهن گردیده، چه آن کس که معفو و ناجی و ناری در معلوم باری باشد، پس اخبار به او به جنت و نار جایز و جاری و ساری قدیماً می باشد، چه آن کس که معلوم ناجی باشد، پس از او تا مده العمر یا در آخر عمر توبه و ایمان و عمل که موجب و سبب نجات قطعی او باشد صادر و ثابت می شود، و آن کس که معلوم ناری باشد از او هم همیشه خصوص نزد انقطاع او از دنیا شرک و کفر ثابت ظاهر می شود، پس موجب اتکال و اغراء مکلف خبر به نجات و نار نمی شود، خصوص به نطفه نبی و علی و شیر طاهر صدیقه کبرا خاصیتی و اثری عظیم دارد که آن طفل بر کفر و نفاق اصلاً نمی میرد اگر فی الحقیقه از نطفه آنها باشد، و إلا فلا، تأمل و تعقل.

ص: ۳۴

سؤال: بالنسبت بعض اقارب آن حضرت از بنی هاشم چون طلحه و زبیر، و بعض زوجات، آیا حکم قطعی آنها ناری بودن می باشد، یا بلحاظ بنوّت و زوجیت و قرابت هاشمیه حکم قطعی آنها ناجی می باشد؟

جواب: در این مسئله ائمت دو قول دارد:

أحدهما: معتقد یک فرقه ائمت است که ناجی هر هاشمی و هر مصاهرتی می باشد تعظیما للنبی صلی الله علیه و آله، چنانچه عبّاس و عقیل تشریفا للنبی از قتل و حبس در دنیا رهایی یافتند.

ثانیها: معتقد فرقه ثانیه از ائمت است که هر کس که منافق بوده و منافق مرده، او واجب النار است، و جنت و بوی او بر او حرام الی الأبد است، چه هاشمی باشد چه فاطمی و علوی باشد، فضلا عن الأزواج، چه به مصاهرت قرابت ما بین ناکح و منکوحه، و میان دو قوم اینها ناشی به ضرورت نمی شود، و معلوم است که اگر طلاق یا موت بین الأزواج طاری شد اگرچه زن ذی اولاد باشد به او مزاجت کفایت نمی کند، و بر یک دیگر دیدن هم دفعتا حرام و با دیگر آن زن نکاح دیگر بعد عدّه کرده می تواند، چنانچه زن نوح و لوط را زوجیت کفایت از عذاب الله نکرده، چه آنها به صورت نفاق با دو پیغمبر بودند.

### باب در مأخذ سیادت و معانی آن اشتقاقا

در مأخذ سیادت و معانی آن اشتقاقا

بدان که لفظ سید نزد اهل اشتقاق مأخوذ از ساد قومه یسودهم سیاده فهو سیدهم، و جمعش ساده و سیائد بالهمزه، و سادات می باشد.

نزد بصرین سید بر وزن فعل و جمعش فعله، و نیز جمع فیعل فیاعل می آید، چون قائد و قاده، و زائد و زاده، چنانچه جمع جید جیاید بالهمزه می آید، اما افعال تفضیل و آن هو أسود من فلان، و به قولی نیز هو أسید من فلان، آی: أجّل

منه می باشد.

نزد کوفین اصل و مأخذ سید از ساد یسود سیدوده و سؤددا فهو سیود می باشد. پس برای یاء ساکنه او را به یاء بدل نموده، پس میان دو یاء به جهت مجانست ادغام کرده یا را کسره دادند، پس سید چون جید شد. اما اُسید به حسب اشتقاق مأخوذ از سواد شخص، چه اصل باب سیادت سواد می باشد.

پس نزد خلیل و ابن سکیت سید القوم مالک و رأس سواد اعظم می باشد، و طاعت او به جهت تملک و تعلو او بر مملوک و تابع لازم و واجب می باشد.

آیا استعمال لفظ سید بالاضافه و التقیید می شود، چون سید القوم، و سید العرب و العجم، یا به غیر اضافه و به غیر قید علی الاطلاق استعمال می شود؟

از متکلمین ما صاحب مجمع (۱) تصریح کرده که در غیر الله بالاضافه اما خاص در خدا مطلق چون یا سید استعمال می شود.

### باب در معنی سیادت لغه و شرعا

در معنی سیادت لغه و شرعا

بدان که سیادت در وضع اسم می باشد، اما سید در لغت بر چند معانی می باشد.

چنانچه ابن اثیر در نهاییه گفته: السید یطلق علی الرب و المالک و الشریف و الفاضل و الکریم و الحلیم و متحمل اذی قومه و الزوج و رئیس و المقدم (۲).

و به قولی: سید مطاع متقدم مرجوع الیه می باشد.

و به قول طریحی: سید رئیس کبیر مطاع قوم خود می باشد اگرچه هاشمی یا علوی نباشد. و فرمود: السید الذی یفوق الكل فی الخیر کله (۳).

ص: ۳۶

۱- (۱) مجمع البیان طبرسی ۲: ۲۲۱.

۲- (۲) نهاییه ابن اثیر ۲: ۴۱۸.

۳- (۳) مجمع البحرین طریحی ۳: ۷۱.

و این اعمّ جامع همه معانی لغویه می باشد، لهذا مفسّرین در سیادت یحیی بوجه تفسیر کردند.

امّا در شریعت سیادت، پس او علم گردیده در اسلام بر ذات فایض البرکات خیر کاینات، و سید ممکنات، و سبب ایجاد موجودات.

و بعضی چنین تعریف نوشته اند که او عبارت است: از خاص نور ذات صافیة خالصه منیره، که جامع جمیع خیرات و برکات و صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه بشریه که منزّه و برتر است از همه اخبث و الواث و أدناس و أرجاس صوریه و معنویه، حضرت سید موجودات فخر کاینات محمد بن عبد الله و علی مرتضی سلام الله علیهم می باشد.

لهذا مرجوع کلّ مرجعان و مطاع جمیع مطاعان دین و دنیا گردیدند، و در صلبی که و رحمی که رسیدند، آن هم منور و سید گردید، زمان به زمان الی عبد الله و ابی طالب علیهم السلام، چه ظرف به حسب قابلیت مظروف لازم می باشد، و در زمان و مکانی که بوجود آمدند به سیادت و شرافت آنها سیادت و شرافت یافتند؛ لأنّ ما يتعلّق بالشریف فهو يتشرف بتعلّقه، اگرچه فی الحقیقه اینها مکین این مکان و زمان اند، و وقار المکان بالمکین مثل مشهور، و لکن شرافت آن زمان و مکان که در آن پیدا شدند ازید و اکثر از همه می باشد.

آیا نمی بینی سلطانی که روزی پیدا می شود آن وقت و آن مکانی که در آن سکونت و حکومت می نماید بر اماکن و اوقات دیگر و به والدین و اولاد و غلام او اجلال و تشریف و تعظیم می کنند، و حال آن که آن شرافتی ذاتی و حقیقی و دینی ندارد، و بعد اینها این منصب شریف به آل و اولاد و احفاد و ذریه و نسل رسول صلی الله علیه و اله و زوج بتول علیها السلام به اتفاق و اجماع امت، و به مقتضای عقل و صحاح نقل، و دلالت آیات، عاید و حاصل گردید.

لهذا به اولاد و نسل علی علیه السّلام از بطون غیر فاطمیة زهراء علیها السّلام هم سیّد می نامند، و سیّد یقینا می باشند، بل به کلّ اولاد هاشم سیّد می گویند، و لکن بعد حضرت رسول صلی الله علیه و اله بر ذریّه بتول علیها السّلام و علی علیه السّلام خاص علم گردید، و به اینها همه انواع شرافتها حاصل می باشد.

اما شرافتی که اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام دارند اولاد علی علیه السّلام از بطون زنان غیر سیّده النساء این هردو شرف ندارند، فضلا عن اولاد و احفاد هاشم؛ زیرا که اولاد علی و فاطمه علیهما السّلام را شریف و نجیب الطرفین می گویند و می نامند، چه شرافت والدین هردو در اولاد و احفاد اینها جمع است، بخلاف غیر اینها.

پس اولاد علی علیه السّلام را از بطون زنان دیگر شریف و سیّد و علوی و هاشمی می گویند، و اولاد سیّده النساء علیها السّلام را علوی و فاطمی و اولاد و ابناء و احفاد رسول صلی الله علیه و اله، و نجباء و شرفاء، و اولاد نورین، و نجیب الطرفین، و شریف الجانین، خاص می گویند.

سؤال: اولاد ائمه اطهار که از هر امامی جدا شدند، آیا آنها در بین خود تقرّب و تفاضل دارند، یا متساوی در قرب و فضل می باشند، یا صدر سابق فضل زاید از لاحق دارد یا بالعکس؟

جواب: بدان که صدر متقدّم را به اعتبار تقدّم قرب، بل أقرب به آباء خود می باشد، پس به تقرّب و تقدّم زمانی و مکانی شرف و توارث بالنسبت صدر لاحق بالضروره دارند، اما لاحق اگرچه بعد زمانی و مکانی از آباء دارند، و لکن فضل و شرف آنها زاید از سابق این می باشد، که اینان از ابتداء از اصلاّب متعدّده طاهره حجج الله برآمدند.

در کشف الغطاء و جواهر از اینجا فرمودند: و لیس ببعید تقدیم الرضوی، ثمّ

الموسوی، ثم الحسنی و الحسینی، و تقدیم کلّ من کان علاقته بالأئمّه أكثر (۱).

یعنی: بعید نیست که در طبقات تقدیم می باشد سادات رضویه را، پس موسویه را، پس حسنی و حسینی را، قاعده کلیه تقدیم می باشد آن طبقه را که علاقه او به ائمّه اکثر می باشد. و شهید هم مثل همین فرموده (۲).

پس هر سیدی که پائین تر از اصلاّب ائمّه برآید، شرافت او باعتبار ابوّت متنازله زیاده تر می باشد، مثلاً اولادی که از حضرت نقی علیه السّلام جدا شدند شرف آنها زیاده است از آنها که از حضرت تقی علیه السّلام جدا شدند، و آنان که از حضرت نقی اند علیه السّلام شرف زیاده تر دارند از حضرت کاظم علیه السّلام جدا شدند.

خلاصه شرف آنها زیاده است از آنان که از ما فوق آنها جدا شدند، به جهت انتقال او از صلب طاهر حجّه الله الی صلب طاهر آخر من حجج الله، هکذا از صلب مبارک سید کاینات الی الحادی عشر، هر که دور کرده البتّه مرتبه متنازله آبائی به او زاید می شود.

و بعضی گمان بردند به اشرفیت آنان که از حضرت نبی صلی الله علیه و اله یا از حضرت علی علیه السّلام و فاطمه علیها السّلام جدا شدند، پس آنان که از اصلاّب متنازله ظاهر شوند آن قدر تنزل و بعد دارند، معاذ الله، این مذهب جمعی از نسابه عامّه عامیه می باشد.

بل ما می گوئیم: آنانی که از ابتداء شرف جدا شدند، آنها این شرافت زایده اصلاّب مطهرین دیگر بالضرورت ندارند، چه آن کس که محل و مقام شرف را از بدایت الی نهایت منزل به منزل کلّ منازل را طی کند، البتّه شرف منازل به او زاید و اکثر است بالنسبت آنان که به منزل واحد رسیده برآمد.

اشکال: در این شکی نیست که لفظ سید از کلمات وصفیه است نه از اسماء

ص: ۳۹

۱- (۱) جواهر الکلام ۱۶: ۱۰۵، از کشف الغطاء نقل نموده.

۲- (۲) دروس شهید ۱: ۲۶۲.



ذاتی، چه اسم ذاتی عبارت است از احرف و الفاظی که خاص دلالت بر ذات و حقیقت عین مسما کند بغیر اعتبار خارجه، چون انسان و جن و ملک، چه هر یک از این اسم جنسی است که بر ماهیت و حقیقت علم و بالجمله دلالت دارد، اما صفت پس او به اعتبار خارجه بر وصفی و معنی دلالت می کند، چون قایم و نایم و قاعد و جالس و ضاحک، و امثال اینها دلالت بر عین حقیقت و ماهیت شیء نمی کند.

چنان چه به یحیی وصف کرد سَيِّدًا وَ حَصُورًا (۱) و خلافتی نیست در ترکیب و معنی هر دو کلمه که وصف یحیی موصوف سابق الذکر می باشند، چه سید به معنی مطاع قوم خود و امثال آن، و حصور به معنی حابس شهوت می باشد.

تنبيه: هر گاه به عقل و اتفاق امت این ثابت و واضح گردید، پس لفظ سیادت و سید لفظ وصفی لفظا و وضعاً و معنا می باشد، پس چگونه در باب سید کاینات ذات گردید، چه ممتنع و محال است استحاله و انقلاب وصف به ذات، زیرا که ذات از جواهر قائم بنفسه، و وصف امر عرضی قائم بالغیر می باشد؟

جواب: بدان که تفصیل این امر و اجوبه آن در سوره آل عمران تفسیر لوامع التنزیل ذکر شده، و لکن اینجا می گوئیم که: این از باب انقلاب و استحاله به معنی حقیقی نمی باشد، بل من باب الانتقال می باشد، چنان چه در فنّ موضوع و معانی و اصول فقه مقرر گردیده، که جایز است اسم وصفی را نقل و علم بر ذات بکنند، چون ابیض و احمر و اصفر و اسود، مع ثبوت معنی وصفیت اینها در وضعیت علم بر لونی خاص گردید، چون اسود بر مار سیاه و بر حبشی، و ابلق بر فرس و مار

ص: ۴۰

تذکره: هرگاه این از اهل معانی و لغت مبرهن گردید، پس ما می گوئیم: که لفظ سید کذلک خاص بر ذات منوره سید عالم و آدم محمد و علی علیهما السلام، و بر نسل و ذریات اینان الی القیامه علم گردیده، لهذا در اسلام و امت محمدی وقتی که لفظ سیادت و سید و شریف و نجیب الطرفین ذکر شد، پس به محض ذکر این لفظ هر کس از سامعین به غیر تردد و لا شک دفعتا می فهمد و می داند که شخصی از ذریه و اولاد آل رسول از نسل زوج بتول علیها السلام می باشد.

و کافی است بر انتقال و علمیت آن همین شیاع و شهرت متحده متفقه در هر عرف عرب و عجم و هند و کل نواحی و اطراف دنیا، پس تجویز انتقال وصف الی العلمیت، و انتقال اسمی به سوی اسم افعالی معهوده، چون وضو و صلوات و حج و زکات، ثابت گردید، پس قول به امتناع انتقال باطل گردید، اما استحاله و انقلاب ماهیت مطلقا ممتنع و محال نیست، ثم الله اعلم.

اشکال: هرگاه اینجا لفظ سیادت علم بر ذات ثابت گردید، پس لفظ سید بالنسبت یحیی آیا بر وصفیت باقی است، یا در آنجا هم اسم ذات گردید؟ بر اول تخصیص بلا مخصص، و بر ثانی ترجیح مرجوح لازم می آید، و آن غیر معقول و لا منقول است.

اما تخصیص بلا مخصص، برای آن است که این لفظ سید وصف مشترک است، پس هر نبی به هر معنی که بگیری بذاته سید است.

اما ترجیح مرجوح، به این جهت است که اولو العزم مستقل متبوع در نبوت اند، پس هر نبی مستقل متبوع اکمل و افضل از تابع غیر مستقل بالضروره می باشد، و شکی نیست که یحیی نبی تابع غیر مستقل می باشد، پس ترجیح مرجوح بر ارجح بدون رجحان لازم، و آن ضروری البطلان است.

جواب: بدان که نه ترجیح بلا- رجحان، و نه تخصیص بلا مخصّص لازم می آید؛ زیرا که مرّیح و مخصّص آن باری مالک موجود است، چه مالک سبحانه هر نبی را خاص به لقبی و صفتی یاد کرده، و تخصیص به آن داده، مع تسویه اینها در اصل حقیقت نبوت، چه نبوت من حیث الحقیقه منزلت متّحده است، چون وزارت که در اصل منزلت متّحده است، و احدی را به وزارت ملکی، و دیگری را به وزارت فوجی، پس هر یکی را از این وصفی و لقبی متمیز زاید بر اصل وزارت کرده.

آیا نمی بینی آدم علیه السّلام را صفی الله، و نوح علیه السّلام را به شکور، و ابراهیم علیه السّلام را به خلت، و ایوب علیه السّلام را به صبر، و موسی علیه السّلام را به کلیم، و عیسی علیه السّلام را به روح، و محمّد صلی الله علیه و اله را به حبیب و صف کرده، و لقب جداگانه هر یکی را زاید بر اصل منزلت داده.

چنانچه سلطانی حکیم مدبّر به هر یکی از رجال دولتی خود خطابی خاص می دهد، چون به احدی شمس الهند، و به دیگر نجم السند، و به آخری امین الدوله، و به دیگر معین الدوله، و به دیگر مزین الدوله، و به دیگری منور الدوله، و به دیگر فیروز جنگ، و به دیگر شمیر جنگ، و غیر آن.

پس به تخصیص احدی به لقبی و خطابی و وصفی خاص از اشتراک اطلاقى بالجمله برمی آید، چه لفظ اقتضاء نفی از دیگری نمی کند، و این قدر در ترجیح مرّیح، و در تخصیص مخصّص کافی است، مع أنّ الترجیح بلا- مرّیح، و التخصیص بلا مخصّص، مطلقاً عند الفحص ثابت نمی شود، پس اشکال دارد و عاید نمی شود، و بیان زیاده بر این در این رساله قابل نیست.

اشکال: اولاد و احفاد از بنات دیگر رسول صلی الله علیه و اله، چون زینب و امّ کلثوم و رقیه، یا از ابناء چون قاسم و طیب و طاهر و عبد الله، و ذریّه اینها به فرض ثبوت

و بقاء آنها، آیا بر آنها هم سید به مثل اولاد و احفاد و ذریه فاطمه اطلاق می شود یا نه؟ و بر آخر ترجیح بلا مرجح لازم می آید، و آن باطل می باشد.

جواب اول: بعدم لازم تحقق ملزوم هم باطل است، چه بعدم بقاء اثر آنها حکم آنها لازم نیست.

جواب ثانی: بدان که در این بنات سه گانه که آیا اولاد خدیجه از شوهر اول اند، یا از اولاد هاله خواهر خوانده پدرشان ابو هند، و پسری هم بعد پدر از او زاییده، و او هم به نام ابو هند موسوم گردیده، یا از یتامای امت اند، بر تقدیر ثلاثه تربیت یافته و ربیبه آن حضرت اند به مربوط ابن و بنت در هر عرف اطلاق در هر زمان و ملک شایع است، یا از نسل حضرت رسول صلی الله علیه و اله و خدیجه خاص می باشند، در علماء انساب خلاف است.

و آخر وجه مشهور متفق علیه امت است که این بنات را شأن و حال و مال و رتبه زهراء علیها السلام اصلا نمی باشند، چنانچه پنج انگشت در یک دست مع اتحاد ماده، و وجود اتصال آنها باهم، مختلف الهیته و القامه و الطاقه می باشند، در نظیر این باب کافی است، چون و چرا در اراده خدای مالک الملوک حکیم مدبر عالم بالأصلح راه ندارد، و لهذا در شأن آنها اهل حدیث از مریدان و غیر مریدان مدحی و روایتی نیاوردند که ثابت باشد.

تنبيه:

هرگاه این واضح شد، پس ما می گوئیم: از پسرهای سابق الذکر اگر نسلی موجود و باقی می ماند، در این شکی نبود که آنها سادات، و اولاد و احفاد و ذریه آنها آل و عترت و ذریه رسول صلی الله علیه و اله مانند ذریه بتول بلا تفاوت می بودند، اما اولاد و احفاد و ذریه بنات دیگر اگر از آن حضرت به صورت حقیقت و واقعی ثابت می شوند، پس اولاد آنها سادات اصلا و ابدا نبودند؛ زیرا که انساب و اولاد

احفاد نزد کافئه اهل عقل و ملل و نحل منسوب به سوی جدّ پدری می شوند، مثلاً اولاد ابو العاص و اولاد عثمان اموی، به اموی منسوب می شدند، زیرا که این هر دو اموی بودند نه هاشمی، و هاشم من الله سید گردیده نه امیه.

ایراد: پس چرا اولاد فاطمه علیها السلام در سیادت منسوب به آن حضرت گردیدند، و به آل رسول آنها را یاد می کنند، و به اولاد اینها هم به همین سبب سید و آل رسول می گفتند؟

جواب اول: بدان که اولاد فاطمه را اولاد و ابناء رسول صلی الله علیه و اله برای آن می گویند که این خاص از خصایص فاطمه علیها السلام می باشد، چنانچه من بعد نصوص در اولاد و احفاد فاطمه می آیند، که اینها خاصّ اولاد و احفاد رسول اند، و این امر خاص از خصایص فاطمه زهراء علیها السلام من الله بود و بس نه به دیگری.

جواب ثانی: اما اولاد علی را سید خاص برای سیده النساء نمی گویند، بلکه به جهت خود حضرت امیر علیه السلام، چه او هم سید اقوا و اکمل از فاطمه علیها السلام مستقل بذاته بود، چنانچه الحال دانستی که نزد کافئه اهل عقل و اهالی ملل و نحل اولاد و احفاد از بدایت الی نهایت منسوب و منتهی به سوی جدّ پدری می شوند نه به مادری، چه اقوا بودن ماء الرجل از آب زن شکی نیست، لهذا تغلیب بماء الرجال و منسوب الی الأب و الجدّ برای همین می باشد.

و ایضا برای آن که در آب مرد قوت عاقده غالبه، و در آب زن قوت منعده منفعله می باشد، پس در این جا سیادت اولاد علی علیه السلام را به جهت سیادت علی علیه السلام و بتوت و ذریه محمدی به جهت فاطمه علیها السلام می باشد، لهذا اولاد اینها را نجیب الطرفین می گویند.

## باب سیادت و همه سعادت دنیویه و اخرویه من البدایه إلى النهایه در محمّد و علی و بعد آن در فاطمه و عترت طاهره او و

سیادت و همه سعادت دنیویه و اخرویه من البدایه إلى النهایه در محمّد و علی و بعد آن در فاطمه و عترت طاهره او و پس از آن در ذریه از نسل اینها الی القیامه می باشد

به عقل و اجماع امت و قرآن و سنت.

اما برهان عقل، پس به صورت اجمال آن که انسان من حیث أنّه انسان علّت غائی در ایجاد این عالم امکانی عند التعقل و التأمل می باشد، پس بالضروره علّت متبوع اول و اصل از معلول می باشد، پس ثابت شد که علّت این معلول آدمی بذاته است، پس آدم اصل و اکمل و افضل از عالم می باشد.

اما هر نبی و وصی پس او افضل و اکمل و اقبل از همه بنی نوع انسانی و امکانی می باشد، لهذا قابل جمیع فیوض و برکات و سعادات و کمالات دنیویه و اخرویه دفعتا می باشد، چه هرکس قابل تر در ذات و صفات می باشد او کامل تر است بالنسبت کسی که این لیاقت و قابلیت ندارد، و بالضروره پس هر نبی بوجود کمالیه و قابلیت خلقی و ذاتی اکمل و افضل از همه آنان می باشد که به سوی آنها برای تکمیل آنها مبعوث می شود.

و اگر خود اقبل و اکمل نمی باشد، پس او اصلا ناقص را تکمیل و تأدیب و تهذیب کرده نمی تواند، و مثل مشهور است که اعمی اعمی را و خفته خفته را راه نموده و بیدار کرده نمی تواند، پس به این سبب هر نبی سید مطاع، و مرجع خلائق کافّه معاصرین می گردد.

تنبيه:

هرگاه این واضح گردید، پس ما می گوئیم: شخصی که خاتم الانبیاء و سید الرسل، بل نبی و رسول کلّ امم و رسل، در کمال عالم و آدم و در آخر اینها باشد

ص: ۴۵

و به آن ادعا نماید.

البته لازم است که این شخص اکمل و اقبل و افضل از کافئه امم و رسل من الأوّل إلى الآخر وجوبا باشد، بل اکثر و ازید در جمیع کمالات ذاتی و صفاتی به درجه نهایت و مرتبه غایت به نحوی باشد که فوق بر آن عالم امکانی و انسانی را ممکن الوصول فضلا عن الحصول نباشد، تا مرجع اهل الفضل و الکمال بشود، چون مجتهدی که اعلم به جمیع علوم در جزء و کل می باشد، پس او مرجع اعلام عالمین کل می شود، و إلا فلا، چه در تفضیل مفضول رجحان و میلان و داعی غیر منفر نمی باشد.

و این درجه نهایت در این محمّد بن عبد الله صلّی الله علیه و اله من الله کل حاصل و ثابت است، لهذا رسول الأنبياء و خاتم و سید همه انبياء و اصفیاء گردید فضلا عن الامم.

امّا به روایت و حصول این حال در آن حضرت بر منصف غیر متعصب متّبع علم سیر و تواریخ اواخر و اوائل واضح و لایح است، پس محمّد صلّی الله علیه و اله افضل و اکمل انبياء و اسود الساده می باشد، و باقی ادله از کتب کلامیه، و از مجلّدات تفسیر لوامع التنزیل دریاب.

امّا اجماع و اتفاق امت است که آن حضرت سید الأنبياء و المرسلین و الخلائق من الأوّلین و الآخرین می باشد، و اتفاق همه امت از ابتداء مع دواعی و آراء و اهواء مختلفه متبذده قرن فقرن و عصر فعصر إلى سیزده صد سال ثابت، و این حال از علم سیر و کتب ملل اسلامیه واضح و لایح بر متّبع لا غرض می شود، پس محمّد و علی علیهما السّلام سید الساده، بل اسود اوّلین و آخرین می باشد، تدبّر و تبصّر و تعلّم.

## باب در آیاتی که دلالت دارند بر سیادت محمد صلی الله علیه و اله و برگزیده بودن او بر عالمیان و

در آیاتی که دلالت دارند بر سیادت محمد صلی الله علیه و اله و برگزیده بودن او بر عالمیان و آن بالاجمال در این رساله مختصر به چهار آیه اکتفا می کنیم:

آیه اولی: قال الله تعالى: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱) بدان که اصطافی باب افتعال از صفوت الشیء و المال، جید آن و خیار و خاص و بهتر و خالص و صافی آن از کدورت و قدر و از آمیزش می باشد.

پس معنی این آیه چنین می شود: که خدا برگزید و برآورد و صاف و خاص و خالص و جید و بهتر را از صفوت کافه خلائق و انبیاء، پس اختیار کرد از آنها آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر کافه عالمیان.

مفسرین متفق اند که محمد صلی الله علیه و اله و عترت محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام از آل ابراهیم به اتفاق کافه امم اند، بل جید و افضل از آل ابراهیم محمد و علی و ائمه هدی اند.

در مواهب (۲) و غیر آن از ابن عباس روایت کرده، قال: إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ (۳).

و ایضا در آن است: وَ أَنَّ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ إِبْرَاهِيمَ (۴).

ص: ۴۷

---

۱- (۱) سورة آل عمران: ۳۳.

۲- (۲) شاید کتاب «المواهب اللدنیة بالمنح المحمدیه» باشد، این کتاب تألیف شهاب الدین قسطلانی متوفای سال (۹۲۳) هجری قمری، و درباره سیره پیامبر صلی الله علیه و اله تألیف نموده، این کتاب فعلا در دسترس اینجانب نمی باشد.

۳- (۳) شواهد التنزیل حسکانی ۱: ۱۱۸، احقاق الحق ۳: ۵۳۷ و ج ۱۴: ۳۸۳.

۴- (۴) شواهد التنزیل حسکانی ۱: ۱۱۸.



و در روایات اهل بیت رسالت است که سه عمران جلیل در دنیا بودند: اول پدر موسی و هارون، ثانی: پدر مریم، ثالث: ابو طالب (۱).

چه اسم او بالاتفاق عمران است، و ابو طالب کنیت او می باشد، چون که آباء خاتم انبیاء و سید اوصیاء همه از ابو طالب و عبد الله تا آدم علیه السلام انبیاء و اوصیاء بودند.

پس مراد از آل عمران در این آیه آل ابو طالب، و سید این آل ائمه اثنا عشر علیهم السلام که حجج الله علی کافه الخلق إلى القيامة می باشند.

و لفظ «الْعَالَمِينَ» جمع، و در علم نحو و اصول فقه قاعده مقرر است که بر جمع کثرت اگر الف و لام داخل می شود فایده استغراق مع تأکید اکید می کند.

پس در اینجا ثابت شد که محمّد و علی و ذریه آنها برگزیده از صفوه خلائق اند، و آنها را خدا اختیار و ایثار کرد بر کافه عالمیان.

و جواب اشکال در لوازم مفصل، و در این رساله من بعد می آید ان شاء الله تعالی.

آیه ثانیه: در آن که آن حضرت نبی الانبیاء و الامم کلاً می باشد، و آن آیه و إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمِهِ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ - إلى قوله - وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۲).

خلاصه مقصود: آن که خدا اخذ میثاق و عهد کرد از همه انبیاء سلف در عالم ذر جمعاً، و در عالم عنصر قرن فقرن، که رسول مصدق شما محمّد صلی الله علیه و اله وقتی که به دنیا بیاید به او خود شما انبیاء و امم شما ایمان و تصدیق نبوت او و یاری او در هر حال بنمائید، تا آن که فرمود: در اخذ این میثاق و از امم شما من هم با شما

ص: ۴۸

---

۱- (۱) مجمع البیان ۲: ۲۱۶.

۲- (۲) سورة آل عمران: ۸۱.

از جمله شاهدان می باشیم.

در مواهب و غیر او از حضرت امیر روایت مفسیره آورده، قال علی علیه السلام: لم یبعث الله نبیا من آدم فمن بعده إلا أخذ علیه العهد فی محمد صلی الله علیه و اله لئن بعث و هو حی لیؤمننّ به و لینصرنّه، و یأخذ العهد بذلک علی قومه (۱).

خلاصه: آن که از آدم تا عیسی، بل تا زمانه محمد صلی الله علیه و اله، هیچ پیغمبری مبعوث به نبوت نشده، مگر آن که بر او عهد و میثاق نبوت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله گرفته شد که وقتی آن حضرت به دنیا بیاید و آن نبی مأخوذ الميثاق هم زنده در دنیا باشد، هر آینه به محمد صلی الله علیه و اله ایمان بیارد، و هر آینه او را در جهاد لسانی و فعلی یاری بدهد، و به همین هر نبی از امت خود عهد و پیمان و میثاق او بگیرد.

تنبيه:

پس در اینجا ثابت گردید که محمد صلی الله علیه و اله رسول به کافه انبیاء، و به کافه امم می باشد، پس آن کس که نبی کلّ انبیاء و کلّ امم آنها باشد، البته بالضروره او اکمل و افضل از همه انبیاء و امم باید باشد، پس این کلّ انبیاء از امت محمد صلی الله علیه و اله می باشد، بس است همین در نهایت بشریت و جامعیت همه صفات عالیّه کمالیه، و جلالت و عظمت و رفعت و علو شأن او، چه او به سوی کمال خلائق مبعوث گردیده، و آنها از امت تابعه او باشند.

آیه ثالته: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ (۲) و جماعتی از مفسرین و صاحب مواهب نقل کردند: که قرائت پیغمبر به روایت انس، و قرائت حضرت صادق علیه السلام «أَنْفُسِكُمْ» بفتح می باشد، فقال النبی صلی الله علیه و اله: أنا أنفُسکم نسبا و صهرا

ص: ۴۹

۱- (۱) مجمع البیان ۲: ۲۵۷.

۲- (۲) سورة توبه: ۱۲۸.

و حسباً، و ليس في آبائي من لدن آدم سفاح، و كلنا نكاح (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود در تفسیر این آیه: که من نفیس ترین و نظیف و پاکیزه ترین همه شما بنی آدم از ابتداء آدم تا قیامت می باشم در نسب و حسب و مصاهرت آباء من از ابتداء آدم تا این وقت، در هیچ زمانی به لوث زنا و سفاح ملوث نمی باشم، بل از همه قبایح و مفسد عقلی و شرعی محفوظ و محروس و منزّه و مبرّا می باشم، بل همه آباء و امهات ما به نكاح صحیح شرعی در هر زمان تا زمانه من پیدا شده آمدند، پس آن کس که اطیب و انفس و اقدس انسان کلّ اولاد آدم در همه عوالم باشد در شأن او آدم چه وصف می کند.

آیه رابعه: وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ (۲) نصّ صریح است که خدا مجرمین این امت را عذاب تا قیامت نمی کند و تو در میان آنها باشی.

و در صواعق گفته: و بعد فقد آن حضرت تا وقتی که ذریه او در دنیا باقی باشد خدا هرگز مجرمین اهل دنیا را تعجیل در عذاب و عقاب و انزال بلاء و مسخ و فسح مانند اکثر مجرمین امم سلف نمی کند (۳).

و به تحقیق صحیح شده که آن حضرت فرمود، چنانچه جمهور محدّثین، منهم احمد بن حنبل روایت کرده: قال النبی صلی الله علیه و اله: إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، كَمَا أَنَّ النُّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، فَإِذَا ذَهَبَ أَهْلُ بَيْتِي عَنِ الْأَرْضِ جَمِيعًا لَذَهَبَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا جَمِيعًا (۴).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که اهل بیت من به تحقیق نجات و امان مر اهل

ص: ۵۰

۱- (۱) مجمع البیان ۵: ۱۰۹.

۲- (۲) سورة انفال: ۳۳.

۳- (۳) احقاق الحق ۳: ۵۴۶ از صواعق.

۴- (۴) احقاق الحق ۹: ۲۹۴-۳۰۸.

زمین را می باشند، چنانچه ستارگان امان مر اهل آسمان را می باشند، پس وقتی که اهل بیت من از زمین بالکلیه بروند هر آینه زمین هم به اهل خود می رود، باقی احدی نمی ماند.

پس ثابت شد بطوری که آن حضرت و عترت طاهره او علت غائی در ایجاد عالم و آدم اند، همچنین ایشان سبب بقاء ارض و اهل آن می باشند.

و جمعی از عامه و بعضی از خاصه پس از این احادیث می گویند: که آل رسول صلی الله علیه و اله و نسل بتول کلاً باعث و سبب امان و نجات اهل زمین از غضب و نزول بلا یا و آفات می باشند.

تنبيه:

صحاح اخبار به انواع و اقسام بر دوام سیادت از بدایت الی نهایت، و بر کمال شرف و سعادت این سلسله جلیله طیبه طاهره می تواند باشد. و ما به صورت اختیار چند حدیث از قسم فضل سلسله جلیله و تشریف اسماء و تقدیس و تطهیر ذات منوره آنها ذکر می کنیم:

از جمهور ائمه سیر: قسطلانی، و قاضی عیاض، و محمد بن إسحاق، و وهب بن متبه، و کلیبی، و ابن سیرین، و غیرهم می باشد، و می گویند: و أمّیا شرف نسبه و کمال علوه و کرم بلده و منشائه، فمّمّیالا۔ یحتاج الی إقامه دلیل علیه، و لا بیان مشکل و لا خفی منه، فإنّه نخبه بنی هاشم، و سلاله قریش، و صمیمها، و أشرف العرب، و أفضلهم، و أعزهم نفرا من قبل أبیه و امه، و من أهل مکّه، و هی من أکرم بلاد الله تعالی علی الله و علی عباده، فلا ینکره إلاّ جحود عنود مکابر عمیان البصر و النظر، فلا یعبأ به و لا یلتفت الی قوله (۱).

ص: ۵۱

---

۱- (۱) به کنز العمال ۱۲: ۹۳-۱۰۵ مراجعه شود.

یعنی: شرف و کمال علو منزلت او و بزرگی بلد و منشأ و مولد او از آن اموری است که حاجت به سوی اقامت دلیل بر او و به بیان مشکل و خفاء نمی باشد، آن اظهر من الشمس، و این از هر من الأمس می باشد، چه آن حضرت از خیار و برگزیده بنی هاشم که سلاله جلیله جمیله قریش و صمیم آنها و اشرف و اعزّ عرب و افضل آنها از روی جماعت می باشد از جانب پدر و مادر.

و امّا مولد و مسکن و منشأ او و آبای او که اکرم کلّ بلاد اللّٰه تعالی بر عباد او می باشد، و از این احدی انکار ندارد، و اگر کسی انکار هم از این نماید او جهول جحود و عنود و مکابر نابینای بصر و کور دل می باشد، و قول و ایراد او چه اعتبار دارد، و کدام به سخن آن اجهل احمق مکابر التفات کند و بشنود، چه انکار این کمتر از انکار روشنی روز و ظلمت شب نمی باشد.

### **باب در برگزیدگی سلسله آبای آن حضرت از ابتداء آدم تا عبد اللّٰه و ابو طالب می باشد**

در برگزیدگی سلسله آبای آن حضرت از ابتداء آدم تا عبد اللّٰه و ابو طالب می باشد

بدان که متفق علیه کافه امم و امت محمّدی صلی اللّٰه علیه و اله است، چنانچه همه خاصه و عامه، منهم در ترمذی و شفا و مشکات و مواهب و بحار و غیر اینها، به اسانید خود هر یکی روایت کرده، قال رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و اله: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ إِبْرَاهِيمَ إِسْمَاعِيلَ، وَاصْطَفَىٰ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ بَنِي كِنَانَةَ، وَاصْطَفَىٰ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ قُرَيْشًا، وَاصْطَفَىٰ مِنْ قُرَيْشِ بَنِي هَاشِمٍ، وَاصْطَفَىٰ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ (۱).**

یعنی: رسول خدا صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: به تحقیق برگزید خدا از اولاد ابراهیم اسماعیل را، و برگزید از اولاد اسماعیل بنی کنانه را، و برگزید از بنی کنانه قریش را، و

ص: ۵۲

---

۱- (۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۴ ح ۳۶۰۵ و ۳۶۰۶، مشکات المصابیح ۲: ۳۵۳ ح ۵۷۴۰، بحار الأنوار ۱۵: ۳.

برگزید از قریش بنی هاشم را، و برگزید از بنی هاشم مرا.

در بخاری و شفا و مواهب و غیر اینها مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله: قال: بعث من خیر قرون بنی آدم قرنا فقرنا، حتی کنت من القرن الذی کنت منه (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود: که من مبعوث گردیدم در بهترین قرون بنی آدم عصر به عصر، حتی آن که گردیدم در آن قرنی و عصری که برآمدم در آن عصر.

در ترمذی و شفا و مواهب از عیاس عمّ نبی مروی است، قال صلی الله علیه و اله: إنّ الله خلق الخلق، فجعلنی من خیرهم و من خیر قرنهم، ثمّ تخیر القبائل، فجعلنی من خیر قبیله، ثمّ تخیر البیوت، فجعلنی من خیر بیوتهم، فأنا خیرهم نفساً، و خیرهم بیتا (۲).

یعنی: به تحقیق خدا آفرید خلق را، و مرا گردانید از برگزیده آنها، از بهترین قرن آنها، پس از آن اختیار کرد قبائل را، پس گردانید مرا در بهترین قبایل، پس از آن برگزید خانه ها را، پس مرا بهترین آن خانه از روی نفس و ذات، و بهترین آنها به خانه گردانید.

اقول: این اشاره است به سوی آیه تطهیر (۳).

در طبرانی، و شفا، و مواهب، از ابن عمر مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله: إنّ الله اختار خلقه، فاختر منهم بنی آدم، ثمّ اختار بنی آدم فاختر منهم العرب، ثمّ اختار العرب فاختر منهم قریشاً، ثمّ اختار قریشاً فاختر منهم بنی هاشم، ثمّ

ص: ۵۳

۱- (۱) صحیح بخاری ۱۶۶:۴ باب صفة النبی صلی الله علیه و اله.

۲- (۲) صحیح ترمذی ۵۴۵:۵ ح ۳۶۰۷ باب فضل النبی صلی الله علیه و اله.

۳- (۳) قوله تعالى إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً سورة احزاب: ۳۳.

اختار بنی هاشم فاختارنی منهم، فلم أزل خياراً من الامم (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود: که خدا اختیار کرد خلق را، پس برگزید از همه آنها بنی آدم را، پس برگزید از بنی آدم عرب را، پس برگزید از عرب قریش را، پس برگزید از قریش بنی هاشم را، پس برگزید مرا از بنی هاشم، و من همیشه برگزیده از برگزیدگان امم در هر عصر بودم.

در امالی ابن بابویه، و شفا عیاض، و حلیه ابو نعیم، مروی است از ابن عباس، قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ الْخَلْقَ قَسَمَيْنِ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهِمَا قَسَمًا، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي ذِكْرِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ أَصْحَابِ الشَّمَالِ، وَ أَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، وَ أَنَا خَيْرُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَسَمَيْنِ أَثْلَاثًا، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهَا ثَلَاثًا، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ فَاصْصِحَابِ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْصِحَابِ الْمَيْمَنَةِ\* وَ أَصْصِحَابِ الْمَشْئَمَةِ مَا أَصْصِحَابِ الْمَشْئَمَةِ\* وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ (۲) وَ أَنَا مِنَ السَّابِقِينَ، وَ أَنَا خَيْرُ السَّابِقِينَ، ثُمَّ جَعَلَ الْأَثْلَاثَ قِبَالًا، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِهَا قَبِيلَةً، وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ (۳) فَأَنَا أَتَقَى وَ لَدِ ادْمِ وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا فخر، ثُمَّ جَعَلَ الْقِبَالَ بِيُوتًا، فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهَا بَيْتًا، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ (۴) الْآيَةَ (۵).

در شفا بعد از این روایت کرده، قالوا: یا رسول الله متى وجبت لك النبوة؟ قال:

ص: ۵۴

- ۱- (۱) كنز العمال ۱۱: ۴۵۰-۴۵۱.
- ۲- (۲) سورة واقعه: ۸-۱۰.
- ۳- (۳) سورة حجرات: ۱۳.
- ۴- (۴) سورة احزاب: ۳۳.
- ۵- (۵) امالی شيخ صدوق ص ۷۲۹-۷۳۰ ح ۹۹۹.

و آدم بین الماء و الجسد (۱).

و در روایات دیگر فرمود: و كنت نبیا و آدم بین الماء و الطین (۲).

صدوق و قاضی عیاض روایت کردند از ابن عباس قال النبی صلی الله علیه و اله: أنا أكرم الأولین و الآخرین (۳).

ملخص كلام: آن که خدا تقسیم کرد خلق را به دو قسمت، پس مرا از بهترین و از برگزیدگان آنها گردانید، و این است معنی آیه أَصْحَابُ الْيَمِينِ و أَصْحَابُ الشَّمَالِ، پس من از اصحاب یمین می باشم، و من بهترین اصحاب یمین ام.

پس از آن تقسیم کرد اصحاب یمین را، و مرا بهترین اصحاب یمین ساخت، پس دو قسم را اثلاث کرد، پس مرا از بهترین ثلاثه گردانید، و آن آیه أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ و أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ، و اصحاب مشئمه سابقین سابقان در همه خیرات می باشند، و من از سابقان، و من بهترین سابقان می باشم، پس اثلاث را قبائل گردانید، پس مرا بهترین همه ساخت، و آن است آیه جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و قَبَائِلَ .

پس من متقی ترین اولاد آدمم، و اکرم آنها بر خدا، و از روی فخر و مباهات نمی گویم، بل از واقع حقیقت به شما اعلام و خبر من الله می دهم چون دیگر احکام تعالی.

پس گردانید قبائل را بیوت، پس مرا گردانید از بهترین بیوت، و آن بیت تطهیر می باشد.

پس مردم عرض کردند: یا رسول الله کی برای تو نبوت لازم و واجب گردید؟

پیغمبر فرمود: در وقتی که هنوز آدم میان روح و جسد بود، و در دیگر: و آدم

ص: ۵۵

۱- (۱) کنز العمال علاء الدین هندی ۴۰۹:۱۱ ح ۳۱۹۱۷.

۲- (۲) کنز العمال ۴۵۰:۱۱.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۳۰۷ و ۶۷۸.



میان آب و گل بود.

و ابن عباس گفته: که پیغمبر فرمود: من گواهی ترین همه اولیان و آخریان می باشم، و لکن از روی فخر و مباهات این را نمی گویم، بلکه به امر الله به شما اخبار و اعلام از واقعی خود خبر می دهم چون دیگر احکام الله.

تنبيه:

در اینجا ثابت شد که والدین آن حضرت صلب به صلب همه سادات عالیه از ابتدای آدم تا عبد الله، و برگزیده همه قبایل بودند، و حصر این قسم اخبار در اینجا ممتنع است.

### **باب در آن که آن حضرت و علی نور خاص إلهی تعالی قبل ایجاد عالم و بعد ایجاد آدم علیه السلام در اصلاّب و**

در آن که آن حضرت و علی نور خاص إلهی تعالی قبل ایجاد عالم و بعد ایجاد آدم علیه السلام در اصلاّب و ارحام بودند تا عبد الله و ابو طالب

بدان که در فردوس الأخبار شیرویه دیلمی در باب الحاء، روایت کرده: قال النبی صلی الله علیه و اله: خلقت أنا و علی من نور واحد قبل أن یخلق آدم بأربعه عشر ألف عام (۱)، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور فی صلبه، فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبد المطلب، ففی النبوه، و فی علی الخلافه (۲).

و ابن مغزلی شافعی به اسناد خود همین را نیز روایت کرده، که رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: آفریده شدم من و علی از نور واحد پیش از ایجاد آدم چهارده هزار سال، پس وقتی که آدم را آفرید آن نور را ترکیب و ترتیب داد در صلب او، پس من و علی همیشه در شیء واحد بودیم، تا آن که جدا شدیم در صلب

ص: ۵۶

---

۱- (۱) در فردوس: بأربعه آلاف سنه.

۲- (۲) فردوس الأخبار ۲: ۳۰۵ ح ۲۷۷۶.

عبد المطلب، پس در من نبوت، و در علی خلافت مقرر کرد (۱).

احمد در فضائل، و دیلمی در فردوس الأخبار، روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله:

كنت أنا و علی نوراً واحداً عند الله تعالى قبل أن یخلق آدم بأربعة عشر ألف سنة، فلما خلق آدم جعل ذلك النور قسمین، كنت جزء و كان علی جزء (۲).

و زاد الديلمی: فاتقلنا فی الأصلاب من صلب إلى صلب، فصار لی النبوه، و لعلی الوصیه (۳).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من و علی نور واحد بودیم قبل از ایجاد آدم به چهارده هزار سال، پس وقتی که آدم را آفرید آن نور را دو حصه گردانید، من یک جزء و علی جزء دیگر آن بود، پس منتقل ساخت ما را در اصلاب از صلبی به سوی صلبی، پس برای من نبوت، و برای علی وصایت نبوت گردانید.

در فضایل احمد از سلمان روایت کرده، قال صلی الله علیه و اله: كنت أنا و علی نوراً بین یدی الله قبل أن یخلق آدم بأربعة ألف عام، فلما خلق آدم قسم ذلك النور جزأین، فجزء أنا و جزء علی (۴).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من و علی یک نور پیش روی خدا بودیم قبل ایجاد آدم چهار هزار سال، پس از ایجاد آدم دو قسمت کرد آن نور را، یک قسمت من، و قسمت دوم علی می باشد.

ص: ۵۷

---

۱- (۱) مناقب ابن مغزلی ص ۸۸ ح ۱۳۰.

۲- (۲) فردوس الأخبار ۳: ۳۳۲ ح ۴۸۸۴.

۳- (۳) عمده ابن بطریق ص ۹۱ ح ۱۱۲ از کتاب الفردوس، احقاق الحق ۴: ۹۱-۹۲ و ج ۵: ۲۴۴ و ج ۶: ۴۴۶-۴۴۷.

۴- (۴) فضائل الصحابه احمد بن حنبل ۲: ۶۶۲ ح ۱۱۳۰، احقاق الحق ۵: ۲۴۳ از فضائل الصحابه احمد.

ایضا در روایت دیگر آورده: خلقت أنا و علی من نور واحد، و کُنّا عن یمین العرش قبل أن یخلق الله آدم بألفی عام، فجعلنا نقلب فی أصلاب الرجال إلى عبد المطلب (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من و علی از یک نور آفریده شدیم قبل ایجاد آدم به دو هزار سال، پس ما در اصلاب مردان می گردانید تا آن که به عبد المطلب رسیدیم (۲).

در شواهد التنزیل ابو القاسم حسکانی روایت کرده از ابو امامه باهلی، قال صلی الله علیه و اله: إن الله تعالی خلق الأنبیاء من أشجار شتی، و خلقت أنا و علی من شجره واحده، أنا أصل تلك الشجره، و علی فرعها، و الحسن و الحسین ثمرتها، و شیعتنا أوراقها، من تعلق بغصن منها یجوز، و من مثل عنها سقط فی النار، و لو عبد الله تعالی بین الصفا و المروه ألف سنه فألف سنه فألف سنه حتّی یصیر كالشئ البالی و لم یدرک حَبنا لأکبه الله فی النار، فقرأ آیه المودّه (۳).

یعنی آن حضرت فرمود: که به تحقیق خدا آفرید همه انبیاء را از درختهای متعدّده، و آفریده شدم من و علی از درخت واحد، من اصل تنه و بیخ آن درختم، و علی فرع آن، و حسن و حسین میوه آن، و شیعه ما برگهای آن درختند، و هر

ص: ۵۸

---

۱- (۱) تذکره الخواص ص ۵۲، احقاق الحق ۵: ۲۴۷.

۲- (۲) اشکال: در کلام معصوم اختلاف نباید، و در یک خبر چهارده هزار سال، در دیگری چهار هزار، در دیگر دو هزار سال می باشد، این منافات بین است. جواب: منافات ندارد، چه این به اعتبار ایام دنیا و عقبا وارد شده، آیا نمی بینی که یوم القیامه به مقدار پنجاه هزار سال می باشد، و یوم آخرت به مقدار هزار سال می باشد «منه».

۳- (۳) شواهد التنزیل ۲: ۱۴۱-۱۴۲ ح ۸۳۷، احقاق الحق ۵: ۲۶۲-۲۶۳.

که تعلق گرفت به شاخی از آن درخت به جنت می رود و می رسد، و هر که از آن برگردد در نار وارد می شود، اگر بنده خدا را عبادت کند میان کوه صفا و مروه در مکه هزار سال، پس هزار سال، و محبت ما اهل بیت نداشته، هر آینه او را به روی در نار می اندازند.

به طرق امامیه مروی است، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَلَقَ اللهُ مُحَمَّدًا وَعَنْتَهُ أَشْبَاحَ نُورٍ بَيْنَ يَدَيْهِ اللهُ، قُلْتُ: وَمَا الْأَشْبَاحُ؟ قَالَ: ظِلُّ النُّورِ، أَبْدَانٌ نُورَانِيَةٌ بِلَا أَرْوَاحٍ (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود: خدا آفرید محمد و عترت او را اشباح نور علیهم السلام. راوی عرض کرد: که اشباح چه معنی دارد؟ آن حضرت فرمود: ظل نور و ابدان نوریه بل ارواح نورانیه می باشند.

در کافی ایضا مروی است، قال أبو جعفر عليه السلام: يا جابر إنَّ أوَّلَ ما خلق اللهُ خلقَ محمَّدٍ و عترته الهداه المهديين، فكانوا أشباح نور بين يدي الله تعالى (۲).

حضرت باقر علیه السلام فرمود: ای جابر اول آنچه خدا آفرید خلقت محمد و اولاد هادیه مهدیه او بود، پس آنها به ابدان اشباح نوری پیش خدا موجود بودند.

در دو دلیل النبوة بیهقی و حافظ ابو نعیم و عیاض و قسطلانی روایت کردند، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ قَرِيشًا كانَ نورًا - و در دیگری بجای قریش کنت نوراً - بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم بألفی عام، یسبحُ ذلکَ النور، و تسبحُ الملائکة بتسیحہ، فلما خلق اللهُ آدم ألقى ذلکَ النور فی صلبه، فقال رسولُ اللهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فأهبطنی إلى الأرض فی صلب آدم، و جعلنی فی صلب نوح، و قذف فی صلب إبراهيم، ثم لم یزل اللهُ تعالی ینقلنی من أصلاب الکریمه إلى الأرحام الطاهره.

و فی اخرى: من الأصلاب الطاهره إلى الأرحام المطهره، حتی أخرجنی بین

ص: ۵۹

۱- (۱) بحار الأنوار ۱۵: ۲۵ ح ۴۷، اصول کافی ۱: ۴۴۲ ح ۱۰.

۲- (۲) اصول کافی ۱: ۴۴۲ ح ۱۰.

أبوی لم يلتقیا علی سفاح قط (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که قریش یا من بودم نوری از خدا پیش روی خدا قبل ایجاد آدم به دو هزار سال، تسبیح می کرد آن نور، و ملائکه هم تسبیح به همان می کردند، پس وقتی که خدا آفرید آدم را انداخت آن نور را در صلب او، پس به زمین فرستاد مرا در صلب آدم، و مرا در صلب نوح، و در صلب ابراهیم آورد، پس همیشه مرا خدا نقل می کرد از اصلاّب کریمه طاهره به سوی ارحام مطهره تا آن که برآورد مرا از صلب و رحم والدینم عبد الله و آمنه بنت وهب، و هرگز در هیچ زمان والدینم باهم متلاقی به زنا و سفاحت و الواث جاهلیت نشدند.

در امالی صدوق روایت کرده، سئل النبی صلی الله علیه و اله أين كنت و آدم فی الجنّه؟ قال:

كنت فی صلبه، و هبط بی إلى الأرض فی صلبه، و ركبت السفینه فی صلب أبی نوح، و قذف بی فی النار فی صلب أبی ابراهیم، لم يلتق لی أبوان علی سفاح قط، و لم یزل الله ینقلنی من الأصلاّب الطیبه إلى الأرحام الطاهره هادیا مهدیا حتی أخذ الله بالنبوّه عهدی، و بالاسلام میثاقی، و بین کلّ شیء من صفتی، و أثبت فی التوراه و الإنجیل ذکری، و رقی بی إلى سمائه، و شقّ لی اسما من أسمائه الحسنی، أمّتی الحمّادون، فذو العرش محمود و أنا محمّد (۲).

از پیغمبر صلی الله علیه و اله پرسیده شد که کجا بودی وقتی که آدم در جنّت بود؟ پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: من در صلب آدم بودم، و مرا به زمین در صلب او فرستاد، و من سوار سفینه در صلب نوح بودم، و من در نار انداخته شدم در صلب پدرم ابراهیم، و هرگز والدین من در هیچ زمانی متلاقی به زنا نشدند هرگز، و همیشه خدا نقل می کرد مرا از اصلاّب پاکیزه پدران به سوی ارحام طاهره مادران، به

ص: ۶۰

۱- (۱) کنز العمال ۱۲: ۴۲۷-۴۲۸ ح ۳۵۴۸۹.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۷۲۳ ح ۹۸۹.

حالتی که هادی و مهدی بودم، تا آن که گرفت به نبوت من عهد مرا، و به اسلام میثاق مرا از جمیع انبیاء و امم، و بیان کرد هر شیء را از صفت من به انبیاء، و اثبات کرد در تورات و انجیل ذکر مرا، و به آسمان مرا بلند کرد، و برآورد اسم مرا از نامهای بهتر خود، و امت مرا نام به حمادون نهاد که حمد خدا می کنند، پس صاحب عرش محمود خالقم است، و مرا محمد نام نهاد و من محمدم.

در امالی شیخ طوسی از امام حسن علیه السلام مروی است: سمعت جدی رسول الله صلی الله علیه و اله يقول: خلقت من نور الله، و خلق اهل بیتی من نوری، و خلق محبوه من نورهم، و سائر الخلق فی النار (۱).

یعنی: شنیدم که جدّم حضرت رسول صلی الله علیه و اله می فرمود: که من آفریده شدم از نور خدای، و اهل بیت من آفریده شدند از نور من، و محبان ما اهل بیت آفریده شدند از نور اهل بیت من، و همه خلق در نار می باشند.

از شیخ کلینی به اسناد اهل بیت علیهم السلام مروی است، قال تعالی: یا محمد اِنّی خلقتک و علیا نورا واحدا- یعنی: روحا بلا بدن- قبل آن اخلق سماواتی و ارضی و عرشى و بحرى، فلم ازل تهلّنى و تمجدنى، ثم جمعت روحكما فجعلتهما واحده، فکنت (۲) تمجدنى و تقدّسنى و تهلّنى، ثم قسّمتهما ثنتين ثنتين فصارت اربعه، محمد واحد، و علی واحد، و الحسن و الحسين ثنتين، ثم خلق الله فاطمه من نور ابتدائها روحا بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا (۳).

خلاصه خدا فرمود: ای محمد تو را و علی را نور واحد آفریدم، یعنی ارواح نوری بلا بدن قبل از آن که بیافرینم آسمانها و زمین و عرش و بحر را، پس

ص: ۶۱

۱- (۱) امالی شیخ طوسی ص ۶۵۵ ح ۱۳۵۵.

۲- (۲) در کافی: فکانت.

۳- (۳) اصول کافی ۱: ۴۴۰ ح ۳.

همیشه تو تهلیل و تمجید می کردی، پس جمع کردم روح شما هر دو را و یک ساختم تو را و علی را، پس تمجید و تقدیس و تهلیل من می کردید، پس دو قسم کردم شما را، پس تقسیم شما دو را دو دو نمودم، پس چهار شدید، ای محمد یکی تو، و علی یکی، و حسنین دوتا، پس آفرید فاطمه را از نوری که در ابتداء روح محمد صلی الله علیه و اله را آفریده بود، پس از آن به دست قدرت راست خود به ما پنج تن را مسح کرد و دست گردانید، پس در میان ما نور خاص خود جاری و ساری و لاحق ساخت، و برای همین این اصحاب خمسه را نور پنج تن می گویند.

ابن بابویه روایت کرده به اسناد اهل البيت عليهم السلام، قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ما خلق اللهُ خلقاً أفضلَ مِنِّي، و لا أكرمَ عليه مِنِّي، فقال علي عليه السلام: يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل؟ فقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يا علي إنَّ الله تعالى فضّل أنبياءه المرسلين علي ملائكته المقربين، و فضّلني علي جميع النبيين و المرسلين، و الفضل بعدى لك يا علي و للأئمة من بعدك، و إنَّ الملائكة لخدّامنا و خدّام محبينا، يا علي الذين يحملون العرش و من حوله يسبحون بحمد ربهم و يستغفرون للذين آمنوا بولايتنا، يا علي لو لا نحن ما خلق اللهُ آدم و لا الحواء و لا الجنة و لا النار و لا السماء و لا الأرض، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة؟ و قد سبقنا إلى معرفه ربنا و تسيحه و تهليله و تقديسه؛ لأنَّ أوّل ما خلق اللهُ تعالى أرواحنا، فأنطقنا بتوحيده و تحميده، ثم خلق الملائكة إلى قوله: فسبّحت الملائكة بتسيحنا الخ (١).

خلاصه: آن که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود: که خدا هیچ خلقی را افضل و اکرم بر خود از من نیافرید، پس حضرت امیر عرض کرد: یا رسول الله آیا شما افضلید یا جبرئیل؟

ص: ۶۲

آن حضرت فرمود: ای علی خدا تفضیل داد انبیاء مرسلین را بر ملائکه مقربین، و تفضیل داد مرا بر جمیع انبیاء مرسلین، و فضل من بعد من مختص به تو ای علی، و به ائمه می باشد بعد از تو، چه ملائکه خدمتگاران ما و خدمتگاران محبان ما اهل بیت می باشند.

ای علی حاملان عرش و آنان که حول عرش اند تسبیح می کنند خدا را به حمد و استغفار برای مصدقان و مؤمنان به ولایت ما، ای علی اگر ما نمی بودیم هرآینه خدا نمی آفرید آدم و حواء، و نه جنّت و نه نار، و نه آسمان و نه زمین را، مع ذلک پس ما چگونه افضل از ملائکه نباشیم و حال آن که ما سابق به معرفت خدا و به تسبیح و تهلیل و تقدیس او می باشیم، و اول آنچه خدا آفرید ارواح ما بود و به نطق آورد ما را به توحید و تحمید خود، پس از آن ملائکه را آفریده، و به سماع و شهود توحید و تحمید از ما آنها یاد گرفتند، پس تهلیل و توحید او به تهلیل و توحید ما می کردند، حدیث طویل است غایت المرام را ملاحظه کن.

موفق بن احمد و ابن اخطب از عمر خطّاب روایت کردند، قال عمر: إنّ الله خلق ملائکه من نور وجه علی (۱).

یعنی عمر گفت: که خدا به تحقیق آفرید از نور روی علی ملائکه را.

در مودّه و فردوس و موفق به اسناد خود روایت کردند از انس، قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: خلق الله تعالى من نور وجه علی بن أبي طالب سبعين ألف ملك يستغفرون له و لمحبيّه إلى القيامة (۲).

یعنی: پیغمبر صلّى الله عليه و اله فرمود: که خدا آفرید از نور روی علی هفتاد هزار ملک را که آنها استغفار می کنند برای علی و محبان او تا قیامت.

ص: ۶۳

---

۱- (۱) مقتل الحسين خوارزمی ص ۱۱۵، احقاق الحق ۶: ۱۱۵.

۲- (۲) مناقب خوارزمی ص ۷۱ ح ۴۷، احقاق الحق ۶: ۱۱۳-۱۱۴.



ایضا ابو الحسن فقیه محمد بن احمد بن شاذان به اسناد عامه از ابو بکر بن قحافه روایت کرد که من شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و اله می فرمود: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ مِنْ نُورٍ وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَلَائِكَةَ يَسْبَحُونَ وَيُقَدِّسُونَ وَيُكْتَبُونَ ذَلِكَ لِمَحَبَّتِهِ وَ مَحَبَّتِي وَ لَدَه (۱).**

یعنی: به تحقیق آفرید خدا از نور روی علی ملائکه را که تسبیح و تقدیس تعالی می نمایند، و می نویسند آن تسبیحات و تقدیسات کل را برای علی و برای محبتان او.

### **باب در ابتداء خلقت و تسمیه اینها و آن که ایشان علت غائی در ایجاد این عالم امکانی و به هر جا به نور**

در ابتداء خلقت و تسمیه اینها و آن که ایشان علت غائی در ایجاد این عالم امکانی و به هر جا به نور اسماء اینها نوشته می باشد

بدان که در مواهب و بشائر و دلائل روایت کردند، و به طرق امامیه نیز، و این حدیث از جمله مشهورات به حدّ تواتر می باشد، و آن حدیث قدسی این است، قال الله تعالی: **لَوْلَا كَمَا خَلَقْتَ الْأَفْلَاكَ (۲).**

یعنی: ای محمد اگر ایجاد تو در عرصه موجود مراد نمی بود، هر آینه سماوات را نمی آفریدم.

در مواهب و ابن عساکر از سلمان روایت کردند، قال: **هَبَطَ جِبْرِئِيلُ عَلِيَّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَقَالَ: إِنَّ رَبَّكَ يَقُولُ: إِنْ كُنْتَ اتَّخَذْتَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا فَقَدْ اتَّخَذْتَكَ حَبِيبًا، وَ مَا خَلَقْتَ خَلْقًا أَكْرَمَ عَلَيَّ مِنْكَ، وَ لَقَدْ خَلَقْتَ الدُّنْيَا وَ أَهْلَهَا لِأَعْرَفِهِمْ كَرَامَتِكَ**

ص: ۶۴

---

۱- (۱) کتاب مائه منقبه ابن شاذان ص ۴۲ ح ۱۹.

۲- (۲) بحار الأنوار ۱۶: ۴۰۵ و ۴۰: ۲۰.

و منزلتک عندی، و لولاک ما خلقت الدنيا (۱).

یعنی: جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و اله نازل شد عرض کرد: که خدا می فرماید که من ابراهیم را به خلت گرفته بودم و تو را به حبیبیت، و من خلقی را گرامی تر از تو نیافریدم، و به تحقیق آفریدم دنیا و اهل دنیا را تا آنکه به آنها بشناسانم کرامت و رفعت و علو منزلت تو را که نزد من داری، و اگر ایجاد تو مرادم نمی بود البتّه این عالم ارض و سماء و دنیا و عقبا را نمی آفریدم.

در دلایل و حاکم مع التصحیح و طبرانی و قسطلانی از عبد الرحمن بن زید بن اسلم از عمر خطاب روایت کردند: لَمَّا اقترف آدم الخطیئه، قال: رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَقَالَ تَعَالَى: يَا آدَمُ وَ كَيْفَ عَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَ لَمْ أُخْلِقْهُ؟ قَالَ:

لَأَنَّكَ يَا رَبِّ لَمَّا خَلَقْتَنِي بِيَدِكَ، وَ نَفَخْتَ فِيَّ مِنْ رُوحِكَ، وَ رَفَعْتَ رَأْسِي، فَرَأَيْتَ عَلَيَّ قِوَامَ الْعَرْشِ مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، فَعَلِمْتَ أَنَّكَ لَمْ تَضِفْ إِلَيَّ اسْمَكَ إِلَّا - أَحَبَّ الْخَلْقِ إِلَيْكَ، فَقَالَ تَعَالَى: صَدَقْتَ يَا آدَمُ، إِنَّهُ لِأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَيَّ، فَقَالَ تَعَالَى: وَ إِذَا سَأَلْتَنِي بِحَقِّهِ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكَ، وَ لَوْلَا مُحَمَّدًا لَمَّا خَلَقْتَكَ. وَ زَادَ الطَّبْرَانِيُّ: وَ هُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ (۲).

یعنی: هرگاه آدم ترک اولی نمود، عرض کرد: ای پروردگار مسئلت به تو می کنم به حقّ محمد و آل او که مرا بیامرز، باری فرمود: ای آدم از کجا دانستی محمد را و حال آن که هنوز او را نیافریدم؟

آدم عرض کرد: ای پروردگار وقتی که مرا آفریدی به دست خود و نفخ روح در من کردی، سر برداشتم پس دیدم که بر قوائم عرش مکتوب بود «لا إله إلا الله محمد رسول الله» در آن وقت دانستم که تو مضاف نمی کنی به اسم خودت مگر

ص: ۶۵

۱- (۱) بحار الأنوار ۳۶: ۳۰۱.

۲- (۲) مستدرک حاکم ۲: ۶۱۵، کنز العمال هندی ۱۱: ۴۵۵ ح ۳۲۱۳۸ و ح ۳۲۱۳۹.

اسم آن کسی که دوست ترین خلاق به سوی تو باشد.

خدا فرمود: ای آدم راست گفתי که او احب خلق به سوی من است، و هرگاه تو به حق او مرا سؤال کردی پس به تحقیق تو را آمرزیدم، و اگر محمد مراد در ایجاد نمی بود هرآینه تو را نمی آفریدم، و او آخر انبیاء از ذریه تو می باشد.

در مواهب روایت کرده: لَمَّا اخرج آدم من الجنه رأى مكتوبا على ساق العرش و على كل موضع من الجنه اسم «محمد» مقرونا باسم الله تعالى، فقال: يا رب هذا محمد من هو؟ فقال الله: هذا ولدك الذي لولاه لما خلقتك، فقال: يا رب بحرمة هذا الولد ارحم هذا الوالد، فنودي بي: يا آدم لو تشفعت إلينا بمحمد في أهل السماوات و الأرض لشفعناك (۱).

یعنی: وقتی که آدم از جنت بر آورده شد، بر ساق عرش و بر هر موضعی از جنت اسم محمد صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین مکتوب دید که مقرون به اسم تعالی می باشد، پس عرض کرد: ای پروردگار این محمد کیست؟ خدا فرمود: که ولد توست، اگر در ایجاد وجود او مراد نمی بود تو را نمی آفریدم، پس آدم گفت: ای پروردگار به حرمت این ولد رحم کن والد او را، پس به من ندا کرده شد: ای آدم که اگر شفاعت همه اهالی آسمانها و زمین می خواستی هرآینه شفاعت آنها به تو می دادم.

و در روایت دیگر بعد محمد علی هم مقرون بود (۲).

صاحب معجم عبد الباقي، و در فضایل صحابه احمد حنبل، و حلیه الأولیاء ابو نعیم، و شفاء قاضی عیاض، به اسانید از ابو الحمراء و غیر او، روایت کردند، قال صلی الله علیه و اله: لَمَّا اسرى بي إلى السماء إذا على العرش مكتوب: لا إله إلا الله، محمد

ص: ۶۶

۱- (۱) كنز العمال ۲: ۳۲.

۲- (۲) بحار الأنوار ۱۵: ۱۹۳.

رسول الله، أئدته بعلى (١).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: وقتی که مرا به سیر عرش بردند، دیدم بر عرش نوشته بود: لا إله إلا الله، محمد رسول خداست، و تأیید محمد به علی کردم.

در مسند احمد، و تفسیر ثعلبی، و در مناقب ابن مغزلی شافعی، به اسانید متعدده روایت کردند از جابر انصاری، قال صلی الله علیه و اله: رأیت مکتوبا علی باب الجنه قبل أن یخلق الله السماوات بألفی عام محمد رسول الله علی أخو رسول الله (٢).

و به روایت دیگر: علی امیر المؤمنین (٣).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که دیدم بر در جنت نوشته بود پیش از پیدایش آسمانها به دو هزار سال: محمد رسول الله، علی برادر رسول است.

در مودت شافعی همدانی، و به اسناد اهل البیت، از حضرت رسول صلی الله علیه و اله روایت کردند: إن فی اللوح المحفوظ و فی العرش مکتوب: علی بن أبی طالب امیر المؤمنین (٤).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که در لوح محفوظ و در عرش نوشته است: علی امیر المؤمنین است.

در درّ منثور از ابن عباس مروی است: سئل رسول الله عن الکلمات التي

ص: ٦٧

---

١- (١) احقاق الحق ٦: ١٣٩-١٤١ از حافظ أبو نعیم، و ذهبی، و عسقلانی، و بدخشی، و قندوزی، و دیگران.

٢- (٢) مناقب ابن مغزلی شافعی ص ٩١ ح ١٣٤.

٣- (٣) فضائل الصحابه احمد بن حنبل ٢: ٦٦٥ ح ١١٣٤، حلیه الأولیاء ٧: ٢٥٦، میزان الاعتدال ١: ٢٦٩، ذخائر العقبی ص ٦٦، مجمع الزوائد ٩: ١١١، عمده ابن بطریق ص ٢٣٣.

٤- (٤) احقاق الحق ١٦: ٤٨٦-٤٩٣.

تلقاها آدم من ربّه فتاب عليه، فقال: سأل بحقّ محمّد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين إلّا تبت عليّ، فتاب عليه (١).

از حضرت پرسیده شد از کلماتی که آدم تلقی آنها از خدا نموده، پس توبه او به آن قبول کرد، پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که آدم سؤال کرد ای پروردگار به حقّ محمّد و علی و فاطمه و حسنین مگر آن که بر من توبه بدهی، پس خدا بر او توبه داد و قبول کرد.

در تفسیر اصفی، و درّ منثور، در تفسیر همین آیه کلمات آدم، روایت کرده، فقال: ألهمه الله تعالى إياها، فسأل: إلهي بحقّ محمّد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين، فتاب عليه (٢).

که خدا به آدم وحی این کلمات کرد، پس آدم به پیشی کلمات سؤال توبه کرد، و آن کلمات همین اسماء پنج تن پاک می باشد، و به پیشی آن کلمات خمسه توبه آدم و حواء را قبول کرد.

در جمع الجوامع در باب جامع الدعاء سیوطی، مروی است، قال آدم: اللهم بحقّ محمّد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين تب عليّ، فتاب عليه (٣).

در دو دلیل حافظ ابو نعیم و بیهقی از عمر خطّاب به اسانید خود در ذیل کلمات آدم روایت کردند، آخرش این است، فقال آدم: أسألك بحقّ محمّد و آله إلّا غفرت لي - إلى قوله: فتاب الله عليه، و قال: و لو لا هو ما خلقتك (٤).

در مناقب ابن مغزلی شافعی به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده،

ص: ٦٨

---

١- (١) الدرّ المنثور سیوطی ١: ٦٠-٦١.

٢- (٢) تفسیر اصفی فیض کاشانی ١: ٣١، الدرّ المنثور ١: ٦٠.

٣- (٣) احقاق الحق ٣: ٧٨ از جمع الجوامع سیوطی.

٤- (٤) احقاق الحق ٣: ٧٧ و ٩: ١٠٦ از عمر.

آخرش این است: فسأله بحقّ محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين إلّا ما تبت علیّ، فتاب عليه (۱).

در خصایص العلویه نطنزی از ابن عباس روایت کرده، آخرش این است:

و لَمَّا نَفَخَ فِي آدَمَ مِنْ رُوحِهِ تَدَاخَلَ الْعَجَبُ، فَقَالَ: يَا رَبِّ خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنِّي، فَقَالَ تَعَالَى: نَعَمْ وَ لَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ أَرْنِيهِمْ، فَرَفَعَتْ مَلَائِكَةُ الْحِجَابِ الْحِجَابَ، فَرَأَى آدَمَ خَمْسَةَ أَشْبَاحٍ قَدَّمَ الْعَرْشَ، فَقَالَ: يَا رَبِّ مَنْ هَؤُلَاءِ؟ قَالَ تَعَالَى: هَذَا نَبِيٌّ، وَ هَذَا عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنِ عَمِّ النَّبِيِّ، وَ هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ نَبِيِّي، وَ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَ وَلَدَا نَبِيِّي، ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمَ هُمُ وَلَدُكَ، فَفَرِحَ بِذَلِكَ، فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ آدَمُ: أَسْأَلُكَ بِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ، فَلَمَّا هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ فَنَقَشَ عَلَيَّ خَاتَمَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولَ اللَّهِ، عَلِيٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَ يَكْنَى آدَمَ بِأَبِي مُحَمَّدٍ (۲).

ملخص: آنکه وقتی نفخ در آدم کرد، عجبی در نفس آدم طاری شد، که آیا خلقی دوست تر از من آفریدی؟ خدا فرمود: آری، پس بفرموده خدا ملائکه حجاب را بلند کردند، و آدم اشباح خمه را پیش عرش دید، پس خدا فرمود:

که این محمد نبی من، و این علی امیر المؤمنین، و این فاطمه دختر نبی من، و این حسین دو فرزند علی دو پسر نبی من اند، و آدم به آن نهایت فرحان شد، و پس بعد ترک اولی همین اسماء خمه پنج تن پاک را شفیع بارگاه تعالی گردانید تا توبه آدم قبول گردید، و آدم و حواء آمرزیده شدند، و بعد هبوط به زمین نقش نگین خود «محمد رسول الله علی امیر المؤمنین» کند و در دست نهاد، و آدم را کنیت ابو محمد و ابو البشر، و حواء کنیت ام الزهراء بود.

ص: ۶۹

۱- (۱) مناقب ابن مغزلی شافعی ص ۶۳ ح ۸۹.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۱۰۵، و برهان بحرانی ۱: ۱۹۹ ح ۱۵ از خصائص العلویه نطنزی.

و در تفسیر برهان از قاضی ابو عمرو عثمان بن احمد، که احد شیوخ اهل سنت می باشد، به اسناد او از ابن عباس روایت کرده: عن النبی صلی الله علیه و اله لَمَّا اشتملت آدم الخطيئه، نظر إلى أشباح تضيء حول العرش، فقال: يا ربّ إنني أرى أنوار أشباح تشبه خلقى فما هي؟ قال تعالى: هذه الأنوار أشباح اثنين من ولدك، اسم أحدهما محمد، أبدأ النبوه بك و أختمها به، و الآخر أخوه و ابن أخي أبيه، اسمه على الأيد محمدًا به، و أنصره على يده، و الأنوار التي حولهما أنوار ذرية هذا النبي من أخيه هذا، يزوجه ابنته تكون له زوجة يتصل بها أول الخلق إيمانًا به و تصديقًا له، أجعلها سيده النسوان، و أطمها و ذريتها من النيران، فتقطع الأسباب و الأنساب يوم القيامة إلا سببه و نسبه، فسجد آدم شكرًا لله أن جعل ذلك في ذريته، فعوضه الله عن ذلك السجود أن أسجد له ملائكته (۱).

حاصل مقصود: آن که هرگاه آدم اشباح انوار و ضیئه دور عرش دید از خدا پرسید که اینها کیستند؟

خدا فرمود: که اینها اولاد تواند، یکی از اینها محمد رسول من است، ابتداء در نبوت به تو و ختم به او می کنم، و دیگر پسر عم او علی است، به این محمد را تأیید کنم، و به او یاری می دهم، و آن انواری که دور اینهاند اینها ذریه این نبی اند، و دختر این نبی، و او زوجه علی مادر این ذریه می باشد، و او را سیده زنان دنیا و آخرت گردانیدم، و اولاد و ذریه او را بریدم و دور گردانیدم از نار، و کل اسباب و انساب روز قیامت مقطوع می شوند، مگر نسب و سبب او.

پس آدم به صورت شکر به سجده افتاد، که از ذریه من چنین اشخاص می باشند، و خدا به عوض آن سجده آدم ملائکه را در سجده الله آورد.

ص: ۷۰

در معارج النبوه آورده روایتی را که ابو نعیم در منقبه المطهرین و غیر آن روایت کرده، خلاصه آنها آن است که جبرئیل و آدم و حواء در فردوس اعلیٰ علین قصری از نور، و در قصری تختی از نور اخضر و احمر، و بر آن دختری با تاج مکمل و منور و قلاده مرصع، و در دو گوش او دو گشواره سرخ و سبز، و پیش رویش حوریها به ادب دست بسته ایستاده، آدم و حواء از نور و صورت و شکل او حیران شده.

از مصدر جلال إلهی نداء آمد: که این دختر نبی مصطفی، و زوجه ولی مرتضی، نامش صدیقه زهراء می باشد، پس آدم نگاه به سوی قصر بالا- کرد پنج در دید، و بر هر دری به نور احمر متلاً سطری به دست قدرت نوشته بود: سطر اول بر یک در «أنا محمود و هذا محمّد» سطر ثانی «أنا الأعلیٰ و هذا علی» سطر ثالث «أنا الفاطر و هذه فاطمه» سطر رابع «أنا المحسن و هذا الحسن» سطر خامس «منی الاحسان و هذا حسین».

پس آدم به اشاره جبرئیل این اسماء متبرکه خمسه را یاد کرد تا عند الحاجت به او بکار آید، پس از صدور ترک اولی آدم را این اسماء یادش آمد بعد سیصد سال، پس آدم گفت: یا محمود، یا علی الأعلیٰ، و یا فاطر، و یا محسن، و یا منک الاحسان، أسألک بحق محمّد و علی و فاطمه و الحسن و حسین أن تغفر لی و تقبل توبتی بالفور.

پس خطاب از مصدر جلال إلهی در رسید: ای آدم اگر بخشش تمام مجرمان ذریه خود تا قیامت می خواستی، البتّه به برکت این اسماء خمسه همه آنها را می آمرزیدم، پس توبه او و حواء قبول شد (۱).

ص: ۷۱



در کتاب النصوص از ابو امامه روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ مَكْتُوبًا عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ بِالنُّورِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيْدِيَهُ بَعْلَى، وَنَصْرَتُهُ بِهِ، ثُمَّ بَعْدَهُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَرَأَيْتُ عَلِيًّا عَلِيًّا عَلِيًّا وَمُحَمَّدًا مَرَّتَيْنِ، وَجَعْفَرَ وَمُوسَى وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحَجَّيَّةَ اثْنَيْ عَشَرَ اسْمًا مَكْتُوبًا بِالنُّورِ، فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَسْمَاءِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَرَنْتَهُمْ بِي؟ فَنُودِيَتْ: يَا مُحَمَّدُ هُمُ الْأَتْمَةُ بَعْدَكَ، وَالْأَخْيَارُ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: در معراج دیدم که نوشته به نور بر ساق عرش بود: «لا- إله إلا- الله، محمد رسول الله» و تأیید کردم و یاری دادم او را به علی، و بعد او به حسنین، و دیدم سه اسم علی، و دو اسم محمد، و اسم جعفر و موسی و حسن و حجت، اسماء دوازده گانه را به نور نوشته بود، پس من عرض کردم این اسماء کیستند مقرون به من؟ پس به من نداء کرده شد: که اینها ائمه خلق بعد تو از ذریه تو اند.

در فردوس مروی است: لَمَّا اسْرَى بِي رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا بِالذَّهَبِ لَا بَمَاءِ الذَّهَبِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلَى وَلى اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمُّهُ اللَّهُ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ (۲).

یعنی: به ليله المعراج بر در جنت نوشته به طلا دیدم متلاً: لا إله إلا، محمد حبيب الله، على ولى الله، و فاطمه أمه الله، و حسنین برگزیده خداند.

أيضاً روایت کرده: رأيت على باب الجنة مكتوباً: لا إله إلا الله، محمد رسول

ص: ۷۲

۱- (۱) بحار الأنوار ۳۶: ۳۲۱ ح ۱۷۴ از کتاب نصوص که همان کتاب کفایه الأثر ابن خزاز است.

۲- (۲) پاورقی فردوس الأخبار ۲: ۳۸۱، احقاق الحق ۴: ۱۳۰ و ۲۸۰-۲۸۱.

یعنی: بر دروازه جنت دیدم نوشته بود «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی برادر رسول الله.

در روایت دیگر است که به بطن عرش چهار محمّد و چهار علی و دو حسن و یک حسین و یک جعفر و یک کاظم و یک فاطمه به نور نوشته بود، و عرش به برکت همین اسماء چهارده معصوم قائم بلا اعتماد و بلا تعلّق می باشد (۲).

سبحان الله این مرتبه اسماء دارند که عرش و فرش به تحریر آنها قائم بلا جنبش بمانند، و لکن این امت را به بین جهال را بر آنها تفضیل می دهند، و بعض آنها را پایمال سم اسبان کوفه و شام نمودند، العجب ثم العجب، و کیف لا تعجب من ذلك؟!.

در احتجاج الأئمه از حضرت ابی عبد الله الصادق علیه السلام مروی است: إنّ الله عزّ و جلّ لما خلق العرش كتب عليه: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله، علی أمير المؤمنين.

و لما خلق الماء كتب الله في مجراه: لا إله إلاّ الله محمد رسول الله، علی أمير المؤمنين.

و لما خلق الله الكرسي كتب علی قوائمه: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله، علی أمير المؤمنين.

و لما خلق الله اللوح كتب فيه: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله، علی ولي الله.

و لما خلق الله إسرائیل كتب علی جبهته: لا إله إلاّ الله، محمد رسول الله، علی أمير المؤمنين.

۱- (۱) فردوس الأخبار ۲: ۳۸۱ ح ۳۰۱۸.

۲- (۲) بحار الأنوار ۳۶: ۳۵۷.

و لما خلق جبرئيل كتب على جناحيه: لا إله إلا الله الخ.

و لما خلق السماوات كتب في أكنافها: لا إله إلا الله الخ.

و لما خلق الله الأرضين كتب الله في أطباقها: لا إله إلا الله الخ.

و لما خلق الله الجبال كتب في رؤوسها: لا إله إلا الله الخ.

و لما خلق الله الشمس كتب الله عليها: لا إله إلا الله الخ.

و لما خلق الله القمر كتب عليه: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين، و هو السواد الذي ترونه في القمر (۱).

حاصل این حدیث: آن که جمیع آنچه خدا از تحت الثری إلى العرش الأعلى آفریده، چون عرش، و در مجرا و منبع آب، و بر قوائم کرسی در لوح محفوظ، و بر پیشانی اسرافیل، و بر دو بال جبرئیل، و در اکناف هر آسمان، و در اطباق هر زمین، و بر سرهای هر کوهی، و بر صدر آفتاب، و بر بطن قرص ماه: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على أمير المؤمنين» به دست قدرت نوشته است.

تنبيه: از این اخبار کثیره که از هر طایفه اسلامیة کأنه از عشرات و از مئات آحاد باشد نوشتیم، واضح شد که ذوات مقدسه آنها فی الحقیقه نور انور خاص إلهی، ملتبس به لباس ظاهر انسانی، قائل به «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» (۲) چون شمعی روشن، مغلف به غلاف فانوس آبگینه سرخ و سفید و سبز می باشند، و رائی را به حسب قابلیت خود می نماید، و لکن در باطن آن نور روشن یک نور می باشد، و بعض کم بینایان را کم می نماید، و اهل عمیان را یا چشم پوش را بالکل نمی نماید، این قصور و تقصیر به خود رائی، و به قابلیت او می باشد.

و مصرحش آیه وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَشْنَا عَلَيْهِمْ مَا

ص: ۷۴

۱- (۱) احتجاج مرحوم طبرسی ۱: ۳۶۵-۳۶۶.

۲- (۲) سورة كهف: ۱۱۰.

يَلْبَسُونَ (۱) یعنی اگر ملک نوری و هوایی نفیس شفاف لطیف را به سوی آدمیان بفرستیم، چون که آدمیان از عنصر کثیف در ملک کثیف اند به عیون عنصری او را دیده نمی توانستند، پس چاره نبود که آن ملک را به لباس و صورت و شکل آدمی ساخته به سوی آنها بفرستیم، و بر آنها به پوشیم آنچه آنها می پوشند، چون نمودن جبرئیل به صورت دحیة کلبی، و عزرائیل به صورت اعرابی، و ملائکه دیگر به صورت آدمی.

و ایضا ثابت شد که اسماء مطهره متعلق این چهارده معصوم، نهایت رتبه عالیه دارند، که بر هر مخلوقی از عرش تا فرش به نور به دست قدرت الهی تحریر شده اند، و به برکت آنها، آنها برکت و عظمت و رفعت یافته و قائم اند، و به شفاعت اسماء مطهره حسنی آنها اصفیاء انبیاء را حاجت برآید، و توبه قبول شود، این اقطع دلیلی و اقوا برهانی بر کمال سیادت و نهایت سعادت و غایت رفعت و تقدیم آنها بر کافه خلقت فی الواقع می باشد.

### **باب در ولادت و خلقت عنصری آنها از بدایت آدم تا خاتم ابوین آن حضرت اطهر طاهرین و أنظف طیبین**

در ولادت و خلقت عنصری آنها از بدایت آدم تا خاتم ابوین آن حضرت اطهر طاهرین و أنظف طیبین موحد و انبیاء و اوصیاء مرضیین بودند

بدان که ابن مردویه و قسطلانی و غیر اینها از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده اند که قرائت او در این آیه لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ (۲) بفتح الفاء، و لم یصبه شیء من ولاده الجاهلیه، فقال: و قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

ص: ۷۵

---

۱- (۱) سورة انعام: ۹.

۲- (۲) سورة توبه: ۱۲۸.

خرجت من نكاح غير سفاح (۱).

یعنی: مراد از «أَنْفُسِكُمْ» به فتح فاء این است که آن حضرت نفیس و نظیف ترین کلّ نفیسان و نظیفان بنی آدم می باشد، و به آن حضرت در هیچ زمان هرگز چیزی از الواث ولادت جاهلیت، و در فترت نبوت خبثی نرسیده، و فرمود که حضرت رسول فرمود: که من از ابتداء إلی انتهاء به نکاح صحیح شرعی در هر زمان بدون سفاح و زنا می باشم و برآمده ام.

در مواهب لدنیه از انس روایت کرده، قال: قرأ رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِفَتْحِ الْفَاءِ، فَقَالَ: أَنَا أَنْفُسُكُمْ نَسَبًا وَصَهْرًا وَحَسَبًا، وَلَيْسَ فِي آبَائِي مِنْ لَدُنِ آدَمَ سَفَاحٌ كَلْنَا نِكَاحَ (۲).

یعنی: در قرائت نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بِفَتْحِ الْفَاءِ است، پس مراد آنچه باشد این است که به تحقیق آمد شما را رسولی از نفیس و نظیف ترین شما همه بنی آدم، لهذا نزد تلاوت این آیه، آن حضرت فرمود: که من نظیف ترین همه شما از روی نسب و حسب و صهر می باشم، و نیست در همه والدین و آبای من از ابتداء آدم تا خاتم زنائی و فسقی، چه همه والدین با نکاح شرعی در هر زمان پیدا شده اند.

در سنن بیهقی آورده، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا وَلَدَنِي مِنْ سَفَاحِ الْجَاهِلِيَةِ شَيْءٍ، وَ مَا وَلَدَنِي إِلَّا نِكَاحَ الْإِسْلَامِ (۳).

یعنی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: من هیچ گاهی پیدا نشدم از زناء جاهلیت، و هیچ گاهی من به دنیا نیامدم مگر به نگاه اسلام در همه ایام و اعوام.

ص: ۷۶

۱- (۱) سنن بیهقی ۷: ۱۹۰، مجمع البیان ۵: ۱۰۹، کنز العمال ۱۱: ۴۰۲ و ۴۳۰، بحار الأنوار ۱۵: ۳.

۲- (۲) کنز العمال ۱۱: ۴۰۱-۴۰۲ و ۴۲۹-۴۳۰.

۳- (۳) سنن بیهقی ۷: ۱۹۰.

در مواهب، و در اوسط طبرانی، و ابن عساکر، و ابو نعیم در دلایل، از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده اند: انّ النبی صلی الله علیه و اله قال: خرجت من نکاح و لم أخرج من سفاح من لدن آدم إلى أن ولدتني امی و ابي، لم یصن من سفاح الجاهلیه شیء (۱).

یعنی: به تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من همیشه از نکاح صحیح شرعی به دنیا برآمدم، و به زنا هیچ گاهی برنیامدم و نه زائیدم، از ابتداء زمانه آدم تا این والدین من عبد الله و آمنه، و مرا هیچ قدحی و خبثی و قبیحی از سفاح و آثار و اطوار جاهلیت مس نکرده.

در مثالب کلبی از پدر خود می نویسد، که قال: قد کتبت للنبی صلی الله علیه و اله من آدم إلى عبد الله خمسمائه امّ، فما وجدت فیهن سفاحا و لا شیئا ممّا کان فی أمر الجاهلیه و الفتره قطّ. و همین را نیز در مواهب نقل کرده (۲).

یعنی به تحقیق نوشتم من برای پیغمبر از آدم تا عبد الله پنج صد مادر، پس نیافتم در هیچ یکی از آنها زنائی و سفاهتی و قبیحی و قدحی و فسقی و خبثی از آثار جاهلیت.

و در آیه الذی یراک حین تقوم\* و تقلّبک فی الساجدین (۳) جمهور محدّثین و مفسّرین روایت کرده اند، چنانچه در دلایل ابو نعیم و مواهب و معالم بغوی روایت کردند: انه ینتقل من موحد إلى موحد (۴).

ص: ۷۷

۱- (۱) کنز العمال ۴۰۲: ۱۱ ح ۳۱۸۷۱.

۲- (۲) کنز العمال ۴۳۰: ۱۱ ح ۳۲۰۱۹.

۳- (۳) سورة شعراء: ۲۱۸-۲۱۹.

۴- (۴) تفسیر الطبری ۷۶: ۱۹.

و در دیگر: من ساجد إلی ساجد (۱).

یعنی: مراد آیه این است که آن حضرت منتقل از موحد به سوی موحد، و از پدر ساجد لله به سوی ساجد لله می شد.

در ترمذی و معالم و مواهب و مشکات از ابن عباس روایت کرده اند: ینتقل من نبی إلی نبی حتی أخرجتک نبیا (۲).

یعنی خدا نقل می فرمود: ای محمد! تو را از صلب پیغمبری به سوی صلب پیغمبری، نقل کردم تا آن که تو را این وقت نبی بر آوردم.

در دلایل حافظ از ابن عباس روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: لم یلتق أبوی قط علی سفاح، لم یزل الله ینقلنی من الأصلاب الطیب إلی الأرحام الطاهره مصفی مهذباً، لا تتشعب شعبتان إلا و کنت فی خیرهما (۳).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: متلاقی باهم والدین من از آدم تا این دم در هیچ وقت به زنا نشده اند هرگز، همیشه خدا نقل می فرمود مرا از اصلاص طاهره پاکیزه پدران به سوی ارحام طاهره مادران، به صورت صاف و پاک و مهذب، دو شعبه نشده قبیله ای در هیچ عصری، مگر آن که من در بهترین آن قبیله بودم.

حسکانی و طبری و واحدی و نیشابوری و فخر رازی و غیر ایشان در تفاسیر خود به متعدد مقام روایت کرده اند، قال النبی صلی الله علیه و اله: لم یلتق أبوی قط علی سفاح، فلم یزل ینقلنی الله من الأصلاب الطاهره إلی الأرحام المطهره حتی أخرجنی فی عالمکم هذا (۴).

ص: ۷۸

۱- (۱) تفسیر کبیر فخر رازی ۳۸:۱۳.

۲- (۲) الکشف و البیان معروف به تفسیر ثعلبی ۴:۴۶۷، تفسیر ابن ابی حاتم رازی ۷:۷۹.

۳- (۳) صحیح ترمذی ۵:۵۴۵.

۴- (۴) تفسیر الطبری ۱۹:۷۶.

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که والدین من در هیچ زمانی هرگز باهم متلافی به زنا و فسق نشده اند، پس خدا همیشه مرا نقل می فرمود از اصلاب طاهره پدران به سوی ارحام مطهره مادران، تا آن که برآورد مرا در این عالم شما.

در ترمذی و در دلایل و در مواهب از ابن عباس در ذیل آیه مروی است، قال: ما زال النبی ینقلب فی اصلاب الأنبیاء حتی ولدتہ امه (۱).

یعنی: همیشه پیغمبر منقلب و منتقل می شد در اصلاب انبیاء تا آن که زائید از آمنه مادر خود.

در کافی کلینی این طور روایت کرده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: که نور محمد صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام را در وقتی آفریده که هیچ خلقی و هیچ شیء را نیافریده بود، پس آن نور را در اصلابی و ارحامی جاری ساخته.

قال: و خلق نور الأنوار الذی نورت منه الأنوار و أجرى فيه من نوره الذی منه الأنوار، و هو النور الذی خلق منه محمد و علیا علیهما السلام، فلم یزالا نورین أولین، إذ لا شیء کون قبلهما، فلم یزالا یجریان طاهرین مطهرین فی الأصلاب الطاهره، حتی افترقا فی أطهر طاهرین فی عبد الله و أبی طالب (۲).

در جواهر سنیه در حدیث قدسیه مروی است: قد نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و اله فقال: إن ربک یقرؤک السلام و یقول: إن أهل الکهف أسروا الایمان و أظهروا الشریک، فأتاهم الله أجرهم مرتین، و إن أباً طالب أسر الایمان و أظهر الشریک، فأتاه الله أجره مرتین، ثم قال: کیف یصفونه بهذا و قد نزل جبرئیل لیلہ مات أبو طالب، فقال: یا محمد اخرج من مکة فلیس لک بها ناصر بعد أبی طالب (۳).

ص: ۷۹

۱- (۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۴.

۲- (۲) اصول کافی ۱: ۴۴۲ ح ۹.

۳- (۳) جواهر السنیه مرحوم شیخ حرّ عاملی ص ۱۷۲.



یعنی: به تحقیق جبرئیل نازل شد بر نبی و عرض نمود: که پروردگارت سلام می رساند، و می گوید: که به تحقیق اهل کهف اخفاء ایمان و اظهار شرک کردند، پس خدا داد آنها را اجر آنها دو مرتبه، و به تحقیق ابو طالب اظهار شرک و اخفاء ایمان کرد، پس به او داده شد اجر دو مرتبه، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: که چگونه به آن جمعی از مخالفین وصف ابو طالب می کنند، و حال آن که جبرئیل بر پیغمبر به شب وفات ابو طالب علیه السلام نازل شد و عرض کرد: ای محمد بیرون رو از مکه به سوی مدینه، چه من بعد ابو طالب به تو ناصری و یاری دهنده نیست، لهذا آن حضرت هجرت از مکه به مدینه کرد.

در جواهر سنیه به اسناد دیگر از ابی عبد الله الصادق علیه السلام، حدیث قدسی را روایت کرده، قال: نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و اله، فقال: یا محمد إن ربک یقرؤک السلام و یقول: إنی قد حرمت النار علی صلب أنزلک، و بطن حملک، و حجر کفلک، فالصلب صلب عبد الله بن عبد المطلب، و البطن الذی حملک فآمنه بنت وهب، و أمّا حجر کفلک فحجر أبی طالب (۱).

در مجالس صدوق در مجلس هشتاد و هشتم، و در جواهر سنیه در حدیث قدسیه به اسناد دیگر روایت کرده: نزل جبرئیل، فقال: یا محمد إن الله یقرؤک السلام، و یقول: إنی قد حرمت النار علی صلب أنزلک، و بطن حملک، و حجر کفلک، فقال: یا جبرئیل بین لی ذلک، فقال: أمّا الصلب الذی أنزلک فعبد الله بن عبد المطلب، و أمّا البطن الذی حملک فآمنه بنت وهب، و أمّا الحجر الذی کفلک فأبو طالب بن عبد المطلب و فاطمه بنت أسد (۲).

ص: ۸۰

۱- (۱) جواهر السنیه ص ۱۷۱-۱۷۲.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۷۰۳-۷۰۴ ح ۹۶۴، جواهر السنیه ص ۱۷۲.

و در معانی الأخبار به همین سند مروی است (۱).

خلاصه: آن که جبرئیل نازل شد، و عرض نمود: که خدا به تو سلام می رساند و می فرماید: که به تحقیق حرام گردانیدم نار را بر صلبی که تو از آن برآمدی، و آن صلب پدرت عبد الله می باشد، و بر شکمی که تو را حمل کرده و برداشته تا وضع آن، و آن شکم مادرت آمنه بنت وهب می باشد، و بر حجر یعنی بر کناره و بغل و دامن که طفل را در آنجا مادر می گیرد و برمی دارد به غرض تربیت، و آن حجر ابو طالب و حجر فاطمه بنت اسد، که آنها هر دو تو را تربیت در دامن و بغل کردند.

تنبيه و تنوير:

بدان که به صراحت و نصّ کثیر این صحاح و حسان از متّفقات امت، مع اجماع اهل بیت رسالت، و اتّفاق علمای این ملت، ثابت و قطعی گردید که کلّ والدین علی و محمّد علیهما السلام از ابو طالب علیه السلام و عبد الله تا آدم مؤمن موحد، بل انبیاء و اوصیاء طاهر و مطهر بودند، پس آنچه منافی و معارض این روایتی دیگر باشد، او محلّ قطع و یقین و عمل و اعتماد نمی باشد به چند وجه:

اول: صحاح و حسان متّفق علیه امت، و مجمع علیه اهل بیت علیهم السلام، ناطق و صریح اند بر ایمان و توحید و تسجید و تعبید آنها خاصّ برای خدا، بل بعض دیگر اصرح اند بر نبوت آنها.

در فنّ اصول و علم درایه و حدیث، قانون و قاعده مقرر گردیده، که در جائی که تعارض ادله شود، تقدیم به برهان و به محکم قرآن و متّفق علیه صحاح و حسان احادیث باشد، پس در قسم ثانی مع التصحیح اگر تأویل و حمل مطابق

ص: ۸۱

برهان و قرآن میسر و ممکن باشد تاویل کرده شود، و إلا مطرود و متروک محض می باشد، و این اخبار متفق علیه امت واجب التمسک و الأخذ و العمل، پس معارض و منافی آن متروک می باشد.

ثانی: ایضا در فنّ اصول و انساب و درایه قانون مقرر گردیده که در دعوی ایمان و نسب اصل ثبوت آن، لهذا تقدیم و تصدیق او بر نفی و سلب آن می باشد، و استصحاب آن باقی تا ثبوت سلب و منافی قطعی آن می باشد، پس در اینجا هم دعوی ایمان و هم صحّت انساب آباء آن حضرت در اصل ثابت و استصحاب باقی، خصوص نصّ از نبی معصوم بر طهارت و ایمان و صحّت ولادت همه اینها مع شهادت جمهور اهل انساب می باشد، پس معارض و منافی اسلام بعض ایشان باطل محض می باشد.

ثالث: ایضا اگر تعدیل و جرح متعارض شود، گرچه در تقدیم أحدهما بر دیگر در اهل حدیث و درایه و رجال و اصول دو قول است، و لکن آنان که بالجمله ایمان دارند به آنها، چاره نیست برای حفظ مرتبه نبوت و خلافت تقدیم تعدیل و ترجیح آن بر تجریح واجب می دانند، به سبب ثبوت این صحاح متفق علیه، تا ایذاء و توهین سید موجودات لازم نیاید، و همین اسلوب جمهور دین داران است، چون قاضی عیاض، و محکی از احمد، و محکی از شافعی نیز، و قسطلانی، و سیوطی در آخر رساله وزراء مهدی و اسلام آباء نبی، و قاضی ابو بکر، و از دلایل رازی، و نیشابوری، و امثالهم، صونا لنا موس الاسلام و الایمان.

رابع: بعد صحاح اخبار مجمع علیه اجماع اهل بیت عصمت و طهارت، و اتفاق کلّ علماء این ملت، مع اعتقاد جماعتی از جمهور اهل سنت بر این که کلّ آباء نبی و علی از آدم تا عبد الله و ابو طالب مسلمان و موحد، بل نزد امامیه به

اخبار مزبوره انبياء و اصفياء بودند، و اجماع ايشان حجت، و اتباع ايشان مطلقا واجب عيني است بالاتفاق، به خبر متواتر «إني تارك فيكم الثقلين» (۱) الخ.

و حديث «أهل بيتي كسفينة نوح» (۲) الخ، و برای آن که آیه تطهير (۳) خاص در ايشان است، و برای آن که اقرب رسول و اعرف بما فی البيت اند.

اشكال: سلمنا پس در آزر پدر ابراهيم چه کرده شود؟ و در قرآن آیات (۴) صريح بر كفر و بت پرستی و بر پدریت او اند، در آنجا مجال تحویل و تأویل باقی نمی باشد؟

جواب: آن امام رازی در تفسیر کبیر به چند وجه داده:

اول: قيل: إن آزر لم يكن والد إبراهيم، بل كان عمه، و احتجوا عليه بوجه (۵).

يعني آزر پدر ابراهيم فی الحقیقه نبوده، بل عم او بوده.

چنانچه بیضاوی (۶) و غیر او هم نقل کرده اند که اهل انساب و سیر متفق علیه اند که پدر ابراهيم تارح بوده، و آزر عم آن حضرت، چون که از صغر ابراهيم علیه السلام را تربیت کرده، و بر مربی و پدر رضاعی اگرچه از اباعد باشد آب در هر عرف می گویند، پس این حکایت از اطلاق ابراهيم می باشد نه اعلام و نه اخبار از حقیقت آزر، پس تأویل معقول می باشد.

منها: أن آباء الأنبياء ما كانوا كفّاراً، و يدلّ عليه وجوه، منها: قوله تعالى الَّذِي

ص: ۸۳

---

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۳۰۹-۳۷۵ از جماعت کثیری از عامّه.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۲۷۰-۲۹۳.

۳- (۳) سورة احزاب: ۳۳.

۴- (۴) سورة انعام: ۷۴ و توبه: ۱۱۴ و مریم: ۴۲ و انبياء: ۵۲ و شعراء: ۷۰ و غیره.

۵- (۵) تفسیر کبیر فخر رازی ۱۳: ۳۸-۴۰.

۶- (۶) تفسیر بیضاوی ۱: ۳۰۷-۳۰۸.

يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقْلِبُكَ فِي السَّاجِدِينَ (۱) قيل: معناه أنه كان ينتقل نوره (۲) من ساجد إلى ساجد. وقال: فيه دلالة على أن جميع آباء محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كانوا مسلمين (۳).

یعنی: از جمله ادله این است که نقل نور آن حضرت از ساجدی به سوی ساجدی می فرمود، پس این آیه دلیل است که به تحقیق همه آباء انبیاء کفار نبودند، و آیه اَلَّذِي يَرَاكَ پس گفته شد که معنی آیه این است که خدا نور آن حضرت را نقل می فرمود از ساجدی به سوی ساجدی، و در آن دلالت است که به تحقیق جمیع آباء نبی ما از آدم تا عبد الله مؤمن و مسلمان و موحد بودند نه کافر.

ثانی: رازی گفته: و مما يدل على أن آباء محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ما كانوا مشركين قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لم أزل أنقل من أصلاب الطاهرين إلى الأرحام الطاهرات حتى أخرجني في عالمكم هذا» وقال الله تعالى: «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَوْجِبَ أَنْ لَا يَكُونَ أَحَدًا مِنْ آبَائِهِمْ وَأَجْدَادِهِمْ مُشْرِكًا أَبَدًا، وَإِلَّا لَمْ يَصْفَهُمْ بِالطَّاهِرَةِ عَمُومًا (۴).

یعنی: و آنچه دلالت دارد که از آباء محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله احدی مشرک نبوده، حدیث آن حضرت است: که من همیشه از آدم تا عبد الله نقل می شدم از اصلاب طاهرين به سوی ارحام طاهرات، و إلا وصف شأن به طهارت عموما نمی کرد؛ لقوله تعالى که جز این نیست که همه انواع مشرکین و کفار نجس در ظاهر و باطن اند، پس به این جهت واجب شد که احدی از اجداد و آباء آن حضرت مشرک ابدًا و اصلا

ص: ۸۴

۱- (۱) سورة: شعراء ۲۱۹.

۲- (۲) در تفسیر: روحه.

۳- (۳) تفسیر کبیر فخر رازی ۳۸: ۱۳.

۴- (۴) تفسیر کبیر فخر رازی ۳۹: ۱۳.

نمی باشد. و وجوه دیگرند صورت ضبط آنها در این مختصر ممتنع است.

اشکال: سلّمنا که والدین آن حضرت درک اسلام نکردند نبی یا وصی، و بر دین ابراهیم بودند، چه دین ابراهیم غیر منسوخ در اولاد او بود، و أمّا أبو طالب درک اسلام نمود، و لکن اقرار به لسان ظاهرا به آن ننموده، و کافی است بر او قصیده مشهوره او مرویه صحاح اسلامیه.

من جمله آن: النبی صلی الله علیه و اله يقول لأبى طالب عند موته: يا عمّ قل لا إله إلا الله كلمة أستحلّ بها لك الشفاعة يوم القيامة، فلما رأى أبو طالب حرص النبي عليه السّلام قال: يا بن أخي و الله لو لا مخافه قریش إنما قلتها جزعا من الموت لقلتها لأقرّ بها ألا لا أشرك. و فی اخرى: لأقررت بها عينيك ألا لا أشرك بها، كما نقله فی المواهب و غيره (۱).

جواب: به چند وجه است:

اول: ما گفتیم آنفا در جائی که تعارض ادله می شود، عمل کافه عقلا- و علما عمل بر برهان و بر محکم قرآن و بر احادیث صحیحه متفق علیه، و منافی مأول یا متروک می باشد، پس این قسم اخبار متروک اند.

و ما می گوئیم: که به فرض تصحیح این خبر از خود این هویدا است اسلام ابو طالب که او گفت در این وقت اظهار کلمه موجب عار و طعن قریش است که به خوف این را گفته، و إلاّ- چشمت را به آن آرام و قرار می دادم، و لکن آگاه باش که مشرک نیستم.

در روایات مسلم وارد است که سنّادید قریش در آن وقت در دورش بوده می گفتند: أترغب يا أبا طالب عن مله عبد المطلب. و در دیگر: عن مله آبائك (۲).

ص: ۸۵

۱- (۱) تذکره الخواص ابن جوزی ص ۸.

۲- (۲) صحیح مسلم ۱: ۵۴.

پس این صریح است که او معتقد دین و کلمه توحید بوده، چه عبد المطلب و آباء او همه بر دین ابراهیم و از اوصیاء او بودند، و ملت ابراهیم منسوخ نبوده.

ثانی: اما قصیده بنابر آنچه در مواهب از مقاتل نقل نموده این است که پیغمبر صلی الله علیه و اله ابو طالب را به اسلام دعوت کرد، و کفار اراده اذیت آن حضرت نمودند، پس ابو طالب علیه السلام به آنها فرمود: که هرگز تبدیل محمد صلی الله علیه و اله برای قتل به ولدی دیگر ممکن نیست، آیا ناله به عوض بچه خود بچه دیگری را قبول می کند، و من به عوض محمد صلی الله علیه و اله دیگری را قبول کنم، پس مخاطب به نبی شده این اشعار خواند:

و الله لن يصلوا إليك بجمعهم حتى اوسد في التراب دفينا

فاصدع بأمرك ما عليك غضاضه و ابشر و قرّ بذاك منك عيونا

و دعوتی و زعمت أنّك ناصحی و لقد صدقت و كنت ثم أمينا

و عرضت دينا لا محاله أنه من خير أديان البريه دينا

لولا الملامه أو حذاري سبه لوجدتني سمحا بذاك مبينا

پس ابو طالب بعد این قول درخواست از آن حضرت ذبّ و دفع می کرد کفار قریش را (۱).

در مواهب از عراقی در شرح تنقیح بعد نقل قصیده در باب ابو طالب علیه السلام گفته، قال: فهذا تصريح باللسان، و اعتقاد بالجنان، غیر آنکه لم يدعن.

یعنی: به این قصیده تصریح ایمان به زبان و اعتقاد به دل می باشد، سوای آن که اذعان در مجلس نکرد علانیه.

تنبيه: از خود این قصیده هویدا است که صدقت گفته و اسلام را خیر الأديان

ص: ۸۶

شمرده، آن حضرت مع این احوال هولناک تصدیق به دین اسلام و به نبوت آن حضرت کرده، اگرچه تلفظ به الفاظ «لا إله إلا الله محمد رسول الله» عینا در آن وقت نکرده، چه شرط ایمان و اسلام همین لفظ عینی نیست، بل به مفاد و به مآل آن اعتقاد و اقرار شرط اسلام است.

و مصرّحش دو مرویه جلد اوّل مسلم از عثمان است، قال النبی صلی الله علیه و اله: من مات و هو یعلم أنه لا إله إلا الله دخل الجنة (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که هر که مرد و او می دانست «لا إله إلا الله» را، یعنی مفهوم و معنی آن را، یعنی توحید خدا را عالم بود، او داخل جنت می شود.

و به این حدیث، اگر ابو طالب علیه السلام تصدیق و اقرار به دین و نبوت ظاهر نمی کرد، کافی بود در اسلام و ایمان او علم او به توحید و به نبوت، و الحمد لله این قصیده هم ناطق به اقرار اوست.

ثالث: بدان که در دلایل بیهقی، و مواهب لدنی، از طریق یونس بن بکیر، از ابن اسحاق، و به او حدیث کرد عباس بن عبد الله، و از بعض اهل خود از ابن عباس، قال: لَمَّا تَقَارَبَ مِنْ أَبِي طَالِبِ الْمَوْتِ نَظَرَ الْعَبَّاسُ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَحْرُكُ شَفْتَيْهِ، فَأَصْغَى الْعَبَّاسُ بَازْنِيهِ، فَقَالَ: يَا بْنَ أَخِي وَ اللَّهُ لَقَدْ قَالَ أَخِي الْكَلِمَةَ الَّتِي أَمَرْتَهُ بِهَا، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَمْ أَسْمَعْهُ (۲).

یعنی: وقتی که ابو طالب علیه السلام را موت قریب شد، و به دورش مردم و آن حضرت صلی الله علیه و اله بودند، و برادرش عباس نزدیک تر به او نشسته بود، عباس دید که ابو طالب علیه السلام لبهای خود را حرکت می دهد، پس عباس گوشهای خود را نزدیک دهان او برده گوش داد و شنید که «لا إله إلا الله محمد رسول الله» آهسته آهسته

ص: ۸۷

۱- (۱) صحیح مسلم ۱: ۵۵ ح ۴۳.

۲- (۲) بحار الأنوار ۴: ۱۹.



می گوید، عباس ندا کرد: ای پسر برادرم محمد، و الله برادرم ابو طالب همین کلمه را که امر به خواندنش کرده بودی به تحقیق گفت، آن حضرت فرمود: که من به گوش خود نشنیدم، و تا اینجا صوتش نرسید.

در مواهب گفته: کذا فی روایه ابن اسحاق: إنَّ أبا طالب أسلم عند موته.

یعنی: ابن اسحاق هم روایت کرده که ابو طالب علیه السلام به تحقیق نزد موت خود اسلام صریحا آورده.

بعد این گفته: که امّیا فرمودن پیغمبر که من نشنیدم، این استعمالی است که عادل وقتی که امری را بشنود و عادل از او خود نشنود مگر از شاهد عادل، پس در آن وقت عادل می گوید که من به گوش خود نشنیدم.

پس در این وقت اخذ می شود به قول آن کس که اثبات سماع کرده؛ لأنَّ الشاهد العدل إذا قال: سمعت و قال من هو أعدل منه لم أسمع، فنأخذ بقول من أثبت السماع. انتهى.

نبیره جوزی از واقعی روایت کرده عن علی علیه السلام: لما توفی ابو طالب أخبرت رسول الله صَلَّى الله عليه و اله: فبکی بکاء شديدا، ثم قال له: اذهب فغسله و كفنه و واره، غفر الله له و رحمه (۱).

یعنی: حضرت امیر علیه السلام از وفات ابو طالب علیه السلام خبر کرد به حضرت رسول صَلَّى الله عليه و اله، پس آن حضرت برای فوت او گریه کرد گریه شدیدتر، پس فرمود:

که او را غسل و کفن کن، و دفن نما، خدا بیامرزد و رحمت کند او را.

در روایت دیگر آورده اند، فقال له العباس: يا رسول الله إنك لترجو، فقال صَلَّى الله عليه و اله: إني لأرجو له، و جعل رسول الله صَلَّى الله عليه و اله يستغفر له أياما لا يخرج

ص: ۸۸

من بیته، فعارض رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَنَازَهُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: وَصَلْتُكَ رَحِمًا، وَجَزَاكَ اللهُ يَا عَمَّ خَيْرًا (۱).

خلاصه: آن که عباس گفت: یا رسول الله هر آینه تو امیدی در باب نجات ابو طالب داری؟ چه خود آن حضرت از زبان ابو طالب علیه السلام قول «لا إله إلا الله» شنیده بود إلا عباس شنیده بود، برای همین دریافت نمود، پس پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: آری قسم به خدا من امید نجات او دارم، و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله ایامی چند استغفار برای ابو طالب علیه السلام می کرد، و از خانه به آن ایام برنیامد، پس جنازه او را به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و اله عارض ساختند، آن حضرت در آن وقت فرمود: وصل ارحام کردی، و خدا به تو جزای خیر بدهد ای عم من.

ایراد: اگر این امر صحیح و ثابت بود، پس چرا پیغمبر علیه السلام یا علی علیه السلام بر ابو طالب علیه السلام نماز جنازه نخواند؟

جواب: بدان که صلوات جنازه تا آن وقت بر اموات خواندن واجب نشده بود، و او در مدینه بعد چند سال واجب شد، در این خلافتی نیست.

اشکال: این سیادت و نبوت و وصایت و نوریت آباء نبی وقتی صحیح و ثابت می شود که نام آنها چون عبد المناف و عبد الشمس به امیه نمی بود، این اضافه عبدیت و تسمیه به آن دلالت دارد که همه آنها بر ملت حنیفه مرضیه خلیل الرحمان نبودند، چه مناف صمنی عظیم و جسیم و بلند و بالا از مشرکین قریش مشهور إلى حین بود و می باشد، پس به ثبوت این قول به ایمان و انبیاء بودن آنها باطل شد.

جواب: اصح الوجوه این است: اما عبد الله پس ملقب به عبد الله الذبیح بود، چه

ص: ۸۹

پدرش ذبیح احد اولاد اثنا عشر نذر نهاده بود، و بر او قرعه آمد، پس به عوض او صد شتر قربانی کردند.

اما عبد المطلب نامش به اتفاق اهل تواریخ شبیه الحمد بود، و برای آن شبیه الحمد نامیدند، چه در مواهب است که او متولد شد و در سر او سفید موی بود به آن نامیدند. نزد ابن قتیبه نامش ابن عامر، و کنیتش به ابو الحارث به پسر بزرگش بود. اما عبد المطلب برای آن در عوام مشهور گردید، چه پدر او هاشم برای برادر خود مطلب گفت ادرک عبدك بیثرب، پس به عبد المطلب برای آن مشهور گردید.

و به روایت دیگر نسیابه که عمش مطلب او را ردیف خود به مکه آورد، چون که به لباس خراب و حال ذلیل بود، بین راه هرکس از او می پرسید می گفت: هو عبدی، برای خجالت و شرم نزد خلق به عبد المطلب از مدینه تا مکه مشهور گردید.

اما هاشم اسمش عمرو بود، و هاشم برای آن نامیدند، چه همیشه در ایام قحط نان را در آب گوشت پاره کرده تر می کرد و به مردم می خورانید.

و اما عبد مناف نامش مغیره بن قصی بن کلاب بود، و نام کلاب زید یا یزید بود.

و اما تسمیه او به عبد مناف آن که چه مناف یا مأخوذ از نوف و آن سنام عالی و بلند باشد، چه او وقت تولد بلند و بالا و طویل القامه بود، برای آن اضافه به سوی آن کردند، یا مأخوذ از نیف و آن در اصل واوی به معنی زیادتی و فضل و احسان می باشد، چون که آن حضرت در ذات شریف و ذو الفضل و احسان و انعام بود، لهذا او را مضاف به سوی آن کردند، عرب به سوی وصفی یا فعلی اسم را مضاف می کنند، چنان چه می گویند عبد الدینار، عبد الدنیا، عبد البطن.

و اما ابو طالب نامش عمران، و کنیت او به پسر بزرگ ابو طالب شد (۱).

### باب در آن که چهارده معصوم از محمد صلی الله علیه و اله تا مهدی علیه السلام و تبعه ایشان خیر خلق اند

در آن که چهارده معصوم از محمد صلی الله علیه و اله تا مهدی علیه السلام و تبعه ایشان خیر خلق اند

قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۲) تا آخر آیه. یعنی: به تحقیق آنان که ایمان آوردند و عملهای صالحه را به عمل آوردند، آنها بهترین اهل زمین یا بهترین خلق اند.

و خیر به معنی افضل است. اما بریه پس به احد الوجهین به معنی زمین مأخوذ از «بر» می باشد، پس مضاف محذوف، و آن خیر اهل البریه می باشد. و به ثانی الوجهین مأخوذ از «برء» می باشد، پس در آن وقت به معنی خلقت می باشد، و اگر از بری بگیریم پس در آن وقت به معنی بهترین نیکان و پاکان می باشند.

بدان که جمهور مفسرین و محدثین امت متفق اند که این آیات تا آخر در علی علیه السلام و ذریه و شیعه ایشان نازل شده، و همانها مقصود و مرادند.

در صواعق مروی است: قال النبی صلی الله علیه و اله: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

هُوَ أَنْتَ وَشِيعَتُكَ، تَأْتِي أَنْتَ وَشِيعَتُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَاضِينَ مَرْضِيينَ، وَيَأْتِي عَدُوَّكَ غَضَابًا مَقْمَحِينَ، قَالَ: وَ مِنْ عَدُوِّي قَالَ مَنْ تَبَرَّأَ مِنْكَ وَ لَعَنَكَ، وَ خَيْرَ السَّابِقِينَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ طُوبَى لَهُمْ، قِيلَ: وَ مِنْ هُمْ؟ قَالَ: هُمْ شِيعَتُكَ يَا عَلِيُّ وَ مَحْبُوكَ (۳).

ص: ۹۱

۱- (۱) مراجعه شود به عمده الطالب ابن عنبه ص ۱۸-۲۴.

۲- (۲) سورة البينه: ۷.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۹۶، شواهد التنزيل ۲: ۳۵۸، احقاق الحق ۳: ۲۸۷-۲۹۲ و ج ۱۴: ۲۵۸-۲۶۷.

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود وقت نزول این آیه: یا علی خیر بریه توئی و شیعه تو، و می آئی تو و شیعه تو در حالی که راضی مرضی می باشید، و می آید دشمن تو خشمگین سرنگون شرمنده، و دشمن آن کس است که از تو بیزاری می جوید و جدائی دارد، و لعن و سب تو می کند، چون معاویه و اصحاب و تبعه او که بر آن حضرت تا هشتاد و چهار سال بعد هر نماز در هر مسجد در قلمرو او و به امر او بر علی علیه السلام بالای منبر لعن می کردند، و خود هم در شام لعن می کرد، و بهترین سابقان به ظل عرش رحمان روز قیامت می باشند، گوارا باد به آنها، پرسیده شد آنها کیستند؟ فرمود: آنها توئی و شیعه و محبان تواند یا علی.

در ما نزل فی علی، حافظ ابو نعیم دو روایت کرده از ابن عباس و از امام محمد باقر علیه السلام: لما نزلت هذه الآية قال النبي صلی الله علیه و اله لعلی علیه السلام ما معناه: إن خیر البریه أنت و شیعتک تأتي يوم القيامة أنت و شیعتک راضین مرضیین، و يأتي أعداؤک مغضوبا علیهم مغلولین (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: یا علی تو و شیعه تو بهترین خلقید، می آئی تو و شیعه تو به روز قیامت در حالی که راضی و مرضی خواهید بود، و می آیند دشمنان و مخالفان تو در حالی که مغضوب خدا دستها بسته به گردنهای خود می باشند.

در شواهد التنزیل امام حسکانی از یزید بن شراحیل کاتب علی علیه السلام روایت کرده: سمعت علیا علیه السلام یقول: قبض النبي صلی الله علیه و اله و هو متکئی علی صدری، فقال فی تلك الحال: أما سمعت آیه خیر البریه؟ فقال: هم أنت و شیعتک و میعادى معکم علی الحوض إذا اجتمعت الامم للحساب، تدعون بوجوه و أید و أرجل مبیضه

ص: ۹۲

---

۱- (۱) النور المشتعل ابن نعیم اصفهانی ص ۲۷۴-۲۷۶، احقاق الحق ۳: ۲۹۰ و ۱۴: ۲۶۳.

مجلسی به طرق اهل سنت از ابن عباس روایت کرده: إِنَّ هَذِهِ آيَةُ قَدْ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ (۲).

یعنی: این آیه در علی و اهل بیت او نازل شده.

و همین را جمعی، منهم ابن مردویه در تفسیر الآیات روایت کرده (۳).

ثعلبی، و در درّ منثور، و ابن عساکر، از جابر روایت کردند، قال: كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، فَأَقْبَلَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ هَذَا وَ شِيعَتَهُ لَهُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ فِيهِمْ نَزَلَتْ أَوْلِيَّتُكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَكَانَ أَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا أَقْبَلَ عَلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا: قَدْ جَاءَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۴).

ایضا در درّ منثور است که ابن عدی و ابن عساکر از ابی سعید خدری مرفوعاً روایت کردند، قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله: أَوْلِيَّتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ عَلِيٌّ (۵).

یعنی: جابر می گوید که ما اصحاب نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله نزد نبی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله حاضر بودیم که علی علیه السَّلَام آمد، پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمود: قسم به خدا این شخص و شیعه او رستگار در قیامت اند، و در آنها آیه خیر البریه نازل شد، پس به این جهت همیشه وقتی که علی می آمد می گفتند که خیر البریه آمد.

ابن مردویه از حضرت امیر علیه السَّلَام روایت کرده: أَلَمْ تَسْمَعْ قَوْلَ اللَّهِ أَوْلِيَّتُكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ وَ مَوْعِدِي وَ مَوْعِدُكُمْ الْحَوْضُ إِذَا جِيئْتُ الْإِمَامَ لِلْحِسَابِ

ص: ۹۳

۱- (۱) شواهد التنزيل ۲: ۳۵۶ ح ۱۱۲۵.

۲- (۲) شواهد التنزيل ۲: ۳۶۶، احقاق الحق ۱۴: ۲۶۴.

۳- (۳) مناقب ابن مردویه ص ۳۴۶-۳۴۷.

۴- (۴) احقاق الحق ۳: ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ج ۱۴: ۲۵۹.

۵- (۵) الدرّ منثور ۶: ۳۷۹.

یدعون غزًا محجّلین (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که خیر البریه در این آیه تو و شیعه تو اند، جای وعده من و شما حوض کوثر است وقتی که همه امم برای حساب می آیند، و شیعه تو به دست و پای نورانی می آیند.

در خصایص العلویّه نطنزی محمد بن علی باشد، روایت می کند که حارث روایت کرد، قال علی علیه السلام: نحن أهل بیت لا یقاس بالناس، فقام رجل فأتی عبد الله بن عباس، فأخبره بذلك، فقال ابن عباس: صدق علی أو لیس كان النبی صلی الله علیه و اله حیا لا یقاس بالناس و نزلت أولئك هم خیر البریه فی علی علیه السلام (۲).

خلاصه: آن که حضرت امیر علیه السلام روزی بر منبر فرمود: که ما اهل بیتی هستیم قیاس کرده نمی شویم به مردم، پس مردی ابن عباس را این کلمه رسانید، ابن عباس گفت: که علی راست فرمود، آیا نبی به حالت زندگی او قیاس به مردم کرده نمی شد، و آیه أولئك هم خیر البریه در علی علیه السلام نازل شده.

در مودّه همدانی مروی است از علی علیه السلام، قال: قال لی رسول الله صلی الله علیه و اله: یا علی أنت خیر البشر ما یشک فیهِ إلا کافر (۳).

یعنی: ای علی تو بهترین بشری، شک نمی کند در آن مگر کافر.

در مودّه و فردوس از حدیفه روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: علی خیر البشر من أبی فقد کفر (۴).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود که علی بهترین بشر است، هر که ابا از این کند به

ص: ۹۴

۱- (۱) مناقب ابن مردویه ص ۳۴۷ ح ۵۸۱.

۲- (۲) النور المشتعل فیما نزل من القرآن فی علی ابن نعیم ص ۲۷۶ ح ۷۷.

۳- (۳) مودّه القربی همدانی ص ۴۲، احقاق الحق ۴: ۲۵۴-۲۵۶ و ۱۵: ۲۶۹.

۴- (۴) مودّه همدانی ص ۴۲، فردوس الأخبار دیلمی ۳: ۱۸۹ ح ۳۹۹۴.

تحقیق او کافر است.

مجلسی و غیر او از امام رازی روایت کردند از ابن مسعود، قال: علی خیر البشر من أبی فقد کفر (۱).

یعنی: ابن مسعود فرمود: که علی بهترین بشر است، منکر آن کافر است.

از جماعتی منهم امام رازی روایت کردند در قتل ذو الشدیه در قوم خوارج، قال رسول الله صلّی الله علیه و اله: یقتله خیر هذه الامّه (۲).

یعنی: ذو الشدیه را و خوارج را بهترین این امت قتل خواهد کرد، و او را علی علیه السلام کشت در خوارج.

بخاری در باب علامات نبوت در خوارج در ذو الشدیه روایت کرده: أتاهم رجل أسود إحدى عضديه مثل ثدى المرأة، أو مثل البضعة تدر در، یخرجون علی خیر فرقه من الناس (۳).

یعنی: آن ذو الشدیه مردی می باشد که یک بازوی او سیاه مانند پستان زن می باشد، و از او شیر برمی آید، خروج من نماید بر بهترین فرقه از مردم.

و سعید خدری در ذیل این حدیث می گوید: و أشهد أنّ علی بن أبی طالب قاتلهم و أنا معه، فأمر بذلك الرجل فاتی به حتی نظرت إليه علی نعت النبی صلّی الله علیه و اله الذى نعته (۴).

که من شهادت می دهم ذو الشدیه و قوم خوارج را علی علیه السلام کشت، و من با او بودم، و آن ذو الشدیه را دیدم به همان وصف و صورتی که پیغمبر صلّی الله علیه و اله وصف

ص: ۹۵

---

۱- (۱) احقاق الحق ۱۵: ۲۷۵ از ابن مسعود.

۲- (۲) مناقب ابن مغزلی ص ۵۵، احقاق الحق ۱۵: ۲۶۶-۲۶۷.

۳- (۳) صحیح بخاری ۴: ۱۷۹.

۴- (۴) صحیح بخاری ۴: ۱۷۹.



در مودّه و در فردوس از جابر روایت کردند، قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ الْبَشَرِ مَنْ أَبِي فَقَدْ كَفَرَ (۱).

در مودّه از عایشه روایت کرده، قالت: عَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ لَا يَشْكُ فِيهِ إِلَّا كَافِرٌ (۲).

ابن مردويه از ابو ایسر انصاری (۳) روایت کرده از پدرم، که عایشه پرسید که خوارج را کدام کشته؟ من گفتم: که علی آنها را کشته، فقالت: مَا تَمْنَعُنِي الْعِدَاوَةَ الَّتِي فِي قَلْبِي لِعَلِيٍّ عَنْ قَوْلِ الْحَقِّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَمِعْتَهُ يَقُولُ: عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ (۴).

پس عایشه گفت: که مرا چه قدر عداوت قلبی علی مانع از قول حق در او می شود، چه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در او فرمود: که قتل می کند قوم خوارج را بهترین این امت، و پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که علی با حق و حق با علی، دور می کند به هر طرف که علی دور می کند.

و از مسروق روایت می کنند که او گفت: من حلف دادم به عایشه که بگوئی آنچه در قتال علی با خوارج از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شنیدی، فقالت: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّهُمْ - يَعْنِي الْخَوَارِجَ - شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَةِ، يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَةِ، وَ أَكْبَرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ قَرَبًا وَ وَسِيلَةً (۵).

۱- (۱) مودّه همدانی ص ۴۲، فردوس الأخبار دیلمی ۳: ۸۹ ح ۳۹۹۴.

۲- (۲) مودّه القربی همدانی ص ۴۰، احقاق الحق ۱۵: ۲۶۹.

۳- (۳) در مناقب: عن أبي الحسن الأنصاري.

۴- (۴) مناقب ابن مردويه ص ۱۷۱ ح ۲۳۱.

۵- (۵) مناقب ابن مردويه ص ۱۷۰ ح ۲۳۰ و ۱۷۱ ح ۲۳۲.

عایشه گفت: شنیدم که خوارج بدترین خلائق و خلقت اند، قتل می کند آنها را بهترین خلائق و خلقت، و بزرگ ترین قرب و وسیله که مر او را نزد خالق می باشد.

در مرویات متعدده احمد حنبل است: علی و شیعتہ خیر الخلق، و خیار الخلق، و یقتل الخوارج خیار امتی (۱).

در مودّه همدانی و ابن مغازلی نیز روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله: إن الله أطلع علی الدنيا، فاختارنی علی رجال العالمین، ثم أطلع الشانیه فاختارک یا علی علی رجال العالمین، ثم أطلع الثالثه فاختار الأئمه من ولدک علی رجال العالمین، ثم أطلع الرابعه فاختار بنتی فاطمه علی نساء العالمین (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که به تحقیق خدا به نظر اطلاع دنیا را نگریست، پس اختیار کرد مرا بر همه عالمیان، پس نظر ثانی کرد برگزید و اختیار کرد تو را ای علی بر کافه عالمیان، پس نظر ثالث کرد و برگزید از دنیا ائمه را از اولاد تو بر کافه عالمیان، پس نظر رابع کرد و برگزید دخترم فاطمه را بر کافه عالمیان.

در مودّه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کردند: سئل رسول الله صلی الله علیه و اله عن خیار الناس أو الائمة، فقال صلی الله علیه و اله: خیرها و أتقاها و أفضلها و أقربها إلى الجنة أقربها منی، و لا فیکم أتقی و لا أقرب من علی بن أبی طالب (۳).

یعنی: پیغمبر را از خیار و بهترین خلق پرسیده شد، پس آن حضرت فرمود:

بهترین مردم و متقی ترین آنها، و افضل آنها، و اقرب آنها الى الجنة، اقرب همه آنها نزد من می باشد، و نیست در شما اتقی و اقرب کسی از علی بن ابی طالب.

ص: ۹۷

۱- (۱) احقاق الحق ۷: ۳۰۶.

۲- (۲) مودّه القربی همدانی ص ۴۱، احقاق الحق ۹: ۲۰۶ و ۱۰: ۱۶۵.

۳- (۳) احقاق الحق ۴: ۲۷۸.

در مودّه شافعی همدانی از ابن عمر مروی است که او پرسید عایشه را: کیف كان منزله علي من رسول الله صَلَّى الله عليه و اله؟ قالت: كان أكرم رجالنا علي رسول الله صَلَّى الله عليه و اله (۱).

که چگونه منزلت علی علیه السّلام نزد پیغمبر صَلَّى الله عليه و اله بود؟ عایشه گفت: که علی گرامی ترین مردان ما به رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله بود.

در مودّه شافعی از ابن عمر مروی است، قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله: خير رجالكم علي بن أبي طالب، و خير شبابكم الحسن و الحسين، و خير نساءكم فاطمه بنت محمّد (۲).

یعنی: رسول خدا صَلَّى الله عليه و اله فرمود: که بهترین مردان شما علی بن ابی طالب، و بهترین جوانان شما حسنین، و بهترین زنان شما فاطمه بنت محمّد می باشد.

در مودّه شافعی مروی است، قال ابن مسعود: قرأت سبعين سورة من القرآن علي رسول الله صَلَّى الله عليه و اله، و قرأت البقيه علي خير هذه الامم علي بن أبي طالب (۳).

ابن مسعود گفت: که من هفتاد سوره قرآن را بر حضرت رسول خواندم، و کلّ ما بقی قرآن را بر خیر این امت که علی علیه السّلام باشد خواندم.

أقول: این دو صحابی رؤوس مفسّرين ابن عباس و ابن مسعود از تلامذّه علی اند.

در مودّه همدانی از امّ هانی مروی است، قال النبي صَلَّى الله عليه و اله: أفضل البريه عند الله تعالى من أقام علي سيرتي، و لا شكّ في علي و ذرّيته أنّهم خير البريه (۴).

ص: ۹۸

---

۱- (۱) احقاق الحق ۴: ۳۲۴-۳۲۵ و ۱۵: ۵۳۲.

۲- (۲) مودّه القربی همدانی ص ۴۳، احقاق الحق ۴: ۲۵۷ و ۱۸: ۳۹۸-۳۹۹.

۳- (۳) مودّه شافعی ص ۴۲، احقاق الحق ۴: ۱۵۲ و ۲۵۳ و ۱۵: ۲۸۰.

۴- (۴) مودّه القربی همدانی ص ۴۱.

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: افضل بریه آن کس است که بر سیر و خصایل و طریقه من اقامه از ابتداء تا انتها کند، شکی نیست در علی و ذریه او که آنها بهترین اهل زمین و خلقت اند.

در موده از ابن عباس روایت کرده، قال رسول الله صلی الله علیه و اله: افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی، و افضل نساء الأولین و الآخرین فاطمه بنتی (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که افضل مردان همه عالمیان در زمانه من این علی است، و افضل همه زنان اولین و آخرین فاطمه دخترم است.

در کلینی مروی است که حماد کاتب به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: کان رسول الله صلی الله علیه و اله سید ولد آدم أ فقال: کان و الله سید من خلق الله، و ما برأ الله بریه خیرا من محمد صلی الله علیه و اله (۲).

یعنی: آیا پیغمبر صلی الله علیه و اله سید اولاد آدم نبوده؟ آن حضرت فرمود: قسم به خدا پیغمبر صلی الله علیه و اله سید خلائق بوده، و هیچ پیدایشی را بهتر از محمد صلی الله علیه و اله نیافریده.

در کافی حضرت صادق علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام روایت کرده، قال امیر المؤمنین علیه السلام: ما برأ الله نسمة خیرا من محمد صلی الله علیه و اله (۳).

یعنی: نیافرید خلقی را بهتر از محمد صلی الله علیه و اله.

تنبیه: چون که آل و اولاد آن حضرت فاطمه و ائمه اثنا عشر علیهم السلام می باشند، و هر که اولاد و آل باشد، ولادت و رجوع آنها به سوی آن حضرت اکثر، پس به او اقرب، و به همه احوال او اعرف و اعلم، به سبب نهایت قابلیت ذاتی و صفاتی، و اعمال به جمیع اوامر و نواهی او می باشند.

ص: ۹۹

---

۱- (۱) موده القربی ص ۶۹، احقاق الحق ۱۵: ۴۱۲.

۲- (۲) اصول کافی ۱: ۴۴۰ ح ۱.

۳- (۳) اصول کافی ۱: ۴۴۰ ح ۲.

و شکی نیست که نطفهٔ اصل و لب لباب روح دیدن آدمی می باشد، پس آل و اولاد لب و اصل روح و جسد محمد صلی الله علیه و اله می باشد، و جزء و کل محمد صلی الله علیه و اله به اجماع امت اکمل و افضل از کافهٔ کاینات، و علت غائی همهٔ موجودات می باشد، پس اولاد و آل و ذریهٔ او هم افضل و اکمل و اقبل و اقرب همهٔ موجودات و کافهٔ کاینات می باشند.

پس به این دلیل و ادلهٔ سمعیهٔ مزبوره، آن حضرت مع عترت طاهره افضل اولین و آخرین، و خیر بریه اجمعین می باشند.

إشکال: تبعه و شیعهٔ ایشان چگونه خیر کافهٔ برایا و افضل امم می شوند؟

جواب: چون که ما یتعلق بالأکمل و الأفضل اکمل و أفضل به إصاق و إلحاق می شوند، لهذا نعلین از چرم گاوی یا شتری به إصاقیهٔ آن حضرت بر عرش به مقام قاب قوسین او آدنی رسید.

پس شیعهٔ ایشان به تعلق ایشان اکمل و افضل گردیدند، لهذا در این آیه و در احادیث کثیره صحیحه وصف آنها خیر البریه و خیر الخلیقه وارد شده.

آیا نمی بینی وزیری که نمک حلالی و جان فشانی، و در همهٔ امور سلطانی خدمت گزاری علی الدوام به درجهٔ اتم می کند، او افضل و اقبل و اقرب نزد سلطان از همهٔ وزراء و امناء دولت می باشد، پس کارنده های این وزیر هم که همهٔ امور و کارهای سلطانی را به تبعیت او به وجه اتم و اکمل به انجام رسانیدند و می رسانند، لا محاله از همهٔ عساکر و افواج دیگر نزد سلطان اکمل و اقبل و اقرب و افضل و اوقر می باشند، تدبیر تبصر، پس شیعهٔ اهل البیت علیهم السلام افضل اهل زمین اند.

محمد و علی و ائمه اطهار علیهم السلام و بنی هاشم کلاً سادات خلائق إلى القيامة اند

در ترمذی از ابو سعید خدری مروی است، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَبِيَدِي لُؤَاءُ الْحَمْدِ وَ لَا فِخْرَ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ يَوْمُنَا آدَمَ فَمِنْ سِوَاهِ إِلَّا تَحْتَ لُؤَائِي (۱).

یعنی: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که من سید اولاد آدمم به روز قیامت، و به دست من لواء حمد است، و از روی فخر نمی گویم، بل از حقیقت واقعه چون احکام دیگر از جانب خدا به شما خبر می دهم، تا واقف مرتبه ما باشید، و هیچ نبی و بنی آدمی نمی باشد مگر زیر لوای من می باشد.

در مواهب از ابن ماجه روایت کرده: أَنَا سَيِّدُ وَلَدِ آدَمَ وَ أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۲).

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که من سید اولاد آدمم، و اول کس که شق می شود زمین برای او به روز قیامت، یعنی اول کسی که از قبر برآید من می باشم.

ایضا از انس روایت کرده: أَنَا أَكْرَمُ وَلَدِ آدَمَ يَوْمُنَا عَلَيَّ رَبِّي (۳).

یعنی: من گرامی ترین کل اولاد آدمم به روز قیامت بر پروردگار خود.

در مواهب از بخاری از ابو هریره روایت کرده: أَنَا سَيِّدُ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۴).

سؤال: چرا مقتید به یوم القیامه کرده؟ این مشعر می باشد که در دنیا سید نباشد.

ص: ۱۰۱

۱- (۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۸ ح ۳۶۱۵.

۲- (۲) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۸ ذیل حدیث سابق.

۳- (۳) صحیح ترمذی ۵: ۵۴۶ ح ۳۶۱۰.

۴- (۴) معجم الفاظ الحدیث النبوی ۳: ۱۷.

جواب: مثالش چون مالک يوم الدين، و چون آيه لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ (۱) می باشد، خدا در اینجا مالک دنیا و مالک يوم دين است.

و لكن چون که در دنیا سلطان و مالک و سید انواع خلایق به حق و باطل و به حقیقت و مجاز می باشد، اما در آخرت اصلا مالکی و سلطانی و صاحب ملک و حکومتی و سیدی نمی باشد غیر جناب باری، و بعد او حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله، حقیقتا اگرچه آنها سادات دین و در دنیا هم اند تا سیادت مجازی و انواعی و اشتراکی از انظار و عیون خلایق برآرد، پس این اشعار از عدم سیادت آنها در دنیا نمی کند، چنانچه از مالکیت دنیا خدا به مالک يوم الدين بر نمی آید.

در فضایل بیهقی، و در دلائل ابو نعیم، و در مواهب روایت کردند: انه ظهر علی بن ابي طالب من البعد، فقال النبی صلی الله علیه و اله: هذا سید العرب، فقالت عائشه:

ألست سید العرب؟ فقال النبی صلی الله علیه و اله: أنا سید العالمین، و هذا علی سید العرب (۲).

یعنی: حضرت امیر علیه السلام از بعد و دور ظاهر شد، پس نبی صلی الله علیه و اله فرمود: که این سید العرب است، پس عائشه گفت: که آیا تو سید العرب نیستی؟ پیغمبر صلی الله علیه و اله:

فرمود: که من سید العالمین، و او سید العرب است.

در مواهب هشام بن عروه از پدر خود روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: ادعوا لی سید العرب، و أراد به علیا علیه السلام، فقالت عائشه: ألست سید العرب؟ فقال النبی صلی الله علیه و اله:

أنا سید ولد آدم و علی سید العرب (۳).

یعنی: به طلبید برای من سید عرب را، و مرادش به آن علی علیه السلام بود، پس عایشه گفت: که آیا تو سید عرب نیستی؟ آن حضرت فرمود: که من سید اولاد

ص: ۱۰۲

۱- (۱) سورة غافر: ۱۶.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۷۳، احقاق الحق ۴: ۳۶-۴۳.

۳- (۳) مستدرک حاکم ۳: ۱۲۴، احقاق الحق ۴: ۳۶.

آدم، و علی سید العرب است.

و همین را حاکم مع التصحیح از ابن عباس روایت کرده (۱).

در حلیه الأولیاء حافظ ابو نعیم، و ابن طلحة شافعی از امام حسن علیه السلام روایت کردند: قال: قال لی جدی رسول الله صلی الله علیه و اله: ادعوا لی سید العرب یعنی علیا، فقالت عائشه: أأنت سید العرب؟ فقال: أنا سید ولد آدم، و علی سید العرب (۲).

در مواهب از جابر روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: ادعوا لی سید العرب، فقالت عائشه: أأنت سید العرب؟ فقال ما قال سابقا (۳).

جمهور روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله فی مرض موته: ادعوا لی سید العرب - و فی اخری: سید الناس - فطلبت عائشه أباهما أبا بکر، فلما رآه النبی صلی الله علیه و اله، فأخذ الرداء علی رأسه، ثم قال: ادعوا لی سید العرب، فطلبت حفصه أباهما عمر، فلما رآه النبی أعرض و أخذ الرداء علی رأسه، فقال: ادعوا لی سید العرب، فقالت عائشه: و الله ما یطلب إلا علیا، فلما رآه علیا، فأخذ رأسه تحت الرداء علی صدره، فیناجیه شیئا حتی قبض و ما سمعنا ذلك (۴).

یعنی: پیغمبر فرمود در مرض موت خود: که برای من سید عرب را به طلید، عایشه پدر خود ابابکر را طلید، و پیغمبر وقتی که ابو بکر را دید سر خود به زیر رداء خود کرد، پس فرمود: به طلید برای من سید عرب را، پس حفصه پدر خود عمر را طلید، پیغمبر وقتی که او را دید باز سر خود را درون رداء برد، پس فرمود: به طلید برای من سید عرب را، عایشه گفت: و الله این نمی خواهد مگر

ص: ۱۰۳

۱- (۱) مستدرک حاکم ۳: ۱۲۴.

۲- (۲) حلیه الأولیاء حافظ ابو نعیم ۱: ۶۳.

۳- (۳) حلیه الأولیاء ۵: ۳۸، احقاق الحق ۴: ۳۷.

۴- (۴) موده القربی همدانی ص ۵۰، احقاق الحق ۱۵: ۳۸-۳۹.



علی را، پس پیغمبر صلی الله علیه و اله وقتی که علی را دید سر خود و علی را درون رداء برد، پس به علی رازهای مخفی می فرمود، تا آن که همان طور آن حضرت مرد، و ما نفهمیدیم که او به او چه می فرمود.

إشکال: از این روایت ثابت شد که محمد صلی الله علیه و اله سید اولاد آدم است نه سید خود آدم، و علی سید عرب است نه سید عجم و عالم.

جواب: به روایات مفصّله دیگر ثابت است که آن حضرت سادات جمیع عالمیان است، اما علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام هم بعد آن حضرت سید عالم و آدم اند؛ زیرا که بنی هاشم برگزیده عرب اند، و عرب برگزیده قریش، و قریش برگزیده بنی ابراهیم، و بنی ابراهیم برگزیده کلّ بنی آدم.

و به احادیث سابقه ثابت شد، پس به این حجّت علی و ائمه هرگاه سید عرب ثابت شدند، سادات کلّ بنی آدم ثابت شدند. اما ذکر ولد آدم و بنی آدم علم بر بشر گردیده، پس این به صورت علمیت فرمود، پس خود آدم هم در آن داخل، و مع ذلك مبین این مجمل احادیث مفصّله اند.

در فضائل احمد بن حنبل مروی است، چنان چه در تذکره خواص الائمة سبط جوزی هم از ابن عباس روایت کرده: انّ رسول الله صلی الله علیه و اله قد بعثنی الی علی علیه السلام، فقال لی النبی صلی الله علیه و اله: قل لعلی أنت سید فی الدنیا سید فی الآخرة. و قال النبی صلی الله علیه و اله: من أحبک فقد أحبّنی، و من أبغضک فقد أبغضنی (۱).

ابن عباس می گوید: که مرا حضرت رسول صلی الله علیه و اله به رسالت به سوی علی علیه السلام فرستاد، و فرمود: که بگو به علی: یا علی تو سید دنیائی سید در آخرتی. و فرمود:

هر که تو را دوست دارد به تحقیق مرا دوست دارد، و هر که تو را دشمن دارد مرا

ص: ۱۰۴

در مطالب السؤل از حافظ ابو نعیم روایت کرده: قال النبی صلی الله علیه و اله لعلی علیه السلام:

مرحبا بسید المؤمنین و سید المسلمین (۱).

از حلیه الأولیاء صاحب مطالب السؤل روایت کرده، قال رسول الله صلی الله علیه و اله: یا أنس أول من یدخل علیک من هذا الباب أمیر المؤمنین، و سید المسلمین، و قائد الغر المحجلین، و خاتم الوصیین، قال أنس: قلت فی نفسی: اللهم اجعله رجلا من الأنصار، إذا جاء علی علیه السلام، فقال: من هذا یا أنس؟ فقلت: علی، فقام مسرورا مستبشرا، فاعتنقه و مسح عرق وجهه بوجه الخ (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای انس اول کسی که داخل بر تو از این در می شود او امیر المؤمنین، و سید المسلمین، و قائد الغر المحجلین، یعنی پیشوای دست و پای نورانیان، و خاتمه اوصیا می باشد، انس گفت: که من در دل گفتم: خدایا این شخص را مردی از انصار بگردان، پس ناگاه علی آمد، پیغمبر فرمود: کیست ای انس، عرض کردم: که علی است، پس آن حضرت مسرور مستبشر برخواست و باهم گردن یک دیگر گرفتند، و پیغمبر عرق روی علی را به روی خود می مالید.

در موده شافعی از عبایه بن ربیع مروی است، قال: أنا سید النبیین، و علی سید الوصیین، و ان اوصیائی بعدی اثنا عشر، اولهم علی، و آخرهم قائمهم (۳).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: من سید انبیاء آدم، و علی سید اوصیاء، و اوصیاء من بعد من دوازده اند، اول ایشان علی، آخر ایشان قائم مهدی است.

در مناقب ابن مغزلی شافعی به اسناد خود روایت می کند از عبد الرحمان بن

ص: ۱۰۵

۱- (۱) مطالب السؤل ص ۷۰، حلیه الأولیاء ۱: ۶۶.

۲- (۲) مطالب السؤل ص ۱۰۶، حلیه الأولیاء ۱: ۶۳.

۳- (۳) احقاق الحق ۱۵: ۵۶.

اسعد انصاری، قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَمَّا كَانَ لَيْلَهُ اسْرَى بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا قَصْرٌ مِنْ يَاقُوتِهِ حَمْرَاءٌ يَتَلَأَلُ نُورًا، فَأَوْحَى اللهُ إِلَيَّ فِي عَلِيِّ ثَلَاثًا: إِنَّهُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغَزَى الْمُحْجَلِينَ (۱).

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به شب اسراء به آسمان، ناگاه قصری را از یاقوت سرخ متلألاً به نور احمر بود، خدا در آن جا به من وحی کرد در علی: که او به تحقیق سید مسلمانان، و امام متقیان، و پیشوای دست و پای نورانیان است.

ایضا باسناد دیگر روایت کرده در ليله اسرا إلى السماء، پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود:

انتهیت إلى سدره المنتهی، فأوحى اللهُ إِلَيَّ فِي عَلِيِّ ثَلَاثًا: إِنَّهُ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَقَائِدُ الْغَزَى الْمُحْجَلِينَ إِلَى جَنَّاتِ النِّعَمِ (۲).

در فردوس مروی است، قال: لَمَّا اسْرَى بِي رَأَيْتُ عَلِيَّ بَابَ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا بِالنُّورِ لَا بِمَاءِ الذَّهَبِ: عَلِيٌّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ (۳).

طبرانی و خطیب و ابن مغازلی روایت کردند، قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ، وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ، وَقَائِدُ الْغَزَى الْمُحْجَلِينَ، وَيَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ (۴).

و ابن فورک مالکی در فصول المهمه، و موفق احمد بن مکی به اسناد دیگر بلا تفاوت این را روایت کردند (۵).

در امالی صدوق روایت از انس در مجلس ۷۲ کرده: نحن بنو عبد المطلب سادة أهل الجنة: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و حمزه سید الشهداء، و جعفر ذو الجناحين،

ص: ۱۰۶

---

۱- (۱) مناقب ابن مغازلی ص ۱۰۴ ح ۱۴۶.

۲- (۲) مناقب ابن مغازلی ص ۱۰۵ ح ۱۴۷.

۳- (۳) احقاق الحق ۱۵: ۲۴.

۴- (۴) مناقب ابن مغازلی ص ۶۵ ح ۹۳، مستدرک حاکم ۳: ۱۳۷، حلیه الأولیاء ۱: ۶۳.

۵- (۵) الفصول المهمه مالکی ص ۱۲۳.

و علی، و فاطمه، و الحسن، و الحسین، و المهدی علیهم السلام (۱).

یعنی: آن حضرت فرمود: ما اولاد عبد المطلب سادات اهل جنت می باشیم:

رسول خدا صلی الله علیه و اله، و حمزه سید الشهداء، و جعفر صاحب دو بال اخضر، و علی، و فاطمه، و حسنین، مع مهدی آخر الزمان.

در امالی ایضا از اصبح بن نباته روایت کرده، قال امیر المؤمنین علیه السلام: سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله يقول: أنا سید ولد آدم، و أنت یا علی و الأئمه من بعدک ساده امّتی، من أحبنا فقد أحب الله، و من أبغضنا فقد أبغض الله -إلی قوله: -و من أطاعنا فقد أطاع الله، و من عصانا فقد عصی الله (۲).

یعنی: حضرت امیر علیه السلام فرمود: شنیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود: که من سید اولاد آدمم، و ای علی تو و امامان بعد تو سادات امت من اند، هر که آنها را دوست دارد به تحقیق خدا را دوست داشته، و هر که ما را دشمن دارد خدا را دشمن داشته، و هر که اطاعت ما نماید خدا را اطاعت کرده، و هر که عصیان به ما کند به تحقیق خدا را عصیان کرده.

در امالی در مجلس ۹۲ حضرت صادق علیه السلام از آباء خود روایت کرده، قال رسول الله صلی الله علیه و اله: یا علی أنت أخی و وارثی و وصیی و خلیفتی فی أهلی و امّتی، فی حیاتی و بعد مماتی، محبک محبی، و مبغضک مبغضی، یا علی أنا و أنت أبوا هذه الامه، أنا و أنت یا علی و الأئمه من ولدک ساده فی الدنيا و ملوک فی الآخره، من عرفنا فقد عرف الله، و من أنکرنا فقد أنکر الله (۳).

یعنی: حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود: ای علی تو برادر منی، و وارث منی، و

ص: ۱۰۷

۱- (۱) امالی شیخ صدوق ص ۵۶۲-۵۶۳ ح ۷۵۷.

۲- (۲) امالی شیخ صدوق ص ۵۶۳ ح ۷۵۸.

۳- (۳) امالی شیخ صدوق ص ۷۵۴-۷۵۵ ح ۱۰۱۵.

وصی منی، و خلیفه منی در اهل من و در امت، در زندگی من و بعد موت من، محب تو محب من، و مبغض تو مبغض من است، ای علی من و تو والدین این امت هستیم، ای علی من و تو و امامان از اولاد تو سادات در دنیا و پادشاهان در آخرت هستیم، هر که ما را بشناخت به تحقیق خدا را شناخت، و هر که انکار ما کرد به تحقیق خدا را انکار کرد.

در امالی در مجلس ۶۰ روایت کرده من جمله آن، قال النبی صلی الله علیه و اله: یا ام سلمه اسمعی و اشهدی هذا علی بن ابی طالب سید المسلمین، و امام المتقین، و قائد الغر المحجلین، و قاتل الناکثین و القاسطین و المارقین، فقالت ام سلمه: یا رسول الله من الناکثون؟ قال: الذین یبایعونه بالمدینه و ینکثون بالبصره، قلت: و من القاسطون؟ قال: معاویه و أصحابه من اهل الشام، قلت: من المارقون؟ قال:

أصحاب النهروان (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای ام سلمه بشنو و شاهد باش، که این علی سید مسلمانان، و امام متقیان، و پیشوای دست و پای نورانیان، و قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان می باشد.

ام سلمه عرض کرد: که یا رسول الله ناکثین کیستند؟ آن حضرت فرمود: آنان که بیعت علی در مدینه و نکث آن در بصره نمایند، آنها اهل جمل اند، و قاسطین کیستند؟ فرمود: معاویه با اصحاب خود از اهل شام، و مارقین کیستند؟ فرمود:

اصحاب نهروان خوارج می باشند.

طبرانی در اوسط، و قسطلانی در مواهب، و حافظ امام ابو نعیم در دلائل، از عائشه روایت کردند از نبی صلی الله علیه و اله، قال: قال جبرئیل: قلبت مشارق الأرض

ص: ۱۰۸

و مغاربها، فلم أر رجلاً أفضل من محمّد، و لم أر بنى أب أفضل من بنى هاشم (۱).

یعنی: جبرئیل فرمود: که من گردیدم مشرقهای زمین و مغربهای آن را، پس من ندیدم مردی افضل از محمّد، و من ندیدم اولاد پدری افضل از بنی هاشم باشند، سلام الله علیهم اجمعین.

دیلمی در فردوس، و ابن حجر در صواعق، روایت کردند، قال صلّى الله عليه و اله: نحن بنو عبد المطلب سادات أهل الجنّة: أنا و حمزه و علی و جعفر ابنا أبی طالب، و الحسن و الحسين و المهدي (۲)، فقال النبي صلّى الله عليه و اله: وعدني ربّي في أهل بيتي من أقرّ منهم بالتوحيد وليّ البلاغ أن لا يعدّ بهم (۳).

یعنی: ما اولاد عبد المطلب سادات اهل جنّتیم، من جمله آنها: من و حمزه و علی و جعفر و حسنین مع مهدی، و خدا به من وعده داده در اهل بیت من هر که مقرّ توحید باشد، برای من بلاغ است که آنها را عذاب نمی کند.

در صواعق حدیث متفق علیه اّمّت از مشایخ خود روایت کرده حدیث ثقلین را، کتاب الله، و عترت آن حضرت می باشد، و آخرش این است که: لن يتفرّقا حتّى يردا علىّ الحوض، و سألت ربّي ذلك لهما، فلا- تتقدّموهما فتهلكوا، و لا- تقصروا عنهما فتهلكوا، و لا تعلموهم فإنّهم أعلم منكم (۴).

یعنی: من مسألت کردم خدا را به آن، پس بر قرآن و عترت من تقدّم مجوئید و مکنید، ای صحابه و اّمّت هلاک می شوید، و تقصیر مکنید از آنها هلاک می شوید، و تعلیم مدهید آنها را چه آنها از شما اعلم و افهم اند.

ص: ۱۰۹

۱- (۱) كنز العمال ۴۰۹:۱۱ ح ۳۱۹۱۳.

۲- (۲) مناقب ابن مغازلی ص ۴۸، احقاق الحق ۱۳: ۲۱۷-۲۲۰ و ۱۸: ۴۱۸-۴۲۰.

۳- (۳) مستدرک حاکم ۳: ۱۵۰.

۴- (۴) صواعق ابن حجر ص ۲۲۶، مجمع الزوائد هیتمی ۹: ۱۶۳، احقاق الحق ۹: ۳۲۲.

## باب در نصوص سیادت عینیه فاطمه و حسنین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلام

در نصوص سیادت عینیه فاطمه و حسنین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلام

به صورت اختصار، در ترمذی، و مشکات، و جامع الاصول، و جمع بین الصحاح السنه، از حذیفه یمانیه مروی است، قال لی رسول الله صلی الله علیه و اله: یا حذیفه ان هذا ملک لم ينزل الأرض قط قبل هذه الليله استأذن ربّه أن یسلّم علیّ و یبشّرني بأنّ فاطمه سیّده نساء أهل الجنّه، و إنّ الحسن و الحسين سیّدا شباب أهل الجنّه (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: که ای حذیفه این ملکی سماوی است هرگز به زمین نازل نشده قبل براین شب، و از خدا اذن گرفته که سلام به من بکند و بشارت بدهد مرا که فاطمه سیّده زنان جنّت، و حسنین سیّد جوانان اهل جنّت می باشد.

در بخاری، و مسلم، و ترمذی، و مشکات، و غیر اینها مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله لفاطمه علیها السلام: یا فاطمه ألا ترضین أن تكونی سیّده نساء أهل الجنّه، أو نساء المؤمنین (۲).

در جامع الاصول، و جمع بین الصحاح السنه مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله: إنّ ابنتی فاطمه سیّده نساء العالمین (۳).

در صواعق از بخاری و مسلم روایت کرده، قال: یا فاطمه ألا ترضین أن

ص: ۱۱۰

۱- (۱) صحیح ترمذی ۵: ۶۱۹ ح ۳۷۸۱، مشکات المصابیح ۲: ۴۴۱ ح ۶۱۷۱.

۲- (۲) صحیح بخاری ۱۱: ۷۹ ح ۶۲۸۵، صحیح مسلم ۴: ۱۹۰۴ ح ۲۴۵۰ فضائل فاطمه علیها السلام، مشکات المصابیح ۲: ۴۳۶ ح ۶۱۳۸، سنن ابن ماجه ۱: ۵۱۸ ح ۱۶۲۱، طرائف سید ابن طاووس ص ۲۶۳، عمده ابن بطریق ص ۳۸۶.

۳- (۳) احقاق الحق ۱۰: ۲۸-۴۲.

تکونی سیده المؤمنین (۱).

در صواعق از احمد، و در ترمذی از خدری، و طبرانی از ابن عمر، و از علی، و از جابر، و از ابو هریره، و اسامه بن زید، و از براء، و ابن عدی، از ابن مسعود روایت کردند: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحَسِينُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ (۲).

در صواعق از ابن عباس و از علی، و از ابن عمر، و ابن ماجه، و حاکم از ابن عمر، و طبرانی از قرّه، و از مالک بن حویرث، و حاکم از ابن مسعود روایت کردند: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: ابْنَايَ هَذَا الْحَسَنُ وَ الْحَسِينُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرُ مِنْهُمَا (۳).

به تحقیق نبی صلی الله علیه و اله فرمود: که این دو پسر حسن و حسین دو سید سرداران و جوانان اهل الجنّت، و پدر آنها بهتر از آنها است.

همدانی شافعی از اسلمی روایت کرده، قال النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِفَاطِمَةَ: أَمَا تَرْضِينَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. وَ فِي آخِرِي: أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَا كَانَتْ مَرْيَمُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۴).

خلاصه: آن که فاطمه سیده زنان عالمین است، و سیده زنان این امت چون مریم سیده زنان بنی اسرائیل می باشد.

ایضا قال: سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ الْبَتُولَ لِأَنَّهَا تَبَتَّلَتْ مِنَ الْحَيْضِ وَ النَّفَاسِ (۵).

در صواعق مروی است از نسائی: أَنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ حَوْرَاءَ آدَمِيَّةٍ لَمْ تَحْضُ وَ لَمْ

ص: ۱۱۱

۱- (۱) احقاق الحق ۱۰: ۴۲.

۲- (۲) احقاق الحق ۴: ۵۹ و ۱۵۲ و ۱۸۵ و ج ۵: ۲۰ و ۵۶ و ۶۲ و ج ۹: ۲۲۹-۲۴۱.

۳- (۳) احقاق الحق ۹: ۱۸۹ و ۲۲۹-۲۴۱ و ج ۱۸: ۴۰۸-۴۱۰.

۴- (۴) مودّه القربی همدانی ص ۱۰۳.

۵- (۵) مودّه القربی همدانی ص ۱۰۳، احقاق الحق ۱۰: ۳۱۳.



تطمث، إِنَّمَا سَمَّاهَا فَاطِمَةَ لِأَنَّ اللَّهَ فَطَمَهَا وَذَرَّيْتَهَا عَنِ النَّارِ (۱).

یعنی: دخترم فاطمه حوریه آدمیه است، لهذا حیض و نفاس ندارد، و فاطمه برای آن نامیدند که خدا او را و ذریه او را از نار آزاد کرد.

در موّده همدانی روایت کرده از ابن عبّاس: لَمَّا تَزَوَّجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ زَوْجِي عَائِلٌ لَا مَالَ لَهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَوْ مَا تَرْضِينَ إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتَارَ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ أَحَدَهُمَا أَبُو كُوكٍ وَالْآخَرُ بَعْلُكَ (۲).

یعنی: وقتی که عقد فاطمه با علی واقع شد، پس فاطمه عرض کرد: ای پدر شوهرم بی مال و بی چیز است، پس پیغمبر فرمود: آیا راضی نیستی تو چه خدا در اهالی ارض نگریست از آن دو آدم را برگزید، یکی پدرت و دیگری شوهرت علی را.

در مناقب موفّق احمد بن مکی از سلمان فارسی به اسناد مشایخ حدیث روایت کرده که راوی می گوید که من دیدم حسین را که بر ران پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود که آن حضرت بر چشمها و بر دو لبهای حسین بوسه می کرد و می فرمود: أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ سَيِّدٍ، وَأَخُو السَّيِّدِ، وَأَبُو السَّادَةِ، أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ إِمَامٍ، أَبُو الْأَثَمَةِ، أَنْتَ حَجَّةُ ابْنِ حَجَّةٍ، أَبُو حَجَّجِ التَّسَعَةِ، مِنْ صَلْبِكَ تَأْسَعُهُمْ قَائِمُهُمْ (۳).

یعنی: ای حسین تو سید ابن سیدی، و برادر سیدی، و پدر ساداتی، تو امام، پسر امام، پدر ائمه هستی، تو حجّتی، پسر حجّتهای نه گانه از صلب تو، تو، نهم آنها قائم مهدی آخر الزمان می باشد.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۱۰: ۱۶-۲۴.

۲- (۲) احقاق الحق ۵: ۲۶۸-۲۷۱.

۳- (۳) مقتل الحسين خطيب خوارزمي ص ۱۴۵، احقاق الحق ۱۳: ۷۱-۷۲.

در فرائد السمطين إبراهيم حموينی به اسناد خود روايت کرده، قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا، وَ سَيِّدُ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَ أُمُّهُمَا سَيِّدَةُ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ أَبُوهُمَا سَيِّدُ الوَصِيِّينَ، وَ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ تِسْعَةٌ تُسَمُّونَهُمُ قَائِمِينَ مِنْ وَلَدِي، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي، وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي (۱).

يعني: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که حسن و حسین دو امام امت من بعد پدر خود، و آنها سید و مطاع همه اهل جنت اند، و مادر آنها سیده زنان عالمیان است، و پدر آنها سید اوصیای سلف و خلف است، و از اولاد حسین ائمه تسعه اند، نهم آنها قائم باقی آنها تا قیامت از اولاد من اند، طاعت همه ایشان طاعت من، و معصیت همه اینها معصیت من است.

و به فضائل و کمالات آنها دفاتر مملو و مشحون اند، چنانچه صاحب استیعاب و ابن مغزلی و غیر اینها روایت کردند: لو كانت البحار مدادا و الأشجار أقلاما، و السماوات صحافا، و الجنّ و الانس کتابا، لنفدت البحر و كلت الأقلام و قلت الصحائف قبل أن تنفذ فضائل علي بن أبي طالب (۲).

و فی اخرى: و الملائكة حساب، ما كتبوا عشر معاشير فضائل علي عليه السلام (۳).

يعني: از ابن عباس نقل کرده که اگر سمندر و بحر محیط سیاهی، و درختهای دنیا قلم، و آسمانها کاغذ، و تمام انس و جن نویسنده فضائل و مناقب علی علیه السلام می شدند، هر آینه سیاهی به اتمام می رسد، و قلم کند می شوند، و صحایف سماواتی مملو می شوند قبل از آن که فضائل علی علیه السلام تمام می شوند.

و در دیگر روایت است: که اگر کلّ ملائکه محاسب شوند، هر آینه ده یک از

ص: ۱۱۳

۱- (۱) احقاق الحق ۱۳: ۶۷-۶۸ از فرائد السمطين.

۲- (۲) احقاق الحق ۴: ۳۸۹-۳۹۱ و ۱۵: ۶۰۹-۶۱۰.

۳- (۳) مناقب خطیب خوارزمی ص ۳۲، فرائد السمطين ج۱: ۱۶.

فضائل علی علیه السلام تمام نمی شوند، پس این به صورت نمونه از عشرات بل از مئات آحاد بل از آلاف آحاد، و از انبار حبه نمودار می باشد.

### باب نزول سوره کوثر خاص در ذریه خاص و عام سید رسل و هادی سبل

نزول سوره کوثر خاص در ذریه خاص و عام سید رسل و هادی سبل

بدان که من جمله عطایای تعالی به حضرت سوره کوثر است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اِنَّا اَعْطٰیْنٰکَ الْکُوْثِرَ فَصَلِّ لِربِّکَ وَ اَنْحَرْ ﴿۱﴾ اِنَّ شَانِئَکَ هُوَ الْاَبْتَرُ (۱).

خلاصه ترجمه: آن که خدا مخاطب به نبی خود صلی الله علیه و اله می فرماید: که ما به تحقیق و به درستی عطا کردیم و دادیم تو را کوثر را، و آن در اصل وضع کثرت می باشد، پس یا محمد به عوض این نعمت جزیله جلیله جمیله دائمه قائمه اِلی بقاء الشهور و الدهور از روی شکر نماز کن و نحر کن، و آن قربانی حیوانات در مقام منی از مکه می باشد، یا دعاء قنوت در نماز می باشد، چه به درستی که مبغض و دشمن طاعن تو به لفظ ابتر خود ابتر و مقطوع النسل و عقب بریده از نسل و از ذکر خیر اِلی الأبد می باشد.

پس آیا این کوثر خاص است یا عام؟ مفسرین در آن دو قول دارند. اما نزد آنان که خاص است، پس از آنها هریکی وجهی به حسب روایتی گفته:

نزد جمعی مراد از کثرت هر خیر دین و دنیا اِلی الأبد می باشد.

نزد جمعی مراد از کوثر آب حوض در آخرت است، نزد جمعی کوثر نهری در جنت است.

ص: ۱۱۴

نزد جمعی علماء امت است؛ لقوله «علماء امتی کأنبیاء بنی اسرائیل» (۱) و «العلماء ورثة الأنبياء» (۲) چه آنها اولاد معنوی آن حضرت اند، ذکر خیر او و یاد او در توعیظ و تحریر و در خطب می کنند، و اظهار و اجرای احکام دین او تا قیامت می نمایند.

نزد بعضی مقام محمود، و وسیله او در قیامت می باشد.

نزد جمعی ابناء اسلام و دین و حسن صیت و ذکر خیر او خصوص در پنج وقت اذان هر شب و روز، با شهادت و وحدانیت خدا شهادت رسالت محمد صلی الله علیه و اله تا قیامت می باشد.

نزد جمعی کثرت تبعه از امت مسلمة آن حضرت باقی تا قیامت بلا زوال می باشد.

نزد بعضی قرآن و اعجازیت آن باقی ای قیامت می باشد.

نزد جمعی نبوت است، چه اصل نبوت فضلا عن الخاتمیت بلا شک خیر اعظم و اکبر و اجزل و اجل از همه خیرات دین و دنیا می باشد، چه فوق بر این مرتبه عالم امکانی را ممکن بالحصول فضلا عن الوصول اصلا و ابدا نیست؛ زیرا که فوق و اعلا بر نبوت خصوص بر مرتبه خاتمیت مرتبه ای نمی باشد الا مرتبه اوست.

نزد جمهور امت مراد کثرت آل و اولاد و عترت و ذریت از نسل فاطمه و علی علیهما السلام باقی تا قیامت بلا زوال می باشد.

اما نزد آنان که عام است، پس نزد آن طایفه همه این وجوه مع وجوه دیگر

ص: ۱۱۵

---

۱- (۱) عوالی اللآلی ۴: ۷۷ ح ۶۷.

۲- (۲) عوالی اللآلی ۱: ۳۵۸ و ۲: ۲۴۱.

نزد محققین ائمت حمل کوثر بر عموم اولی مع امکان ذلک می باشد، اگرچه کوثر متحمل همه این وجوه است، و لکن اصل همه اینها اقوا و اثبت و اقطع وجه آخر، و آن کثرت آل و ذریه از نسل فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام می باشد؛ زیرا که مفهوم و معانی الفاظ و کلمات و قراین داخله و خارجه و سبب نزول آن، دال بر همین وجه نسل، و اقرب و انساب به وضع و حقیقت می باشد، مفسرین خاصه و عامه روایات متعدده کردند که این سوره در رد کفار قریش و بنی امیه نازل شده.

من جمله آن: إنه علیه السلام کان یخرج من المسجد و العاص بن وائل السهمی یدخل، فالتقی فتحدّثا و صنّادید قریش فی المسجد، فلما دخل قالوا: من الذی تتحدّث معه؟ فقال: ذلک الأبر، فلما سمعه رسول الله صلّی الله علیه و اله بکی بکاء شدیداً، فنزل جبرئیل بهذه السوره (۲).

یعنی: رسول خدا صلّی الله علیه و اله از مسجد برمی آمد، و عاص بن وائل سهمی داخل می شد، باهم متلاقی و هم کلام شدند، و صنّادید قریش در مسجد او را پرسیدند با که سخن می گفتی؟ او گفت: که با مرد مقطوع النسل، حضرت این سخن را فهمیده گریه شدید برای تعبیر آنها کرد، پس بیک جمیل جبرئیل از خداوند جلیل این سوره را به وعده قطعی در تسلی آن حضرت آورد که به تو یا محمّد کثرت اولاد از نسل فاطمه و علی عطا کردیم، تا بقاء دنیا عدد آنها به غیر خدا کسی نمی داند، و یک بالشت آبادی از بلاد دنیا نباشد مگر آن که اولاد تو به زمین عبور و از بلاد گذر می کنند، و در اکثر بلاد و مدائن و قری سکونت

ص: ۱۱۶

۱- (۱) تفسیر فخر رازی ۳۲: ۱۲۴-۱۲۸.

۲- (۲) مجمع البیان ۱۰: ۳۶۶، تفسیر قمی ۲: ۴۴۷.

می نمایند، تو به عوض این نعمت عظمی شکر و ثناء تعالی بکن، و به تحقیق طاعن و مبغض تو ابتر و مقطوع النسل و الخیر، و از بقای اثر بالکل او مستأصل می باشد.

من جمله آن: روایت دیگر همین مردم نقل کردند: لَمَّا مات عبد الله ابن النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله من خديجه، كان يقول العاص بن وائل و أبو سفیان: إِنَّ مُحَمَّدًا ابتر لا- ابن له يقوم مقامه بعده، فَإِنَّهُ إِنْ مات فانقطع و استرحتم منه. و قيل: قال هذا جماعه من قريش لكعب بن الأشرف اليهودي. و قيل: لَمَّا مات ابن النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله قال أبو جهل: إِنَّ مُحَمَّدًا ابتر، فَإِنِّي أَبغضه، فنزلت هذه السوره في تسليته للنبي صَلَّى اللهُ عليه و اله بوعد قطعي في إبقاء نسله و كثرتهم إلى يوم القيامة (1).

يعني خلاصه همه: آن كه جماعتی منهم عاص و ابو جهل و ابو سفیان مع جمعی دیگر از كفّار قريش بعد فوت پسر نبی عبد الله نام از خديجه به عيب می گفتند اين مرد يعني محمد صَلَّى اللهُ عليه و اله ابتر مقطوع النسل است و لا اولاد است، پس به محض موت خودش اسمش و ذكرش خاموش می شود، و همه ماها استراحت در آن وقت خواهيم يافت، و ما را آن ابتر بد می آيد، و دشمنش هستيم، پس اين آيه به صيغه ماضی به وعده قطعي در تكثير نسل آن حضرت، و ابقاء آن تا قيامت نازل شده، و همین قول ابن عباس و مقاتل و كلبي و عامه و خاصه مفسرين می باشد.

و اما شهر بن حوشب، و قاضي ابو بكر، و واحدی، و نیشابوری، و قسطلانی، و امام رازی، و غير ایشان جم غفیر می گویند: و الكوثر اولاده؛ لأنّ هذه السوره إنّما نزلت ردّا على من عابه بعدم الأولاد، فالمعنى أنه يعطيه نسلا يبقون على مرّ الزمان، فانظر كم قتل من أهل هذا البيت، ثمّ العالم تمتلىء منهم، و لم يبق من بنى

ص: ۱۱۷

امیه مع کثرتهم فی الدنیا أحد یعبأ به، ثم انظر کم کان فی أهل هذا البیت من أكابر العلماء و الزهّاد کالباقر و الصادق و کاظم و الرضا علیهم السّلام و النفس الزکیه و أمثالهم.

انتهی عین عباره الرازی و القسطلانی (۱).

یعنی: به حسب نزول و معنی مراد از کوثر اولاد آن حضرت تا قیامت اند، چه این سوره در ردّ آنانی نازل شده که آن حضرت را عار و عیب و ذم می کردند به عدم اولاد و به قطع نسل او، پس معنی آن این شد که زودتر تو را عطا می کند نسلی را که همه آنها باقی می مانند در دنیا به مرور شهور و دهور.

پس بنگر و به تأمل نظر کن که چه قدر و به چه کثرت اهل بیت این نبی می باشد، با ثبوت آن که به چه کثرت سادات از اهل بیت این پیغمبر در ازمنه سلاطین ظلمه امویه و عباسیه و غیر ایشان به قتل رسیدند، باز هم عالم به فضل الله از اینها مشحون و ممتلیء است، و باقی نماند از بنی امیه و از دشمنان و طاعنان ایشان مع کثرت آنها در دنیا یکی واحدی که به او عیب و ذم و اعتبار کرده می شد.

پس به تأمل نظر در خانه اهل بیت بکن که از اکابر علما و زهّاد اینها چون حضرت باقر و صادق و کاظم و رضا علیهم السّلام و نفس زکیه (۲)، و امثال اینها، به چه کثرت و عدد به ظهور آمدند و می آیند، تعداد و کثرت آنها غیر الله احدی نمی داند، لهذا اهل اسلام زین العابدین علیه السّلام را آدم ثالث نامیدند، چه در قتل امویه به غیر او از اولاد رسول احدی به اتفاق باقی نمانده، هل هذا إلا إجراء وعد

ص: ۱۱۸

۱- (۱) تفسیر فخر رازی ۱۲۴:۳۲، تفسیر نیشابوری مطبوع در حاشیه تفسیر طبری ۱۷۵:۳۰.

۲- (۲) مراد از نفس زکیه: محمّد نفس زکیه بن عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابی طالب است.

اللّٰه و انجازه،فصدق اللّٰه و صدق رسوله.

و خبر مطابق واقع بعد آن إلى حین به همان کثرت بروز کرد، و مشهود اهالی هر زمان این کثرت اولاد فاطمه علیها السّلام می باشد، و مفقود الاثر و الاسم فی الواقع همه طاعنان آن حضرت به ابتر، خصوص بنی امیه مع کثرتهم نیز می باشد، پس این از اعظم شواهد و دلائل و اقطع و اقوا و اثبت براهین إلى حین بر ثبوت نبوت محمّدی صلی اللّٰه علیه و اله می باشد.

تنبیه: پس ابقاء نسل آن حضرت به کثرت تا قیامت از اعظم معجزات باقیه آن حضرت می باشد، و به این سبب نوع دیگر تعظیم عترت و ذریه آن حضرت تا قیامت بر هر مؤمن مصدق ذی بصیرت واجب است، تدبّر تبصّر.

### **باب در تسمیه زهرا علیها السّلام به فاطمه و عقد او با علی علیه السّلام و به دعاء**

در تسمیه زهرا علیها السّلام به فاطمه و عقد او با علی علیه السّلام و به دعاء

رسول این ذریه بتول محفوظ تا قیامت مع فضائل اینها

بدان که در صواعق روایت کرده: جاء جبرئیل إلى النبی صلی اللّٰه علیه و اله، فقال: إنّ اللّٰه یأمرك أن تزوّج فاطمه من علی، فدعا جماعه من أصحابه، فقال الخطبه: الحمد لله المحمود بنعمته، الخطبه المشهوره، ثم تزوّج علیا و كان غائبا، و فی آخرها دعا لهما النبی صلی اللّٰه علیه و اله، و قال: فجمع اللّٰه شملهما، و طیب نسلهما، و جعل نسلهما مفاتیح الرحمه، و معادن العلم و الحکمه و آمن الائمّه (۱).

یعنی: جبرئیل آمده عرض کرد که خدا سلام می فرماید، و امر می کند که فاطمه را به نکاح و عقد علی در آر.

در روایت همدانی و غیر او زیاد است: لو لم یخلق علی لما کان لفاطمه کفو فی

ص: ۱۱۹



چه اگر علی در دنیا به وجود نمی آمد، هرآینه برای فاطمه کفوی در دنیا برای نکاح نبود، پس آن حضرت خطبه مشهوره در علماء امت خواند، که ابتدایش الحمد لله المحمود بنعمته می باشد، پس علی را با فاطمه تزویج و عقد کرد، و علی حاضر نبود، پس علی را طلبیده فرمود: یا علی إن الله أمرني أن ازوجك علی أربعمائه مثقال فضة أَرْضِيَتْ بِذَلِكَ؟ فقال: قد رضيتها، ثم خَرَّ عَلَى سَاجِدَا لَلَّهِ شُكْرًا، فَلَمَّيَا رَفَعَ رَأْسَهُ، قَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَارِكْ اللَّهُ لَكُمْمَا وَ بَارِكْ فِيكُمْمَا، وَأَعَزَّ جَسَدَكُمْمَا، وَأَخْرَجَ اللَّهُ مِنْكُمْمَا الْكَثِيرَ الطَّيِّبَ. و أخرجه أبو الخير القزويني (۲).

پس به علی فرمود به امر خدا فاطمه را عقد با تو کردم بر مهر چهار صد مثقال، و در احادیث دیگر خاصه و عامه بر مهر سنت، و آن پنج صد درهم جیاد می باشد، آیا تو راضی به آن هستی؟ علی عرض کرد: راضی هستم، و علی به سجده افتاده بعد شکر خدا سر برداشت.

و آن حضرت بعد خطبه هم دعا به آنها کرد، که پس خدا جمع کند پریشانی آنها را، و پاکیزه سازد نسل آنها را، و بگرداند نسل آنها را کلیدهای رحمت و معدنهای علم و حکمت خود، و امن و امین امت.

و پس از عقد باز دعای دیگر کرد: خدا مبارک گرداند شما هر دو را، و برکت دهد در شما، و عزیزتر گرداند بدن شما هر دو را، و بر آرد از شما نسل کثیر طیب و پاک را.

در صواعق از انس روایت کرده: و الله لقد أخرج الله منهما الكثير الطيب (۳).

ص: ۱۲۰

---

۱- (۱) احقاق الحق ۷: ۱-۲.

۲- (۲) احقاق الحق ۶: ۵۹۶-۶۰۳.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۱۴۰.

یعنی: به خدا قسم خدا به تحقیق برآورد از علی و فاطمه نسل کثیر پاکیزه را تا عالم را مملو ساخت.

در صواعق از احمد و از ابو حاتم و غیرهما روایت کرده: وقتی که علی فاطمه را به خانه خود به شب زفاف برد، حضرت رسول صلی الله علیه و اله به علی علیه السلام فرمود:

که تعجیل در اراده خود نکنی تا وقتی که من بیایم، پس پیغمبر صلی الله علیه و اله آمده، فدعا النبی صلی الله علیه و اله بماء، فأنته بقدرح فيه ماء، فمَجَّ فيه، ثم نضح علی رأسها و بین ثدييها، و قال: اللهم اني اعيزها بك و ذريتها من الشيطان الرجيم، ثم قال لعلی علیه السلام: ائنتی بماء فعلمت ما يريد، فملئت القعب فأنتيه به، فنضح منه علی رأسی و بین كتفي، و قال: اللهم اني اعيزه بك و ذريته من الشيطان الرجيم، ثم قال: ادخل بأهلك علی اسم الله تعالى و برکته (۱).

پس پیغمبر صلی الله علیه و اله کاسه آبی را طلبید، پس آب مضمضه خود در آن انداخته خلط نموده بر سر فاطمه و میان پستان او پاشید و دعا کرد: خدایا به تحقیق فاطمه را به پناه تو می آرم مع ذریه او از شیطان رجیم، پس برای علی هم همین طور دعا کرد، و آب ظرف دیگر را بر سر او و میان دو شانه او پاشید، و همین دعا به او هم کرد، پس فرمود: برو نزد اهلیه خود داخل شو.

در صواعق از مناقب نسائی به سند صحیح روایت کرده در خطبه و عروسی فاطمه آخرش این است، فقال النبی صلی الله علیه و اله: یا علی لا تحدث شیئا حتی تلقانی، فدعا بماء فتوضأ به، ثم أفرغه علی علی و فاطمه، فقال: اللهم بارک فیهما و بارک لهما فی نسلهما.

و فی روایه: فی شملهما. و بالتحریک الجماع.

ص: ۱۲۱

و فی آخر: فی شبلیهما، و هو ولد الأسد، و يطلق علی الحسنین بالشبلین، و هو دلیل علی اطلاعه علی اولادهما قبل التزویج (۱).

پس پیغمبر صلی الله علیه و اله به علی علیه السّلام به شب زفاف فرمود: که امری را نکنی تا تلاقی من، پس پیغمبر آبی طلبیده وضو به آن کرده، پس آن را بر علی و فاطمه پاشیده، و دعا کرد برای آنها و اولاد آنها، به آن که خدایا برکت ده در علی و فاطمه، و مبارک گردان برای آنها در نسل آنها، و در تقارب آنها، و در دو شیر بچّه آنها که حسنین باشند، و این دلیل است که آن حضرت را اطلاع از اولاد آنها قبل نکاح آنها بود.

در مودّه همدانی از ابوذر مروی است، قال: إنّ الله تعالی اطلع إلى الأرض اطلاعه بلا کیف، فاختر لی صهرا جعله سید الأولین و الآخیرین، و لم يعط أحدا من النبیین و المرسلین -إلی قوله-: أعطانی فاطمه العذراء ترجع فی کلّ لیله بکرا و لم يعط أحدا من النبیین الخ (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: به تحقیق خدا نگرست بلا- کیفیت به سوی زمین، پس برگزید از اهل زمین برای من دامادی را که سید اولین و آخرین است، و عطا نکرد احدی را از انبیاء و مرسلین مثل او، و در آخر حدیث این است که مثل من خسری را به علی عطا کرد که مثل آن احدی را از عالمیان عطا نکرد، و عطا کرد به من دختری فاطمه عذراء که در هر شب باکره برمی گردد و به احدی از انبیاء این چنین نصیب نشده، و به من داد دو ولد دختر حسنین سید جوانان جنّت و به احدی از انبیاء عطا نکرد مثل آن.

در مودّه از امّ سلمه روایت کرده، قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله و سمیت فاطمه

ص: ۱۲۲

۱- (۱) احقاق الحق ۱۰: ۴۱۳-۴۱۶.

۲- (۲) مودّه القربی همدانی ص ۱۱۹، احقاق الحق ۵: ۴۴ و ۷: ۱۸.

بتولا؛ لأنها تبتلت كل ليله، أي: ترجع كل ليله بكرا، وسميت مريم بتولا؛ لأنها ولدت عيسى بكرا (١).

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که برای آن فاطمه را بتول نامیده شد چه او را هر شب بکارت داده می شود، و بکارت به او رجوع می کند.

در مودّه و فردوس مروی است، قال رسول الله صلی الله علیه و اله: إنما سميت فاطمه بالبتول؛ لأنها تبتلت من الحيض و النفاس؛ لأن ذلك يجب في بنات الأنبياء (٢).

و في آخر: إن ذلك نقصان.

و في آخر: إنه مكروه في بنات الأنبياء (٣).

رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: برای آن فاطمه را بتول نامیدند، چه از او بریده است حیض و نفاس را، به جهت اظهار تطهیر و اجلال و تعظیم و علو شأن او در خلق، و آفرید فاطمه را بری و طاهر از ظهور خون حیض و نفاس، چه در بنات انبیا واجب یا محبوب تعالی است پاک بودن آنها از این رجس و خبث.

و چون در مطهرات و طیبات و معصومات از بنات خاصه انبیا مکروه و ظهورش نقصان در آنها، به خلاف زنان کافه دنیا از آدم تا خاتم می باشد، و احدی خالی از این نیست حتی زوجات و قرابات پیغمبر، و این تنزه مختص مريم و فاطمه علیهما السلام می باشد به صورت خارق عادت.

و در روایات بسیار وارد است: و سميت فاطمه بالزهراء؛ لأن نورها في الدنيا يزهري إلى السماء عند قيامها بالصلوات (٤).

ص: ۱۲۳

۱- (۱) مودّه القربی همدانی ص ۱۱۹.

۲- (۲) مودّه القربی همدانی ص ۱۰۳، احقاق الحق ۱۰: ۳۱۳.

۳- (۳) احقاق الحق ۵: ۷.

۴- (۴) احقاق الحق ۱۰: ۲۴۴ و ج ۱۹: ۱۰-۱۱.

یعنی: فاطمه را برای آن به زهراء نامیدند چه نور او می درخشد وقت قیام او به نمازها به سوی آسمانها تا عرش، و ملایکه به آن می فهمیدند که فاطمه متوجه به سوی عبادت خدا شده.

در صواعق از خصائص نسائی روایت کرده: إِنَّ ابْنَتِي فَاطِمَةَ حوراء آدمية لم تحض و لم تطمث، إنما سماها فاطمه؛ لأنَّ الله فطمها و محببها على النار (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: دخترم فاطمه حوریه آدمیه است، لهذا او را خون حیض و نفاس نمی باشد، و برای آن او را به فاطمه نامیدند، چه خدا حرام و بعید گردانید فاطمه را و محبتان او را بر نار جهنم.

و در روایات بسیار در صواعق از بزاز و طبرانی و ابو نعیم مروی است، قال صلی الله علیه و اله: فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذریتها و محببها على النار (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: فاطمه حفظ ظاهر و باطن خود کرد، پس خدا به عوض آن ذریه و محبتان او را حرام گردانید بر نار جهنم.

از ابن جوزی در صواعق روایت کرده: قال صلی الله علیه و اله: إِنَّ الله جعل ذرّیه کلّ نبی فی صلبه، و أنه تعالی جعل ذرّیتی فی صلب علی بن أبی طالب (۳).

یعنی: به تحقیق خدا گردانید ذریه هر پیغمبر را در صلب خود او، و لکن خدا گردانید ذریه و نسل مرا در صلب علی.

و بعد این گفته: که در این احادیث دلیل است آنچه محققین ائمه ما گفتند که از خصائص نبی ماست که خاص اولاد دختر او فاطمه منسوب إليه در کفایت و غیر آن می باشد.

ص: ۱۲۴

---

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۱۰: ۱۶-۲۴.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۱۸۶، احقاق الحق ۱۰: ۱۲۳-۱۳۱.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۷۴، احقاق الحق ۷: ۴-۹.

## باب سادات بنی فاطمه علیها السلام مآل و عاقبت به خیر و معفو و ناجی و مبغض آنها زنازاده است

سادات بنی فاطمه علیها السلام مآل و عاقبت به خیر و معفو و ناجی و مبغض آنها زنازاده است

در صواعق از سخاوی و طحاوی و طبرانی روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: أنا شجره، و فاطمه حملها، و علی لقاحها، و الحسن و الحسین ثمرها، و المحبّون لأهل بیتی و رقها فی الجنّه حقًا حقًا (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من به منزله درختی ام، و فاطمه بار آن درخت، و علی گل آن درخت، و حسنین میوه آن درخت، و محبّان مخلص به اهل بیت من برگ آن درخت در جنت حقًا حقًا می باشند.

در صواعق از محبّ طبری روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: أنا و أهل بیتی شجره فی الجنّه، و أغصانها فی الدنیا، فمن تمسک بها اتّخذ إلى ربّه سیلا (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من و اهل بیت من درختی در جنت اند، و شاخه های آن در دنیا، پس هر کس که تمسک کرد و چنگ زد به آن درخت یا به شاخ آن درخت، او به سوی پروردگار خود راه محکمی را گرفت.

در صواعق از محبّ طبری و از دیلمی روایت کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: سألت ربّی أن لا یدخل النار أحدا من أهل بیتی، فأعطانی ذلك (۳).

نبی صلی الله علیه و اله فرمود: که من سؤال کردم خدا را که احدی را از اهل بیت من داخل نار نسازد، و خدا به من عطا کرده.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۹: ۱۵۷.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۲۳۴، احقاق الحق ۹: ۴۱۴-۴۱۵.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۱۸۴، احقاق الحق ۹: ۳۹۴-۳۹۶.

در روایت دیگر قال النبی صلی الله علیه و اله لفاطمه علیها السلام: إنَّ اللهَ غیر معذِّبک و لا ولدک (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای فاطمه به تحقیق خدا عذاب نمی کند تو را و اولاد تو را.

در روایت دیگر قال صلی الله علیه و اله: وعدنی ربی فی أهل بیتی، من أقرّ منهم بالتوحید ولی بالبلاغ أن لا یعذبهم (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که خدا مرا وعده داده در اهل بیتم، که هر کس از آنها مقرر و معتقد توحید باشد، و برای من ابلاغ این امر است او را خدا عذاب و عقاب نمی کند.

در روایت دیگر آورده، قال علی علیه السّلام: سمعت النبی صلی الله علیه و اله یقول: إنَّهم عتره رسولک، فهب مسیئهم لمحسنتهم، و هبهم لی، ففعل، قلت: ما فعل؟ قال: فعله ربکم بکم و یفعله بمن بعدکم (۳).

در روایت دیگر سخاوی آورده، قال: یا علی إنَّ اللهَ قد غفر لک و لذریّتک و لولدک و لأهلک و لشیعتک و لمحبیّی شیعتک، فإنّک الأنزع البطین (۴).

ایضا روایت کردند به اسانید متعدده، قال صلی الله علیه و اله: دعوت الله أن یرزق آل محمّد کفافا (۵).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من دعا کردم و خواستم از خدا که روزی دهد آل و اولاد مرا به کفاف.

اشکال: پس آن کس که از آل محمّد موسّع و مرّفّه الحال است، او یا در آل

ص: ۱۲۶

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۵۰۸ ح ۱۰۴.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۱۸۵، احقاق الحق ۹: ۴۷۴-۴۷۵ و ج ۱۸: ۴۳۸-۴۳۹.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۲۳۳، احقاق الحق ۹: ۵۱۰-۵۱۱.

۴- (۴) صواعق ابن حجر ص ۹۶، احقاق الحق ۷: ۳۷-۳۹.

۵- (۵) احقاق الحق ۹: ۴۲۲.

داخل نباشد، یا دعای پیغمبر مجاب عموماً نباشد.

جواب: دعای نبی مجاب عموماً بالنسبت آل هست، و صاحب توسع و ترفه بالنسبت آل اگرچه حال دارد، اما اگر دعای نبوی شامل او نمی بود، او اوسع و ارفه بالنسبت الحال می بود اشکال نیست.

ابن ماجه و در صواعق روایت کرده: رأی النبی صلی الله علیه و اله فتیه من بنی هاشم، فتغیر لونه و اغرورقت عیناه، فسأل دموعه، فقال صلی الله علیه و اله: إنا أهل بیت اختار الله لنا الآخرة، و إن أهل بیتی سلیقون بعدی بلاء و تشریدا و تطریدا (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله جماعتی را از بنی هاشم پریشان حال دید، پس لون آن حضرت متغیر و چشمهای مبارک پر آب شده اشکش جاری شد، پس فرمود: که ما اهل بیتی هستیم که خدا اختیار کرد برای ما آخرت را، و به تحقیق اهل بیت مرا زود بعد من بلائی و جلای اوطان و افتادگی می رسد، نه صورت ماندنی، و نه صورت رفتنی باشد.

در صواعق از طبرانی روایت کرده، قال صلی الله علیه و اله: یا بنی هاشم إنی قد سألت الله لکم أن يجعلکم نجباء رحماء، و سألته أن یهدی ضالکم، و یؤمن خایفکم، و یشبع جایعکم (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای اولاد هاشم که من خواستم از خدا برای شما که بگرداند شما را نجباء رحماء، و سؤال کردم که ارشاد و هدایت کند گمراه شما را، و آمن دهد خایف شما را، و یسر گرداند گرسنه شما را.

در صواعق از احمد روایت کرده و قد صحح، قال النبی صلی الله علیه و اله: یا بنی عبد المطلب إنی سألت الله لکم ثلاثاً أن یثبت قائمکم، و أن یهدی ضالکم، و أن یعلم جاهلکم،

ص: ۱۲۷

---

۱- (۱) سنن ابن ماجه ۵۱۷:۲، صواعق ص ۲۳۷، احقاق الحق ۹: ۳۸۶-۳۸۹.

۲- (۲) احقاق الحق ۱۸: ۴۸۸ و ج ۲۴: ۶۴۴.



و سألت الله أن يجعلكم كرماء نجباء رحماء، فلو أن رجلا صنف -أي: من الصنف، وهو صنف القدمين- بين الركن و المقام فصلّى و صام، ثمّ لقي الله و هو يبغض آل بيت محمد دخل النار (١).

یعنی: قطعاً صحیح و ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای اولاد عبد المطلب به درستی که من سؤال کردم خدا را برای شما سه چیز را:

ثابت و باقی دارد قائم شما را بر دین.

و خدا هدایت و ارشاد کند طریقه حق را به گمراه و فاسد العقیده شما را، این به تجربه آمده مکرّر که بعض بعض سیدزاده ها در مدّت العمر فاسد العقیده و متجاهر به انواع فسق و فجور بودند، و لکن قریب به موت تائب و آیب سلیم رفتند.

و تعلیم دهد و اعلام کند جاهل شما را، و سؤال کردم خدا را که بگرداند شما را از کریمان و از نجیبان و از رحیمان.

پس اگر مردی صف به قدم کشد و قائم برپای میان رکن و مقام، پس شب قائم و روز مدّه العمر نماز بخواند و روزه بگیرد برای خدا، و با این احوال عبادت و زهدات ملاقی شود خدا را به بغض یکی از شما آل محمد، خدا او را داخل نار می سازد، و ایمان و عمل او هیچ به کارش نمی آید؛ زیرا که رسول صلی الله علیه و اله را اذیت کرد، موذی رسول موذی خدا، و موذی خدا کافر مرتد در نار ابد می باشد.

در کافی مروی است: لا یقبل رأس أحد و لا یده إلا رسول الله صلی الله علیه و اله أو من ارید به رسول الله صلی الله علیه و اله (٢).

ص: ۱۲۸

۱- (۱) کنز العمال ۴۲: ۱۲ ح ۳۳۹۱۰، احقاق الحق ۴۸۸: ۱۸ ج ۶۴۴: ۲۴ و ج ۶۴: ۳۳.

۲- (۲) اصول کافی ۱۸۵: ۲ ح ۲.

یعنی: به سر و دست کسی بوسه کردن جایز نیست مگر به دست پیغمبر، یا آن که مراد دست رسول صلی الله علیه و اله کرده شود.

طبرانی و خطیب و صاحب صواعق حدیث کردند: يقوم الرجل لأخيه عن مقعده إلا بنى هاشم، فإنهم لا يقومون لأحد (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: حق و ادب این است که هر مؤمنی برای برادر مؤمنی به غرض تعظیم او از جای خود برخیزد، مگر بنی هاشم برای احدی به تعظیم برنخیزند و ایستاده نشوند، چه خود بنی هاشم معظّم و واجب التعظیم اند.

ایضا در صواعق روایت کردند، قال صلی الله علیه و اله: نحن أهل البيت شجرة النبوة، و مختلف الملائكة، و أهل بيت الرسالة، و أهل بيت الرحمة، و معدن العلم (۲).

یعنی: ابن عباس روایت کرده: ای مردم ما اهل بیت شجره نبوت، و محل آمد و رفت ملائکه، و اهل بیت رسالت، و اهل بیت رحمت، و معدن علم و حلم و کرم هستیم.

ایضا روایت از حضرت علی علیه السلام کرده، قال: نحن النجباء، و أفراتنا أفرات الأنبياء، و حزبنا حزب الله، و الفئة الباغية حزب الشيطان، و من سوى بيننا و بين عدونا فليس منا (۳).

یعنی: علی علیه السلام فرمود: ما اهل بیت محمّد قوم نجباء شرفاء هستیم، و افراط به ما افراط به انبیاء می باشد، و گروه ما گروه فوج خداست، و گروه ستمگار باغی فوج و قوم شیطان است، و هر کس تسویه کند میان ما و میان دشمنان ما یعنی ما و آنها را مساوی داند، پس آن کس از ما و از حزب الله نیست.

ص: ۱۲۹

۱- (۱) کنز العمال ۴۳:۱۲ ح ۳۳۹۱۵.

۲- (۲) احقاق الحق ۳۷۶:۹ و ۶۱۱:۲۴.

۳- (۳) احقاق الحق ۵۲۳:۹ و ج ۵۷۱:۲۲ و ۶۴۳:۲۴.

در ترمذی و مشکات است، قال النبی صلی الله علیه و اله: حربکم حربی، و سلمکم سلمی (۱).

یعنی: ای اهل بیت من جنگ شما جنگ من، و صلح شما صلح من است.

در صواعق چند روایت از جمهور ائمه حدیث نقل کرده، قال النبی صلی الله علیه و اله: من أبغضنا أهل البيت حشره الله یهودیا.

و در دیگر: أو یهودیا أو نصرانیا أو مجوسیا و إن شهد أن لا إله إلا الله (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که دشمنی و عداوت و عناد کند به اهل بیت من خدا او را حشر یهودی یا نصرانی یا مجوسی می سازد، زیرا که از دین اسلام عناد آل که فی الحقیقه عناد رسول باشد برمی آید.

أقول: از این امر معروف و نهی منکر، و کراهت داشتن از فاسق و فاجر که واجب است مستثنی می باشد.

در آخر فردوس است: یا علی ما کنت ابالی من مات من امتی و هو یبغضک مات یهودیا أو نصرانیا (۳).

یعنی: من بلا مبالات می گویم: هر که از امت من به میرد و او مبغض تو باشد یهودی یا نصرانی به میرد.

أیضا: قال صلی الله علیه و اله: یا علی لا یبغضک من الرجال إلا منافق و من حملت به امه و هی حائض، و لا یبغضک من النساء إلا السلق، و هی التي تحيض من دبرها (۴).

ص: ۱۳۰

۱- (۱) احقاق الحق ۴: ۴۸۵ ج ۷: ۲۹۶ و ج ۱۵: ۲۲۰.

۲- (۲) احقاق الحق ۷: ۳۲۱ ج ۹: ۴۶۸ و ج ۱۸: ۵۱۱.

۳- (۳) فردوس الأخبار دیلمی ۵: ۴۰۸ ح ۸۳۱۲.

۴- (۴) فردوس الأخبار دیلمی ۵: ۴۱۰ ح ۸۳۱۹.

أيضاً: از احمد چند روایت کرده: من أبغض أهل البيت فهو منافق (۱).

و به روایتی: بغض بنی هاشم نفاق (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که مبغض اهل بیت من منافق، و بغض بنی هاشم نفاق است.

أيضاً روایت کرده: من سبَّ أهل بيتي، فإنما يرتد عن الله و الاسلام، و من آذاني في عترتي فعليه لعنة الله، و من آذاني في عترتي فقد آذى الله، إن الله حرم الجَنَّةَ على من ظلم أهل بيتي أو قاتلهم، أو أعان عليهم أو سبَّهم (۳).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که سب کند و بد گوید اهل بیت را، به تحقیق او مرتد از خدا و از اسلام شده، و هر که اذیت کند مرا در عترت و ذریه من پس بر او لعنت خدا باد، و هر که اذیت کند مرا در ذریه من، به تحقیق او اذیت می کرد خدا را، چه به تحقیق خدا حرام گردانیده جنت را بر آن کس که ظلم کرد اهل بیت مرا، و قتال کرد آنها را، و اعانت ظلمه نمود بر آنها، و اعانت کسی را بر سب و بد گوئی بر اهل بیت من.

قاضي عياض در شفا در سب سادات گفته: من سبَّ أباً أحد من ذرِّيته و لم تقم قرينه على إخراجهِ و جب القتل (۴).

یعنی: هر که سب به پدر سیدی از ذریه آن حضرت کرد، اگر قرینه قائم نسازد در اخراج آن حضرت از آباء سید، او واجب القتل است، و هر که او را بکشد مهدور الدم است.

ص: ۱۳۱

۱- (۱) احقاق الحق ۳: ۱۱۳ و ۱۸: ۴۶۰ و ۵۴۴.

۲- (۲) كنز العمال ۱۲: ۷۰ ح ۳۴۰۴۰.

۳- (۳) احقاق الحق ۳: ۴ و ج و ۹: ۴۳۵ و ۴۵۹.

۴- (۴) احقاق الحق ۶: ۴۲۳-۴۳۲.

طبرانی و در صواعق روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله: إِنَّ لَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثَ حَرَمَاتٍ، فَمَنْ حَفِظَهُنَّ حَفِظَ اللَّهَ دِينَهُ وَ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ لَمْ يَحْفَظْهُنَّ لَمْ يَحْفَظْ اللَّهَ دِينَهُ وَ لَا دُنْيَاهُ، قُلْتُ: وَ مَا هُنَّ؟ قَالَ: حَرَمَةُ الْإِسْلَامِ، وَ حَرَمَتِي، وَ حَرَمَةُ رَحْمِي (۱).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: به تحقیق مر خدای راست سه حرمت، پس هر کس که حرمت آن سه را حفظ کرد، خدا حفظ می کند دین و دنیای او، و هر که حفظ نکند حرمت آنها را دین و دنیای او عند الله محفوظ نیست، راوی پرسید آن حرمت ثلاثه کدام اند؟ آن حضرت فرمود: حرمت اسلام، و حرمت من، و حرمت رحم من.

بیهقی و در صواعق روایت کردند، قال: لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ، وَ تَكُونَ عِزَّتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ عِزَّتِهِ، وَ يَكُونَ أَهْلِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَهْلِهِ، وَ تَكُونَ ذَاتِي أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ ذَاتِهِ (۲).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ایمان هیچ بنده کامل نمی شود، تا آن که باشم من دوست تر به سوی او از نفس او، و تا باشد ذریه من دوست تر نزد او از اولاد خودش، و باشد اهل بیت نزد او دوست تر از اهل خودش، و باشد ذات من نزد او دوست تر از ذات خود.

در صواعق و در مشکات روایت کرده، قال: وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَدْخُلُ قَلْبَ رَجُلٍ الْإِيمَانَ حَتَّىٰ يَحِبَّكُمْ اللَّهُ وَ لِرَسُولِهِ (۳).

یعنی: قسم به خدا داخل نمی شود ایمان به دل مردی تا آن وقت که دوست دارد شما اهل بیت مرا برای خدا و برای رسول او.

ص: ۱۳۲

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۵۱۱-۵۱۳ و ج ۱۸: ۴۵۴-۴۵۵.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۳۹۲-۳۹۳ و ج ۱۸: ۴۸۵ و ۵۰۲.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۲۲۸، احقاق الحق ۹: ۴۵۸.

أيضاً روایت کرده، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يُؤْمِنُ أَحَدٌ حَتَّىٰ يُحِبَّكُمْ لِحَبِيبِي، أَوْ يَرْجُونَ أَنْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِي وَلَا يَرْجُوها بنو عبد المطلب؟ (۱)

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: قسم به خدا ایمان نمی آرد احدی تا آن که دوست ندارد شما عترت مرا برای محبت من به شما، آیا مسلمانان و صحابه امید می کنند که آنها به شفاعت من داخل جنت می شوند و اولاد عبد المطلب امیدوار شفاعت نباشند و به اینها نرسد؟

أيضاً روایت کرده که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غضبناك بر آمده بالای منبر شد، و بعد حمد فرمود: ما بال رجال يؤذونني في أهل بيتي، و الذي نفسي بيده لا يؤمن عبد حتى يحبني، و لا يحبني حتى يحب ذريتي (۲).

چه شد مردمان را که اذیت می کنند مرا در اهل بیت من، قسم به خدا هیچ بنده را ایمانش ایمان نیست تا وقتی که دوست دارد مرا، و دوست نمی دارد مرا تا وقتی که دوست دارد ذریه مرا.

بيهقي روایت کرده، قال: أيها الناس ما لي أؤذي في أهلي، فوالله إن شفاعتي لتنال قرابتي (۳).

در دیگر: ما بال أقوام يؤذونني في نسبي و ذوی رحمی، ألا و من آذی نسبی و ذوی رحمی فقد آذانی، و من آذانی فقد آذی الله (۴).

ای مردم چه شد شما را که ایذا می کنید مرا در اهل من، قسم به خدا شفاعت من به قرابت من می رسد، و چه شد اقوامی را که اذیت می کنند مرا در نسب من و

ص: ۱۳۳

۱- (۱) احقاق الحق ۳: ۱۲.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۵۰۷.

۳- (۳) احقاق الحق ۲۴: ۳۲۷.

۴- (۴) احقاق الحق ۲۴: ۳۲۴-۳۲۵.

در اصحاب رحم من، آگاه باشید هر که اذیت کند نسب مرا و ذو رحم مرا و قرابت مرا، به تحقیق مرا اذیت کرده، و هر که مرا اذیت کرده به تحقیق خدا را اذیت کرده.

در صواعق مروی است: حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ، و معرفه آلِ مُحَمَّدٍ براءه من النار، و حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ جواز علی الصراط، و الولایه لآلِ مُحَمَّدٍ أمان من العذاب (۱).

حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ یک ساعت بهتر است از عبادت یک ساله است، و معرفت آلِ مُحَمَّدٍ براءت از نار جهنم است، و حَبِّ آلِ مُحَمَّدٍ موجب گذر بر صراط است، و تمسک به ولایت آلِ مُحَمَّدٍ امان از عذاب است.

در صواعق و در فردوس مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله: یا علی إنَّ أهلَ شیعتنا یخرجون من قبورهم یومَ القیامه علی ما بهم من الذنوب و العیوب، و جوههم کالقمر لیله البدر (۲).

یعنی: ای علی شیعه ما برمی آیند از قبور روز قیامت با آنچه آنها از گناهان و عیوب می باشد، امّا رویهای ایشان چون ماه چهاردهم نورانی درخشنده می باشند.

در فردوس و در صواعق و أبو الشیخ روایت کردند، قال صلی الله علیه و اله: من لم یعرف حقَّ عترتی و الأنصار و العرب، فهو لإحدى ثلاث: إمّا منافق، و إمّا ولد زنیه، و إمّا امرؤ حملت به امّه فی غیر طهاره (۳).

یعنی: هر که نشناسد حقّ عترت مرا و انصار و عرب را، پس او خالی از سه

ص: ۱۳۴

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳، احقاق الحق ۹: ۴۹۴-۴۹۷ و ج ۱۸: ۴۹۶.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۲۳۰، احقاق الحق ۹: ۴۴۳-۴۴۴.

۳- (۳) فردوس الأخبار دیلمی ۴: ۲۷۹ ح ۶۳۷۱، احقاق الحق ۷: ۲۲۲.

حالت نیست: یا کافر و منافق می باشد، یا ولادت او از زنا می باشد، یا مادرش حمل گرفت در ایام غیر طهارت، یعنی در ایام حیض.

در صواعق مروی است، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي سَيَلِقُونَ بَعْدِي مِنْ أُمَّتِي قَتْلًا وَتَشْرِيدًا، وَإِنَّ أَشَدَّ قَوْمًا لَنَا بَغْضًا بَنُو أُمِيهِ وَبَنُو الْمَغِيرَةِ وَبَنُو مَخْزُومٍ (۱).

یعنی: اهل بیت مرا زود بعد من می رسد از امت من قتل و اجلاء وطن، و اشد قوم به ما از روی بغض بنی امیه و بنی مغیره و بنی مخزوم می باشند.

ایضا روایت کرده، قال: وَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ بَغْضًا لِأَهْلِ الْبَيْتِ مِرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ (۲).

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: از اشد الناس به روی عناد و بغض برای اهل بیت من مروان بن الحکم می باشد.

در صواعق از حاکم حدیث صحیح از عبد الرحمن بن عوف نقل کرده، که ولدی در مهاجر و انصار متولد نمی شد مگر آنکه نزد نبی آورده به او دعا می خواند، فادخل مروان بن الحکم، فقال: هَذَا الْوَزْغُ ابْنُ الْوَزْغِ الْمَلْعُونِ ابْنِ الْمَلْعُونِ (۳). پس مروان بن الحکم بعد تولد بر پیغمبر داخل کرده شد، پیغمبر فرمود: که این چلباسه پسر چلباسه، ملعون پسر ملعون می باشد.

در صواعق باز از صحیح حاکم روایت کرده که معاویه وقتی که بیعت یزید در مدینه از خلق گرفته، مروان گفت: که این سنت ابو بکر و عمر است، پس عبد الرحمن گفت: که این سنت هر قل و قیصر است، پس مروان به عبد الرحمن گفت: ای عبد الرحمن تو کسی هستی که به والدین خود اف لکما گفتی، پس در تو آیه فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفَّ نازل شده، فقالت عائشه: کذب و الله ما هو به، و لكن

ص: ۱۳۵

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۷، احقاق الحق ۹: ۳۸۷.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۲۳۷.

۳- (۳) صواعق ابن حجر ص ۲۳۷.



رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعْنُ أَبَا مَرْوَانَ وَ مَرْوَانَ فِي صَلْبِهِ، پس عائشه گفت: که مروان کذاب است، و لكن رسول خدا لعنت کرد پدر مروان و به خود مروان در صلب او (۱).

و ايضا روايت كردند: إِنَّ الْحَكَمَ بْنَ الْعَاصِ اسْتَأْذَنَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَرَفَ صَوْتَهُ، فَقَالَ: ائْذِنُوا لَهُ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ عَلَى مَنْ يَخْرُجُ مِنْ صَلْبِهِ إِلَّا الْمُؤْمِنُ مِنْهُمْ قَلِيلٌ، وَ هُمْ يَتَرَفَّهُونَ فِي الدُّنْيَا، وَ يَضْعُونَ الْآخِرَةَ، ذُورُوا مَكْرًا وَ خَدِيعَةً، يَعْطُونَ فِي الدُّنْيَا وَ مَا لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ (۲).

وقتی که حکم بن عاص اذن دخول بر نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خواست، و آن حضرت آوازش فهمید فرمود: اذن بدهید، بر او لعنت خدا باد، و لعنت باد بر آن کس که از پشت او بر آید، یعنی عمرو بن العاص وزیر معاویه، مگر لعنت مباد بر مؤمنی که از آنها باشد، و مؤمن از آنها قلیل می باشد، و آنها مترقّه الحال، و متوسّع به اموال در دنیا، و لكن همه آنها موضوع متروک الآخرة می باشند، اصحاب مکر و فریب در دنیا می باشند، و نیست مر آنها را در آخرت به هیچ وجه نصیبی و سهمی از عقبا.

و در ابتدای فردوس الأخبار از ابن عمر روایت کرده، قال: أوّل من خاصم (۳) من هذه الامّة بين يدي الربّ تعالى عليّ و معاوية (۴).

یعنی: اوّل کسی که خصومت از این امت در قیامت نزد خدا کند علی با معاویه می باشد.

ص: ۱۳۶

۱- (۱) بحار الأنوار ۳۱: ۵۳۲ و ۵۴۱.

۲- (۲) بحار الأنوار ۳۱: ۵۴۰.

۳- (۳) در فردوس: من یختصم.

۴- (۴) فردوس الأخبار ۱: ۵۶ ح ۳۷.

در فردوس از ابو عیبه جراح روایت کرده، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لا يزال أمر أمّتي قائما بالقسط حتى يكون أول من يثلمه رجل من بني اميه يقال له يزيد (۱).

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که امر امت بر میان رفتاری قائم است، تا قیام شخصی که او اول آن کس باشد که رخنه و خلل در دین من بیندازد از بنی امیه نامش یزید می گویند.

تتمه: محبت آل محمد جمیعاً فرض عین بر هر کس از صحابی و امت تا قیامت به اتفاق امت است، بل عین ایمان است، و به غیر مودت آل ایمان و هیچ عملی قبول نیست، لقلوله تعالی قُلْ لَا أَشْتَرُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسِينَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا (۲) یعنی: بگو یا محمد به همه صحابه و امت تا قیامت، که من از شما سؤال نمی کنم در عوض ابلاغ رسالت و پیغمبری به شما مگر به مقابل آن محبت و مودت قلبی را در قربان من، و هر که اکتساب کند حسنه را و مرا مودت آل محمد می باشد، زیاده می کنیم ما در ثواب حسنت او.

مجمع علیه امت است که این آیه در اقارب آن حضرت نازل شده، و اجماع نیز کردند مفسرین و محدثین امت که اقارب آن حضرت بعد عموم آنها خاص خواص آنها علی و فاطمه و حسنین و ائمه هدی علیهم السلام می باشند.

قالت الصحابه بعد نزولها: يا رسول الله من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟ قال: علي و فاطمه و ابناهما و اولادهما (۳).

پس صحابه بعد نزول این آیه عرض کردند: که آنانی که از قرابت تواند، و محبت آنها بر ما فرض عین است، آنها کدام اند؟ آن حضرت فرمود: که آنها علی

ص: ۱۳۷

۱- (۱) فردوس الأخبار دیلمی ۵: ۲۳۰ ح ۷۷۰۹.

۲- (۲) سورة شوری: ۲۳.

۳- (۳) احقاق الحق ۹: ۹۲-۱۰۱.

و این خبر متواتر است احدی انکار از این ندارد، و همه این را روایت، کردند، و همین را صاحب شواهد التنزیل، و اسباب النزول، و ثعلبی، و قاضی أبو بکر، و رازی، و نیشابوری، و زمخشری، و صاحب صواعق، و أحمد، و طبرانی، و طبری، و أبو حاتم، و حاکم، و أبو نعیم، و بغوی، و ابن جوزی، و کلّ مفسرین، و جمهور محدثین، روایت کرده اند (۱)، و ثابت شد که اهل البیت و آل و قرابت و عترت آن حضرت، خاص همین اصحاب کساء و ذریه آنها تا قیامت اند.

ثعلبی، و امام حسکانی، و امام رازی، و نیشابوری، و امام احمد، و امام ابو نعیم، و زمخشری، به اسانید خود اکثر آنها روایت کردند: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله:

ألا- من مات على حبّ آل محمّد مات شهيدا، ألا من مات على حبّ آل محمّد مات مرحوما، ألا من مات على حبّ آل محمّد مات تائبا، ألا من مات على حبّ آل محمّد مات على الايمان الكامل، ألا من مات على حبّ آل محمّد بشره ملك الموت و نكير و منكر بالجنّه.

ألا- من مات على حبّ آل محمّد دخل الجنّه كالعروس التي تزفّ إلى بيت زوجها، ألا من مات على حبّ آل محمّد يفتح من قبره إلى الجنّه بابان، ألا من مات على حبّ آل محمّد أرسل الله ملائكة الرحمه إلى زياره قبره، ألا من مات على حبّ آل محمّد مات على السنّه و الجماعه، ألا من مات على بغض آل محمّد حضر في يوم القيامة و مكتوب بين عينيه مقنوط من رحمه الله، ألا من مات على بغض آل محمّد مات كافرا، ألا من مات على بغض آل محمّد لا يشم رائحه الجنّه

ص: ۱۳۸

---

۱- (۱) مراجعه شود به احقاق الحق ۲: ۲۹۸ و ۴۸۹ و ج ۳: ۲-۲۳ و ۲۷۹ و ۵۳۱ و ۵۴۱ و ۵۷۲ و ۵۸۶ و ج ۴: ۴۱۵ و ۴۱۷ و ۴۲۰ و ۴۲۲ و ج ۵: ۳۹ و ۵۲ و ۲۶۲ و ج ۹: ۹۲-۱۰۱ و ج ۱۴: ۱۰۶-۱۱۰ و غیر آن.

ترجمه تشریحی: آن که یعنی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد نزول این آیه فرمود: آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد شهید مرده، اگر چه بر فرش خواب خود مرده، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد واجب الرحمة و الغفران مرد، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد تائب مرد اگر چه بی توبه مرده، و محبت آنها توبه و كفارة اوست، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد بر ایمان کامل مرد چه ولایت و محبت اینها مکمل ایمان و تصدیق است.

آگاه باشید هر که بر حب آل محمد مرد بشارت می دهد او را ملك الموت و نکیر و منکر در قبر به جنت، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد داخل کرده می شود به جنت، چون عروسی که به زفاف به خانه شوهر خود به آرایش و زیور و حلقه ثمنی پوشیده معطر می رود، آگاه باشید هر که بر محبت آل محمد مرد گشوده می شوند از قبر او به سوی جنت دو دروازه برای او، آگاه باشید هر که بر حب آل محمد مرد خدا ملائکه رحمت خود به زیارت قبر او می فرستد تا قیامت برای او استغفار می کنند.

آگاه باشید هر که بر حب آل محمد مرد بلا شک بر طریقه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و جماعت اهل ایمان مرد، آگاه باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد چه قلیل چه کثیر آن کفر است، حاضر کرده می شود در قیامت و نوشته میان دو چشم او به دست قدرت الهی می باشد که این شخص ناامید مرد از رحمت خدا، پس مایوس الرحمة ابد الابد و آمرزیده نمی شود.

آگاه باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد کافر مرد اگر چه در توحید و نماز

بمیرد چه مَبْغُضِ نَبُوتِ بود، آگاه باشید هر که بر عداوت آل محمد مرد اصلا و ابدا نمی آشامد بوی بهشت را.

در ترمذی و مشکات و صواعق و غیر اینها روایت کردند: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ أَبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۱).

پیغمبر به تحقیق دو دست حسنین را گرفته بالای منبر رفت و فرمود: ای امت هر که دوست دارد مرا و دوست دارد این دو پسر مرا و پدر اینها و مادر اینها را، او می باشد با من در درجه و مرتبه من در روز قیامت.

دیلمی و همدانی شافعی و ایضا در استیعاب و مجلسی و اردبیلی و سید هاشم بحرینی از اهل سنت و غیر اینها روایت کردند از ابن عباس، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

لَوْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حَبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ (۲).

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: اگر کل خلایق یا این امت تا قیامت مجتمع می شد بر حبّ علی بن ابی طالب، هر آینه خدا نمی آفرید نار جهنّم را یا طبقه نار مسلمانان را.

ایضا دیلمی و همدانی و همین حضرات از معاذ بن جبل روایت کردند، قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: حَبِّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ لَا يَضُرُّ مَعَهَا سَيِّئَةٌ، وَ بَغْضُهُ سَيِّئَةٌ لَا يَنْفَعُ مَعَهَا حَسَنَةٌ (۳).

ص: ۱۴۰

---

۱- (۱) صحیح ترمذی ۵: ۵۹۹-۶۰۰ ح ۳۷۳۳، صواعق ابن حجر ص ۱۸۵، احقاق الحق ۹: ۱۷۴-۱۸۰.

۲- (۲) نزّه المجالس صفوری ۲: ۲۰۷، احقاق الحق ۱۷: ۲۴۴.

۳- (۳) فردوس الأخبار دیلمی ۲: ۲۲۷ ح ۲۵۴۷، مؤدّه القربی همدانی ص ۶۴، احقاق الحق ۷: ۲۵۷-۲۵۹ و ج ۱۷: ۲۳۳-۲۳۴.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: حَبَّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ اسْتِغْفِرُ بِهَا ذُنُوبَ مَنْ رَأَى، وَبَغْضِ عَلِيٍّ سَيِّئَةٌ اسْتِغْفِرُ بِهَا ذُنُوبَ مَنْ رَأَى. نفع نمی رساند به آن هیچ نیکی.

أقول: اجوبه اشکالات این دو حدیث در کتاب معارف به قلم ناچیز نوشته شده.

ایضا روایت کردند، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ عَلِيًّا قَائِدَ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْجَنَّةِ، وَبَغْضَهُ يَدْخُلُونَ النَّارَ. (۱)

پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به درستی که خدا علی را برنده مردم مسلمانان إلى الجنة گردانیده، و به او داخل جنت و داخل نار می شوند، صحابه عرض کردند:

چگونه؟ پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: به محبت او به جنت، و به عداوت او به نار می روند.

در صواعق از دارقطنی روایت کرده که حضرت علی علیه السلام در وقت شورا به اهل شورا به حضور جماعتی از صحابه فرمود: أنشدكم بالله هل فيكم أحد غيري قال له رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يا علي أنت قسيم النار والجنة يوم القيامة؟ قالوا: اللهم لا، فسئل الرضا عليه السلام عن كيفية هذا الحديث؟ فقال: يوم القيامة يقول علي عليه السلام للنار:

هذا لي و هذا لك (۲).

ای صحابه شما را قسم به خدا می دهم آیا در میان شما صحابه کسی هست که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده باشد: که ای علی تو قاسم نار و جنتی؟ همه حاضرین گفتند: بار خدایا نه این مختص به تو است؟ پس حضرت رضا علیه السلام از این حدیث پرسیده شد، پس حضرت رضا علیه السلام فرمود: که علی به روز قیامت امت را دو قسمت می کند به اعلام باری که این ناجی و این ناری است، پس علی

ص: ۱۴۱

۱- (۱) احقاق الحق ۴: ۲۷۸ و ج ۷: ۳۸۴.

۲- (۲) احقاق الحق ۴: ۱۶۰ و ۲۵۹-۲۶۴ و ۲۸۷ و ۳۷۹ و ج ۵: ۴۳ و ۷۵ و ج ۷: ۱۷۲ و ج ۱۵: ۱۸۵-۱۹۰ و ج ۲۰: ۳۹۱-۳۹۵.

به نار می گوید: بگیر این را که برای تو و این برای من است.

در صواعق از ابو بکر روایت کرده، قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: لَا يَجُوزُ أَحَدُ الصَّرَاطِ إِلَّا مِنْ كَتَبَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْجَوَازَ (۱).

من شنیدم که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: احدی از صحابه و قرابت و امت از پل صراط نمی گذرد، مگر آن که برای او برات علی بن ابی طالب در گذرش و عبورش باشد.

در صواعق از ابو بکر غیلانی، و تذکره الخواص از ابن المبارک دو روایت از ابو هریره، و از ابو ایوب انصاری کرده، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مَنْادٌ مِنْ بَطْنِ الْعُرَشِ: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ نَكَسُوا رُؤُوسَكُمْ وَغَضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمَرَ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عَلَى الصَّرَاطِ، فَتَمَرَ مَعَ سَبْعِينَ أَلْفَ جَارِيَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ كَمَرِّ الْبَرْقِ (۲).

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که به روز قیامت ندا می کند منادی: ای جمعیت محشر سرنگون شوید، و چشمها باهم و نگاه ها به بندید، تا فاطمه سیده زنان دنیا و آخرت دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بر پل صراط می گذرد با هفتاد هزار جاریه از حور العین جنت چون گذر برق می پرند.

امام ابو نعیم در حلیه و منقبه المطهرین زیاده کرده که در آن وقت ندا می شود:

ای فاطمه دوستان خودت و محبان ذریه خود از محشر با خود ببر، پس فاطمه شیعه خود را می چند از جمعیت محشر چنان چه مرغ دانه جید را از دانه های بد می چند، پس همه شیعه آنها به جنت می روند، و بسیاری مردم بلا حساب و لا

ص: ۱۴۲

۱- (۱) احقاق الحق ۷: ۱۱۵-۱۲۱ و ج ۱۷: ۱۵۸-۱۶۲ و ج ۲۱: ۵۱۷-۵۲۱.

۲- (۲) صواعق ابن حجر ص ۱۸۸، تذکره الخواص ص ۳۲۰، احقاق الحق ۱۰: ۱۳۹-۱۵۴.

سؤال به شفاعت داخل جنت می شوند، لهذا او را به خاتون جنت و محشر نامیدند (۱).

در آخر فردوس مروی است: یا علی إنّ الله تعالی قد غفر لك و لولدك و لأهلك و لشيعتك و لمحبي شيعتك، فأبشر فإنك الأنزع البطين. یعنی: منزوع من الشك بطين من العلم (۲).

پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ای علی به تحقیق خدا آمرزید تو را، و برای اولاد تو، و برای اهلیه تو، و برای شیعه تو، و برای دوستان شیعه تو، به تحقیق انزع بطنی، یعنی مبرا و منزوع از شک و ریب، و مملو الشکم بالعلم هستی.

ایضا از ابن عباس مروی است، قال صلی الله علیه و اله: یا علی انه تعالی زوجک فاطمه و جعل صداقها الأرض، فمن مشی علیها مبغضا لك مشی حراما (۳).

یعنی: ای علی او سبحانه تعالی فاطمه را به تو به زوجیت داد، و مهرش کل زمین گردانید، پس هر که بر زمین برود و مبغض تو باشد، حرام است او را مشی بر زمین.

در صواعق مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله: فی کل خلف من امتی عدول من أهل بیتی ینفون عن هذا الدین تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین (۴).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که در خلقی از امت من جماعتی عدول از اهل بیت من موجود می باشند که آنها منفی می سازند از این دین تحریف غالیان، و انتحال مبطلان، و تأویل جاهلان را.

ص: ۱۴۳

۱- (۱) دلائل النبوه ابو نعیم ص ۵۳۱، احقاق الحق ۱۰: ۱۴۶.

۲- (۲) احقاق الحق ۷: ۳۷-۳۹ و ج ۲۰: ۵۶۰.

۳- (۳) احقاق الحق ۷: ۲۷۷-۲۷۹.

۴- (۴) احقاق الحق ۱۸: ۴۴۷-۴۴۸.



ابن خلکان در تاریخ خود جمعی را از سادات شمرده، اللهم اجعلنا فی شفاعتها مع آبائنا و آبائنا و أسلافنا و أمهاتنا و أزواجنا و من جملتهم و من أهل الجنه.

### باب از سادات آل محمد فرد خاص و آنها مختص دوازده امام و فاطمه علیهم السلام معصوم و مطهرند

از سادات آل محمد فرد خاص و آنها مختص دوازده امام و فاطمه علیهم السلام معصوم و مطهرند

بدان که اتفاق امت است که آیه تطهیر **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** (۱) خاص در آل اربعه عبا نازل شده، حاصل آن که اراده خدا تعلق گرفت در ازاله ماده هر گناه، پس هر پلیدی را زایل و دور گردانید از شما اهل بیت محمد، و پاک گردانید شما را ای اهل بیت محمد پاک گردانیدی.

جماعتی منهم صاحب صواعق گفتند: که این آیه تطهیر چون سوره حمد مکرر نازل شد برای تأکید اکید در طهر و اظهار علو شأن این مرتبه، أحدهما به یوم مباهله پیغمبر با نصارای نجران به غرض مباهله بیرون مدینه با علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام برآمد در آنجا این آیه تطهیر نازل شد.

و همین احد روایتین مفیدترین و محدثین، منهم: مسلم، و ترمذی، و مشکات، و جامع الاصول، و غیر آنها می باشد: لَمَّا نَزَلَتْ آيَةُ نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ (۲) فدعا النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلِيَا وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي (۳).

یعنی: پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ طَلَبِيدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ حَسَنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را، پس فرمود: بار

ص: ۱۴۴

۱- (۱) سوره احزاب: ۳۳.

۲- (۲) سوره آل عمران: ۶۱.

۳- (۳) صحیح ترمذی ۵: ۶۲۲ ح ۳۷۸۷، مشکات المصابیح ۲: ۴۳۵ ح ۶۱۳۵.

خدایا همین اصحاب اربعه کساء اهل من اند، پس آیه تطهیر در این وقت نازل شد.

در مسلم و ترمذی و مشکات از عائشه مروی است، قالت: خرج النبی صلی الله علیه و اله ذات غداه و علیه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله فيه، ثم جاء الحسين عليه السلام فدخل معه، ثم جاءت فاطمه عليها السلام فأدخلها، ثم جاء علي فأدخله، ثم قال: إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا (۱).

عائشه گفت: به صبحی پیغمبر برآمد و بر او عبائی خیبری از موی سیاه مخطط بود، پس حسنین و فاطمه و علی را در آن عبا داخل کرد، پس از ادخال آنها در تحت عبا گرفته آیه تطهیر خواند.

ثانیها: این آیه تطهیر در خانه ام سلمه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و اله نازل شد.

در ترمذی و مشکات و غیر اینها از ابی سلمه مروی است: لما نزلت هذه الآية إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت فدعا النبي صلی الله علیه و اله فاطمه و حسنا و حسينا، فجلبهم بكساء و علی خلف ظهره، فجلبه بكساء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، قالت ام سلمه: و أنا معهم يا نبي الله؟ فقال صلی الله علیه و اله: أنت علي مكانك و أنت علي خير (۲).

ایضا از ابی سلمه و ام سلمه و معقل بن یسار و ابو الحمراء و انس روایت کردند: إن النبي صلی الله علیه و اله جلب علي الحسن و الحسين و علی و فاطمه کساء، ثم قال:

اللهم هؤلاء أهل بيتي و حامتي أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، فقالت ام سلمه: و أنا معهم يا رسول الله، فقال: إنك علي خير. و فی اخری: من أزواج

ص: ۱۴۵

۱- (۱) صحیح مسلم ۴: ۱۸۸۳ ح ۲۴۲۴، صحیح ترمذی ۵: ۶۲۱، مشکات المصابیح ۲: ۴۳۵ ح ۶۱۳۶.

۲- (۲) صحیح ترمذی ۵: ۶۲۱-۶۲۲ ح ۳۷۸۷.

النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله (١).

یعنی: این چهار حضرات را کساء پوشانید و گفت: بار خدایا همین چهار نفر اهل بیت من و خواص حامیان من اند، زایل گردان از اینها ماده پلیدی و گناه را، و پاک گردان اینها را پاک گردانیدی، پس ام سلمه در این وقت عرض کرد: که من هم با ایشان ام ای رسول الله؟ پیغمبر صَلَّى اللهُ عليه و اله فرمود: که عاقبت تو به خیر از زوجات نبی در دنیا و آخرتی.

و پیغمبر صَلَّى اللهُ عليه و اله ذکر آیه تطهیر مخاطب به آل خود می فرمود، چنان چه در مسلم و ترمذی هم مروی است، قال النبي صَلَّى اللهُ عليه و اله لعلی و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام: أنا حرب لمن حاربكم، و سلم لمن سالمكم (٢).

یعنی: ای علی و فاطمه و حسنین، من در جنگ آن شخصم که به جنگ شما باشد، و من به صلح آن کسم که با شما به صلح باشد.

در ترمذی از انس روایت کرده، قال: إن رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله كان يمرّ بباب فاطمه ستّة أشهر إذا خرج لصلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت إنّما يريد الله الخ (٣).

به تحقیق حضرت رسول صَلَّى اللهُ عليه و اله از روز نزول آیه تطهیر هر روز به دروازه فاطمه علیها السلام با اصحاب خود می رفت تا شش ماه وقتی که برای نماز صبح بر می آمد، و می فرمود به ندای بلند: نماز به پا دارید اهل بیت من، و خدا شما را پاک گردانید پاک گردانیدی، یعنی آیه تطهیر را می خواند.

در درّ منثور از ابن عباس مروی است: شهدنا رسول الله صَلَّى اللهُ عليه و اله تسعة أشهر يأتي كلّ يوم باب علي عند وقت كلّ صلاة، فيقول: السلام عليكم و رحمه الله و برکاته

ص: ١٤٦

١- (١) صحیح ترمذی ٥: ٦٥٦-٦٥٧ ح ٣٧٨١، احقاق الحق ٩: ٢-٦٩.

٢- (٢) صحیح ترمذی ٥: ٦٥٦ ح ٣٨٧٠، احقاق الحق ٩: ١٦١-١٧٤.

٣- (٣) احقاق الحق ٩: ٥٥-٦١.

أهل البيت، إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس الخ، الصلاة يرحمكم الله (١).

یعنی: ما دیدیم حضرت رسول صلی الله علیه و اله را که با اصحاب تا نه ماه- و در روایت دیگر تا یک سال- به دروازه علی علیه السلام می رفت، پنج بار نزد وقت هر نماز روز و شب، و می فرمود: سلام باد بر شما اهل بیت من مع رحمت و برکات او تعالی، و آیه تطهیر را می خواند که نماز را به اوقات خود برپای دارید.

در مسلم دو روایت کرده که صحابه از زید بن ارقم پرسیدند که: من أهل بيته نساؤه؟ قال: لا أيم الله إن المرأة تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثم يطلقها فترجع إلى أبيها و قومها، أهل بيته أصله و عصبته الذين حرموا الصدقة عليهم بعده (٢).

یعنی: آیا اهل بیت نبی زوجاتش نیستند؟ زید بن ارقم گفت: نه و الله، چه زوجه با شوهر به دهری می ماند، پس از طلاق او آن زن برمی گردد نزد پدر و قوم خود، بل اهل بیت محمد صلی الله علیه و اله اصل و رگ و پی او می باشد، و آنها آنانی اند که صدقه و زکات بر آنها بعد او حرام می باشد.

در روایت دیگر: و هم آل علی و عقیل (٣).

و آنها آل علی و عقیل اند، و بر آنها صدقه حرام است.

تنبيه: این منزله عالیّه عصمت و طهارت از کلّ آل و اقارب و ازواج و اصحاب و ذریه مختصّ به همین چهار بزرگوار، و بعد اینها به نه امام از اولاد حسین علیه السلام می باشد، و احدی با اینها شامل آن نیست.

سؤال: چرا از وقت نزول آیه تطهیر تا یک سال با اصحاب هر شب و روز به

ص: ۱۴۷

۱- (۱) الدرّ المنثور ۵: ۱۹۹، احقاق الحق ۹: ۶۲-۶۶.

۲- (۲) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳-۱۸۷۴، ح ۲۴۰۸.

۳- (۳) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳.

وقت هر نماز پنج بار به دروازهٔ علی و فاطمه علیهما السّلام رفته به آواز بلند آیهٔ تطهیر را می خواند؟

جواب: برای اتمام حجّت، و قطع معذرت و طمع و امید هر قریب و بعید و ازواج و اصحاب، تا احدی به هیچ وجه ادّعی امر عصمت و طهارت کرده نتواند.

### باب در مکافات محسنین به سادات آل محمد علیهم السّلام و شفاعت فاطمه علیها السّلام

در مکافات محسنین به سادات آل محمد علیهم السّلام و شفاعت فاطمه علیها السّلام

بدان که شکّی نیست که احسان و امداد و تعظیم و اجلال سیّدزاده ها، عینا اجلال و تعظیم و احسان و امداد به خود حضرات ائمهٔ طاهرین علیهم السّلام خصوص به حضرت رسول صلی الله علیه و اله و به زوج بتول علیها السّلام بلا نکول می باشد.

طبرانی و ابن حجر و غیرهما روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله: من صنع إلى أحد من ولد عبد المطلب یدا فلم یکافئه بها فی الدنیا، فعلی مکافاته غدا إذا لقینی (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که خیری و احسانی و انعامی به اولاد عبد المطلب کرده باشد، و او را مکافات آن در دنیا حاصل نشده، پس بر من واجب و فرض عین است جزاء و مکافات آن احسان به روز قیامت وقتی که به من ملاقی می شود.

ایضا در فردوس روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله: إننی شفیع یوم القیامه لأربع:

المکرم لذریّتی، و القاضی لهم حوائجهم، و الساعی لهم فی امورهم عندما اضطروا إلیه، و المحبّ لهم بقلبه و لسانه (۲).

ص: ۱۴۸

---

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۱۸۵، احقاق الحق ۹: ۴۱۸-۴۲۱ و ج ۱۸: ۴۶۱-۴۶۲، بحار الأنوار ۲۶: ۲۲۸-۲۲۹ ح ۸

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۴۸۱-۴۸۳.

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: که من شفیع به روز قیامت برای چهار نوع محسنان ذرّیتم می باشم، و از آنها یکی مکرم یعنی اکرام و انعام کننده ذرّیه مرا، و دیگر برای برآورنده حاجات آنها، و دیگر برای سعی کننده در امور آنها نزد احتیاج و اضطرار آنها به آن، و دیگر دوستی کننده آنها را به دل و زبان.

ایضا روایت کردند، قال النبی صلی الله علیه و اله: من اصطنع صنّیعه إلى أحد من ولد عبد المطلب و لم یجازه علیها فأنا اجازیه إذا لقینى یوم القیامه، و حرمت الجنّه علی من ظلم أهل بیتی و آذانی فی عترتی (۱).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: هر که کاری و نیکی کرده باشد به سوی یکی از اولاد عبد المطلب، و او را جزاء بر آن نیکی و احسان حاصل نشده باشد، پس من جزایش می دهم وقتی که ملاقی من می شود به روز قیامت، و حرام کرده شده جنت بر کسی که ظلمی به اهل بیت من کرده باشد و به من اذیت رسانیده باشد در ذرّیه من.

ایضا اینها و دیگران به اسناد و الفاظ دیگر روایت کردند، قال رسول الله صلی الله علیه و اله:

إنّی شافع یوم القیامه لأربعة أصناف و لو جاؤوا بذنوب أهل الدنیا: رجل نصر ذرّیتی، و رجل بذل ماله لذرّیتی عند المضیق، و رجل أحبّ ذرّیتی باللسان و القلب، و رجل سعی فی حوائج ذرّیتی إذا طردوا و شرّدوا (۲).

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود: به تحقیق من شفیعم به روز قیامت برای چهار صنف مؤمنین اگر چه به گناهان تمام دنیا بیانند: مردی که یاری و اعانت کرد ذرّیه مرا، و مردی که بذل کرده مال خود را به ذرّیه من وقت تضییق و تنگی آنها، و مردی که سعی کند در برآمدن حاجات ذرّیه مرا وقتی که رانده و رمیده و

ص: ۱۴۹

۱- (۱) احقاق الحق ۹: ۴۱۸-۴۲۱ و ۴۵۹-۴۶۰ و ج ۱۸: ۴۶۱، بحار الأنوار ۲۶: ۲۲۸.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۴۸۱-۴۸۳.

به طرق امامیه خاصّه از قرآن ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السّلام مروی است، قال صلّى الله عليه و اله: إذا كان يوم القيامة نادى مناد: أيّها الخلائق أنصتوا، فإنّ محمّدا يكلمكم، فنصت الخلائق، فيقوم النبي صلّى الله عليه و اله، فيقول: يا معشر الخلائق من كانت له عندى يد أو منّ أو معروف، فليقم حتّى اكافئه، فيقولون: بأبائنا و أمهاتنا و أيّ يد و أيّ منّ و أيّ معروف لنا، بل اليد و المنّ و المعروف لله و لرسوله على جميع الخلائق، فيقول: بلى من آوى أحدا من أهل بيتى، أو أبرّهم، أو كساهم من عرى، أو أشبع جايعهم، فلقم حتّى اكافئه، فيقوم اناس قد فعلوا ذلك، فيأتى النداء من عند الله: يا محمّد يا حبيبي قد جعلت مكافأتهم إليك، فاسكنهم من الجنّه حيث شئت، فيسكنهم فى الوسيله بحيث لا يحجبون عن محمّد صلّى الله عليه و اله و أهل بيته عليهم السّلام (1).

یعنی: حضرت صادق علیه السّلام فرمود: به روز قیامت منادی ندا می کند: ای خلائق محشر ساکت شوید، گوش دهید چه پیغمبر به شما کلام می کند، و مردم ساکت گوش گذار شده، پیغمبر صلّى الله عليه و اله می خیزد و می فرماید: ای گروه مردم برای هر کس که نعمتی یا منّتی یا معروفی نزد من باشد پس برخیزد تا حقّش را مکافات می کنم و جزا می رسانم.

پس مردم می گویند: ما با پدرها و مادرها فدای شما بشویم چه نعمتی و کدام منّتی و چه معروفی و احسانی از جانب ما می باشد، بل هر نعمتی و منّتی و معروفی مر خدای راست بر کافّه خلائق.

پس پیغمبر صلّى الله عليه و اله می فرماید: هر که جائی و مکانی و منزلی و قرار گاهی داده احدی را از اهل بیت من، یا به آنها نیکی رسانیده، یا آنها را پوشانیده از عریانی

و بی سامانی، یا شکم سیر کرده و ساخته گرسنه آنها را، پس برخیزد این وقت تا او را جزایش دهم و مکافات بکنم، پس بر می خیزد جماعتی که آنها این امور به ذریه آن حضرت در دنیا کرده باشند.

پس من عند الله ندای دیگر می آید: ای محمد ای حبیب من به تحقیق مکافات و جزای آنها را به تو گذاشتم و سپردم، پس ساکن کن آنها را از مقامات جنت هر جا که بخواهی، پس ساکن می سازد آنها را در وسیله که خاص مقام و مرتبه خاتمیت در جنت می باشد به حیثیتی که محبوب نمی شوند از محمد صلی الله علیه و اله و از اهل بیت محمد علیهم السلام طرفه العینی.

و از این باب احادیث لا شمارند، احصاء آنها اینجا محال و ممتنع می باشد، حسبک هذا إن شاء الله تعالی.

خلاصه: بدان که توصل ارحام و تقدیم رحم محمد و آل محمد واجب در همه احوال می باشد.

در اصول کافی مروی است که عمر بن یزید حضرت صادق علیه السلام را عرض کرد: که مراد از آیه الَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ (۱) قال: نزلت فی رحم آل محمد (۲).

فرمود: که مراد به آن توصل ارحام، و این آیه در صله ارحام محمد صلی الله علیه و اله نازل شده.

در کافی از حضرت رضا علیه السلام در این آیه وارد است، قال: إن رحم آل محمد علیهم السلام لمعلقه بالعرش، تقول: اللهم صل من وصلني، و اقطع من قطعني، ثم هی جاریه فی ارحام المؤمنین، ثم تلا هذه آیه وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْأَلُونَ بِهِ

ص: ۱۵۱

---

۱- (۱) الرعد: ۲۱.

۲- (۲) اصول کافی ۲: ۱۵۶ ح ۲۸.



یعنی: حضرت رضا علیه السلام فرمود در تفسیر آیه وَ اتَّقُوا اللَّهَ که به تحقیق توصل رحم آل محمد واجب و اقدم بر ارحام خود است، چه رحم آل محمد علیهم السلام آویخته به عرش اعظم تعالی است، و می گوید آن رحم: خدایا وصل کن آن کس را که به من وصل کرده، و قطع کن آن کس را که مرا قطع کرده، پس مفاد رحم آل محمد علیهم السلام جاری است در ارحام مؤمنین.

### باب عاقبت و خاتمه کل ذریه فاطمه علیها السلام به خیر و ایمان می باشد

عاقبت و خاتمه کل ذریه فاطمه علیها السلام به خیر و ایمان می باشد

بدان که احادیث این امر و آیات اینجا بسیار ذکر شدند، و من بعد نیز بعض مکرر ذکر می شوند، و اینجا به یک آیه و یک حدیث ختم این مقصد می کنیم، چه در قرآن است وَ إِنِّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۲).

خلاصه: آن که احدی از اهل کتاب نمی ماند، مگر آن که ایمان بیارد به دین نبی و امام قبل از مردن خود، و روز قیامت او بر خلق شاهد می باشد.

در تفسیر عیاشی (۳)، و برهان، و نور الثقلین مروی است که حضرت صادق علیه السلام در تأویل این فرمودند: هذه نزلت فینا خاصه، إنه لیس رجل من ولد فاطمه یموت و لا یرج من الدنیا حتّی یقرّ للإمام بامامته، كما أقرّ ولد یعقوب لیوسف (۴).

ص: ۱۵۲

۱- (۱) اصول کافی ۲: ۱۵۶ ح ۲۶.

۲- (۲) سورة نساء: ۱۵۹.

۳- (۳) تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳-۲۸۴ ح ۳۰۰.

۴- (۴) البرهان فی تفسیر القرآن بحرانی ۲: ۳۵۱ ح ۴.

یعنی: این آیه خاص در ما بنی فاطمه نازل شده، که احدی از اینها از دنیا بر نیامد و نمی میرد مگر آن که ایمان می آورد به امام زمان خود و اقرار می کند، چنان چه در آخر اولاد یعقوب به یوسف اقرار کردند و ایمان آوردند، زیرا که این نطفه و این شیر فاطمه علیها السلام را این تأثیر می باشد، به شرطی که صحیح از اولاد رسول صلی الله علیه و اله و زوج بتول علیها السلام باشد.

أما

## مقصد ثانی: در کیفیت حصر و تقسیم اعیان و اشخاص سیادت در چهار فرق خاص از مدعیان

### اشاره

در کیفیت حصر و تقسیم اعیان و اشخاص سیادت در چهار فرق خاص از مدعیان

بدان که سید اول و سند اصل خاتم رسل افضل جزء و کل محمد بن عبد الله صلی الله علیه و اله، و بعد آن حضرت آل و اولاد و عترت و ذریه آن حضرت تا قیامت بلاخلاف می باشند.

تنبیه: هرگاه این مقرّر شد، پس قانون کلی آن که هر که ادعای نسب خود کند، چه سیادت باشد چه غیر آن، خالی از این احوال اربعه نیست: یا مقطوعی الأنساب، یا مظنونی الأنساب، یا مشکوک الأنساب، یا مجعول الأنساب می باشد.

چه به محض دعوا چه به قیام بینه و قرینه داخله یا خارجه چون مدعی به دعوی ملّتی برای نفس خود می باشد، پس حکم دعوی نسب و فقر و اسلام متحد می باشد.

پس بیان و اثبات آن مع الدلائل به صورت اختصار در چند باب می شود، و الله ولی التوفیق و التدقیق و التحقیق.

ص: ۱۵۳

## باب در کیفیت اثبات سیادت سید اوّل و سند اصل و او خاتم رسل و مادّة کل می باشد

در کیفیت اثبات سیادت سید اوّل و سند اصل و او خاتم رسل و مادّة کل می باشد

بدان که سیادت طبقه اصلیه، و آن فی الأصله و الحقیقه من حیث البدایه و المادّه، سیادت خاتم الأنبیاء و سید الأواخر و الأوائل می باشد، و در این حاصل و ثابت شده، چه آن حضرت ادّعا به سیادت خود کرده، و بر آن کافی خبر مستفیض که به حسب المعنی متواتر می باشد، و آن: «أنا سید ولد آدم، و سید الناس، و سید الخلق، و سید الأولین و الآخِرین» (۱) می باشد.

و أمّا ثبوت این دعوا به چند دلیل است:

اوّل: آن حضرت عاقل کامل متدبّرین ثقه به اتفاق جمهور ملل و اهل نحل است، پس دعوی هر ثقه کامل معتمد مسموع، پس ادّعی آن حضرت صحیح می باشد.

ثانی: مع دعوی آن حضرت به آن لوازم و خواص، سیادت از آن حضرت از ابتدای ولادت تا نهایت او ثابت و هویدا به غیر نکیر و منافی می باشد، پس به ثبوت لازم ملزوم نیز ثابت شد.

ثالث: آن حضرت دعوی از این اعظم کرد، و آن نبوت می باشد، و دعوی نبوت او بعد صیانت و دیانت او به اظهار مصدّق و شاهد خارق عادت قرین به دعوی او ثابت شد، و نبوت کسی که ثابت قطعی باشد، پس هر دعوائی که آن شخص معصوم و مطهر مقرون اعجاز خارق به نماید ثبوت آن از علم الیقین به عین الیقین، بل به حقّ الیقین می رسد، چنان چه اقرار و دعوی انبیاء سلف به

ص: ۱۵۴

پس باطل شد گمان باطل آنان که می گویند که خود مدّعی و خود شاهد و خود حاکم مصدّق غیر معقول و لا مقبول می باشد، و الحمد لله بدون قیل و قال مع جواب اشکال مضلّ ضالّ به الفاظ قلیل مع الدلیل ثابت شد.

### باب در طبقه اصول آبائی و اعمامی آن حضرت

در طبقه اصول آبائی و اعمامی آن حضرت

بدان که به ثبوت سیادت این شخص الزام سیادت طبقه آبائی و اعمامی آن حضرت می باشد، از حضرت ابو طالب علیه السّلام، و حضرت عبد الله، و عبد المطلب، و حضرت هاشم، و عبد مناف، إلى آدم بلا دغدغه ثابت شد، مع ذلك بر سیادت آنها نص آمده، پس عینا همه آباء آن حضرت قطعی الأنساب می باشند.

بلی در همین طبقه اولی از قطعی الأنساب، طبقه فروع این طایفه: اولاد هاشم، و اولاد عبد المطلب، و اولاد ابو طالب، چون اولاد عقیل و جعفر، و اولاد حمزه، و اولاد عباس می باشند، نه به مرتبه و مثابه اولاد آن حضرت، چه آنها اشرف السادات اند؛ زیرا که اولاد اجزاء اصلیه آن حضرت اند، پس جزء و کل آن حضرت اشرف از همه طبقات اصلیه و از همه طبقات فرعیه آنها اند؛ زیرا که جزء و کل متحد الحکم می باشد.

و أمّا بنی فاطمه علیها السّلام در این شکی نیست که افضل و اشرف همه سلف و خلف از اصول و فروع اند، زیرا که مادر اینها سیده نساء العالمین، و پدر اینها سید الأصفیاء المرضیین، و جدّ اینها سید العالمین افضل الأنبیاء و المرسلین، و جدّه اینها خدیجه کتمل از زنان عالمین می باشد، پس همه این شرافتهای انتسابی و صفاتی و کمالی در اولاد غیر خاتم الأنبیاء بالضرورت نیست فضلا عن اولاد بنی اعمام و بنی هاشم.

و اما طلحه و زبیر از بنی هاشم اند یا نه، جماعتی از ائمه نسابه، چون محمد بن اسحاق و کلبی در مثالب و غیرهم، اینها را متهم الأنساب نوشته اند، ثم الله أعلم.

آیا مطلب و اولاد او سادات و مستحق خمس اند؟ فقهاء امامیه در آن دو قول دارند، اصحهما نمی باشند.

### **باب در سیادت طبقه اولی و همه آنها اولاد صلبی بلا فصل و احفاد آن حضرت از ذکور و اناث قطعی الأنساب اند**

در سیادت طبقه اولی و همه آنها اولاد صلبی بلا فصل و احفاد آن حضرت از ذکور و اناث قطعی الأنساب اند

بدان که بر آنان که نص و اجماع امت است که اینها اولاد آن حضرت اند، و آنها: قاسم و او اول اولاد، و مکنی هم آن حضرت به ابو القاسم برای همین شده، و ابراهیم خاص از ماریه قبطیه در مدینه تولد یافته، و به قول جم غفیر عبد الله.

و از اناث فاطمه زهراء علیها السلام، این هر سه به غیر ابراهیم از بطن خدیجه می باشند. و ولادت قاسم قبل المبعث در مکه شده کما هو المشهور.

و اما باقی مذکورین بعد مبعث تولد یافته اند.

اما باقی ذکور، پس من جمله آنها: طاهر و مطهر و طیب و مطیب.

آیا این اَسْمَاء اعلام بر پسران چهارگانه دیگرند که بعد مبعث از خدیجه هر جفتی از این به صورت توأم تولد یافتند، یا هر یکی فرادا تولد یافته، پس هر نامی از این چهار نام منسوب به یکی می باشد، یا این هر چهار اسم از القاب ابراهیم و عبد الله می باشند؟

در آن اهل سیر و ائمه مؤرخین و حدیث خلاف کردند، و بنا بر قول آخر هفت نفر از ذکور و یک دختر فاطمه هشتم می باشند، و بعض نسابه زیاده کردند که قبل مبعث یک پسر دیگر عبد مناف داشت، این از معرض اعتبار ساقط است.

و در مواهب بعد نقل اختلاف می گوید: فتحصّل من جمیع الأقوال ثمانیه

ذکور، اثنان متفق علیه: القاسم و إبراهيم، و سته مختلف فيهم: عبد مناف، و عبد الله، و الطيب، و المطيب، و الطاهر، و المطهر، و الأصح أنهم ثلاثة ذكور و أربع بنات متفق عليهن، كلهن من خديجه بنت خويلد، إلا إبراهيم فإنه من المارية القبطيه.

يعنى: متفق عليه آن چه هست این است که ذکور او قاسم و إبراهيم می باشد، و شش گانه مختلف فيه اند، و آنها عبد مناف و عبد الله و طيب و مطيب و طاهر و مطهر، و اصح آن است که ذکور سه نفر قاسم و عبد الله و إبراهيم، و چهار گانه دخترند: زینب و رقيه و امّ کلثوم، و همه آنها از خديجه اند به غیر إبراهيم چه او از ماریه است.

و اما اناث، پس بعد فاطمه او زینب منکوحه ابو العاص بن ربیع اموی، و رقيه و امّ کلثوم، در ابتدا این دو خواهر به نکاح دو پسر ابو لهب عتبه و عتیه بودند، و قبل دخول به آنها طلاق دادند، پس این هر دو یکی بعد دیگری به عثمان عفان در عقد آمدند، و از هر یکی از این سه دختر عقبی باقی نماند إلا یک دختر از زینب امامه نام بنت ابی العاص، و او را حضرت امیر علیه السلام بعد شهادت حضرت زهراء عليها السلام به عقد خود در آورد.

آیا این سه دختر از یتامای امّت مربوطه آن حضرت بودند؟ و به مربوط ابن و بنت و به مربی و مربیه، چنان چه به مرتضع ابن و به مرتضعه بنت و به مرضعه امّ و به مرضع اب در هر عرف و هر ملک می گویند.

یا دختران هاله خواهر خديجه اند، و پدر آنها ابو هند نام باشد، و برادری هم به آنها بعد از فوت پدر پیدا شده، او هم ابو هند نام دارد، زنده در معرکه کربلا اهل مغازی می گویند حاضر با سید الشهداء بود، و آن حضرت و خديجه بعد فوت پدر آنها، آن دخترها و مادر و برادر آنها را در خانه خود تربیت نمودند.

یا دخترهای خديجه از شوهر اولش اند، و بر اولاد زن هم به مجاز و تربیت

ابناء و بنات می گویند، یا خاص اولاد آن حضرت از خدیجه اند، و اما به مثابه و شأن و رفعت و علم و عمل و عصمت و طهارت سیده زنان دنیا و آخرت اصلا و ابدا نیستند بالاتفاق، چنان چه پنج انگشت در یک کف دست در طاقت و قامت و صورت و شکل و کلفت مع اتحاد و اتصال ماده و اصل متساوی نیستند، چه کمالات ذاتی و صفاتی به حسب قابلیت تکوینی و تخلیقی من الخالق المالک الحکیم المدبّر موهوب و متفاوت می باشد، اگرچه از یک پدر و مادر باشند.

لهذا برای آنها حدیثی قطعی متضمّن فضائل و مناقب ایشان در کتب اسلامیّه وارد نیست، باوجود آن که به بودن آنها در عقد عثمانی دواعی مریدان مقتضی وضع بودند، چنان چه برای معاویه و اصحاب او آنها وضع کردند.

در نسابه بالجمله خلاف است، و آن را جمعی از اصحاب ما چون صاحب کامل البهّا، و محکی از قاضی نور الله نیز می باشد.

اول: مختار رئیس العلماء طایفه ناجیه شیخ مفید که در رساله مصاهرت آنها به صحابی منسوب الیه می باشد.

ثانی: مختار صاحب کامل البهّا أبو الحسن طبرسی می باشد.

و آخر مختار اکثر امت، و همان مشهور میان خاصّه و عامّه، و همان مؤید و منصور به اکثر اخبار و به ادعیات ائمه اطهار علیهم السلام امامیه می باشد.

چون که باب نسب و از نسب، نسب سید الانبیاء می باشد، جرأت و اقدام دفعتا به قولی آحاد نسابی، یا به روایتی آحادی، یا به مذهب مجتهدی بر نفی و سلب نسب آنها، بل بر نفی ادنی نسب مؤمنی نباید کرد، تا وقتی که معارض و منافی قطعی ثابت مانند نسب نشود، و همین احوط و انساب به نسب خصوصا در اینجا می باشد، و در محذورات و مشکلات تأویل و تحویل آن به معقول و منقول لازم و أقدم مع امکان التأویل می باشد، و عاقل نباید که برای ورود ادنی شبه و

اشکال انکار از اصل ثابت در دین و نسب بکند.

در اصول کافی در کتاب الحجّه در اوّل باب از ابواب مولود، به اسناد خود ثقه الاسلام می فرماید: و تزوّج خدیجه و هو ابن بضع و عشرين سنه، فولد له منها قبل مبعثه صلی الله علیه و اله: القاسم، و رقیه، و زینب، و امّ کلثوم، و ولد له بعد المبعث: الطیب، و الطاهر، و فاطمه علیها السّلام. و روى أيضا أنه لم يولد له بعد المبعث إلا فاطمه علیها السّلام، و انّ الطیب و الطاهر ولدا قبل مبعثه (۱). انتهى.

یعنی: پیغمبر به نکاح آورد خدیجه را، و آن حضرت بیست و چند ساله بود، پس قبل از مبعث، آن حضرت را از خدیجه قاسم و رقیه و زینب و امّ کلثوم، و بعد مبعث طیب و طاهر و فاطمه علیها السّلام متولّد شدند. و به روایت دیگر قبل مبعث طیب و طاهر، و بعد مبعث فاطمه علیها السّلام متولّد شد.

تنبيه: بالنسبت به آنان که شواهد بین از قسم نص و شهرت بنوّت آنها از صدر اوّل إلى الآخر ثابت است، پس در قطعی الأنساب بودن آنها شکی نیست، پس این اولاد بلا فصل صلبی طبقه اوّلی از مقطوعی الأنساب می باشند.

تذکره: ولادت پیغمبر عام الفیل هفده ربیع الأوّل در شعب ابی طالب، و نام پدرش عبد الله بن عبد المطلب، و نام مادرش آمنه بنت وهب بن عبد مناف، و مدفنش در مدینه طیبه بعد هجرت سنه یازده، بیست و هشتم صفر می باشد.

سؤال: این اولاد اگر باقی می ماندند، در سادات بودن آنها شکی نمی باشد، لکن کلام در این است که آیا آنها حجّه الله بعد نبی الله چون ائمه هدی علیهم السّلام از اولاد زهراء علیها السّلام می بودند یا محجوج می بودند؟

جواب: امری که مفقود بالأصالة باشد، تکلف و تفحص در آن بلا فائده و لا

ص: ۱۵۹



غرض می باشد.

و ما می گوئیم: چون که نبوت و خلافت امری معهودی است نه موروثی، پس بعد ختم النبوه نبی صلی الله علیه و اله إلى الأبد اصلا نمی باشد سمعا إلا خلافت، و خلافت هم معهودی من الله به ائمة اثنا عشر خاصه از علی تا مهدی علیهم السلام از ازل إلى الأبد می باشد، و دیگری را از برادران و پسران دخلی و دعوایی نمی باشد، چنانچه قصه محمد حنفیه با امام زین العابدین علیه السلام در باب خلافت کافی است (۱).

تنبيه: بنابراین لازم شد که اگر آنها زنده باقی می ماندند، سادات خلق واجب التعظیم و الاجلال بلا شک بودند، و لکن تابع و محجوج و مقتدی ائمة هدی علیهم السلام چون خواهر خود فاطمة زهرا علیها السلام مکلف می بودند، ثم الله أعلم.

ایراد: پس آن چه از روایت خاصه و عامه چون صاحب وافی و مواهب لدنی از ابن عباس، و از انس بن مالک، روایت کردند: لو بقى ابن النبى إبراهيم لكان نبيا، و لکن لم يبق؛ لأن نبیکم آخر الأنبياء.

و در مرویه عامه زیاده بر این قدر است: و لو عاش لكان صديقا نبيا و اعتقت أحواله من القبط.

جواب اول: قضیه شرطیه در فنّ موضوع و اصول قطع گردیده که مستلزم وقوع نمی باشد.

جواب ثانی: از خود خبر هویدا است به لفظ، و لکن کلمه استدراک است، پس مراد این شد که اگر ختم نبوت نمی بود البتّه او نبی می شد، و لکن ختم نبوت شده، و اگر او زنده می ماند صدیق می شد نه نبی.

جواب ثالث: این اخبار از گمان خود انس می باشد، و این حجّت نمی باشد؛

ص: ۱۶۰

زیرا که لازم نیست که اولاد هر نبی نبی بشود، چون بسیاری از اولاد انبیا انبیا نشدند، و إلا همه امم از آدم تا خاتم انبیا به میراث می شدند نه امم.

در مواهب بعد این گفته: فذلک ای قول أنس باطل، و جساره علی الکلام فی المغیبات، و مجازفه و هجوم علی عظیم. انتهى.

اشکال: به عقود نکاح دختر گرفتن از شیخین و دادن دو دختر خود به ثالث، یا به علم نبی به نفاق آنها، یا به جهل نبی به حال و مآل آنها بود، و به هردو تقدیر ایراد بر اصل نبوت لازم می آید، پس جمیع آنچه کرده به وحی و علم کرده، چه او خاص صاحب «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ» (۱) می باشد، پس گمان به نفاق و کفر آنها کفر می باشد، و چگونه اطهر الطاهرین طیبات از نفس نفیسه دو دختر خود را به منافق کافری نجسی بدهد، و از رأس منافقین أنجس نجسین را در عقد خود بیارد؟

جواب اول: از مخالفین اینها بعض اعلام گفتند: که این مصاهرت در بین قبل نزول آیه تحریم نکاح کفار و منافقین واقع شده، پس نص لاحق مبطل و منافی امر واقع سابق نمی شود.

جواب ثانی: از بعض اعلام آن که کل شرایع از ابتدای آدم تا خاتم محکوم در عمل به ظاهر شریعت می باشند، و علم باطن در شرایع معمول نیست، پس بر منافقین به ظاهر اقرار و اعمال شرایع حکم به اسلام و لوازم آن جاری می باشد، لهذا این عقد هم به ظاهر طریقه واقع شده، و تا وقتی که منافی قطعی به ظاهر شریعت ثابت نمی شود حکم به حسب باطن کرده نمی شود.

و کافی است در این مرام قصه آدم به ابلیس، و قصه حضرت امیر علیه السلام با ابن

ص: ۱۶۱

ملجم که آنها کفر و نفاق آنها می دانستند، لکن معمول و مأمور به باطن نبودند، لهذا شهید به دست ابن ملجم شده، و حال آن که او را در مسجد بیدار و از اراده و فعل او باخبر داده، و شمشیرش کلام به او نموده، و به صحابه فرمود که قبل صدور فعلی از او مؤاخذه و گیر و دار جایز نمی باشد.

جواب ثالث: علت در اکثر تکالیف شرعیه امتحان موافق از منافق می باشد، و إلاً به خدا عالم القلوب و الغیوب ظاهر و باطن یک سان منکشف می باشد، پس جایز است که ایقاع این امر برای امتحان و تحصیل اجتهاد مکلفین آینده تا قیامت می باشد، لهذا از نبی خود حال بعض منافقین را تا زمانی به غرض و حکمتی مستور دارد.

و مؤیدش آیه وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ (۱) می باشد، یعنی جمعی از اهل مدینه مدتی مدید را گذرانیدند بر نفاق، یا محمد تو آنها را نمی دانی و ما آنها را می دانیم.

و از جمله علل در کتمان حال نفاق آنها از نبی خود نمی باشد مگر امتحان و تمیز، و اظهار موافق از منافق از صدر اول تا آخر قیامت به اجتهاد و تحقیق.

جواب رابع: این مناکحه جانبین در بدایه اسلام واقع شده، که در آن وقت آن حضرت و اسلام نهایت قلیل و ضعیف مقهور اعدای کفار بود، و مشهود در هر بلد است که اگر شخصی از قومی دختری می گیرد و می دهد آن قوم بل اهل آن بلد و محله هم حامی آن شخص علی کل حال می باشند.

پس غرض در این مصاهره تقویت اسلام در بدایت و لو به اظهار کثرت و تعداد سواد باشد، تا دفعتا خصام و اعدای مسلمانان را قلیل و ضعیف شمرده بر

ص: ۱۶۲

آنها حمله ور نشوند، این احوال را مقاتلین خوب تر می دانند، و آنها در لشکر خود سواد لشکر را به مردم بی کاره زیاد می کنند تا دشمن را قلیل شمرده جرأت و غلبه و حمله دفعتاً نکنند.

جواب خامس: این مناکحه به غرض تألیف و تثبیت منافقین و ندیدن واقع شد، چنان چه همین مروی در مشکات و در کتب صحاح عامه، چون جامع الاصول و غیر آن است.

و در نهایت ابن اثیر در شرح آن می گوید: فی حدیث أسماء بنت عمیس «قيل لعلي: ألا تزوج ابنه رسول الله صلى الله عليه و اله، فقال علي عليه السلام: مالي صفراء و لا بيضاء، و لست بمأبور في ديني فيوزي بها رسول الله صلى الله عليه و اله عني، و إنني لأؤول من أسلم. پس در شرح این گفته یعنی: لست غير صحيح في الدين، و لا المتهم في الإسلام، فيتألفني عليه بتزويجها إياي (۱).

یعنی: اسماء بنت عمیس به علی علیه السلام گفت: که چرا فاطمه علیها السلام را خواستگاری نمی کنی؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: من این وقت نه طلا و نه نقره دارم که صرف عروسی بنمایم، و نه من مأبورم یعنی و نه من مؤلف قلبم در دین تا دین دار سازد مرا رسول به دادن دختر خود به من، و من هرآینه اسلام و تصدیق از ابتدا الی حین کامل دارم، و ثابت بر دین خودم، بدهد دختر خود را یا ندهد، ایمان و اسلام تفاوت اصلاً نمی کند.

و در شرح مصابیح و در قاموس در لغت ابر در این حدیث گفته: و قول علی «و لست بمأبور في ديني» أي: لست بمتهم في ديني فيتألفني النبي صلى الله عليه و اله بتزويجي فاطمه (۲).

ص: ۱۶۳

---

۱- (۱) نهایت ابن اثیر ۱: ۱۴.

۲- (۲) قاموس فیروزآبادی ۱: ۳۶۱.

یعنی: مراد از قول علی علیه السّلام «و لست بمأبور فی دینی» این است که من متهم در دین خود نیستم، تا که حضرت رسول صلی الله علیه و اله به تزویج دختر خود فاطمه مرا مؤلف قلب به سوی دین سازد.

تنبیه: مخالفین مشایخ می گویند: که این تعریض و تلویح و تصریح است به نفاق آنان که دخترها از آنها گرفت، و دخترها به او داد، و این سیر انبیاء سلف است، آیا نمی بینی که حضرت لوط به منافقین و کفار برای اصلاح و تألیف آنها به نداء بلند مکرر فرمود: **يا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطَهَرُ لَكُمْ (۱)**.

ای امت و قوم من این دخترهای من پاک و پاکیزه ترند بگیرید اینها را در نکاح خود، و غرضش تقویت دین و تزویج آئین ربّ العالمین به دادن دخترها بود تا به تألیف به اصلاح بیایند.

و از رساله ابانه فی علّه المصاهره بالصحابه (۲) در جواب این مسأله و امثال این معضله به تفصیل مسطور و در این باب خاص و در آن معرکه است.

سؤال: اولاد بنات ثلاثه، آیا سید و مستحق خمس می بودند یا نمی بودند، چنان چه اولاد فاطمه علیها السّلام سید و مستحقّ خمس اند؟

جواب: اولاد این بنات نه سید بودند، و نه خمس به آنها داده می شد؛ زیرا که شوهرهای این هر سه دختر هاشمی نبودند، بل أبو العاص و عثمان اموی بودند نه هاشمی، و نه اولاد و نه آل رسول بودند.

بلی در اولاد فاطمه علیها السّلام دو سبب اند: أحدهما علی علیه السّلام به ذاته سید هاشمی ثانی اثین و شریک رسول از بدایت تا نهایت به مرتبه مستقلّه خلافت الله در غیر اسم نبوت بود. ثانیهما بالاتفاق از خصائص علی و فاطمه علیهما السّلام است عقلا و

ص: ۱۶۴

۱- (۱) سورة هود: ۷۸.

۲- (۲) تألیف شیخ مفید است.

شرعا که اینها آل و اولاد آنها اولاد محمدند، پس در این مرتبه خواهران فاطمه علیها السلام را دخلی نمی باشد، چنان چه از احادیث بالا دانستی.

تنبيه: از اولاد بلا فصل سید کائنات آنان که مختلف فیه نیستند آنها قطعاً سیدند، اما در آنان که خلاف است آنها مشکوک فیه اند.

### باب در خمس سادات و تحریم صدقه بر آل محمد

در خمس سادات و تحریم صدقه بر آل محمد

بدان که خدا در قرآن و نبی صلی الله علیه و اله در سنت، خمس برای آل محمد مقرر کرده، چه صدقه چرک مردم است بر آل محمد که اشرف خلائق اند حرام گردانیده در قرآن و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسهُ و للرسول و لیدی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل (۱).

ملخص: آن که خمس مال غنیمت برای خدا و رسول او، و برای قریبان محمد صلی الله علیه و اله که آتش می باشند، و برای یتیمان آل محمد صلی الله علیه و اله، و برای مسکینان آل محمد صلی الله علیه و اله، و برای آنان که در راه معطل افتاده باشند.

در صحاح سته مروی است سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله يقول: إن هذه الصدقات إنما هي أوساخ الناس، و أنها لا تحل لمحمد و لآل محمد (۲).

در موطأ مروی است، قال النبی صلی الله علیه و اله: لا تحل الصدقه لآل محمد، إنما هي أوساخ الناس (۳).

یعنی: پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: این صدقات چرک مردم است، و آن حلال برای محمد و آل محمد نیست.

ص: ۱۶۵

۱- (۱) سورة انفال: ۴۱.

۲- (۲) كنز العمال ۶: ۴۵۴ ح ۱۶۵۰۷.

۳- (۳) صحيح مسلم ۲: ۷۵۳ ح ۱۰۷۲، حدیث در موطأ مالک وجود ندارد.

در مسلم است که صحابه از زید ارقم پرسیدند اهل بیت آن حضرت زنان آن حضرت هستند، قال زید: لا، وایم الله إنَّ المرأه تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثمَّ یطلقها، فترجع إلى أبيها و قومها، أهل بيته أصله، و عصبته الذین حرمت الصدقه عليهم (۱).

زید گفت: به خدا قسم زوجات اهل بیت نیستند؛ زیرا که زن بعد طلاق رجوع به پدر و قوم خود می کند، و اهل بیت آن حضرت رگ و پی آن حضرت می باشد که بر آنها بعد از آن حضرت صدقه حرام گردیده.

در مسلم است که زید را پرسیدند، زید گفت: أهل بيته من حرم الصدقه عليهم بعده، و هم آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس، کلّ هؤلاء حرم الصدقه عليهم (۲).

یعنی: اهل بیت آن حضرت آنانی اند که بر آنها بعد پیغمبر صلی الله علیه و اله صدقه حرام کرده شد، و آنها آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس اند، چه بر همه اینها إلى القیامه صدقات و کفّارات حرام کرده شد.

تنبيه: در اینجا واضح گردید که روزی آل محمد در اطیب و اطهر ارزاق مؤمنین مقرر گردیده، زهی سعادت آنان که مال طیب و طاهر دارند، و موفق گردیده انفاق و اطعام به نبی و به ذریه نبی کنند.

### **باب در کیفیت اثبات سیادت طبقه اصلیة اولیه و آن فاطمه و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند**

در کیفیت اثبات سیادت طبقه اصلیة اولیه و آن فاطمه و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند

بدان که سیادت این سیزده معصوم هم علم یقینی بل حقّ یقینی، مثل سیادت

ص: ۱۶۶

۱- (۱) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۴ ح ۳۷.

۲- (۲) صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۳ ح ۲۴۰۸.

حضرت رسول صلی الله علیه و اله می باشد به عقل و نقل.

إمّا عقل، پس من جمله آن اینها آل و اولاد رسول به اجماع اند، و آن کس که اولاد می باشد شکی نیست که ولد از نطفه می باشد، و نطفه لبّ لباب روح و اصل مایه بدن بالاتفاق می باشد عقلا و سمعا.

پس در اتحاد اصلی و حقیقی ولد و والدین شکی نمی باشد، مگر تفاوت در بعضی لوازم خارجیّه عارضیه می باشد، و منافات در بعضی لوازم عارضیه خارجیّه مستلزم منافات حقیقی نمی باشد، پس در اینجا محمّد صلی الله علیه و اله سید و اولادش هم کلاً تا قیامت سید می باشند.

امّا عقلی دلیلی دیگر می باشد، که همه آنها ادعای سیادت کردند، و آن کس که ادعای نسب کند و معارضی و منافی قطعی نباشد او مصدوق در آن نسب است، و اینها «نحن أهل البيت، و آل محمّد، و عتره محمّد، و ذریه محمّد» (۱) گفتند، و معارضی و منافی هم اصلاً و ابدا ندارند، پس واجب التصدیق اند.

امّا عقلی دلیلی دیگر دارند بر وجوب تصدیق در همه دعاوی و اقراریر، و آن حصول خلافت الله و خلافت الرسول در آنها می باشد، و آن کس که چنین باشد واجب است که معصوم، و منصوص بالقول و الفعل باشد.

امّا نصوص قولی بر خلافت و سیادت آنها از متفق علیه مختصری از احادیث نبوی به تو ذکر شد، و هکذا از سابق بر لاحق نصّ است که این پسر حسن خلیفه من و امام بر شماست، و حسین منی و أنا من حسین، و الحسن و الحسین ابنای، پس خلافت و سیادت آنها ثابت شد به صورت عین الیقین.

امّا نصّ فعلی بر سیادت و امامت و اولاد رسول بودن آنها معجزه از هر یکی

ص: ۱۶۷

---

۱- (۱) در روایات فراوان که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.



از سیزده معصوم ثابت و منضبط می باشد، پس هر که منصوص بالقول و الفعل بر دعوا باشد امامت و سیادت و نبوت و ابوت و صداقت آنها فی بینهم بعلم یقین بل بحقّ یقین ثابت و واضح گردید.

اشکال: دوازده معصوم علیهم السّلام مع فاطمه علیها السّلام بلا شک اولاد رسول اند، اما علی بن ابی طالب علیه السّلام چگونه در اولاد و عترت و ذریه رسول تواند شد؟ چه معلوم است که آن حضرت ولد عبد الله، و علی از ابو طالب است، بلی از بنی اعمام است، و ادخال او در آن خلاف واقع می باشد؟

جواب: بدان که ائیت را خلافتی نیست، بل اجماع است که علی از آل و اهل بیت محمّد صلی الله علیه و اله، و اوّل و سید آنهاست، مختصر به دو دلیل:

أولهما: اجماع امت است که آیه تطهیر إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (۱) دو دفعه نازل شد، یکی در یوم مباحله، دیگر مرتبه در خانه امّ المؤمنین حضرت امّ سلمه، و آن حضرت علی و فاطمه و حسنین علیهم السّلام را زیر عبا گرفته، پیغمبر صلی الله علیه و اله دست برداشته دعا کرد که بار خدایا برای هر نبی آلی و اهلی مقرر می باشد، و هؤلاء اهل بیتی و خاصّتی، فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً (۲).

یعنی: همین چهار تن که زیر عبا من اند اهل بیت و خواص من اند، از اینها دور گردان ماده جمیع انواع پلیدی و معاصی را، و پاک گردان اینها را پاک گردانیدنی، حضرت امّ سلمه در آن وقت اراده ادخال سر خود تحت عبا آن حضرت نموده، عرض کرد که من هم از اینان ام؟ آن حضرت سر عبا را از دستش گرفته فرمود: که نه و تو به مکان خود از ازواج رسولی، عاقبت تو به خیر است، و

ص: ۱۶۸

---

۱- (۱) سورة احزاب: ۳۳.

۲- (۲) احقاق الحق ۹: ۳۳ و ۳۸ و ۳۵۶.

آیه تطهیر خاص در اینان نازل می باشد.

و به روایت ترمذی تا شش ماه، و به روایت درّ منثور تا یک سال با اصحاب خود به هر صبح به خانه علی و فاطمه علیهما السلام رفته آیه تطهیر را هر روز می خواند، و بعد آن «سلمکم سلمی، و حربکم حربی» (۱) می فرمود.

ثانیها: نزد نزول آیه مودّت سابق حدیث متواتر شنیدی که صحابه گفتند بعد نزول آن: یا رسول الله آن اقارب تو کدام اند که محبت آنها خدا بر ما فرض عین گردانید؟ آن حضرت فرمود: آنها علی و فاطمه و حسنین اند، پس به این جهت خدا او را از آل و اهل بیت و عترت محمد صلی الله علیه و اله شمرده و داخل نموده، و او را سید آنها گردانیده.

اما آل ماخود از آل یثول اولاً به معنی رجوع، چون که رجوع اصحاب عبا به جهت اقریبیت اکثر و منتهای همه امور اینها تا آن حضرت است، پس رجوع کسی که اکثر به آن حضرت باشد او آل است، و رجوع و نهایت اینها در همه امور ذاتی و صفاتی و کمالی و غیر اینها تا آن حضرت معلوم هر کس است، پس اینها آل آن حضرت در همه احوال اند.

اما عترت پس او در لغت به کسر اول نسل رجل و رهط و عشیره ادون و اقرب می باشد، پس علی علیه السلام اقرب رهط و قوم و خویشان و قریبان اوست، و آن هم معلوم هر کس است، پس علی علیه السلام به سبب قرب ذاتی او داخل در عترت که نسل او باشد شامل است.

اما آل و اهل در اصل یک لغت به معنی اصحاب قرابت قریبه ذاتی و عشیره قریبه، و به معنی قابلیت و لیاقت می باشد، و معلوم هر کس است که علی علیه السلام

ص: ۱۶۹

اقرّب قرائب و عشیره او، و اشدّ قابلیت و اکثر لیاقت در تحصیل کمالات داشت، پس علی علیه السلام اوّل و سید آل و اهل آن حضرت می باشد.

## باب در سیادت قطعی الأنساب طبقه ثانیه از اولاد و احفاد ائمه هدی علیهم الصلاه و السلام که آنها متصل بلا فصل اند

### اشاره

در سیادت قطعی الأنساب طبقه ثانیه از اولاد و احفاد ائمه هدی علیهم الصلاه و السلام که آنها متصل بلا فصل اند

بدان که بالاخصار و الاجمال محض اسمای اولاد هر امامی در فصلی جداگانه اینجا ثبت می کنیم، تا نزد هر کس که این رساله برسد به اسهل وجه آن سیدزاده انساب خود را بر حاشیه آن فصل تا به جد خود نوشته بگذارد.

بدان که امام زاده های بلا فصل، پس از بعض آنها صدور خطایا گاهی به جهل، گاهی به تقیه، و گاهی به حیر و خوف، و گاهی به عسر و مرض شده، پس به امام زاده ها متعرض شدن، و آنها را به تجریح و به بدی و تقبیح یاد کردن کمال جرأت و بی دینی است، یا به جهالت یا به عناد یا به غباوت و بغاوت می باشد، چه عاقبت و خاتمه آنها به خیر می گذرد و می باشد.

چنان چه از احادیث متفق علیه ائمت محمدی سابق شنیدی که پیغمبر فرموده:

إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَثْبِتَ قَائِمَكُمْ وَأَنْ يَهْدِيَ ضَالِّكُمْ، وَأَنْ يَشْبَعَ جَائِعَكُمْ (۱).

در دیگر ایضا فرمود: مَنْ سَبَّ أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّمَا يَرْتَدُّ عَنِ اللَّهِ وَالْإِسْلَامِ، وَمَنْ آذَانِي فِي عِتْرَتِي، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَمَنْ آذَانِي فِي عِتْرَتِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَحَرَّمَ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ (۲).

متعرض آنها مودی خدا و ملعون مرتد، بر او جنت حرام است.

أَيْضًا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ عِترَةُ نَبِيِّكَ، فَهَبْ مَسِيئَتَهُمْ لِمَحْسِنِهِمْ، وَهَبْهُمْ لِي،

ص: ۱۷۰

۱- (۱) كنز العمال ۴۲:۱۲ ح ۳۳۹۱۰، احقاق الحق ۴۸۸:۱۸ ج ۶۴۴:۲۴ و ج ۶۴:۳۳.

۲- (۲) احقاق الحق ۴:۳ ج و ۴۳۵:۹ و ۴۵۹.

بار خدایا گناه گار عترت نبی خود را به بخش برای محسن آنها، و به من به بخش، پس بخشید.

ایضا در تفسیر عیاشی، و نور الثقلین، و برهان، در تفسیر آیه وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً (۲).

یعنی: احدی از اهل کتاب نمی ماند مگر آنکه ایمان می آرد به دین و کتاب قبل از مردن او و به روز قیامت می باشد بر آنها گواه.

مروی است در تأویل این آیه از حضرت صادق علیه السلام، فقال: نزلت هذه فينا خاصة، إنه ليس رجل من ولد فاطمه عليها السلام يموت ولا يخرج من الدنيا حتى يقر للإمام (۳).

خلاصه: آن که آن حضرت فرمود: که این آیه خاص در ما بنی فاطمه علیها السلام نازل شد، که احدی از اولاد فاطمه علیها السلام از دنیا بر نمی آید مگر آن که اقرار به امام زمان خود و به دین و به قرآن ایمان آرد، و خاتمه او بالخیر می گذرد.

و احادیث بسیار به این مضمون اند که: إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ فَاطِمَةَ وَ ذُرِّيَّتَهَا وَ مَحَبَّيْهَا عَلَى النَّارِ، وَ أَنَّ اللَّهَ وَعَدَنِي أَنْ لَا يَدْخُلَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ ذُرِّيَّتِي فِي النَّارِ (۴).

لهذا اساطین علما خصوص از اراکین (۵) متأخرین، چون عماد الاسلام صاحب جواهر، و خاتمه الاصولیین سر کار شیخ مرتضی انصاری، و از

ص: ۱۷۱

۱- (۱) صواعق ابن حجر ص ۲۳۳، احقاق الحق ۹: ۵۱۰-۵۱۱.

۲- (۲) سورة نساء: ۱۵۹.

۳- (۳) تفسیر برهان بحرانی ۲: ۳۵۱ ح ۴ و تفسیر عیاشی ۱: ۲۸۳-۲۸۴ ح ۳۰۰.

۴- (۴) احقاق الحق ۱۰: ۱۲۴ ح ۱۹۶: ۲۵ و ج ۳۳: ۳۰۵.

۵- (۵) اراکین جمع رکن.

معاصرین أبو الفقهاء جناب شیخ زین العابدین مازندرانی آدم الله وجوده، به واسطه ثقات و عدول مسموع گردیده که به جواب سائلین در باب محمّد حنفیه و زید شهید و جعفر ثانی نوشتند و به زبان فرمودند: که معاندان دین لا تعدّند تا احصاء آنها، امید است که حضرت حجّت علیه السّلام ظاهر خواهد شد، پس از خود آن حضرت دریافت کن، و زبان خود را از تعرّض امام زاده ها خصوص از اولاد بلا- فصل به بند، و تفویض امر آنها إلى آبائهم علیهم السّلام به نما، چنان چه در ذخیره شیخ معاصر تصریح به همین فرموده.

### فصل: در کلّ اولاد صلبی حضرت امیر علیه السّلام از حضرت زهراء علیها السّلام و از غیر او

در کلّ اولاد صلبی حضرت امیر علیه السّلام از حضرت زهراء علیها السّلام و از غیر او

بدان که جماعتی از ائمه علماء أنساب، چون محمّد بن إسحاق، و کلبی، و والد او، و ابن جوزی در صفوه (۱)، و نبیره او در تذکره (۲)، و ابن طلحه در مطالب السؤل (۳) اولاد حضرت امیر علیه السّلام از سیده النساء و از غیر سیده از زنان دیگر سی و چهار مع السقط (۴) نوشته اند.

اما اولاد ذکور پانزده نوشته اند: ۱- امام حسن علیه السّلام، ۲- امام حسین علیه السّلام، ۳- محسن که اسقاط شده، ۴- محمّد الأكبر معروف بابن الحنفیه، ۵- أبو بکر، ۶- العباس، ۷- عثمان، ۸- جعفر، ۹- عبد الله، ۱۰- محمّد الأصغر، ۱۱- یحیی، ۱۲- عون، ۱۳- عمر، ۱۴- محمّد اوسط، ۱۵- معطل.

ص: ۱۷۲

۱- (۱) صفه الصفوه ابن جوزی ۱: ۱۳۰-۱۳۱.

۲- (۲) تذکره الخواص سبط ابن جوزی ص ۵۴-۵۵.

۳- (۳) مطالب السؤل ابن طلحه شافعی ۱: ۲۶۱.

۴- (۴) یعنی حضرت محسن شهید علیه السّلام.

امّیا اناث پس از آنها: ۱-زینب کبری، ۲-امّ کلثوم، ۳-امّ الحسن، ۴-رمله کبری، ۵-امّ هانی، ۶-میمونه، ۷-زینب صغری، ۸-رمله صغری، ۹-امّ کلثوم صغری، ۱۰-رقیه، ۱۱-فاطمه، ۱۲-امامه، ۱۳-خدیده، ۱۴-امّ الکرام، ۱۵-امّ سلمه، ۱۶-امّ جعفر، ۱۷-نفیسه، ۱۸-دختری دیگر که صغیره مرده لهذا نامش را نوشتند.

در تذکره الخواص نبیره جوزی، از لیث بن سعد نقل کرده آن دختر رقیه باشد (۱).

امّا اسماء مادران اینها، پس فاطمه زهراء علیها السلام سیده النساء مادر حسنین علیهما السلام و زینب کبری و امّ کلثوم کبری و محسن می باشد، و این اشرف و اکمل کلّ طبقات اوائل و اواخر می باشد، چه در اینها همه شرافات جدّی و جدّه و پدری و مادری مع شرف خود آنها جمع است، و در اولاد دیگر خود حضرت رسول صلی الله علیه و اله جمع کل نمی باشد، لهذا به این اصحاب کسا و ذریه فاطمه علیها السلام شرف السادات و اطیب الطیین در شریعت و طریقت نامیده اند و می گویند.

پس از این گفتند: که بعد از حسنین و ائمه علیهم السلام آن کسی که افضل علویه و امام زاده می باشد من جهة الذات و الکمالات او محمّد اکبر معروف بابن الحنفیه، و اسم مادرش خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه می باشد.

و اسم مادر عبید الله ابو بکر لیلا بنت مسعود می باشد.

و اسم مادر عباس و جعفر و عبد الله امّ البنین بنت حزام بن خالد می باشد.

و بعد ابن الحنفیه این هرسه برادر خصوص عباس فیض شهادت وصیت دین و دنیا برده.

ص: ۱۷۳

و اسم مادر یحیی و عون اسماء بنت عمیس می باشد.

و اسم مادر محمّد اوسط امامه بنت اَبی العاص دختر زینب بنت رسول صلی الله علیه و اله دختر خواهر فاطمه علیها السّلام که پیغمبر او را در نماز بر شانه خود حمل نموده نماز خوانده، به وصیت فاطمه علیها السّلام حضرت امیر علیه السّلام او را به عقد خود آورد تا حفظ دخترهای زهرا علیها السّلام نماید.

و اسم مادر امّ الحسن و رملۀ کبری امّ سعید بنت عروه، همه اینها منکوحه به عقد دائم بودند، و بقیۀ اولاد حضرت امیر علیه السّلام را مادران متعدّد امّهات اولاد بودند.

و وقت شهادت چهار حرّه: امامه بنت اَبی العاص، و لیلا- بنت مسعود تمیمیه، و اسماء بنت عمیس خثعمیه، و امّ البنین کلاییه، و امّهات الأولاد و هیجده جاریه موجود بودند.

اما نزد جمهور امامیه، چون شیخ مفید (۱)، و ابن شهر آشوب (۲)، و قطب الدین راوندی، و سیّد مرتضی رازی، و غیرهم، اولاد ذکور حضرت امیر علیه السّلام:

۱- حضرت امام حسن علیه السّلام، ۲- حضرت امام حسین علیه السّلام، ۳- زینب کبری، ۴- زینب صغری که مکتی بام کلثوم، و اسم مادر اینها حضرت بتول دختر حضرت رسول علیهم السّلام می باشد ۵- محمّد حنفیه، و اسم مادر او خوله بنت جعفر بن قیس الحنفیه می باشد، ۶- عمر، و خواهرش رقیه هردو توأم یک جا معا متولّد شده اند، و اسم مادر اینها امّ حبیب بنت ربیعہ می باشد.

۷- عبّاس، ۸- جعفر، ۹- عثمان، ۱۰- عبد الله، هر چهار شهید با برادر خود سیّد الشهداء در کربلا شدند، و اسم مادر اینها امّ البنین بنت حزام بن خالد بن دارم

ص: ۱۷۴

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۱: ۳۵۴-۳۵۵.

۲- (۲) مناقب ابن شهر آشوب ۳: ۳۰۴-۳۰۵.

می باشد.

۱۱- محمد اصغر مکنّا به ابو بکر. ۱۲- عبد الله هردو شهید در کربلا شدند، و اسم مادر اینها لیلا بنت مسعود دارمیه می باشد.

۱۳- یحیی، و اسم مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه می باشد.

۱۴- امّ الحسن، ۱۵- رمله، و اسم مادر اینها امّ سعید بنت عروه بن مسعود ثقفی می باشد.

۱۶- نفیسه، ۱۷- زینب صغری، ۱۸- رقیه صغری، ۱۹- امّ هانی، ۲۰- امّ الکرّام، ۲۱- جمانه بالجیم و النون مکنّا به امّ جعفر، ۲۲- امامه،

۲۳- امّ سلمه، ۲۴- میمونه، ۲۵- خدیجه، ۲۶- فاطمه، همه اینها از امّهات متعدّده دیگر می باشند.

نزد جمعی از عامّه و کلّ خاصّه محسن هم از اولاد حضرت زهرا علیها السلام سقط شده، ثمّ الله اعلم (۱).

تنبيه: جمعی از اینها عقبی دارند.

اما ولادت حضرت امیر علیه السلام در درون کعبه برای اکرام و تعظیم و اجلال او من الله تعالی، سیزدهم رجب سنه سی از عام الفیل.

اما شهادت آن حضرت بیست و یکم از ماه رمضان، به دست ابن ملجم از خوارج مرادی، بعد از چهل سال از هجرت می باشد.

اما مزار آن حضرت در نجف اشرف که الآن محلّ آمد و رفت زائران علی المشهور بین الامّت است.

و اسم مادر حضرت امیر علیه السلام فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف می باشد،

ص: ۱۷۵

---

۱- (۱) و الله اعلم بما جرى علی فاطمه الزهراء علیه السلام من المصائب فی شهاده ابنها محسن.



و مزار او در مدینه طیبه در جنت البقیع (۱) محلّ زیارت حجّاج و زوّارِ اِلی حین می باشد.

### فصل: در اولاد ابو محمّد امام حسن المجتبی بن علی المرتضی علیهما السّلام

در اولاد ابو محمّد امام حسن المجتبی بن علی المرتضی علیهما السّلام

بدان که نزد اکثر نسابه اولاد آن حضرت مرد و زن پانزده اند.

امّا نزد ابن طلحه (۲) اسماء ذکور او: ۱- حسن مثنی، ۲- زید، ۳- حسین، ۴- عبد الله، ۵- عبد الرحمن، ۶- عبید الله، ۷- اسماعیل، ۸- محمّد، ۹- یعقوب، ۱۰- جعفر، ۱۱- طلحه، ۱۲- حمزه، ۱۳- ابو بکر، ۱۴- قاسم.

امّا به قول ابن طلحه و جمعی دیگر از نسابه به غیر از حسن مثنی و زید از احدی عقب و اولاد نمانده.

امّا اناث، و آن دختر واحد امّ الحسن است.

در عمده الطالب از مردان و زنان از عبیدلی پانزده نقل کرده، و به جای جعفر عمر آورده (۳).

و امّا اناث از این عدد پنج گفته: ۱- امّ الحسین رمله، ۲- امّ الحسن، ۳- فاطمه، ۴- امّ سلمه، ۵- امّ عبد الله. و بعضی دیگر رقیه را افزوده اند.

شیخ مفید (۴) و غیره از امامیه پانزده مرد و زن گفته اند: ۱- زید، ۲- امّ الحسن، ۳- امّ الحسین دو خواهر زید، و اسم مادر اینها امّ بشیر بنت اُبی مسعود بن عقبه بن عمرو بن ثعلبه الخزرجیه. ۴- حسن، و اسم مادرش خوله بنت منظور الفزاریه

ص: ۱۷۶

۱- (۱) در کنار ائمه چهارگانه معصوم مدفون است.

۲- (۲) مطالب السؤل ابن طلحه شافعی ۲: ۴۱.

۳- (۳) عمده الطالب ص ۷۵.

۴- (۴) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۰.

می باشد، ۵- عمرو بن الحسن، ۶- قاسم، ۷- عبد الله دو برادر عمرو می باشند، و مادر اینها ام ولد جاریه می باشد ۸- عبد الرحمن، و مادر او هم ام ولد می باشد، ۹- حسین ملقب به اثرم، ۱۰- طلحه برادر حسین، ۱۱- فاطمه خواهر حسین و طلحه می باشد، و اسم مادر اینها ام إسحاق بنت طلحه بن عبد الله التیمی، ۱۲- ام عبد الله، ۱۳- فاطمه، ۱۴- ام سلمه، ۱۵- رقیه، و این سه از امهات الاولاد متعدده می باشند.

سؤال: شیخ عبد القادر جیلانی آیا از اولاد حسن مثنی هست یا نه؟

جواب: این هیچ مدان تا این وقت از کتب امامیه قولی و خبری و روایتی بر اینکه او سید باشد، و نه خلافتی در اسناد او الی الامام.

و جمعی از معاصرین شنیدم که می فرمودند: کافی است برای او همین که مشهور به شیخ عبد القادر می باشد، چه سیدزاده را خلف و سلف به اسم شریف یا به علوی یا به فاطمی، یا به هاشمی ذکر می کنند، و لفظ شیخ در غیر سادات الی حین اطلاق و استعمال می شود، و در هند و نواحی آن شیخ بر آن کس اطلاق می شود که از کفر مسلمان شده باشد.

و می گویند: که شیخ مزبور صوفی فقیر مسلک وحدت وجودی محض بود.

و در کتاب غنیة خود، در فصلی از فصول عاشورا گفته، خلاصه او آن که: یوم عاشورا یوم العید از قدیم است، چرا او را یوم الحزن قرار دادند، اگر برای شهادت سید الشهداء باشد، پس اکمل و افضل از حسین از انبیاء و خلفا شهید شده اند، پس چرا یوم الشهادت آنها را یوم الحزن قرار نداده اند، بل باید یوم السرور و الصیام و غیر ذلک آن را بگردانند، و به کتابش رجوع کن در آن هدیانات دیگرند، حالش دریافت خواهد شد.

پس کسی که یوم الشهادة سید الشهداء علیه السلام را یوم السرور و العید قرار دهد،

تابع بنی امیه و یزید می باشد، چه آنها روز عاشورا را صوم و عید و یوم السرور و المصافحه گرفتند.

در زبر الأنساب عبد الرحمن اصفهانی یکی از مشایخ انساب، و احد ائمه سیر اهل سنت معروف می باشد، در باب انساب قریش در فصول هواشمی، بعد نقل انساب متقرّره این شخص می گوید: که جماعتی از نسابه در مکه با من مباحثه در نسب شیخ مزبور کردند، و من نقل به آنها از کتب انساب کردم، امّا کون الشیخ عبد القادر الجیلانی هاشمیا أو فاطمیا، ففی اهل الأنساب خلاف، و الأصحّ أنّه غیر ثابت (۱) انتهى.

یعنی: بودن عبد القادر از قوم هاشمی یا فاطمی در اهل انساب دو قول است:

احدهما او سید است، ثانیها او غیر سید است، و صحیح تر همین است که سیادت او غیر ثابت است، بلی اهل سنت هم در نسب اصلی او دو قول دارند، که عبد القادر آیا از اولاد محمد ابن رومیه هست، یا از اولاد عجمی جنگی دوست یا چنگک دوست نام است.

در عمده الطالب احمد بن علی مهنائی که معروف از نسابین اهل سنت (۲) است گفته: و قد نسبوا إلى عبد الله بن محمد بن يحيى بن محمد ابن الروميه محبي الدين عبد القادر الجيلاني، فقالوا: هو عبد القادر بن محمد جنگی دوست بن عبد الله المذكور، و لم يدع الشيخ عبد القادر هذا النسب و لا أحدا من أولاده، و إنّما ابتداء بها ولد ولده القاضي أبو الصالح نصر بن أبي بكر بن عبد القادر، و لم يقم عليها بينه، و لا عرفها له أحد، على أنّ عبد الله بن محمد بن يحيى رجل حجازي لم يخرج عن الحجاز، و هذا الاسم اعجمي صريح، یعنی چنگک دوست، و مع ذلك فلا طريق إلى

ص: ۱۷۸

---

۱- (۱) کتاب زبر الأنساب اصفهانی در دسترس این جانب نمی باشد.

۲- (۲) ثابت نشده است که ایشان از اهل سنت باشد.

اثبات هذا النسب إلا بالبينه الصريحه العادله، و قد أعجزت القاضي أبا صالح، و أقرّ بها عدم موافقه جدّه عبد القادر و أولاده له، و الله سبحانه أعلم (۱). انتهى عين كلامه.

حاصل كلام: آن که اهالی انساب عبد القادر را گاهی منسوب به رومیه، و گاهی منسوب به چنگی دوست ساختند، و به این سبب خود عبد القادر و اولاد او ادعا نکردند، بل نبیره او قاضی ابو صالح نصر بن ابی بکر این ادعا کرده بود، و احدی به آن نسب عارف نبود، چه عبد الله رومیه حجازی بود، و گاهی از حجاز برنیامده، و جنگ دوست عجمی صریحی می باشد، مع ذلك طریقی در اثبات آن نمی باشد مگر به بینة صریحه عادلّه، و به تحقیق من عاجز ساختم نبیره او را، و اقرار کرد به آن که جدم عبد القادر و اولاد او موافق او و مدّعی به این نسب نمی باشد، ثمّ الله اعلم بحقایق الأحوال.

تنبيه: مع ذلك سعادت ابدی دارین منوط به صحّت اسلام و ایمان می باشد نه به سیادت، چه بسا سادات که عقیده و ایمانشان درست و صحیح نمی باشد بدل هیزم در جهنّم می سوزند، و امور شعبده و رقی و منتریات کرامت و سعادت نمی باشد.

تتمّه: ولادت با سعادت حضرت امام حسن علیه السلام در مدینه در سنه سوم هجرت نزد جمهور، و وفاتش در چهل و نه، یا در پنجاهم بیست و هشتم یا ششم ربیع الأول علی خلاف، و مدفون در جنّه البقیع نزد جدّه خود فاطمه بنت اسد بالاتفاق می باشد، و در شهادتش سبب معاویه به واسطه جعده زوجه اش به اتفاق جمهور سیر و تواریخ می باشد.

ص: ۱۷۹

در تذکره نبیره جوزی از شعبی روایت کرده که زوجه آن حضرت جعده نام انما دس إليها معاویه، فقال: سَمِي الحسن و ازوجك يزيد، و أعطيك مائه ألف درهم، فلما مات الحسن عليه السَّلام، فطلبت إنجاز وعده، فقال معاويه: إنني أحب يزيد و أرجو حياته، و لو لا ذلك لزوجتك إياه (۱).

خلاصه: به وعده معاویه و به امر او زوجه آن حضرت جعده نام امام حسن علیه السَّلام را به زهر کشت، پس از شهادت آن حضرت جعده از معاویه انجام وعده خواست، آن ملعون به او گفت: که من يزيد را دوست می دارم و طالب بقای او می باشم، و اگر این نبود البته تو را به عقد او می آوردم.

### فصل: در اولاد امام حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السَّلام

در اولاد امام حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السَّلام

بدان که جمعی از نسبانه و علما فرمودند: که اولاد سید الشهداء علیه السَّلام ده نفر بودند، و شش نفر مرد از آن و چهار زن بودند.

اما از جمله مردان: ۱- علی اکبر شهید در کربلا با پدر، و اسم مادرش آمنه بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود الثقفی، و به گمان شیخ مفید (۲) همین امام زین العابدین علیه السَّلام، مادرش شاه زنان بنت کسرا یزدجرد، و عقب از همین حضرت می باشد، این اکبریت خلاف مشهور در فن انساب و مغازی و نبذی از صحاح حدیث می باشد.

۲- علی اوسط، و او امام زین العابدین و سید الساجدین علیه السَّلام، از همین عقب ائمه و غیر ائمه می باشند، و اسم مادرش در آن خلاف کردند، نزد جریر طبری

ص: ۱۸۰

۱- (۱) تذکره سبط ابن جوزی ص ۲۱۱.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۵.

غزاله، نزد مبرّد سلافه (۱)، به هردو صورت دختر کسرا بود، نزد جمعی از خاصّه و عامّه شاه زنان بنت کسرا یزدجرد بن شهريار بن پرويز سلاطين ايران باشند، نزد ديگر شهربانويه.

در عمده الطالب و در ارشاد شيخ مفيد و غير اينها از ابن مغازلي و سير روايت کردند: که حارث (۲) بن جابر جعفي را حضرت امير المؤمنين عليه السلام از مشرق فرستاده بود، فإنّ الحارث بعث إلى أمير المؤمنين عليه السلام ابنتی یزدجرد بن شهريار، فأخذهما و أعطى أحدهما على ابنة الحسين، و هي شاه زنان، فأولدها زين العابدين عليه السلام، و أعطى الاخرى لمحمّد بن أبي بكر، فأولد منها القاسم، فكان على و القاسم ابنا خاله (۳).

پس حارث دو دختر یزدجرد بن شهريار نزد حضرت امير عليه السلام فرستاد، و آن حضرت شاه زنان را به عقد امام حسين عليه السلام در آورد، و سيد الساجدين عليه السلام پيدا شد، و دختر ديگر را به محمد ابو بكر داد، پس قاسم پيدا شد، و اين هردو باهم پسر خاله اند. و همين در بحار از كليني نقل کرده (۴).

اشكال: مشهور است که به فتح عمر اين دو دختر به دست آمدند، و عمر يکي را به حسين عليه السلام، و ديگر به ابن عمر يا محمد ابو بكر داد، پس اينها اگر امام ظالم يا ظلمه بودند، پس تصرف شهربانو براي امام حق چگونه جايز باشد؟

جواب: علماء اين ملت گفته اند، و ما به غير آن می گوئيم، که در شريعت مقرر است که اگر به غير اذن امام قتال کنند، و همه آنچه به غارت آورده کل آن مال

ص: ۱۸۱

۱- (۱) عمده الطالب ص ۲۳۵ از طبري و مبرّد.

۲- (۲) در عمده: حرith.

۳- (۳) عمده الطالب ص ۲۳۵ و ارشاد شيخ مفيد ۲: ۱۳۷.

۴- (۴) اصول کافی ۱: ۴۶۶.

مال امام زمان می باشد، و اینها به غیر اذن و لا اشاره امام زمان که علی علیه السّلام فی الواقع بود قتال کردند، یا به اذن و اشاره او، و بر اوّل حقّ خود به اهل حق رسید، و بر ثانی که قتال بلا اذن باشد حلال، چه خمس اهل بیت هم در آن بود، پس به خمس شهربانو آمده، به هردو تقدیر اشکال ندارد.

و بالفرض که غیر این دو صورت باشد، پس در آن وقت هم آنچه به اهل بیت به صورت غلام و کنیز داده شد، آن حضرت چه از عمر یا از حارث گرفته رق شده، و بعد آن آزادش کرد، و بعد آن به اختیار او نکاح با او کرد، باز هم اشکال ندارد، تبصّر.

۳- پسر سوّم علی اصغر بود، و او هم در کربلا با پدر خود امام حسین علیه السّلام شهید شد، و اسم مادرش به روایت شیخ مفید (۱) لیلا بنت ابی مرّه بن عمرو بن مسعود الثقفی می باشد.

۴- جعفر، او عقب ندارد، چه وفات او در زمان پدرش سید الشهداء علیه السّلام شد، و اسم مادرش سلافه قضاعیه می باشد.

۵- عبد الله رضیع، بر دست پدر در کربلا به سهم حرمه کاهلی شهید شد، و اسم مادرش به روایتی رباب می باشد.

۶- محمّد، در تذکره الخواص آورده که او هم با پدر خود شهید شد (۲).

اما دختران آن حضرت چهار بودند: ۱- زینب، به روایت ابن طلحه (۳).

۲- فاطمه، و مادرش امّ إسحاق بنت طلحه بن عبد الله (۴) تیمیه می باشد. ۳- امّ

ص: ۱۸۲

---

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۳۵.

۲- (۲) تذکره الخواص ص ۲۷۷.

۳- (۳) مطالب السّؤل ابن طلحه ۲: ۶۹.

۴- (۴) در تذکره: عبید الله.

عبد الله ۴- سکینه، و اسم مادرش رباب بنت امرء القیس بن عدی کلبيه معديه می باشد، و همین مادر عبد الله می باشد نزد اهل انساب بالاتفاق.

و بالجمله همه این دخترها بعد سید الشهداء علیه السلام زنده موجود بودند، و از شوهرهای خود اولاد دارند. اما سکینه متعدّد شوهر کرد، اول مصعب بن زبیر و از او دختری ماند فاطمه نام، پس او کشته شد، پس از او عبد الله بن عثمان بن حکیم بن حزام، پس ولدی از او عثمان نام شد، پس از او اصبح بن عبد العزیز، و در ایام هشام بن عبد الملک مرد.

تنبيه: ولادت سید الشهداء علیه السلام در مدینه سوّم یا پنجم شعبان یا نصف شعبان در سنه چهارم هجرت و آخر ربیع اول سنه سوّم هجرت به قول شهید در دروس (۱)، یا سیزدهم ماه رمضان، و شهادت در سنه شصت و یک از هجرت به روز عاشورا محرم روز جمعه یا شنبه، و مدفون در موضع کربلا- جای شهادت که الحال محلّ زیارت همان جا می باشد، و در ایام عمر شریف و یوم ولادت و اسماء ازواج مطّهرات نیز خلاف است.

### فصل: در عدد و اسماء اولاد سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام

در عدد و اسماء اولاد سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام

بدان که نزد جمعی منهم ابن طلحه (۲) اولاد آن حضرت کل به غیر اثاث نه نفر بودند: ۱- ابو جعفر امام محمّد باقر علیه السلام. ۲- زید شهید بکوفه. ۳- عبد الله.

۴- عبید الله. ۵- حسن. ۶- حسین. ۷- علی. ۸- عمر. ۹- علی.

در تذکره الخواص (۳) زنان و مردان هفده آورده: ۱- الحسن. ۲- الحسین الأكبر.

ص: ۱۸۳

۱- (۱) دروس شهید اول ۲: ۸.

۲- (۲) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۹۸.

۳- (۳) تذکره الخواص ص ۳۳۲.



۳- أبو جعفر امام محمد باقر عليه السلام. ۴- عبد الله، و اسم مادر اینها امّ عبد الله بنت امام حسن مجتبی علیه السلام می باشد. ۵- عمر. ۶- زید مقتول. ۷- علی. ۸- خدیجه، و مادر اینها امّ ولد می باشد. ۹- حسین الأصغر. ۱۰- امّ علی معروفه به تغلیبه، و مادر اینها امّ ولد می باشد. ۱۱- کلثوم. ۱۲- سلیمان. ۱۳- ملیکه، و مادر اینها امّ ولد می باشد. ۱۴- قاسم. ۱۵- امّ الحسن. ۱۶- امّ البنین. ۱۷- فاطمه، و از مادرهای متعدده امّهات الاولاد می باشند.

در ارشاد پانزده ذکر کرده: أبو جعفر امام محمد باقر علیه السلام، امّا مادرش امّ عبد الله نامش فاطمه دختر حضرت امام حسن علیه السلام می باشد. و عبد الله، و حسن، و حسین، امّا مادر اینها امّ ولد می باشد، و زید، و عمر، امّا مادر اینها هم امّ ولد می باشد، و حسین اصغر، و عبد الرحمن، و سلیمان، امّا مادر اینها امّ ولد می باشد، و علی اصغر، همه این پسرانش می باشد. و خدیجه، امّا مادر اینها امّ ولد می باشد، و محمد اصغر، و فاطمه، و علی، و امّ کلثوم، امّا مادر اینها نیز امّ ولد می باشد (۱).

تنبيه: ولادت امام علی زین العابدین علیه السلام در مدینه قبل از شهادت جدّش حضرت امیر علیه السلام دو سال در سنه سی و هشت هجری می باشد.

امّا وفاتش در سنه پنجاه و نه از هجرت به زهر ولید بن عبد الملک به قول کفعمی و اکثر، و به قولی به زهر هشام بن عبد الملک، و در جنت البقیع نزد جدّه خود فاطمه بنت اسد و عمّ خود حضرت امام حسن علیه السلام و عمّ رسول صلی الله علیه و اله عباس بن عبد المطلب در یک گنبد مدفون می باشند.

اشکال: زید بن علی آیا خروج بلا اذن امام جعفر صادق علیه السلام کرده، بل به

ص: ۱۸۴

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۵۵.

برادر خود حضرت باقر علیه السلام و به حضرت صادق علیه السلام حاسد هم می گفت و بلا اذن او برآمده و آخر کشته شد.

جواب اول: همه ائمه زاده به غیر ائمه هدی علیهم السلام نه حجت اند و نه معصوم، پس غیر معصوم جایز الخطایا می باشد، و ما را غرض اثبات انتساب اینها تا ائمه است نه غیر آن.

ثانی: آنچه از امام زاده ها خطایا و معاصی صادر شدند او مفوض الی آبائهم است، و صورت تعرض بر اینها به سبب آیات قرآنی و احادیث نبویه و ائمه به طرق خاصه و عامه نمی باشد، مع ذلك تأویل آنها اگر ممکن باشد مأول، و إلا سکوت لازم بر ما کافه مکلفین است. امّا در باب شهادت او اخبار وارد است که حضرت صادق علیه السلام به سمع آن آب از چشمش برآمد، بل در بعض آن رحم الله عمی فرمود (۱)، و برای ما همین قدر بس است.

### فصل: در اولاد حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام

در اولاد حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام

بدان که ابن طلحه گفته: سه پسر و یک دختر داشت (۲).

در تذکره الخواص شش گفته: ۱- ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام.

۲- عبد الله، و مادر اینها ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابو بکر می باشد.

۳- ابراهیم، و مادرش ام حکیم بنت اسد بن المغیره بن الأخنس بن شریق می باشد. ۴- علی. ۵- زینب، و مادر اینها ام ولد می باشد. ۶- ام سلمه، مادرش ام ولد و نسل و عقب او از اولاد صادق علیه السلام می باشد (۳).

ص: ۱۸۵

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۷۱-۱۷۳.

۲- (۲) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۰۶.

۳- (۳) تذکره الخواص ص ۳۴۱.

نزد شیخ مفید هفت اولاد می باشند، و او عید الله را زیاد کرده (۱).

تنبيه: ولادت حضرت امام محمد باقر عليه السلام در مدینه طیبه یوم دوشنبه سوم صفر سنه پنجاه و هفت از هجرت.

و سبب وفاتش به قولی به زهر عبد الملک بن مروان در یک صد و چهارده، و به قولی یک صد و هفده، به روز شنبه هفتم ذی الحجه، و به روایت شهید (۲) سنه شانزده و یک صد بوده، و این را جابر انصاری دیده و سلام پیغمبر به امام محمد باقر علیه السلام رسانیده، و مدفون در جنت البقیع نزد جدّه و عمّ خود امام حسن و پدر خود زین العابدین علیهم السلام می باشد.

### فصل: در عدد و اسماء اولاد حضرت امام صادق علیه السلام

در عدد و اسماء اولاد حضرت امام صادق علیه السلام

بدان که نزد ابن طلحه اولاد آن حضرت کل هفت نفر، و شش از آن پسر، و یکی دختر می باشد (۳).

و نزد نسیره جوزی (۴) و شیخ مفید ده اولاد از پسر و دختر داشت: ۱- اکبر اولادش اسماعیل اعرج و معروف به افطح. ۲- عبد الله. ۳- امّ فروه، و مادر اینها فاطمه دختر حسین الأ- ثرم بن حسن بن علی بن ابی طالب می باشد. ۴- امام موسی کاظم علیه السلام. ۵- إسحاق. ۶- محمد معروف به دیباج به جهت حسن صورت او می باشد، و مادر اینها امّ ولد می باشد. ۷- عباس. ۸- علی. ۹- اسماء.

ص: ۱۸۶

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۷۶.

۲- (۲) دروس شهید اول ۲: ۱۲.

۳- (۳) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۱۷.

۴- (۴) تذکره الخواص ص ۳۴۶-۳۴۷.

۱۰-فاطمه و مادرهای اینها امهات متعدده می باشند (۱).

و واقدی هم همین ثبت کرده (۲).

و مروی است که حضرت صادق علیه السلام اسماعیل را بسیار دوست از همه اولاد داشت، و به موت او نهایت به جزع و فرح آمد حتّی به موت او مدّتی اعتزال اختیار کرده بود (۳).

تنبیه: اما همه اینها نوشته اند که نسل آن حضرت از محمّد و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام باقی مانده.

تنبیه: ولادت آن حضرت در مدینه به سنه هشتاد و سه، و به قول ابن طلحه (۴) در سنه هشتاد شده، و در سؤال در سنه چهل و چهار و یک صد.

و به روایتی به زهر منصور دوانقی به دار البقا منتقل گردیده، و در جنت البقیع نزد عمّ و جدّ خود امام حسن و زین العابدین و محمّد باقر علیهم السلام مدفون گردیده.

شیخ مفید فرموده: که مادرش امّ فروه فاطمه نام دختر قاسم پسر محمّد پسر ابو بکر می باشد (۵).

در دروس فرموده: ولادت حضرت صادق علیه السلام در مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الأوّل در سنه هشتاد و سه، و وفات او به قولی نصف رجب روز دوشنبه در سنه یک صد و چهل و هشت حاصل شده (۶).

ص: ۱۸۷

---

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۰۹.

۲- (۲) عمده الطالب ص ۲۳۹.

۳- (۳) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۰۹.

۴- (۴) مطالب السؤل ۲: ۱۱۰.

۵- (۵) ارشاد شیخ مفید ۲: ۱۷۶.

۶- (۶) دروس شهید اوّل ۲: ۱۲.

اشکال: حضرت جعفر علیه السلام چرا خاص به صادق ملقب گردید؟ و حال آن که همه آنها صادق به وجود عصمت و طهارت اند.

جواب: از احقر العباد آن که چون در عهد آن جناب هارون رشید غیر او چهار امام کذاب را به جعل مقابل آن حضرت مقزّر کرده بود، لهذا امام جعفر علیه السلام به امام صادق ملقب از ابتدا و مشهور با اینها برای همین من الله بر السنة خواص و عوام گردید، اگرچه در حدیث علت دیگر ذکر شده (۱)، و لکن این جواب بلا معارضه معقول و انساب و اقوامی باشد.

### فصل: در عدد و اسماء اولاد ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام

در عدد و اسماء اولاد ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام

بدان که ابن طلحه گفته: سی و هشت اولاد بودند، اما ذکور آنها بیست نفرند:

۱- علی معروف به امام رضا علیه السلام. ۲- زید. ۳- ابراهیم. ۴- عقیل. ۵- هارون.

۶- حسن. ۷- حسین. ۸- عبد الله. ۹- اسماعیل. ۱۰- عبید الله. ۱۱- عمر.

۱۲- احمد. ۱۳- جعفر. ۱۴- یحیی. ۱۵- اسحاق. ۱۶- عباس. ۱۷- حمزه.

۱۸- عبد الرحمن. ۱۹- قاسم. ۲۰- جعفر اصغر. و بعضی بجای عمر محمد را شمرده اند.

اما بنات پس آنها هفده اند: ۱- خدیجه. ۲- امّ فروه. ۳- اسماء. ۴- فاطمه.

۵- فاطمه دیگر، و نبیره جوزی گفته چهار فاطمه ان (۲) د. ۶- امّ کلثوم. ۷- امّ کلثوم دیگر. ۸- آمنه. ۹- زینب. ۱۰- امّ عبد الله. ۱۱-

زینب صغری. ۱۲- امّ القاسم.

۱۳- حکیمه. ۱۴- اسماء صغری. ۱۵- محموده. ۱۶- امامه. ۱۷- میمونه (۳).

ص: ۱۸۸

۱- (۱) در مقابل جعفر کذاب.

۲- (۲) تذکره الخواص ص ۳۵۱.

۳- (۳) مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۲۵-۱۲۶.

در ارشاد آورده: حضرت علی رضا علیه السلام و ابراهیم و عباس و قاسم، و مادرهای اینها امهات اولادند، و اسماعیل و جعفر و هارون و حسن، و مادر اینها امهات ولد است، و احمد و محمد و حمزه، و مادر اینها ام ولد است، و عبد الله، و اسحاق و عبید الله و زید و حسن و فضل و حسین و سلیمان، و مادرهای اینها امهات اولاد متعدده اند، و فاطمه صغری، و ام کلثوم، و ام جعفر، و لبابه، و زینب، و خدیجه، و علیه، و آمنه، و حسنه، و بریهه، و عایشه، و ام سلمه، و میمونه، و ام کلثوم، و مادرهای اینها امهات اولاد متعدده اند (۱).

نبیره جوزی از چهل و دو تا سه شمرده: علی بن موسی الرضا علیه السلام، و ابراهیم، و عقیل، و هارون، و حسن، و عبد الله، و عبید الله، و اسماعیل، و عمر، و احمد، و جعفر، و یحیی، و اسحاق، و عباس، و حمزه، و عبد الرحمن، و قاسم، و جعفر اصغر، و محمد، و خدیجه، و ام فروه، و أسماء، و علیه، و فاطمه الکبری، و فاطمه الصغری، و فاطمه الوسطی، و فاطمه اخی، و ام کلثوم، و آمنه، و زینب، و ام عبد الله، و زینب الصغری، و ام القاسم، و حکیمه، و أسماء صغری، و محموده، و امامه، و میمونه، همه اینها از امهات الاولاد متعدده می باشند (۲).

اما مادر حضرت کاظم علیه السلام به قولی حمیده بربریه، نزد بعضی اندلسیه.

و ولادت در ابواء که ما بین مکه شریفه و مدینه قریه می باشد، به روز یک شنبه در هفتم صفر سنه یک صد و بیست و هشت یا نه حاصل شده.

و شهادت او به زهر هارون در قید خانه سندی بن شاهک غلام هارون بیست و پنجم رجب سنه یک صد و هشتاد و سه، و به روایتی روز جمعه ششم یا پنجم رجب به سنه یک صد و هشتاد و یک حاصل شده، و در کاظمین به مقبره قریش

ص: ۱۸۹

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۴۴.

۲- (۲) تذکره الخواص ص ۳۵۱.

که الآن قبر شریفش مزار زائران می باشد مدفون گردیده.

### فصل: در عدد و اسماء اولاد حضرت أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام

در عدد و اسماء اولاد حضرت أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام

بدان که جماعتی منهم ابن جوزی در صفوه، و نبیره او در تذکره خواص الأئمه، و ابن طلحه در مطالب، پنج اولاد از حضرت رضا علیه السلام چهار مرد و یکی زن شمرده اند: ۱- ابو جعفر حضرت امام محمد تقی علیه السلام. ۲- ابو محمد الحسن.

۳- جعفر. ۴- ابراهیم. ۵- حسین. ۶- عائشه (۱).

در ارشاد فرمود: که از حضرت رضا علیه السلام ما نمی دانیم که ولدی به غیر امام محمد تقی، و نسلی از غیر حضرت تقی علیه السلام باقی مانده باشد (۲).

در عمده الطالب گفته: و عقب و ذریه حضرت رضا علیه السلام (۳) از دو کس باقی مانده، از امام هادی نقی علیه السلام، و موسی المبرقع پسر امام محمد تقی علیه السلام (۴).

و مراد از هادی امام علی نقی علیه السلام می باشد، همین مجمع علیه نسبه و محدثین خاصه و عامه می باشد، و خلاف این اختلاق محض باطل، و اگر کسی بگوید که امام محمد تقی علیه السلام عقبی غیر امام علی نقی دیگر اولادی نداشت، یا ابن طلحه نقی اولاد غیر امام علی نقی علیه السلام کرده، او کذاب و افتراء باطل محض می باشد، و کتاب او مطالب السؤل موجود است از آن برآر (۵).

ص: ۱۹۰

۱- (۱) تذکره الخواص ص ۳۵۸، مطالب السؤل ابن طلحه ۲: ۱۳۷.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۷۱.

۳- (۳) در عمده: از حضرت امام جواد علیه السلام.

۴- (۴) عمده الطالب ص ۲۴۲.

۵- (۵) مطالب السؤل ۲: ۱۴۲.

و ولادت آن حضرت در مدینه به سنه یک صد و چهل و چهار، و به قول ابن طلحه یازدهم ذی الحجّه سنه یک صد و پنجاه و سه (۱).

اما وفاتش به طوس مدفون به زمین سناباد، که الآن آن را مشهد مقدّس می گویند، و آن را اوّل کسی که تیار کرده سلطان خدا بنده ترک بود علی قول، و به زهر مأمون الرشید عند الامامیه در صفر به سنه دو صد و سه شهید شد.

در دروس فرمود: که اسم مادرش امّ البنین امّ الولد می باشد، ولادتش در مدینه طیبه در سنه یک صد و چهل و چهار می باشد، و به قولی روز پنجشنبه یازدهم ذی القعدة می باشد. و وفاتش در صفر در ملک طوس به سنه دو صد و سه، و قبرش در سناباد که إلى الآن مشهد مقدّس مزار زائران دنیا می باشد (۲).

سؤال: مردم گمان دارند که آن حضرت ملقب به رضا برای آن گردید چه به ولایت عهد مأمون الرشید رضا دادند، و چگونه رضا به ولایت ظالمی فاجری آن حضرت داد؟

جواب: به وجوه گفته اند:

اوّل: چون که مأمون به مصلحتی عهد خلافت خود به آن حضرت تفویض نمود، و کرها آن حضرت در قبول آن رضا دادند.

ثانی: آن که آن حضرت طوعا و لایت مأمون قبول نمود و رضا به آن دادند تا حجّت بر او و بر امثال او از خلف و سلف باشد.

ثالث: اگر از جائری غاصب منصب خود و منصب آبائی خود به اصرار و الحاح او به دست آید حقّ خودش به دست او آمده، در این قدحی نیست، بل در آن مدح است که از ظالم باطل حقّ به اهل حق رسیده.

ص: ۱۹۱

---

۱- (۱) مطالب السؤل ۲: ۱۲۸.

۲- (۲) دروس شهید اوّل ۲: ۱۴.



رابع: چون که آن حضرت از قضا و قدر سوانح عمری خود اطلاع یافته به آن تسلیم در رضا داد، لهذا به رضا ملقب گردیده، و همین در خبری آمده، و در این بالجمله اشکالی می باشد.

اشکال: علماء أنساب و سیر و رجال و تواریخ، همه اولاد و احفاد حضرت رضا علیه السّلام را تا مهدی آخر الزمان اولاد و آل رضا می گویند، و حال آن که آن حضرت را غیر از امام محمد تقی علیه السّلام ولدی دیگر باقی نمانده بود، پس تخصیص احفاد و ذرّیه رضا علیه السّلام را به اولاد رضا که مفادش ابناء بلا فصل باشد تخصیص بلا مخصّص باشد.

جواب اوّل: حضرت رسول صلی الله علیه و اله را غیر فاطمه اولادی صلی بلا فصل باقی نماند، و ایضا ائمه هدی و احفاد و ذرّیه علی را علوی، و اولاد ائمه اطهار علیهم السّلام را اولاد حسین علیه السّلام می نامند، و حال آن که به غیر سجاد او را ولدی دیگر باقی نمانده، پس جوابکم فی هذا جوابنا.

جواب ثانی: چون که به حضرت رضا علیه السّلام ریاست دین و دنیا معاً جمع شده، و معروف در کافه ملل و نحل و سلاطین آن حضرت گردیده بود، پس به سوی بزرگ اعیان و سلاطین اولاد و احفاد و نسل و اقوام او را به آل و عترت و ذرّیه و قرابه اسناد می کنند.

جواب ثالث: چون که طایفه ای ختم امامت تا موسی کاظم علیه السّلام، و طایفه ای ختم امامت تا حضرت رضا علیه السّلام می دانستند، و هم اولاد و احفاد و ذرّیه آن حضرت را به اولاد رضا نامیدند، تا القاء شبه در ضعفاء نمایند که مانند جدّش ابتر یعنی مقطوع النسل و خلافت را منقطع و مشهور نسازند، نزد بعضی همه این وجوه محتمل اند.

در اولاد امجاد ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام

ولادت آن حضرت در مدینه طیبه لیله الجمعه نهم ماه رمضان، و به قولی دهم ماه رجب المرجب، در سنه یک صد و نود و پنج می باشد.

اما وفاتش به قول جمعی منجم شیخ مفید (۱) به زهر معتصم عباسی، و مزارش نزد جدش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام در بغداد الآن معروف به کاظمین در آخر ذی القعدة می باشد، نزد بعضی یوم سه شنبه یازدهم ذی القعدة سنه دو صد و بیست می باشد.

و اسم مادرش حضرت سکینه به روایت نبیره جوزی (۲). اما به روایت شیخ مفید سبیکه نوییه بود (۳). و در دروس شهید (۴)، و مطالب السؤل اسم مادرش خیزران باشد (۵).

و به جای پدر خود برخلاف از عمر هفت تا ده ساله نشست، و آن حضرت بیست و پنج سال عمر کرد.

اشکال: چگونه طفل صغیر به حال صباوت بر اعظم مسند خلافت جلوس، و کار خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و اله را انجام دهد، و کفیل شریعت و مقتدای کافه امت در همه امور دین و دنیا شده تواند؟

جواب: به طوری که یحیی بن زکریا در صباوت و عیسی علیه السلام در مهد مادر نبی

ص: ۱۹۳

۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۵.

۲- (۲) تذکره الخواص ص ۳۵۹.

۳- (۳) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۷۳.

۴- (۴) دروس شهید اول ۲: ۱۴.

۵- (۵) مطالب السؤل ۲: ۱۴۰.

و کفیل خلق گردیدند، جوابکم جوابنا.

جواب ثانی: حجج الله از انبیاء و اوصیاء به خرق عادت که عبارت از اعجاز باشد نبی و خلیفه و کفیل شده می توانند در صیابت، چه در آنها کمالات صوری و معنوی دفعتا می آفرینند، چنان چه در آدم دفعتا علم ضروری آفریده امر نمود ب یا آدَمُ أَنْبِئَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ (۱) لهذا یحیی و عیسی علیهما السّلام در صیابت نبی، و محمّد تقی و مهدی آخر الزمان علیهما السّلام در حال صیابت خلفاء الله گردیدند، و اینها به خلاف امم می باشند.

اما اولادش، بدان که نزد شیخ مفید (۲)، و در کشف الغمّه (۳)، و خواصّ الامّه (۴)، و صفوه الصفوه، بل مجمع علیه نشابه می باشد که آن حضرت به غیر دو پسر و دو دختر باقی نگذاشت: ۱- حضرت جواد امام محمّد تقی علیه السّلام. ۲- موسی المبرقع رئیس بلده قم. ۳- فاطمه. ۴- امامه. پس به غیر این چهار نفر اولادی آن حضرت را بعد او باقی نمانده، و عقب آن حضرت از هر دو پسر می باشد (۵).

در ارشاد شیخ مفید، و کشف الغمّه اربلی فرمودند که: خلف بعده من الولد علیا ابنه امام الهادی علیه السّلام، و موسی المبرقع، و فاطمه و امامه ابنتیه، و لم یخلف ذکرا غیر من سمیناه (۶).

در اعلام الوری طبرسی، و در فصول المهمّه ابن فورک مالکی، بعد ذکر

ص: ۱۹۴

۱- (۱) سورة بقره: ۳۳.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۵.

۳- (۳) کشف الغمّه ۲: ۳۶۲.

۴- (۴) خواصّ الامّه ص ۳۵۹.

۵- (۵) عمده الطالب ص ۲۴۲.

۶- (۶) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۵، کشف الغمّه ۲: ۳۶۲.

عبارت عربیه بالا زیاد این قدر فرمودند: اما عقب از هردو صاحب زاده دارد (۱).

اما عقب امام علی النقی علیه السلام از جعفر ثانی، و حضرت موسی المبرقع از احمد بن موسی بلاخلاف و لا نکیر می باشد.

از نفحات العنبریه فی آل خیر البریه بعض معاصرین نقل فرمودند در باب امام محمد تقی علیه السلام: و اولد من الذکور محمدا و علیا و موسی المبرقع و الحسین (۲)، و من الاناث حکیمه و بریهه و امامه. اما محمد و الحسین ابناء التقی فلا أعرف لهما عقبا. و امیا موسی فلبس السواد و اختصّ بخدمه المتوکّل مع تحامل المتوکّل علی علی امیر المؤمنین علیه السلام و اولاده، و اولاده اربعه: محمد و أحمد امهما ام ولد، و إسحاق و جعفر. اما محمد فلا اعرف له عقبا.

و اما أحمد فأعقب، فمن ولده: أبو علی المبرقع محمد بن أحمد بن موسی بن التقی، مات بقم بضم القاف و سکون المیم مدینه من مدائن فارس، و من ولده:

یحیی بن أحمد بن أبی علی المبرقع، کان کریمًا واسع الجاه و المسکنه.

و اما إسحاق بن موسی بن التقی، فلا أعرف حاله أيضا.

و اما جعفر بن موسی بن التقی، فعقبه فی قاشان بفتح القاف و الشین المعجمه و نون بعد الألف (۳). انتهى.

خلاصه کلام: آن که امام محمد تقی علیه السلام را هفت اولاد باقی مانده بود. اما ذکور از او محمد و علی و موسی و حسین می باشد. و اما از اناث پس از او حکیمه خاتون و بریهه و امامه می باشد.

ص: ۱۹۵

---

۱- (۱) اعلام الوری طبرسی ص ۳۳۸، فصول المهمه ابن فورک ص ۲۷۶.

۲- (۲) در نفحه: حسن.

۳- (۳) النفحه العنبریه ص ۶۶-۶۷.

اما از محمد و حسين كه اولاد حضرت تقى مى باشند من اولاد اينها را نمى دانم، يعنى عقبى از اينها باقى مانده نمى دانم.

اما موسى المبرقع او اختصاص به متوكل ظالم بر آل على يافت، چه او را از مدينه طيبه از خواص خود گردانيد، چون كه سلاطين بنى العباى لباس خود را سياه لازم ساخته بودند موسى هم را لباس سياه پوشانيد.

اما اولاد موسى المبرقع، پس او چهار پسر داشت: محمد و احمد و مادر اينها ام ولد بود، و اسحاق و جعفر. اما محمد پس او عقبى ندارد.

اما احمد بن موسى، پس عقب او از ابو على مبرقع محمد بن احمد بن موسى المبرقع بن الامام محمد تقى مى باشد، و در بلده قم كه از شهرهاى ملك فارس باشد احمد فوت شده.

و از اولاد احمد: يحيى بن احمد بن ابو على المبرقع، مرد كريمى وسيع الجاه رفيع المسكن، در قم معروف و مشهور بود.

اما اسحاق بن موسى بن تقى، عقبى همچنان براى او نمى دانم.

اما جعفر بن موسى بن تقى، پس عقب او در شهر كاشان مى باشد.

در خواص الامه نبيره جوزى مى گويد: و له الهادى، يعنى للامام محمد التقى اولاد مشهور منهم الامام المهدي، يعنى امام على النقى مرادش مى باشد (۱).

در مجالس المؤمنين قاضى فرموده: اما رضويه، پس نسب شريف سادات عظام رضويه مشهد مقدس منور، و سادات رضويه قم، مجموع به ابي عبد الله احمد نقيب قم بن محمد الأعرج بن احمد بن موسى المبرقع بن الامام محمد التقى عليه السلام منتهى مى شود.

ص: ۱۹۶

و سید نقیب امیر شمس الدین محمد به سیزده واسطه به ابی عبد الله احمد نقیب قم می رسد، در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از مدینه قم به مشهد مقدس منور آمده، و میرزا ابو طالب از اولاد امجاد اوست، و مدتی بنابر تفویض پادشاه مغفور به حکومت ولایت تبریز اشتغال داشت، و الحال فرزندان و برادرزادگان در مشهد مقدس رضوی با غایت حشمت و شوکت ساکن اند (۱).

و جمعی از اهل خبره معاصرین می گویند: که الی حین در نواحی بنگاله و هند جماعتی از سادات رضویه نوابان و راجگان دوریر زادگان موجودند، و وزیر سلطان لکهنو معتمد الدوله آقا سید علی در عوام معروف به آقا میر از سادات رضویه احمد پوره کشمیری بود، و اولاد و احفادش الی حین در نواحی لکهنو و کانپور به نوابی معروفند.

در عمده الطالب احمد مهنا نسابی در اولاد امام محمد تقی علیه السلام آورده:

و أعقب من أحمد بن موسى المبرقع وحده، فأعقب أحمد بن موسى المبرقع من محمد الأعرج وحده، و البقیه فی ولده لابنه أبی عبد الله أحمد نقیب بلده قم (۲).

انتهی.

یعنی: عقب و اولاد امام محمد تقی علیه السلام از احمد بن موسی المبرقع فقط می باشد نه از اولاد دیگر، و عقب احمد بن موسی المبرقع از سید محمد اعرج تنها می باشد، و بقیه ذریه او از پسرش ابو عبد الله نقیب بلده قم می باشد.

در زبر الأنساب آورده: و عقب الرضا علیه السلام من الامام محمد تقی علیه السلام، و من التقی الامام علی النقی علیهما السلام، و موسی المبرقع، و هم المعروفون فی العوالم.

أما عقب النقی علیه السلام من جعفر المعروف بالكذاب، و من الحسن العسکری علیه السلام،

ص: ۱۹۷

۱- (۱) مجالس المؤمنین قاضی شوشتری ۱: ۱۴۶.

۲- (۲) عمده الطالب ص ۲۴۴.

لا أولاد له غير الامام المهدي عليه السلام، تقول الشيعة: هو الامام المهدي الموعود المبشر بظهوره في آخر الزمان.

و أما المبرقع، فما بقي له إلا ولدان: ١- محمد. ٢- أحمد. و أما في بقیه عقب محمد قولان، مختار الدينوري وحده أن بنی الخشاب من ولده، و الأكثر علی خلافه. و أما بقیه ذریه التقی علیه السلام کلهم من أحمد بن موسی المبرقع، و علیه أجمع النسابون، و کل من بعد الرضا من التقی و النقی و العسکری علیهم السلام و ذریتهم یقال لهم کلهم: أولاد الرضویه لعلو شأنه و شهره مکانه (١) انتهى.

خلاصه: آن که عقب حضرت امام رضا علیه السلام از امام تقی علیه السلام، و از امام محمد تقی امام علی النقی علیهما السلام و موسی المبرقع است.

امّا از امام علی النقی علیه السلام از جعفر کذاب عقب او باقی است، و از پسر دیگر نقی حسن عسکری علیهما السلام، و از عسکری علیه السلام غیر مهدی آخر الزمان علیه السلام ولدی دیگر باقی نمانده، بل غیر مهدی نه زائیده، و همین امام مهدی موعود و مبشر به ظهور او در آخر الزمان نزد امامیه می باشد.

و امّا المبرقع، پس بقیه او نمانده مگر دو پسرش یکی محمد، دیگر احمد، و در بقیه عقب محمد بن المبرقع نسیابه دو قول دارند، مزعوم ابو حرب دینوری فقط بنی الخشاب از اولاد محمدند، این غلط است چه او عقبی و ولدی نداشت، و اکثر اهل انساب برخلاف دینوری اند (٢)، و امّا بقیه ذریه تقی علیه السلام کلاً از احمد بن المبرقع اند، و همین مجمع علیه نسابین می باشد.

پس خود حضرات ائمه تقی و نقی و عسکری علیهم السلام و ذریه اینها را رضویه می گویند، به جهت علو شأن رضا و رفعت و شهرت مکان او در کافه انواع فرقات

ص: ١٩٨

١- (١) زبر الأنساب عبد الرحمن اصفهانی، در دسترس این جانب نمی باشد.

٢- (٢) عمده الطالب ابن عنبه ص ٢٤٤.

تنبيه: اجماع همه اعلام و ائمه انساب خاصه و عامه، چون ابی مخنف بن لوط خزاعی در كنز، و سید مرتضی رازی در سلسله الذهب، و اصفهانی در زبر، و در صفوه الصفوه ابن جوزی، و در تحرير الأنساب، و در خواص الامه (۱)، و در فصول المهمه (۲)، و در عمده الطالب (۳)، و در كتاب الأطياب (۴) ابو نصر بخاری، و صاحب نفحات عنبری (۵)، و در جواهر الأنساب عبیدلی، و در تذکره الأصفیاء، و در بحر الأنساب، و در ارشاد مفید، و در اعلام الوری طبرسی، و در كشف الغمیه اربلی، و در كتاب سلاله الأطهار، و در كتاب النجباء الأخیار، و مولانا المجلسی در بحار مجلّد یازده و دوازده، و در سماء العالم، و در كشكول شیخ بهائی، و در تذکره الأصفیاء، و در مجالس شوشتری، و غیرهم از اساطین اعلام و اراکین عظام متحد القول اند که اولاد و ذریه امام محمد تقی علیه السلام خصوصا مع اولاد حضرت امام علی النقی و حضرت عسکری علیهما السلام عموما اولاد در رضویه کل اند.

تبصره: نقل این جم غفیر به غیرخلاف از تواتر لفظی گذشته به حدّ شیاع رسیده، پس علم یقین قطعا از این حاصل شده، پس منکر از سادات رضویه و منقص و نافی آنها اجهل مکابر و منکر اجماعیات امت مع الاعتقاد مکذب ائمه و علما، ملعون و مع الجهل واجب التوبه است.

ص: ۱۹۹

- 
- ۱- (۱) شاید مراد تذکره الخواص سبط ابن جوزی باشد.
  - ۲- (۲) فصول المهمه تألیف ابن صباغ مالکی متوفای سنه (۸۵۵) می باشد.
  - ۳- (۳) به تحقیق این جانب چاپ و منتشر شده است.
  - ۴- (۴) شاید مراد همان کتاب سرّ السلسله العلویه ابو نصر بخاری باشد
  - ۵- (۵) همان کتاب النّفحة العنبریه فی أنساب خیر البریه، تألیف محمّد کاظم یمانی موسوی از اعلام قرن نهم هجری، این کتاب به تحقیق این جانب چاپ و منتشر گردیده.



تنبيه: اکثر اولاد رضويه در اقليم ايران منشور و مشهور می باشند، چه جدّ ایشان موسی مع اولاد خود محمّد اعرج و احمد نقیب قم در قم مدفون، و همه در یک گنبد إلی الآن زیارتگاه مؤمنان مزارشان در بلده طیبه قم (۱) می باشند.

و وفات موسی المبرقع در قم در سنه دو صد و نود و شش حاصل شده.

و دفن در مکان خود، و بر قبرش گنبدی تیار معروف و إلی حین مشهور می باشد.

و وفات ابو علی محمّد بن احمد بن موسی المبرقع بن امام محمّد بن علی الرضا در سنه سه صد و پانزده واقع شده، و دفن نزد جدّ خود مبرقع درون گنبد می باشد، و مجاورین در آنجا إلی حین می باشند، و حسین بن علی بن الحسین بن بابویه القمّی قریب العصر بودند.

### باب در مدح مجمل بلده طیبه قم حرسها الله تعالى

در مدح مجمل بلده طیبه قم حرسها الله تعالى

بدان که در مجالس المؤمنین آورده: که بلده قم شهری عظیم، و مدینه کریم است، از جمله بلادی است که همیشه دار المؤمنین بوده، و بسیاری از اکابر و افاضل و مجتهدان شیعه امامیه از آنجا برخواسته اند، و انتساب به این چنین بلدی از اقوا ادله صحت عقیده منسوب إلیه می باشد (۲). انتهى.

و در معجم البلدان و غیر آن مسطور است که بلده طیبه قم از مدائن مستحدثه اسلامیه می باشد، و اهالی آنجا همیشه شیعه امامیه بوده اند، و ابتدای بنای آن در سنه ثلاث و ثمانین در زمان عبد الملک بن مروان شده الخ (۳).

ص: ۲۰۰

---

۱- (۱) در خیابان آذر، محله چهل اختران معروف و مشهور است.

۲- (۲) مجالس المؤمنین ۸۲:۱.

۳- (۳) معجم البلدان یاقوت حموی ۴: ۳۹۷-۳۹۸.

در بحار السماء و العالم در تعریف بلدان روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: إنّما سمّی قم لأنّ أهله يجتمعون مع قائم آل محمّد عليه السّلام، و یقیمون معه و یتقیمون علیه و ینصرونه (۱).

یعنی: برای آن قم نامیده شده چه اهل قم مجتمع با قائم آل محمّد علیه السّلام می شوند، و اقامت و استقامت بر او و یاری به او می نمایند.

ایضا در بحار و مجالس روایت کردند که آن حضرت فرمود: إنّ للجنّه ثمانیه أبواب، و واحد منها لأهل قم، و هم خيار شیعتنا من بین سائر البلاد، خمّر الله تعالی و لایتنا فی طینتهم (۲).

یعنی: به تحقیق برای جنّت هشت دراند، و یکی از آنها خاصّ برای اهل قم می باشد، و باشندگان آن بلد برگزیده شیعیان مانند از همه بلاد، و خدا در طینت آنها ولایت ما آل محمّد علیهم السّلام را خمیر ساخته.

ایضا هر دو روایت کردند که آن حضرت فرمود: إنّ لله حرما و هو مکه، و إنّ للرسول حرما و هو المدینه، و لأمیر المؤمنین حرما و هو الکوفه، و إنّ لنا حرما و هو بلده قم (۳).

یعنی: به تحقیق برای خدا حرمی می باشد و آن مکه است، و به تحقیق برای رسول حرمی است و آن مدینه است، و برای حضرت امیر حرمی است و آن کوفه است، و برای ما حرمی است و آن بلده قم است.

در مجالس است: ألا- إنّ للجنّه ثمانیه أبواب، ثلاث منها إلی قم، و تقبض فیها امرأه من ولدی اسمها فاطمه بنت موسی، تدخل بشفاعتها شیعتی الجنّه

ص: ۲۰۱

۱- (۱) بحار الأنوار ۲۱۶:۶۰ ح ۳۸.

۲- (۲) بحار الأنوار ۲۱۶:۶۰ ح ۳۹.

۳- (۳) بحار الأنوار ۲۱۶:۶۰ ح ۴۱، مجالس المؤمنین ۱: ۸۳.

بأجمعهم (۱).

حضرت صادق علیه السلام فرمود: که آگاه باشید برای بهشت هشت دراند، سه از آن به سوی بلده قم یعنی برای اهل قم است، و در آن بلد قبض و دفن می شود زنی از اولاد من نامش فاطمه دختر موسی می باشد، داخل می شوند به شفاعت او شیعه من همه به جنت.

ایضا قاضی روایت کرده: إذا عمّت البلدان الفتن و البلیایا، فعلیکم بقم و حوالیها و نواحیها، فإنّ البلیایا مدفوع عنها (۲).

یعنی: وقتی که همه بلاد را فتنه و بلایا بگیرند، پس بر شما مؤمنین رجوع به قم واجب است و به حوالی و نواحی آن، چه بلایا مدفوع از بلده قم می باشند.

ایضا قاضی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده: للجنّه ثمانیه أبواب، فتلاّت منها إلى أهل قم، فطوبی لهم ثمّ طوبی لهم (۳).

برای جنت هشت دراند، سه از آن به سوی قم است، پس خوشا حال آنها، پس خوشا حال آنها.

ایضا قاضی روایت از سعد بن الأحزم کرده که آن حضرت فرمود: یا سعد من زارها فله الجنّه، أو هو من أهل الجنّه (۴).

یعنی: ای سعد هر که زیارت بلده قم (۵) نماید برای او بهشت باشد.

ایضا قاضی و در سماء و العالم مجلسی روایت کردند از حضرت امیر علیه السلام

ص: ۲۰۲

۱- (۱) مجالس المؤمنین ۸۳:۱.

۲- (۲) مجالس المؤمنین ۸۳:۱.

۳- (۳) مجالس المؤمنین ۸۳:۱.

۴- (۴) مجالس المؤمنین ۸۳:۱.

۵- (۵) ظاهرا مراد زیارت حضرت معصومه علیها السلام در بلده قم می باشد.

قال: سلام الله على أهل قم، ورحمه الله على أهل قم، سقى الله بلادهم الغيث، و تنزل عليهم البركات، فيبدل الله سيئاتهم حسنات، هم أهل ركوع و خشوع و سجود و قيام و صيام، هم الفقهاء العلماء الفهماء، هم أهل الدين و الولايه و العباده و حسن العاده، صلوات الله عليهم و رحمه الله و بركاته (١).

در بحار به جای اهل الدين آورده: هم أهل الدرايه و الروايه و حسن العباده (٢).

يعنى سلام خدا و رحمت تعالى باد بر اهل قم، آب پاشى نمايد خدا باران بلاد اهل قم را، و بر آنها برکتهای خود نازل می سازد، پس تبدیل گناهان ایشان به حسنات ایشان می نماید، و اهل قم اهل رکوع و سجود و قيام و صيام اند، آنها فقهاء علماء فهماء اهل دين و اهل ولايت و عبادت و نيک عادت، و اهل درايت و روايت و نيک عبادت می باشند.

در سماء و العالم روايت کرده: إن رسول الله صلى الله عليه و اله قال: لَمَّا اسرى به رأى إبليس باركا بهذه البقعه، فقال له صلى الله عليه و اله: قم يا ملعون، فسَمِّيت بذلك قم (٣).

حضرت رسول به شب معراج ابليس را ديد که دو زانو نشسته در بقعه زمين قم، پس پيغمبر صلى الله عليه و اله آن ملعون را فرمود: ای ملعون برخيز دور شو از اين بقعه، لهذا به قم ناميده شد.

اشكال: اين روايت منافی روايت اهل تواريخ است که قم از بلاد مستحدثه اسلام مجعول زمان عبد الملك مروان می باشد.

جواب: منافات ندارد، چه در اين روايت بهذه البقعه است نه هذه البلده، پس

ص: ٢٠٣

---

١- (١) مجالس المؤمنین ١: ٨٣-٨٤، بحار الأنوار ٦٠: ٢١٧ ح ٤٦.

٢- (٢) بحار الأنوار ٦٠: ٢١٧ ح ٤٦.

٣- (٣) بحار الأنوار ٦٠: ٢١٧ ح ٤٢.

آن حضرت صلی الله علیه و اله از بقعه زمین قم اخراج نموده که بعد آن بر آن بقعه بلده قم حادث شده.

ایضا مجلسی روایت کرده که حضرت صادق علیه السّلام فرمود: تربّه قم مقدّسه و أهلها منّا و نحن منهم، لا یریدهم أحد بسوء إلاّ عجلت عقوبته الخ (۱).

یعنی: خاک بلده قم پاک گردیده، و اهل آن از شیعیان ما آل محمدند، و ما ائمه آنها هستیم، احدی اراده بدی به آنها نمی کند مگر آن که خدا به عقوبت او تعجیل می نماید.

ایضا مجلسی روایت کرده آخرش این است: فإِنَّهُمْ یحاسبون فی حفرتهم، و یحشرون من حفرهم إلى الجنّة، ثمّ قال علیه السّلام: إنّ أهل قم مغفور لهم (۲).

یعنی: اهل قم را حساب در قبور کرده می شود، و به قیامت محشور گردیده از قبور برابر به جنت می روند، و اهل قم آمرزیده شده اند.

و مجلسی نقل روایات به طرق عامّه هم در مدح قم آورده (۳).

ایضا مروی است: لو لا القمّیون لضاع الدین (۴).

در روایت دیگر زائد است: فمن تعدّى بالقمّی لذاب كما ذاب الملح فی الماء (۵).

یعنی اهل قم در اسلام اگر موجود نمی بودند، هر آینه دین اسلام ضایع می شد، پس هر که تعدی به قمی کند هر آینه گداخته می شود، چون گداخته شدن نمک

ص: ۲۰۴

۱- (۱) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۸ ح ۴۹.

۲- (۲) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۸ ح ۴۸.

۳- (۳) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷-۲۱۸.

۴- (۴) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۳.

۵- (۵) بحار الأنوار ۶۰: ۲۱۷ ح ۴۶.

## باب اولاد رضویه نقباء قم و ولات اکثر بلاد عجم خصوص بعض و الی تبریز و خراسان و غیر آن صدها سال بودند

اولاد رضویه نقباء قم و ولات اکثر بلاد عجم خصوص بعض و الی تبریز و خراسان و غیر آن صدها سال بودند

بدان که شیخ بهاء الدین در کشکول آورده، خلاصه آن این است: که اول کسی که از سادات وارد و ساکن بلده قم شدند سادات رضویه موسی المبرقع ابن امام محمد تقی، و اولاد مبرقع نقباء قم بودند (۱).

و همین را محدثین خصوصا مولانا مجلسی رحمه الله به تفصیل در مجلد دوازدهم بحار از تاریخ قم حسن بن علی القمی نقل نموده: إنّ أول من انتقل من الكوفة إلى قم من السادات الرضوية كان أبا جعفر موسى بن محمد بن علي الرضا عليهم السلام في سنة ست و خمسين و مائتين.

و کان یسدل علی وجهه برقعاً دائماً، فأرسلت إليه العرب أن اخرج من مدینتنا و جوارنا، فرفع البرقع عن وجهه، فلم یعرفوه، فانتقل عنهم إلى کاشان، فأكرمه أحمد بن عبد العزيز بن دلف العجلي، فرحب به، و ألبسه خلاعا فاخره، و أفراسا جیادا، و وظفه فی كل سنة ألف مثقال من الذهب و فرسا مسرجا.

فدخل قم بعد خروج موسی منه أبو الصديم الحسين بن علی بن آدم، و رجل آخر من رؤساء العرب، و أنبأهم علی إخراجهم، فأرسلوا رؤساء العرب بطلب موسی و ردّوه إلى قم، و اعتذروا منه و أكرموه، و اشتروا من مالهم له دارا، و وهبوا له سهاماً من قری هنبرد و اندریقان و کارچه، و أعطوه عشرين ألف درهم، و اشترى ضیاعا کثیره.

ص: ۲۰۵

فأنته أخواته زينب و أمّ محمّد و ميمونه و بنات الجواد عليه السّلام، فنزلن عنده، فلما متن دفنّ عند فاطمه بنت موسى الكاظم عليه السّلام، و أقام موسى بقم حتّى مات ليلة الأربعاء لثمان ليال بقين من ربيع الآخر سنة ستّ و تسعين و مائتين، و دفن هو في داره، و هو المشهد المعروف اليوم (١). انتهى.

حاصل كلام: آن که اول کسی که از کوفه ببلده قم از سادات رضويه منتقل شد ابو جعفر موسى بن محمّد بن علی الرضا بود، در سنه دو صد و پنجاه و شش، و به سبب کمال حسن صورت او همیشه رقعہ بر روی خود می آویخت.

پس به تعدی اعراب از کوفه برآمده به کاشان رفت، و رئیس آنجا احمد بن عبد العزيز دلف العجلی موسی را مرحبا گفته، بعد کمال تعظیم و إجلال او را خلعتهای فاخره و اسبهای خیلی جید و نیک داد، و وظیفه او را در هر سال هزار مثقال طلا و اسب مزین به زین عالی مقرر نمود.

پس از آن ابو الصدید بن علی مع آدمی دیگر داخل قم شده، و از اخراج موسی به او خبر دادند، پس این حاکم رؤوس همه عرب را به طلب مبرقع فرستاده، بعد اعتذار تمام مبرقع را به قم آوردند، و به او کمال تعظیم و اجلال و اکرام نمودند، و از اموال خود همه رؤوس عرب و عجم بلده قم خانه عالی را به موسی خریده دادند، و برای او سهام کثیره از جواگیر و از دهات متعدده چون هنبره و اندریقان و کارچه را دادند، و بیست هزار درهم نیز به او دادند و خود موسی متاع و ضیاع کثیری بعد آن به پول خود خرید.

پس از آن خواهران مبرقع زینب و أمّ محمّد و ميمونه و دختران حضرت جواد هم علیه السّلام به قم آمده نزد او منزل کردند، و تا فوت آنها کفیل آنها

ص: ۲۰۶

موسی بود، و همه اینها را مدفون نمود نزد فاطمه خواهر حضرت رضا علیه السّلام دختر امام موسی کاظم علیه السّلام در بلده قم.

و اما خود مبرقع ساکن قم ماند تا که در همان بلد مرد به شب چهارشنبه که هشت شب از ربیع الآخر باقی مانده بود در سنه دو صد و نود و شش، و او در خانه خود مدفون گردید، و در همان ایام گنبدی رفیع بر قبر شریفش بنا کردند و آن را به نام مشهدی معروف و زیارتگاه خلص و عرفاء مؤمنین می باشد.

در عمده الطالب گفته: و اما موسی المبرقع بن محمّد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم علیهم السّلام، و هو لأم ولد، مات بقم و قبره بها، و يقال لولده: الرضویون، و هم بقم إلا من شدّ منهم إلى غیره (۱).

امّا موسی مبرقع بن محمّد الجواد مادرش ام ولد و مرد به شهر قم، امّا قبرش در آنجاست، و اولادش معروف به رضویه می باشند، و آنها اکثر در قم و نواحی آن را می باشند، مگر شاذی از اولاد او در غیر آن نواحی به بلاد دیگر می باشند.

در مجلّد سماء و العالم در تعریف بلدان بعد تعریف بلده قم احوال اولاد و اخوات امام رضا علیه السّلام نوشته می فرماید: که حدیث کرد مرا حسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی، و آخرش این است: ثمّ ماتت امّ محمّد بنت موسی المبرقع بن محمّد بن علی الرضا، فدفنوها فی جنب فاطمه بنت الکاظم علیه السّلام، ثمّ توفّیت میمونه اختاه فدفنوها هناك أيضا، و بنوا علیهما قبه، و دفن فیها امّ إسحاق جاریه محمّد، و امّ حبیب جاریه محمّد بن أحمد الرضا، و اخت محمّد بن موسی.

ص: ۲۰۷



ثم قال: و منها قبر أبي جعفر موسى بن محمد بن علي الرضا.

وقال علي بن الحسين بن بابويه: و هو أول من دخل من السادات الرضويه قم، و كان مبرقعا دائما، فأخرجه العرب من قم، ثم اعتذروا فيه و أدخلوه و أكرموه، و اشتروا من أموالهم له دارا و مزارع، و حسن حاله، و اشترى من ماله أيضا قري و مزارع، فجاءت إليه أخواته زينب و أم محمّد و ميمونه بنات الجواد عليه السّلام، ثم بريهه بنت موسى، فدفن كلّهنّ عند فاطمه رضي الله عنها، و توفّي موسى ليلة الأربعاء ثامن شهر ربيع الآخر من سنة ستّ و تسعين و مائتين. و دفن في الموضع المعروف.

و منها قبر أبي علي محمّد بن أحمد بن موسى بن الإمام علي الرضا، و توفّي في سنة خمس عشر و ثلاثمائة، و دفن في مقبره محمد بن موسى، ثم ذكر مقابر كثيره من السادات الرضويه (١). انتهى المطلوب.

حاصل: آن که بعد تدفین اولاد و بنات و خواهر و بنات و اعراس حضرت رضا و تقی علیهما السّلام می فرماید: که در همین بلده قم قبر ابو جعفر موسی المبرقع بن امام محمّد تقی علیه السّلام می باشد، و مبرقع اول کسی است که از سادات رضویه داخل در بلده قم شده، و او همیشه برقع پوش بود، و او را عرب در اول از قم بر آوردند، پس از آن عرب از موسی عذر بسیاری خواستند و داخل شهر قم باز ساختند، و بسیار احترامش و اکرامش نمودند، و برای او اموال و امتعه و اماکن و اراضی مزروعه خریده دادند، پس نیک و وسیع و رفیع شد حال موسی، و پس از این از اموال خود هم دهات و زراعتهای بسیار خرید.

پس به سوی موسی خواهران موسی دختران امام تقی علیه السّلام زينب و أم محمّد و

ص: ۲۰۸

میمونه آمده در خانه او جمع شدند، و نیز پس از این دختر موسی بریبه نام و دختران امام تقی و نقی علیهما السّلام نزد او همه مجتمع شده، کفالت همه آنها مبرقع می کشید، تا همه مردند و با فاطمه خواهر حضرت رضا علیه السّلام همه آنها را دفن نموده، گنبدی برای همه آنها در یک مقام بنا کرده.

پس از آنها خود ابو جعفر موسی المبرقع در شب چهارشنبه هشتم ربیع الآخر از سنه دو صد و نود و شش فوت شده، و دفن در مکان معروف خود شده، و قبرش معروف مشهور زیارتگاه زائران می باشد.

و قبر ابو علی محمّد بن احمد بن موسی المبرقع بن امام محمّد بن علی الرضا نزد جدّ خود مبرقع معروف می باشد، و او در سنه سه صد و پانزده فوت شده.

و پس از این ابن بابویه مقابر از سادات کثیر رضویه ذکر فرمود، چه ابن بابویه قریب العصر به آنها، و اعرف به احوال خیر مآل همه آنها را بوده.

تنبيه: از این باب احادیث و اقوال اعلام خاصّه و عامّه لا تحدّاند، صورت احصاء آنها در این رساله اصلا نمی باشد.

### **باب در بعض بلادی که اولاد رضویه از ابتدا إلى حین در آنها ساکن اند اجمالا**

در بعض بلادی که اولاد رضویه از ابتدا إلى حین در آنها ساکن اند اجمالا

بدان که سادات بنی فاطمه علیها السّلام بعضی به ترس و ایذاء و إجلاء بنی امیه، و بعضی به سبب تعدی و قتل مروانیه، و بعضی به قتل و ظلم و إجلاء سلاطین عبّاسیه، در اقالیم منتشر گردیدند.

امّا سادات رضویه اکثر در قم و نواحی آن بودند، و بعضی إلى حین می باشند، و بعضی در خراسان، و بعضی در تبریز، و بعضی در یزد، و بعضی در قزوین، و بعضی در طبرستان، و بعضی در افغانستان، و بعضی در هندوستان.

پس از جمله بلاد هند دهلی و نواحی آن، چون جارچه، و در قصبات دیگر آن، و در لکهنو، و در نواحی آن چون کانپور، و پرگنات آن چون سیتاپور، و زیدپور، و فیض آباد، و لاهرپور، و غیر آن إلى الحال می باشند، و در بنگاله چون مرشدآباد، و عظیم آباد، و مظفرپور، و اله آباد و نواحی آن، و کلکته، و جلپور و نواحی آن، و بعضی در بلده سامانه، و در پنجاب، در بعض بلاد و دهات منشور می باشند، و در کشمیر و تبتها نیز بسیار سادات رضویه می باشد.

## باب در فرقات سادات کشمیر و تبت

### اشاره

در فرقات سادات کشمیر و تبت

بدان که در کشمیر و پنجاب سادات مشکوک و مجعول النسب بسیارند، و ذکر آنها بعد این می آید إن شاء الله تعالی.

اما از سادات صحیح الأنساب که عبارت است: از این که در انتساب آنها اهالی خبره بلدی و علماء انساب و امراء و سلاطین آن املاک، متفق علیه بلا نکیر و لا اعتراض از سلف إلى خلف زمن به زمن و عصر به عصر إلى حین معروف و مشهور باشند، پس همه آنها سه قبیله اند: سادات سجّادیه، و سادات موسویه، و سادات رضویه.

اما سادات سجّادیه فقط یک قبیله قلیله العدد در شهر کشمیر، و اسم جدّ ایشان السید حسین بن السید علی بن الحسین، از اولاد السید حسین الأصغر معروف و مشهور، و آن جناب جلیل القدر عظیم الشأن مدفون در قریه گوپه کار نزد شهر کشمیر می باشد، و این قبیله مشهور در ملک کشمیر به قبیله جلالیه و حسینیّه می باشد.

و اما قبیله موسویه از صحیح النسب، پس آنها هم نهایت قلیل در کشمیر می باشند، و یک خانه اینها در لکهنو و یک خانه در شهر کشمیر در محله

تپلی پوره می باشند، و اسم جد ایشان السید سلطان حیدر، تسلسل او تا بالسید أبو القاسم بن امام موسی الکاظم می رسد، و مدفن سید سلطان حیدر در شهر کشمیر در خانقاه معلی نزدیک مکانات میرزا محمد علی مرحوم رئیس می باشد.

اما این سادات سلطان حیدری در کشمیر از دو برادر می باشند: احدهما معروف به سادات تپلی پوره. ثانیها به سادات باغبان پوره، و به غیر این خانه کلهم در کشمیر از موسویه مشاکیک الأنساب می باشند.

امیا سادات رضویه، پس همه آنها در ملک کشمیر از دو حضرات عالی درجات می باشند: احدهما جناب مفخر زمن سید مؤتمن، جناب السید أبو الحسن اعلی الله درجته، و مدفن شریف آن جناب در شهر کشمیر در مقام بلبل لانگر می باشد، و قبر شریفش زیارتگاه عرفاء مؤمنین می باشد.

و اولاد رضویه آن جناب تقدس مآب، معروف در ملک کشمیر و لکنو به سادات رضویه ریشی پوره می باشند.

ثانیها: نفس زکیه المصون من کل زیغ و مین، جناب السید حسین القمی معروف و مشهور، جد امجد رضویه خطه کشمیر می باشد، و مدفن شریفش در نواحی قصبه شاهپور در پرگنه زینه گیر الآن روضه شریفش به مقام سیده پوره مذکور بر السنه خواص و عوام.

و اما روضه شریفش زیارتگاه حکام و ولات و امراء و علماء ملک کشمیر، و عبادتگاه زیادان نواحی، و محل استجابات دعوات بندگان الهی: ذو الکرامات الباهرات، و خوارق العادات می باشد، و همه مخالف و مؤالف به آن اعتقاد و اعتماد دارند، و از اطراف تبتها و کوهستان و نواحی پنجاب و اهالی شهر کشمیر و پرگنات آن به زیارتش همیشه سال به سال، خصوص اهل ملک کشمیر شب جمعه به جمعه در ایام تابستان می آیند.

اما پسر بزرگ حضرت سید حسین قمی عالم نبیه فقیه بلا تمویه ازهد اوحد فخر الحاج و العمار، جناب الحاج آقا سید محمد جدّ ممجد سادات رضویه احمدپوره و تانتری پوره و هایه گامه می باشد.

اما پسر ثانی آقا سید حسین قمی -اعلی الله درجته- قدسی خصائل قدوسی منازل، زاهد کامل جامع مناصب صوری و معنوی، جناب آقا السید احمد جدّ امجد حضرات سادات قصبه باره موله، و مدفن شریفش نزد والد ماجد خودش سید حسین قمی بیرون روضه شریفه زیر درخت قدیمی می باشد.

اما سرکار شریعتمدار الحاج سید محمد ابن سید حسین قمی سه پسر داشت:

احدهم جدّ مستند سادات قریه احمدپوره و هایه گامه، و اسم شریفش السید صالح اسم با مسمی مطابق می باشد، و مدفن شریفش در خود قریه هایه گامه در پرگنه کرهن به زیر چنار می باشد.

ثانیهم: پسر آقا حاج سید محمد بن السید حسین القمی، جدّ سادات حضرات سازگری پوره که از احد محلات شهر کشمیر معروف به حلیم شاهی می باشند، و مدفن شریفش در غلام گردش آستانه جدّش حضرت سید حسین قمی اعلی الله مقامهم می باشد.

ثالثهم: جدّ امجد حضرات سادات تانتری پوره که حصه دوّم احمدپوره می باشد، و اسم شریفش السید... (۱) مؤتمن فی اهل الزمن، و مدفن شریفش خود همان قریه تانتری پوره زیر درخت برمچی به مقام معروف سیده داری می باشد.

و جماعتی از شیوخ آن قریه نقل می کنند که گاه گاه در لیالی متبرکه محترمه

ص: ۲۱۲

در میان دو شاخ رفیع آن درخت که بالا سر قبر شریفش می باشد چراغ سوزان و روشن در مکرر اوقات معاینه کردند، و می گویند: که این صاحب زاده بزرگ حاج سید محمد بن سید حسین قمی می باشد اعلی الله مقامهم.

و قبیلۀ دیگر از رضویۀ کشمیر باشندگان خان مله پوره در پرگنه بیروه می باشد، از اولاد سید صفدر خان مرحوم، و این خان مرحوم مدفون در همان خان مله پوره می باشد.

و از نقل کاغذ غفران مآب جناب ملا محمد جواد کشمیر اعلی الله مقامه أبا و جدًا که واقف خاندانهای سادات ملک کشمیر تفصیلاً بودند در حال تألیف این رساله از بعض ثقات کشمیر به من رسیده، و قبل براین هم بر شجرۀ این خاندان تصدیق مهری آن جنّت مآب خود احقر دیده بودم که سید صفدر خان نیز از سادات عالیه رضویه متسلسل تا سید موسی المبرقع می باشد، و این هم یک خانه در کشمیر می باشد، پس این قبائل کلاً شاید از زنان و مردان زیاده از پنج صد نفر در ملک کشمیر نخواهند بود.

اما نقل انساب حضرات رضویه احمد پوره بالاتفاق چنین می باشد: السید حسین القمی بن السید محمد بن السید أحمد بن سید منہاج بن السید جلال بن السید قاسم بن السید علی بن السید حیب بن السید حسین بن اَبی عبد الله السید أحمد نقیب قم بن اَبی علی السید محمد الأعرج بن اَبی المکارم السید أحمد بن اَبی جعفر السید موسی المبرقع بن الإمام الهمام اَبی جعفر محمد التقی بن الإمام علی الرضا بن الإمام موسی الکاظم بن الإمام جعفر الصادق بن الإمام محمد باقر بن الإمام زین العابدین بن الإمام اَبی عبد الله الحسین بن الإمام امیر المؤمنین علی بن اَبی طالب. و امهم البتول فاطمه سیده نساء العالمین بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و اله خاتم النبیین بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف.

امّا نسب از اولاد مؤلّف احقر العباد أبو تراب سید علی و أبو المحاسن زین العابدین المعروف بأبی صاحب ابنی أبی القاسم معروف بالقاسم بن الحسین بن النقی بن الحسین بن علی بن السید أبی الحسن بن الحاج السید محمّد المدفون در قریه احمد پوره بن السید حسین القمیّ إلى آخره، از قبیله رضویه احمد پوره می باشد.

امّا سلسله مفصله رضویه ریشی پوره حاضر وقت تحریر نبود، لکن به حسب تحریر الحاج سید محمّد باقر بن علامه سید مرتضی بن سید موسی خوشی پوره اسلافی چند در رساله سیف صارم او ثبت بودند به این طور: سید ضیاء الملک بن سید سلطان بن سید احمد بن سید محسن بن سید مرسل بن سید فریدون بن سید سلطان اویس بن سید عطاء الله بن سید هاشم بن سید فخر الدین بن سید عبد الرزاق بن سید محمّد بن سید علاء الدین بن سید إسماعیل بن سید إبراهیم بن سید صالح بن أبی عبد الله سید احمد نقیب قم بن أبی علی سید محمّد الأعرج بن أبی المکارم سید احمد بن حضرت أبو جعفر سید موسی المبرقع بن الإمام الجواد محمّد التقی علیه السلام.

اشکال: چرا موسی مبرقع نقاب پوش دائما بود؟ لهذا به برقع پوشی مشهور گردید، و برقع پوشی بر مردان چگونه جایز باشد؟

جواب: جمعی از نسابه تصریح کرده اند چون که موسی از بدائت کمال صباحت و ملاحت و نفاست و حسن هیكل و وضائت وجه داشت، به نحوی که یوسف زمانه خود او را می شمردند، لهذا او در هر کوچه و بازار وقت رفتار او زنان و مردان بلا اختیار به دیدار او گرفتار و دنبالش می شدند، و آن جناب به آن متأذی بسیار می شد.

پس برای همین آن جناب در خانه منزوی هم سکونت می نمود، و در وقت

رفتار در کوچه و بازار رقعۀ کرباس و دیباج ساتر بر عمامۀ خود به غرض تنزه می گذاشت، تا متأذی نشود، و زنان نامحرم او را نبینند، و این عمل برای تنزه از نگریستن نامحرم و فساد در میان زنان نامحرم واجب می باشد، و این فی الحقیقه برقع زنان نمی باشد.

اشکال: چرا عرب به موسی به دعوی پیش شدند و اخراجش از بلد نمودند؟

جواب: برای آن که امام زاده بلا- فصل آثار ریاست و سیادت و جلالت دینی و دنیائی از ناصیۀ او ساطع و هویدا بود، گمان کرده باشند که مبادا ریاست رجوع به سوی او کرده، ریاست و حکومت قم و نواحی آن از دست ما برآید، چه مشهور است الملک عقیم، و انبیا و ائمه هدی به سبب دنیا و زر و ملک قتل گردیدند.

اشکال: استفتا از اهل کشمیر که در این ایام مهدی شاه کشمیری مع عزیزان و قریبان به جهت مشکوکیت خود در مکرر مواعظ در عوام شاهد خود ذکر نمود، چنانچه این مواعظ او از حدّ شیاع گذشته اند که سادات رضویه اولاد رضا علیه السّلام نیستند به دو وجه:

أحدهما: برای آن که حضرت رضا علیه السّلام را کسی به غیر امام محمّد تقی علیه السّلام باقی نماند، پس اگر انتساب اینها به امام محمّد تقی علیه السّلام اثبات شود، پس اسناد آنها به رضویه باطل و بهتان و دروغ محض می باشد.

ثانیهما: زن محمّد اعرج با شوهر خود سازش نداشت، پس حمل غیری را اسناد به محمّد اعرج نمود، و رضویه متهم النسب کلاً می باشند، پس جمیع آنچه از وجه خمس و نذور مخصوصه تا این وقت به آنها دادید واپس بگیرید، و من بعد اصلا و ابدا به آنها اعانتی و امدادی از وجوه خمس و نذور و وجوه سادات، بل حقوق غیر سادات هم اصلا به آنها مدهید، و اگر دادید ضامنید، چه اینها سید



و مع ذلك موسى مبرقع شراب خوار بود، لهذا سید قوم و قبیله او خصوص برادرزاده اش جواد نام مع تبعه او هر سید رضوی را هر وقت می بینند در جواب سلامش می گویند ای فرزند متهم، و ای فرزندان شراب خوار، و بالفعل بر سادات رضویه آب و معاش حرام گردانیده، و اجهل تبعه او دنبال آنها الی حین از استرداد آنچه در سلف گرفته بودند می باشند.

و برادرزاده اش که لسیان و اشرف وزیر ذی تدبیر و زبان مهدی شاه باشد علاوه بر اقوال او برملا می گوید: که سادات رضویه بدتر از سگ اند، نعوذ باللّه من ذلك.

و نیز مهدی شاه مکرر در مواعظ گفت: که از این بدتر به مردم نقل می کنیم، تا وقتی که همه صحاح الأنساب مرا و قبیله مرا صحاح الأنساب نگویند، و بر اشجار ما مواهیر خود ثبت نکنند، و این عداوت با سادات صحاح الأنساب کلاً خصوص با رضویه، و با ملا محمد جواد مرحوم زیاد تر دارد مهدی شاه و قبیله و تبعه او، به سبب توقّف و سکوت در سیادت او از زمان والی کشمیر عالم عالمیان نواب ابراهیم خان مرحوم و علمای عصر او، برای خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام، چاره سازی این فساد عظیم بنمائید.

جواب: مختصر این شبهه نفاقیه کذاب به چند وجه می باشد:

جواب اول از شبهه اول: مجمع علیه امت است که اولاد و احفاد و ذریه ائمه ثلاثه، یعنی همه اولاد امام محمد تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری علیهم السلام، خصوص اولاد تقی علیه السلام اولاد رضوی اند، برای شهرت حال او و رفعت شأن او در همه امم و ملل و نحل.

چنانچه اولاد و احفاد ائمه ثمانیه را ذریه حسینی و نسل حسینی و حسنی، و ائمه را اولاد علوی و فاطمی، و همه اینها و نسل اینها را الی القیامت آل و اولاد و

ابناء و احفاد رسول و عترت و قریبی و ذرّیّه آن حضرت بلاخلاف می نامند، چه آن کس که اشهر از آباء باشد قاعدهٔ عرب است چه نیک باشد چون آل محمّد و آل نبی ما، و چه بد باشد چون آل فرعون و امثال او را علی الدوام آل او می گویند، و علم موضوع و قرآن و علم سیر و تواریخ و قصص سلاطین بر آن ناطق اند.

آیا نمی بینی که بعد انقضای هزارها سال در قرآن ذرّیّه آدم را به یا بنی آدم، و معاصرین حضرت نبوی اهل کتاب را یا بنی اسرائیل مکرّر ندا فرموده، این اعمای محض است، من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخره اعمی.

اما جواب ثانی از شبههٔ ثانیه اعمی القلب به صورت اجمال: آن که زوجات انبیا و ائمهٔ اطهار علیهم السلام، و نیز زوجات اولاد و احفاد ائمهٔ اطهار که معاصرین ائمهٔ طاهرین علیهم السلام می باشند، زانیات نمی باشند به اجماع امامیه، بل به اتفاق امت مسلمه نیز، چه در آن حطّ منزلت آنها، و نفرت خلق و اعتراض بر آنها می باشد.

ایراد: چگونه این صحیح شود؟ و حال آن که نوح نبی «إِنَّ ابْنِي هَذَا مِنْ أَهْلِي» (۱) عرض کرد، و خدا با عتاب در جوابش رد کرد یا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (۲).

جواب: مجمع علیه امت است که قبل طوفان، به نوح علیه السلام وعدهٔ مجمله داده بود که هر کس از اهل تو باشد او را غرق نمی سازم، پس نوح علیه السلام به مقتضای بشری و شفقت پدری عرض به خدا نمود به قوله: این پسر من از اهل من است، ولدیت و اهلیت را به دو لفظ ذکر نمود، و مستلزم دو معنی بالمغایره می باشد، و

ص: ۲۱۷

---

۱- (۱) سورة هود: ۴۵.

۲- (۲) سورة هود: ۴۶.

خدا در جوابش به لفظ آخر ذکر فرمود: که ای نوح که آن ابن تو از اهل تو نیست، یعنی پسرت قابلیت و استحقاق نجات ندارد، زیرا که او عمل غیر صالح دارد، پس ردّ ابنیت او ننمود، بل ردّ اهلیت او نمود، و علتش عمل غیر صالح تصریح فرمود، و دعاء «الحمد لله كما هو أهله» به معنی مستحقّ و قابلیت می باشد، اعتراض باطل شد.

جواب ثالث در شبهه ثانیه: آن که موسی و اولاد و احفاد او معاصر حضرت امام علی نقی و عسکری و حضرت مهدی علیهم السلام بلاخلاف بودند، و این حضرت ائمه به اسم قرابه خود آنها را یاد فرمودند، پس آن کس را که امام معصوم به قرابت خود یاد، یا تصدیق به قرابت او نماید، یا انکار از نسب او ننماید، پس بلا شک و لا نکیر این قسم سادات مقطوعی الأنساب می باشند، پس حضرات رضویه قطعی الأنساب صحیح الولادت می باشند.

جواب رابع در شبهه ثانیه: آن که در اصول فقه مقرر گردیده که در ایلاذ و تولید اصل صحّت و ثبوت ولادت، و استصحاب هم باقی می باشد، پس سلب و نفی آن نمی شود مگر به دلیل قطعی، و آن نیست إلاّ وحی صریح از عالم الغیب و الشهاده، بلی به نفی والد نفی ولد به ظاهر نمی شود إلاّ به إقامة عدول شهود اربعه به نهج شرعیه، و إلاّ بر والد نافی حدّ قذف به قرآن و سنّت حضرت ختمی مرتبت و اجماع اهل البیت و امت لازم می شود.

تنبيه: این امر در عامه امت می باشد، اما در اولاد ائمه اطهار علیهم السلام و انبیاء این ممتنع الوقوع و الحصول است، خصوص در احفاد موسی المبرقع؛ زیرا که احمد و محمد عیاذا بالله ادعاء چنین باطل بالاجماع نکرده اند، پس صحّت نسب سادات رضویه واجب الثبوت بلا نکیر می باشد، و دعوای مدعی قاذف کذاب باطل محض است.

جواب خامس: ذریهٔ هیچ نبی یا هیچ امامی إلى سیزده صد و هفت سال در فنون سیر و تواریخ و انساب و رجال و حدیث متهم الأنساب و الولادت آنها به صورت زنا منقول نگردیده، به اتفاق کافهٔ اهالی ادیان حقّه و باطله، إلا این غیر معقول و لا منقول را این شخص کشمیری ادعا نموده برای فساد عقیدهٔ باطنی خود؛ لأنّ اللسان کاشف ما فی القلب می باشد.

سابع: خداوند جلی و علی در عموم اصطفاء و خیریت عاقبت و مآل آل و ذریهٔ رسول صلی الله علیه و اله و نسل زوج بتول إلى يوم المسؤل آیات سورة فاطر ثمّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا (۱) و سورة مبارکه کثیر، در مدح آنها خصوصا و عموما معا فرستاده.

پس چگونه-عیاذ بالله- کلّ ذریه و نسل سه امام معصوم مطهر حضرت رضا و حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام به ادعاء کذاب مقدوح الولادت و غیر طاهر الولادت، داخل نسل خیر الأواخر و الأوائل و خلاف واقع شامل آیات قرآن باشد، پس به تصدیق قول این کذاب کذب اصل قرآن و مخالفت علم و اعلام خالق متعال لازم می آید.

ثامن: از مراقد سادات مشهورهٔ کرام، خصوصا از سادات اعالی مقام احیاء، و از مراقد اموات آنها، خصوصا از حضرت آقا سید حسین قمی که در کشمیر زیارتگاه اهالی تبتها و گلگت و ملک کشمیر و نواحی آن و اهل کوهستان آن و نواحی شهر پنوج و منجیل و خویشیال و پنجاب و مردمان مخالف و هنود و حکام و امراء و اعلام کشمیر هم الی حین اعتقاد و اقرار به ظهور کرامات و خوارق عادات آن جناب، و سرعت اجابت دعوات در آن مکان دارند.

ص: ۲۱۹

لهذا در اوقات هرج و مرج توجه به سوی آستان ملائک پاسبان او می نمایند، چنانچه خود طایفه این رأس مشاکیک الأنساب تاحال آمد و رفت به سوی مرقد مظهر کرامات او می نمایند، هرچند برای ابطال همین حجّت این مصل ضال به قوم و تبعه خود از مرور و مجیء به سوی او منع بلیغ کرده و می کند لکن اکثر باز نماندند.

پس اگر حضرات رضویه طاهر و طیب الولادة و اهل سعادت و زهدات نمی بودند، عیاذاً باللّٰه کرامات از انجس و اخبث الولادة من جانب اللّٰه مکّرر از احیاء و اموات آنها ظاهر نمی شدند، و الاً بنا بر فساد عقیده این کذاب لازم می آید اضلال و اغراء و فریب جناب مقدّس تعالی، چه بر صاحب نسب انجس باطل اظهار کرامات و در مکان خبیث او اجابت دعوات بندگان خود می نماید.

تاسع: در جواب حواله این کذاب بطال به مجلّد دوازده بحار، و تذکره الأئمّة مجلسی، و شجره الأولیاء مکه، شجره الأولیاء هرچند مجهول الحال صوفی است، و تذکره الأئمّة منسوب الی المجلسی، و بحار مجلسی معاذ اللّٰه که این چنین خرافات در آنها باشند، و این است این کتب و کلّ مجلّدات بحار الأنوار و چهل و پنج کتب انساب از جمهور و ائمه اعلام انساب خاصّه و عامّه این افتراء را از آن بنماید، حقّ تعالی فرمود: **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱)** یعنی: کدام کس اظلم الظالمین است از آن کس که افتراء و دروغ ببندد بر خدا.

و قال النبی صلی اللّٰه علیه و اله: **من کذب علیّ - و فی اخری: افتری علیّ - فلیتبوء مقعده من النار (۲)**. یعنی: پیغمبر صلی اللّٰه علیه و اله فرمود: هر که بر من دروغ و افتراء به بندد جای او آماده در قعر جهنّم است.

ص: ۲۲۰

۱- (۱) سورة انعام: ۱۴۴ و غیره.

۲- (۲) کنز العمال ۱۰: ۲۹۳ ح ۲۹۴۸۱ و ۲۹۴۸۲.

خلاصه آن که در هیچ ملتی و کتابی معتبر این بهتان عظیم نیست وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ (۱) و آیا می شمارید شما آن را امری سهل و خفیف، و حال آن که آن امر سبک و آسان نزد خدا نمی باشد، بل آن امر را اعظم بدانید نه سبک.

عاشر: این افتراء عظیم می باشد بر سادات رضویه که صحیح الولادت عیادا بالله نیستند، و اگر به اعتقاد باشد پس این بلا ریب اظهار نفاق در دین است، و اگر به حسد است پس ثانی حاسد ابلیس باشد، باز هم از اکبر کبایر غیر معفو و لا مقبول التوبه است، چه اسناد زنا به چهار ائمه اطهار علیهم السلام و احفاد آنها مع الاصرار و العلم بخلافه، بلا شک ارتداد فطری می باشد، و اگر به شبهه و نافهمی و جهل است، پس بعد العلم و التعزیر واجب التوبه است.

حادی عشر: اگر اسناد ادنی محصنی به زنا کرده شود، چه مرد باشد چه زن، در شریعت مطهره به اتفاق امت قذف می باشد، پس هر قاذف واجب الحد است؛ لقوله تعالی وَ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۲).

خلاصه: هر کس که زنی عقیفه را اسناد به زنا کند، پس اثبات آن به شهود اربعه عدول ننماید، پس قاذف را هشتاد تازیانه بر بدن عریان حد بنزید و جوبا، بل به شاهدان زور و دروغ هم همین حد زده می شود، و شهادت برای آنها ابد قبول نیست، و آنها فسقه اند، چه ملاً باشد چه غیر ملاً، چه سید یا غیر سید.

و همین تفسیر به احادیث سنّی و شیعه بلاخلاف است، پس در هر عصر ذریه رضویه از تقویه و نقویه بل عسکریه هم علیهم السلام متجاوز از هزارها تالکها آدم از

ص: ۲۲۱

۱- (۱) سورة نور: ۱۵.

۲- (۲) سورة نور: ۴.

زنان و مردان می باشند، اگر همه آنها جمله و دفعتاً طلب حد بر قاذف کذاب نمایند، پس برای همه یک دفعه یک حد زده می شود.

و اگر فرادا فرادا طلب حد بر قاذف کنند، پس برای هر واحدی از هر زن و مرد یک یک حد به او علاحده علاحده زده می شود به عدد آن قوم، معاذ الله این اسناد ابلیس و دجال لعین هم به ائمه اطهار و احفاد آنها اصلاً نکرده.

لصحيحه جميل بن درّاج، عن الصادق عليه السلام في رجل افتري على قوم جماعه، فقال عليه السلام: إن أتوا به مجتمعين ضرب حدًا واحداً، وإن أتوا متفرقين ضرب لكل واحد حدًا (۱).

حاصل آن که در حدیث صحیح جمیل است که مردی افترا بست به زنا بر قومی از روی جماعت، مثلاً عیاذ باللّه به قول کذابی که سادات رضویه حلال زاده نیستند، پس حضرت قرآن ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فرمود: که اگر مقذوفین به حالت اجتماع آمده طلب حد کردند، حد واحد به قاذف واجب است که زده شود، و اگر آن قوم و جماعت متفرق یگانه یگانه آمده طلب حد کردند، پس به جهت هر وارثی طالب یک یک حدّ جدا جدا زده می شود.

تنبيه: جمله سادات رضویه را هر دجال کذاب بطالی که رمی و قذف نموده به غیر حق، پس کل سادات رضویه دنیا این عصر و زمان از عرب و عجم و هند و پنجاب و افغانستان و سند و غیر ذلک، هر واحدی از مردان و زنان طالب اجرای حدّ خود بر آن کذاب بطال می باشند، حاشا و کلاً که رضویه راضی شوند به حدّ واحد.

پس از فراغ از حدّ مقرر شرعی مطهره، نیز در شرع مقرر است که: و یشتهر

ص: ۲۲۲

القاذف لیجتنب عن شهادته و تعدیله الخ (۱). یعنی: تشهیر و جلاء وطن کرده شود قاذف در بلاد دنیا، تا همه مردم شهادت او را و امامت او را قبول نکنند، و او را عادل ندانند و شمارند، تا زندگی او این جزاء سوء عملش در دنیا، و امر عقبا علاحده است.

پس چگونه مع این احوال جهّال و قبیله و تابعان با او جماعت می خوانند، و شهادتش قبول دارند، و حقوق خالق و خلق به او سپرد می نمایند، و او را عادل می دانند، و حال آن که مریدانش حلفهای دروغ او، و صبح یک سخن، ظهر و مغرب خلاف او، به حضور آن قبیله و قوم می گوید و می فهمند، و آن کذاب واجب الحد را ترک نمی کنند، نعوذ باللّٰه من تعصّی بهم و جهلهم و حمیتهم و حمایتهم له.

ثانی عشر: امّا قول برادرزاده بطّالی که سادات صحاح الأنساب کشمیر خصوص سادات رضویه را بدتر از سگ می دانند. جوابش در شریعت مطهره به اتفاق امت مقرر است، چنانچه جمهور خاصّه و عامّه در کتاب الحدود و التعزیرات خود آورده اند: من سب ذریه النبی صلی الله علیه و اله، أو أحدا منهم، و یكون جدهم المعصوم شاملا معهم و لم یستثن، فلا خلاف أنّ سائهم یقتل و یحلّ دمه لكلّ سامع، و إنّ كان المعصوم خارجا منهم، فیعزّره حدّ السبّ لكلّ واحد حدّ (۲).

یعنی: هر که دشنام دهد ذریه رسول الله صلی الله علیه و اله را، یا یکی را از ذریه او، و جدّ معصوم آنها شامل و داخل در آن دشنام باشد، و معصوم را از آن استثنا نکرده، بلا خلاف دشنام دهنده واجب القتل، و خون او حلال برای هر سامع است، و اگر پدر معصوم آنها خارج از آن باشد، پس دشنام دهنده را به عدد هریکی از ذریه آن

ص: ۲۲۳

۱- (۱) شرایع الاسلام ۴: ۱۶۷.

۲- (۲) شرایع الاسلام ۴: ۱۶۷.



حضرت یک حدّ زده می شود.

أما جواب شبهة ثالثة: فرزندان شراب خوار به چند وجه می باشد:

أول: به حضرت ابو جعفر موسی المبرقع اسناد شراب خواری از هیچ کتابی و تاریخی معتمد و معتبر به ثبوت نرسیده، بر مدّعی اثبات آن از کتب معتمده می باشد.

ثانی: آنچه حکایت می کنند از متوکل ملعون که به حضرت امام علی نقی علیه السّلام جام شراب داد آن حضرت عذر خواست، پس متوکل به اهل مجلس خود به عتاب گفت: و یحکم قد أعیانی أمر ابن الرضا، و جهدت أن یشرب معی و أن ینادمنی فامتنع، و جهدت أن أجد فرصة فی هذا المعنی فلم أجدها.

خلاصه: آن که حیف به شما مردم که مرا پسر رضا یعنی امام علی نقی علیه السّلام در مشقت و رنج انداخت به نخوردن شراب با من، و هرچند کوشش کردم که وقتی بیابم تا او را بخورانم إلی حین آن به من ممکن نشد.

پس بعضی مکار از رجال دولتش گفتند: که برادرش موسی المبرقع را از مدینه قهرا بطلبان، و او را منادم و مصاحب خود مقرر کن، پس او را تکلیف به شراب خوردن بکن، چون که او هم ابن الرضا است، پس به شراب خواری در مجلس مشهور می شوند در تمام خلق که اولاد رضا شراب خوارند، و احدی تمیز نمی کند که امام علی نقی علیه السّلام است یا موسی، و اگر موسی را شراب خوراندی امام علی نقی علیه السّلام را شراب خوراندی.

پس حضرت موسی المبرقع را به عزّت و حشمت طلبیده، تا به جسر و صیف اراکین دولت خود را به استقبال او فرستاد، و مکانی عالی نزدیک مکان خود در سامره برای او مقرر نمود، و خود متوکل هم تا به آن خانه به استقبالش برآمده در آن مکان فرودش آورد، و خدم و حشم خود و فروش و لوازم و کل مصارف

او به صورت وسیع، و حضور موسی نزد خود هر صبح و شام مقرر نموده.

اما امام علی النقی علیه السّلام هم استقبال برادر خود مبرقع را تا به پل وصیف نمود، آن حضرت بعد مرحبا و معانقه و ادای حق اخوت، تنها به برادر خود موسی از اراده متوکل اطلاع داد، و فرمود: که تو هرگز تن به شراب خواری ندهی، و موسی عرض نمود که سلطان ظالم قهّاری جباری هرگاه از مدینه خاص به همین غرض مرا آورده چه حیلۀ خلاصی و چگونه نجات از آن به من ممکن باشد.

پس از این قیل و قال، حضرت امام علی نقی علیه السّلام به معرض دعا یا به صورت وعده به برادر خود مبرقع این فقرات را فرمود: أما أنّ هذا مجلس لا تجتمع أنت و هو علیه أبدا، فأقام موسی ثلاث سنین یبکر کلّ یوم، فیقال لموسی: قد تشاغل فرح فیروح فیبکر، فیقال له: قد شرب دواء، فما زال علی هذا الحال ثلاث سنین حتّی قتل المتوکل و لم یجتمع معه إلی موته. رواه المجلسی فی البحار (۱).

حاصل آن که جمع نمی شوی تو و متوکل بر مجلس مراد او ابد، خداوند جلّ و علا در انجام وعده و اجابت دعاء آن حضرت نمود، که برادرش حضرت مبرقع با متوکل هیچ وقتی مجتمع نشد، و هر صبح موسی را خبر به دروازه می دادند که متوکل امروز دوا خورده، و به روز دوم خواب نموده، و امروز مشغول به امری است برگردد، تا سه سال حال مبرقع به همین منوال بود، که اصلا باهم ملاقی نشدند تا متوکل ملعون کشته گردیده، پس امام و مبرقع خیلی خوشحال شده روانه شهر قم شد.

تنبیه: از خود این خبر ثابت شد که مراد متوکل حاصل نشد، و اگر به این حال

ص: ۲۲۵

واقع می شد، پس او امر اجباری بود، و امر اجباری به اتفاق فقها بل به اجماع امت و به عقل و نقل معفو می باشد، پس دعواء مدعی بطلان کذاب در اینجا باطل محض برآمد.

بلی در کتاب شمس الشموس آورده: که عقب امام جواد علیه السلام از موسی المبرقع است، و او در نخست هواء بزرگی در سر داشت، تا روزی وی را برادرش علی هادی علیه السلام اندرز نمود و موعظت فرمود، پس از آن در صحبت برادر خود هادی علیه السلام بود و علم و ادب می آموخت شایستگی و افزونی داشت.

اما عقب او از احمد است، و او نیز صالح بود، و عقب او از محمد اعرج است، و او را زبانی فصیح و بر درویشان کثیر الاحسان بود، و عقب او از ابو عبد الله احمد نقیب نقباء قم کثیر العباده، و رنج بار عیال و خوشنودی بسیار از مهمان داشت الخ (۱).

ثالث: در علم درایه و روایه و رجال و حدیث و اصول فقه است که اگر امر شخصی دایر بین التعدیل و التجریح باشد، و اگر به صورت قطعی احد الطرفین ثابت نباشد، پس در تقدیم کدامی از این دو قول است؟

مختار جمهور امت تعدیل است، زیرا که اصل در مؤمن تعدیل است، و حکم به خلاف آن کرده نمی شود، تا که ثبوت قطعی برخلاف او نباشد، هر چند اینجا تجریح موسی ثابت نیست، پس دعوائ مدعی کذاب بطلان بالأصله باطل می باشد.

رابع: در عقل و نقل مقرر است که فضل آبائی فخر ابنائی می باشد، اما به ذم آبائی ذم به ابناء نمی شود، اما عقلی او کانه معلوم است، اما نقلی او آیه و لا تزرُ

ص: ۲۲۶

وازره و زرز آخری (۱) به وزر و وبال کسی دیگری مأخوذ و گرفتار نمی شود، چه از این ظلمی اظلم و قبحی نباشد، و اگر عیاذ بالله مبرقع شارب الخمر می بود، البته این وصف سرایت در اولاد و احفادش نمی کرد.

خامس: صحابه گرام حضرت رسول صلی الله علیه و اله قبل اسلام متّصف به کفر به اتّفاق کافه امم بودند، پس بنابراین قول به سبب کفر سابق بر آنها بعد اسلام هم اطلاق کافر جایز باشد، باوجود آن که توبه کفر اسلام است، و در آنها ثابت می باشد.

و عجب بل اعجب از باغی غبی این است که به تعصّب و عناد، یا به جهل و ناهمپی او، لازم می آید که به خصومت با سادات به صحابه عظام سید رسل کفره اطلاق شود، بل آنها عیاذا بالله کفار محض باشند.

سادس: اکثر ائمه اطهار علیهم السّلام متّصف به کفر بودند، و قبل العقد به امام مسلمان شدند، پس به جهت صدق ایمان واقعی خود محل و مصدر انوار خاصه الهی سادات زنان دنیا و آخرت گردیدند؛ زیرا که حجج تعالی از آنها متولّد شدند، پس بنابر دعواء باطل بطل عیاذا بالله قدح در خود ائمه علیهم السّلام باشد، و به مادران ائمه اطهار علیهم السّلام که محل و ظرف انوار الهی بودند یا بنات الکفره دای کافرات عیاذا بالله جائز باشد؛ زیرا که این شخص مع افترائه علی المبرقع و قبيله و تبعه او مع اغوائه ای پسران شراب خوار می گویند.

سابع: اگر مبرقع صحیح الولاده و الأعمال و الأفعال و الاعتقاد نمی بود، خود امام زمان علی النقی علیه السّلام که لنگر زمین و آسمان بود به استقبال او تا به پل وصیف نمی رفت، و معانقه و مصافحه و اداء حقّ اخوت و بوسه بر خدّین و بر لب شارب الخمر نمی نمود، و او را بر اسرار باطنی خبر نمی کرد، و امام علی النقی و

ص: ۲۲۷

عسکری علیهما السّلام مبرقع و احمد و محمّد و احمد را مصافحه و معانقه و تقبیل بر خدّین و تعظیم و تقدیم بر اقارب و ائمه زادهای دیگر نمی فرمودند.

چه زنازادها در صحاح و حسان روایات اکفر و اشر از مجوس و جهود و ترساند، و به اتّفاق فقها فاسد العقیده می میرند، و عرق و مرطوب آنها در دنیا نجس است. و به جواز در مسجد و در حمل قرآن و غیر آن مجاز نمی باشند.

ثامن: اگر موسی و احفادش مطعون می بودند، جمعی از اساطین اعلام چون سالویه و قولویه و علی بن بابویه و مجلسی و غیرهم -رحمهم الله- اجازت و ترغیب به زیارت سادات رضویه نمی دادند، این هم اقطع دلیلی است بر کذب کذاب بطل.

تاسع: اگر موسی المبرقع و سادات رضویه مطعون الأنساب و مذموم الأعمال می بودند، البتّه محلّ ظهور کرامات و مجاب الدعوات احیاء و اموات اینها اصلا و ابدا نمی شدند، چه محال است که خالق متعال تعظیم و اجلال فاسد فاسق نجس نماید؛ زیرا که اغرا و اغواء خلق و حسن قبح در انظار آنها لازم می آید، تعالی الله عنه.

عاشر: حضرات رضویه خصوص مبرقع و اولاد و احفادش اگر فاسد الولاده و العقیده و العمل می بودند، البتّه علماء رجال و درایه و روایه لا محاله مع الآراء المتباینه و الدواعی المختلفه آن را یک جا نه به جای دیگر ثبت و ضبط می کردند، و حال آن که غیر مدح ثبت و ضبط چیزی نکردند.

حادی عشر: اگر سادات رضویه خصوص مبرقع و اولادش و احفادش مطعون و مذموم و مقدوح می بودند، البتّه اعلام حدیث از آنها حدیث قبول نمی کردند، و به روایات و نقل فسقه و فجره کل خصوص جمهور مدقّقین و محقّقین اثبات امور شرع مطهر و جحّت بر آن به احادیث مرویّه آنها نمی کردند، و به معرض استدلال

اصولیین آن را پیش و اعتماد بر آن نمی نمودند، چنان چه مجلسی در شرح اربعین، و در کتاب رسائل شیخ مرتضی، و در وسائل شرح آن، و در فصول الاصول، و ضوابط، و قوانین الاصول، و در تحف العقول، و غیر اینها حجیت قرعه اندازی و اثبات آن به حسب این روایت می کنند.

روی الشیخ الجلیل الحسن بن علی بن ابی شعبه فی تحف العقول، عن موسی بن محمّد بن الرضا، عن أخیه ابی الحسن یعنی الامام علی بن محمّد علیهما السّلام، حین سأله یحیی بن أکنم عن مسائل، فسأل أخاه، فأجابه علیه السّلام، فكان من جمله تلك المسائل أنه سأله عن رجل أتى إلى قطع غنم، فرأى الراعى ينزو على شاه منها، فلمّا بصر بصاحبها خلی سبیلها، فدخلت بین الغنم، کیف تذبح؟ و هل يجوز أكلها أم لا؟

فأجاب علیه السّلام: إن عرفها ذبحها و أحرقتها، و إن لم يعرفها قسّم الغنم نصفین، و ساهم بینهما، فإذا وقع علی أحد النصفین، فقد نجى النصف الآخر، ثم یفرّق النصف الآخر، فلا یزال كذلك حتّی یبقى شاتان فیقرع بینهما، فأیّهما وقع السهم بها ذبحت و أحرقت و نجى سائر الغنم (۱) انتهى.

و قال فی القوانين: قال المجلسی رحمه الله فی الأربعین بعد ذکر هذه الروایه: إنّ هذا الخبر يدلّ علی أنّ الحلال المشتبه بالحرام يجب التخلّص عنه بالقرعه، كما اختاره بعض الأصحاب، و هو مؤیّد بما ورد فی الأخبار المستفیضه أنّ كلّ مشكل فی القرعه (۲) انتهى.

چه محال است که مع دواعی و انظار و ابصار و افهام متباینه متفاوته، خلائق از اهل بصائر و غیر بصائر ترک مطاعن مطعونی نموده، به اتفاق احتجاج بر

ص: ۲۲۹

۱- (۱) تحف العقول ص ۳۵۷ و ۳۵۹.

۲- (۲) شرح اربعین علامه مجلسی ص ۵۸۲.

اثبات حکمی از احکام شرعیۀ إلهیه، و تصحیح مرویۀ او بنمایند، و از اینجا ثابت شد که موسی أعلا و اجلّ شأن فقیه و حامل احادیث شریعت سید الانام بود، پس افتراء و بهتان عظیم کذاب دجال بطل باطل محض می باشد.

ثانی عشر: در جواب آن که رضویه بدتر از سگ اند و زیاده تفضیح اینها می کنم تا وقتی که مرا و قوم مرا سادات صحاح الأنساب نگویند، و بر اشجار ما مواهیر ثبت نکنند.

بدان که از خود ابن فقرات او چند چیز ثابت شد:

اول: این ابلیس حاسد به حسد و عناد به سادات می گوید آنچه می گوید، و حسد از اکبر کبائر در نار با عزرائیل می باشد.

ثانی: اثبات کرد که خود و قومش نا سید بوده، و مثل مشهور در افواه عوام کشمیر که احدی از او در زمانه ملک زین العابدین یا به زمانه عراقی منتحل الی الاسلام گردیده، چه اگر خود در سیادت خود متردد و ناامید نمی بود تا مرا و قوم مرا سید صحاح الانساب نگویند از زبانش رانده نمی شد، و تمنای شمول خود با آنها نمی نمود، و این اقطع برهانی و اقوا حجّتی بر ناسید بودن او و قوم او می باشد، تدبّر تبصّر.

ثالث: در این مخاطبین سادات به قول خودش و قومش اثبات کرد که آنها سادات صحاح الأنساب اهل خبره می باشند، لهذا او محتاج به تصدیق و اقرار ایشان در سیادت خود و قومش می باشد، و الا این قدر نمی کرد.

رابع: غرض حاسد معاند آل رسول تشنیع و شیوع فاحشۀ مفتریه در عوام و خواص ذریۀ بتول بلا شک و لا ریب می باشد، پس در ناری بودن این شخص شکی نیست؛ لقوله تعالی إِنَّ الدِّينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الدِّينِ آمَنُوا لَهُمْ

سبحان الله چه اجتهادی است که امام زاده های بلا فصل را بهتان بسته، نشر در عالم و آدم نماید، اما از طعن و لعن منافقان و ظالمان دین و دنیا و مراثی خوانی سید الشهداء علیه السلام را منع می کند، و هل هذا سوى النفاق.

خامس: غرض مخاصم آل رسول و زوج بتول بدل قصاص نواب غفران مآب ملاً ابراهیم خان و علماء اعصار و اهل خبره آن امصار گرفتن از سادات می باشد، چه او نفی او و طایفه او کرده به نبودن ثبوت سیادت آنها و دلیلی بر آن، اما سادات بیچاره چه تقصیر دارند و لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (۲).

تنبيه: غرض این شخص مفتری واضح شد که ذات باطله خاکیه خود را داخل و شامل با ذات پاک پنج تن به جبر و قهر سازد، دین را به دنیای دنی بفروشد، و قی الله المسلمین و الاسلام عن شره.

خلاصه به این دست و پا زدن و هفوات چیزی شدنی نیست، نه سادات عالی مناصب از سیادت به نفی تو برمی آیند، چه سیادتشان چون آفتاب روشن در کبد السماء، و در کل عالم روشن و مبرهن است، و نه تو و قوم تو سید بگردد، و بگردیدن در دنیا فی الواقع سید نزد اهل خبره بلا دلی اصل و ابدا نمی شوید، بل تا این وقت غیر ملک کشمیر حال شمایان کسی نمی دانست، و الحال به افعال و اقوال و سوء خصال خودت در همه اقالیم مسلمانان خود را مشهور و منشور ساختی.

سؤال: مبرقع چرا قول امام علی النقی علیه السلام را که به گفته متوکل شراب نخوری قبول نکرد و در جوابش گفت: فما حیلتی؟

ص: ۲۳۱

۱- (۱) سورة نور: ۱۹.

۲- (۲) سورة انعام: ۱۶۴ و غیره.



جواب: چون که امام به صورت اعلام به مبرقع فرموده بود که به دادن متوکل و به گفته او مهما امکن شراب نخوری قطع نظر از گناه، غرضش در این هتک حرمت و نشر فضیحت تو می باشد، پس مبرقع عرض نمود: که هرگاه سلطان ظالم جبار مرا از مدینه برای الزام این امر طلبیده احتراز از آن چگونه ممکن می باشد؟

پس آن حضرت وقتی که جواب مبرقع اقوا دید به مورد وعده این کلام را که «أما إنَّ هذا مجلس لا تجتمع أنت و هو علیه أبدا» فرمود، و حق تعالی وعده آن حضرت را فوراً انجام نمود، اشکالی لازم نمی آید، چه رد کلام وقتی لازم می آید که اختیاری می بود، یا می خورد مبرقع امر اجباری جبار به عذر نزد آن حضرت نقل کرد.

مع ذلک ما می گوئیم: که غیر چهارده معصوم علیهم السّلام کسی معصوم نمی باشد، و غیر معصوم جایز الخطا می باشد، اما امامزاده ها به موجب آیات و حدیث مسطوره سابقه متواتره معفو و موقف بالتوبه ضرور می باشند، و لکن مبرقع در قول اینجا خطا نکرد، و نه قبح فعل او از او واقع شد، تبصّر تدبّر.

تنبيه: جماعتی از اعلام تقدیم و زیاده تعظیم و توقیر به سادات رضویه می دانند و می کنند، چنان چه شهید و صاحب کشف الغطا و صاحب الجواهر تصریح به آن کردند: و لیس بالبعید تقدیم الرضوی، ثم الموسوی، ثم الحسنی، ثم الحسینی، و تقدیم کل من کان علاقته بالأئمه أكثر (۱).

یعنی: بلا استبعاد تقدیم رضوی بر همه سادات می باشد، پس از آنها موسوی، پس از آنها حسینی و حسنی، و تقدیم هر کس که علاقه او به ائمه اکثر باشد.

ص: ۲۳۲

و سبب این ذکر فرمودند که تعلق اینان به اکثر ائمه هدی می باشد.

در درس فرمود: ینبغی توقیر الطالبین علی غیرهم، و ولد فاطمه علیها السلام علی الباقین (۱).

سؤال: به شما چگونه ثابت شده که در رضویه چنین رمی و قذف واقع شده؟

جواب اول: به طوری که اخبار خلف و سلف عوالم و اداوم، و بلاد غایبه متباعده، و نبوت و امامت انبیا و ائمه، و اقوال و افعال سلاطین ظلمه، بی دیده ثابت شده، و الا هیچ بلدی و ملکی خالی ثابت شده نمی تواند.

جواب ثانی: مسافرین و مترددین از مخالف و مؤالف و تجار و حجاج و زوار و اهل تبتها و کلگت و نواحی آنها و اهالی کشمیر مرور و مجیء شب و روز به این طرف دارند، پس به تواتر اقراریر و تحریرات خواص و عوام که متحد الکلمه اند بر قول تو به این هفوات که در مکرر مواعظ و مشاهد ذکر آن را کردی، تتابع و تواتر هرگز بر غلطی نمی باشد، چه لفظی باشد چه معنوی، علم قطعی به غائب سامع حاصل می شود، و قضایای تو از تواتر و شیاع گذشته است، هرچه در ظاهر و خفا می کنی و می گویی اکثر آن در اطراف مشهور گردیده.

### فصل در ذکر اولاد ابو الحسن الثالث حضرت امام علی النقی علیه السلام

در ذکر اولاد ابو الحسن الثالث حضرت امام علی النقی علیه السلام

بدان که نزد شیخ مفید اولاد امام علی النقی پنج نفر بودند: ابو محمد امام حسن عسکری علیه السلام، حسین، محمد، جعفر، عایشه (۲).

اما ولادت آن حضرت در مدینه طیبه نزد شیخ مفید (۳) به نصف ذی الحجّه، و نزد

ص: ۲۳۳

۱- (۱) درس شهید اول ۱: ۲۶۲.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۱۱-۳۱۲.

۳- (۳) ارشاد شیخ مفید ۲: ۲۹۷.

شهید (۱) نیز از ماه ذی الحجّه سنّه دو صد و دوازده می باشد.

امّا وفات او به زهر معتمد عبّاسی، و به روایت دیگر به زهر متوکل عبّاسی در شهر سرّ من رأی سوّم ماه رجب سنّه دو صد و پنجاه و چهار می باشد، و مادرش امّ ولد نامش سمانه.

نزد ابن طلحه ولادتش در رجب سنّه دو صد و چهارده، و وفاتش در بیست و پنجم ماه جمادی الآخر سنّه دو صد و پنجاه و چهار می باشد، و نام مادرش سمانه مغریبه می باشد (۲).

و در اعلام الوری (۳)، و کشف الغمّه: یوم سه شنبه پنجم رجب وفاتش نوشته (۴).

و مدفنش در سرّ من رأی معروف به سامرّاء در مقام خود مشهد معروف إلى الآن زیارتگاه عالمیان می باشد.

نزد جمعی از نسابه عقبش غیر از جعفر نمی باشد، و مشهور به کثرت اولاد جعفر صاحب کزّین بود، و مشهور در نسابه که جعفر صد و بیست فرزند داشت، و جماعتی از اولاد و احفاد و ذریّه او باقی می باشد.

اشکال: اکثر اهل سیر و تواریخ و محدّثین عامّه و خاصّه، منهم ثقه الاسلام کلینی، و شیخ مفید، و ابن بابویه، و شیخ الطایفه، و شیخ طبرسی، و صاحب احتجاج، و صاحب وافی، و صاحب بحار و غیرهم از عماید محدّثین، آیا نفرمودند جعفر معروف به کذاب بود، به تکذیب برادر خود امام حسن

ص: ۲۳۴

---

۱- (۱) دروس شهید اوّل ۲: ۱۵.

۲- (۲) مطالب السؤل ۲: ۱۴۴-۱۴۶.

۳- (۳) اعلام الوری طبرسی ص ۳۳۹.

۴- (۴) کشف الغمّه ۲: ۳۸۴.

عسکری علیه السّلام و حاسد او، و سبب حبس آن حضرت و غضب مکان و اخذ اسباب حضرت مهدی آخر الزمان علیه السّلام، و احد اسباب غیبت او، و شارب و عراف و صاحب طنبور و رباب و غیر این مرتکب به قبائح دیگر بود.

من جمله آن دعوی امامت خود در حضور و بعد فوت حضرت عسکری علیه السّلام نموده، لهذا به قرآن ناطق جعفر بن محمد علیهما السّلام را به صادق حضرت رسول صلی الله علیه و اله و ائمه اطهار علیهم السّلام ملقب گردانیدند قبل تولد اینها تا ممتاز شود از این جعفر کذاب، و به پسر نوح خطاب **إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (۱)** آمد.

پس چگونه از اولاد امام معصوم مطهر چنین فاجر فاسق؟ و چگونه و چرا از انبیاء و ائمه معصومین علیهم السّلام چنین اولاد کفره و فجره به وجود آیند؟ و اگر از غیر معصوم چنین اولاد به عمل آیند مستبعد نیست، چه آنها پاک و ناپاک و حلال و حرام را می خورند، اما معصومین منزّه از همه الواث و ادناس می باشند؟

جواب اول: علمای مسلمانان به حسب ورود آیات و صحاح و حسان اخبار متضمن عاقبت بالخیر و مؤید به توبه گردیدن اینها عموماً و خصوصاً که به حدّ مفاد التواتر اگر مسلمان و صحیح الولادت و العقیده و بدون توبه رفته می باشند، السنه خود را از تعرّض و تجریح و تقبیح امام زادگان مشهور بالکل بسته اند، چه تفویض احوال ایشان به آباء طاهرین ایشان در آخرت می باشد، و از هر غیر معصوم و لا مطهر خلل و زلل و صدور قبایح و مآثم جایز می باشد.

لهذا بما سزاوار نیست که تشییع فاحشه و تتبع زلالت و عثرات آنها بنمائیم، إلا آن که من باب الأمر بالمعروف امر و نهی در احیاء و کراهت از شناعة افعال

ص: ۲۳۵

احیاء و اموات ایشان داشته استغفار برای آنها بنمائیم، تکلیف ما همین است.

جواب ثانی: اگر جرح و تعدیل به شخصی عارض شود اهل درایه و روایه و اصول در تقدیم کدام یک دو قول دارند، و نزد محققین ایشان تقدیم تعدیل است؛ زیرا که اصل برائت، پس تعدیل ثابت است، و اگر در آخر جرح توبه طاری و لاحق شده و لو ظنّاً او احتمالاً، باز هم برائت او ثابت می شود، هر چند روایت توبه من باب الآحاد و ظنی باشد، اما در امام زاده ها و در قبول آن اشکال نمی باشد، چه مؤیدات دیگر بر عاقبت بالخیر بودن آنها واردند.

تنبيه: مؤید این باب تویق مبارک حضرت حجّه الله القائم، در آخر در باب عفو جعفر می باشد: چون «أما مثل عمی جعفر کمثل إخوان یوسف» (۱) یعنی: مماثلۀ عمیم جعفر چون برادران یوسف می باشد، که اول ایذاء او و خطایا کردند، و لکن در آخر یعقوب و یوسف برای آنها استغفار کرده معفو شدند، پس جعفر مدّه العمر عاصی بوده، لکن در آخر او نادم، و حضرت قائم علیه السلام عفو و استغفار برایش فرموده باشد.

بلی فسق جعفر متواتر، اما عفو او در آخر من باب الآحاد مظنونی باشد، و به قیام این امر ظنی عفو و براء جعفر ثابت می باشد.

جواب ثالث: آن که تسمیت و شهرت جعفر به کذاب، اگرچه به تکذیب او به امام بوده باشد، پس وقتی که خود امام حجّه الله القائم علیه السلام توبه او را قبول و عفو حقوق خود نموده، پس در آخر به سبب توبه و عفو اسم کذابی او به تواب مبدل گردیده اشکال ندارد.

جواب رابع: در تسمیه قرآن ناطق به جعفر صادق علیه السلام سبب همین نمی باشد

ص: ۲۳۶

که از جعفر ثانی کذاب ممتاز و حق از باطل جدا و مابین باشد، بل نزد ما وجه تسمیة امام جعفر علیه السلام به صادق این است که در عصر آن حضرت فقهاء کذاب به جعل سلاطین ظلمه به امام فلانی و فلانی و فلانی مشهور گردیده بودند، لهذا حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از زبان خدا و رسول صلی الله علیه و اله و ائمة اطهار علیهم السلام از آباء او ملقب به صادق گردیده بودند، تا به مقابل باطل حق واضح و مشهور، چون در زمانه هر فرعونى موسائى من الله موجود باشد.

جواب خامس: در تمثیل جعفر به پسر نوح بیان گردیده، و اینجا می گوئیم: که پسر نوح کافر به خدا و نوح بود، و از عمل غیر صالح اشاره به آن باشد، اما جعفر مشرک و کافر به دین اسلام به اتفاق امت نبود، بل فاجری و فاسقی بوده، و فسق عبارت است از ترک طاعت مع اعتقاد بالبدین، پس به قیاس حمل حال جعفر ثانی بر پسر کافر از نوح باطل محض و غباوت و بغاوت محض می باشد، خصوص عند ورود الروایه در باب جعفر رضوان الله علیه و علی آله.

جواب سادس: در این که از انبیاء معصومین علیهم السلام و ائمة طاهرین علیهم السلام چرا این اجزاء خبیثه و رجسه ظاهر شوند، به چند وجه مختصر است:

اول: بر دین دار چون و چرا بر مصالح و حکم تعالی اصلا نمی سزد.

ثانی: در این چنین اولاد و احفاد از معصومین پیدا شدن علت و حکمت امتحان و ابتلاء امت می باشد، چه بسیاری از احکام شرعیه معلل به امتحان می باشند، و قرآن از آن مملو می باشد، من جمله آن **وَلِيَّبْتَلِيَّ اللّٰهُ مَا فِي صُدُوْرِكُمْ وَلِيْمَحَّصَ مَا فِي قُلُوْبِكُمْ وَ اللّٰهُ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ (۱)**.

ثالث: این چنین اولاد از معصومین پیدا شدن به منزله جزء فاضله در بدن

ص: ۲۳۷

می باشند، قدح در نبوت و امامت نمی رساند، آیا نمی بینی که فضیلت بدنیه از انبیاء علیهم السّلام جدا می شوند، و به انفکاک آنها در انبیاء و ائمه علیهم السّلام قدحی و نه به آن فضیلت و هنی عاید می شود.

رابع: بعضی نقل کرده اند که بعض سلاطین عبّاسیه به کدام امام معصومی علیه السّلام در مجلس عرض کرد: که ما مردم جهله ظلمه می باشیم، و اغذیه ما هم نجس و خبیث ضرور می باشد، و اگر اولاد ما ظالم و فاجر و فاسق بوجود آیند حیرتی نمی باشد، اما بعضی از ما نیک هم بوجود می آیند، اما از شما معصومین اولاد فجرة فسقه ضالّه مضلّه بوجود آمدن اشد حیرت است، چه شما معصوم و مطهر در ظاهر و باطن، و ما اکل و مشارب شما هم اطهر می باشند، پس سبب تولّد اولاد نیک از ما و تولّد ولد بد از شما چه می باشد؟

جواب می گویند: که امام معصوم فی البدهات جواب داد: چون که به شما شیء و لقمه حلالی و طاهری من باب الهدایا و التحف و امثال آن به طیب نفس کسی می رساند و آن را می خورید، و در امثال مجالس شما به ما غذائی و لقمه خبیثی فی الواقع می رسد، پس از آن لقمه به شما ولد نیکی و به ما ولد بدی بعمل می آید.

راوی می گوید: که سلطان عبّاسی منخجل و سرنگون شده، و مجلس متلذذ از این جواب و سؤال بسیار شد.

ایراد: انبیاء علم ما کان و ما یکون دارند هر چیزی را می دانند، پس چگونه شیء خبیث را آنها بخورند؟ و چگونه اکل آن بعد العلم جایز باشد؟ چه مخالفت علم به عالم خصوص نبی و امام جایز نمی باشد، و اگر علم به باطن امام ندارد، پس دعوی ما کان و ما یکون باطل محض می باشد.

جواب: بدان که هیچ نبی و امام از آدم تا خاتم مأمور در عمل به باطن و به

حقایق حقیقت نمی باشند، بل همه اینها مأمور و محکوم در عمل به ظاهر شرایع می باشند، و افعال المسلمین و أعمالهم محموله علی الصّحّه قاعده قدیمه مقرر دارند، پس آنچه از لقمه و حبّی معصومین تناول و استعمال نمودند نظرا إلى ظاهر الشریعه طاهر و حلال دانسته نمودند، خلاف علم و عصمت و نبوت و امامت به آن لازم نمی آید.

و نیز جایز است که خدا علم باطنی آن جزء را از معصومین مستور دارد، یا اسناد محو از قلب آنها نماید برای امتحان خلق به آن، اشکالی لازم نمی آید، بلی علم ما کان و ما یکون به آنها به صورت اعجاز می باشد تا ممتاز عند الحاجت حجج الله از رعایا و امت باشند، ثمّ الله أعلم.

### فصل در اولاد أبو محمد العسکری علیه السلام

در اولاد أبو محمد العسکری علیه السلام

بدان که اولاد آن حضرت غیر امام مهدی آخر الزمان علیه السلام بالاتفاق ولدی دیگر نمی باشد، نه از اناث و نه از ذکور (۱).

اما ولادت آن حضرت در مدینه الرسول هشتم ربیع الأول، و بعضی دهم ربیع الأول، و بعضی چهارم ربیع الأول گفته اند سنه دو صد و سی و شش، یا سی و یک، یا سی و دو، علی اختلاف الأقوال می باشد.

امّا وفاتش به زهر معتمد عباسی به روز جمعه، و به قول شهید (۲) یوم یک شنبه هشتم ربیع الأول سنه دو صد و شصت می باشد.

اما مدفنش در روضه پدرش امام علی النقی علیه السلام در سرّ من رأی.

ص: ۲۳۹

---

۱- (۱) در بعض روایات فرزندی به نام حسین آمده است.

۲- (۲) دروس شهید اول ۱۵:۲.



اما نام مادرش امّ الولد، به قول شیخ مفید (۱) و شهید (۲) حدیثه، و به قول نبیره جوزی (۳) و ابن طلحه (۴) سوسن نامش می باشد.

### فصل ابو القاسم حجّه الله القائم امام مهدی آخر الزمان علیه السلام

ابو القاسم حجّه الله القائم امام مهدی آخر الزمان علیه السلام

بدان که در تولّد آن حضرت کل اهل قبله دو قول دارند، نزد جمعی از اهل سنت هنوز آفریده نشده پیدا خواهد شد. نزد امامیه و جماعتی دیگر از متفرّق ملل مسلمانان پیدا شده.

و ولادت با سعادت آن حضرت در سرّ من رأی در خانه امام حسن عسکری علیه السلام به قول شهید (۵) لیله الجمعه، و به قولی قریب به صبحی در یوم الجمعه، و به روایتی قریب به صبح صادق نصف شعبان المعظم سنه دو صد و پنجاه واقع شده، نزد ابن طلحه (۶) بیست و سوم رجب (۷) سنه دو صد و پنجاه و هشت هجری واقع شده.

و اسم مادرش نزد شهید (۸) و ابن طلحه (۹) و نبیره جوزی (۱۰) مع جمعی

ص: ۲۴۰

- ۱- (۱) ارشاد شیخ مفید ۳۱۳:۲.
- ۲- (۲) دروس شهید اول ۱۵:۲.
- ۳- (۳) تذکره الخواص ص ۳۶۲.
- ۴- (۴) مطالب السؤل ابن طلحه ۱۴۸:۲.
- ۵- (۵) دروس شهید اول ۱۶:۲.
- ۶- (۶) مطالب السؤل ۱۵۲:۲.
- ۷- (۷) در مطالب: رمضان.
- ۸- (۸) دروس شهید ۱۶:۲.
- ۹- (۹) مطالب السؤل ۱۵۳:۲.
- ۱۰- (۱۰) تذکره الخواص ص ۳۶۴.

دیگر صیقل (۱) امّ ولد می باشد، نزد صدوق و مفید (۲) و غیرهما از خاصّه و عامّه حضرت نرجس خاتون دختر قیصر روم این شهر است، و به قول جمعی و روایت دیگر شهید در دروس الأحکام مریم بنت زید العلویه و هو المتیقن عنده می باشد (۳)، و به قول دیگر ابن طلحه (۴) حکیمه خاتون، و غیر آن هم می باشد.

امّا اولادی و زوجه ای از این حضرت در این عالم ظاهر نشنیده شده، و نه منقول و نه دیده شده، اگرچه در عالم غیبت زوجات و اولاد و احفاد داشته باشد از آن انکار نمی باشد.

تنبیه: جمّ غفیر از اهل سنّت و فرقه امامیه اثنا عشریه بعد ولادت از حضرت حسن عسکری علیه السلام در عهد معتمد عباسی به وجود و بقایش الی حین قائل و معتقدند، و با پدر خود تا پنج سال یا شش سال بود، پس به عمر پنج ساله یا شش ساله غیبت اختیار نمودند.

امّا جمّ غفیر از معتمدین امامیه عرب و عجم به إرائه پدرش حضرت عسکری علیه السلام او را دیده، و نصّ جلی بر امام مهدی آخر الزمان علیه السلام بودن او بلا واسطه همه شنیدند، و از خود مهدی علیه السلام در همان حال صبائت اجوبه مسائل معضله مشکله را مکرر شنیدند، و به عمر یحیی بن زکریا پنج ساله یا شش ساله به مسند خلافت به جای پدر خود نشسته، پس از این به ظلمه بنی العباس و غیر ایشان در سردابه خانه خود تا هفتاد سال به صورت اختفا از عوام به غیر خواص شیعه خود گذرانید، و بعد از این غیبت کبری اختیار نمودند، پس در اینجا

ص: ۲۴۱

---

۱- (۱) در دروس و مطالب: صقیل، و در تذکره: صیقل می باشد.

۲- (۲) ارشاد شیخ مفید ۲: ۳۳۹.

۳- (۳) دروس شهید ۲: ۱۶.

۴- (۴) مطالب السؤل ۲: ۱۵۳.

سفارت و نیابت سفرا و نایبان منقطع گردید.

و در غیبت کبری هم بسیاری از سنی و شیعه ناگاه مشرف خدمت او شده، و آنها آن حضرت را به مهدویت شناختند، و تصدیق به او و به دین آباء او نمودند، و اسماء همه آنها در کتب ثبت اند، لااقل به کتاب حقّ الیقین رجوع نموده، جمعی از آن دریافت خواهند شد.

تنبيه: تا اینجا ذکر سادات مقطوعی الأنساب بود، و الحال ذکر مظنونی الأنساب، و مشکوک الأنساب، و مجعول الأنساب، و مردود الأنساب می باشد.

### باب در سیادت مظنونی الأنساب و تعریف آن

در سیادت مظنونی الأنساب و تعریف آن

بدان که در غیبت کبری تا ظهور آن حضرت سیادت بنی فاطمه مظنونی الأنساب به ظاهر محسوب می شوند.

امّیا مظنونی الأنساب ساداتی اند که نصّ قطعی و تصدیق عینی به صورت جلی یا خفی از معصوم درباره نسب آنها، چون «إنّ الحسن و الحسین ابنای» و أمثال آن نرسیده باشد.

پس آیا به محض ادّعا و دعوای سیادت تصدیقش کرده می شود بدون اعتقاد خارجه، یا تصدیقش کرده می شود مع ظنّ صدقه، یا مع عدم اتّهامه، یا تصدیقش کرده می شود مع ظنّ صدقه و عدم اتّهامه، و اثبات البینه و الشهاده المستفیضه، فقها خلاف دارند.

امّیا صورت اولی ضعیف بل باطل است؛ زیرا که در اداء حقوق یقینی برائت ذمّیه یقینی مطلوب است، و آن در صورت اولی ممکن اصلا نیست، پس تصدیق به محض مطلق دعوا غیر صحیح و لا جایز می باشد.

و ایضا ادّعای نسب در حقیقت امری مجهول، خصوصا دعوای سیادت

متضمّن غرض، پس چگونه صدق مدّعی بلا بینة و لا قراین قطعیة متصوّر می شود؟

امّا صورت ثانیة: که دعوی مع ظنّ صدقه و عدم اتّهامه، ایضا به آن در اداء حقوق برائت یقینی به مؤدّی و معطی حاصل نمی شود، پس این صورت هم ضعیف است.

امّا در صورت ثالثه: که مع الدعوی بینة عادله، و شهادت مستفیضة از اهل خیرة عصری و بلدی و غیر اینها که می باشد، البتّه در این صورت دعوا و برائت مؤدّی و معطی بالجمله به غیر ضمانت حاصل می شود، لهذا این قول مختار جمهور محقّقین ماضین و معاصرین و عمل بر همین می باشد.

و ما در اینجا مختصری از اقوال آنها نقل می کنیم:

در فتاوی مولانا مجلسی است: که سید آن کس است که انتساب پدری او تا حضرت رسول صلی الله علیه و اله و حضرت امیر علیه السلام بلا معارضه و لا منافات برسد.

مولانا محقّق محمّد حسین اردکانی در سؤال (۱) جواب تحریر فرمودند: بسم الله الرحمن الرحیم، در ثبوت سیادت به شهادت عدلین و استفاضه اشکالی نیست، و در باب اکتفاء به دعوی سیادت در جواز اعطای خمس بریء الذمه از

ص: ۲۴۳

---

۱- (۱) سؤال: در شهری قبیله ای از قبائل سادات از مدّت دو سه صد سال مشتهر و معروف با شک در سیادت شده باشند، و مأخذ شک ایشان معلوم نباشد، به غیر از آن که اجداد ایشان مدّعی سیادت بودند بدون بینة و شهود، و همواره نسلا بعد نسل آنها را مشکوک السیاده و مجهول الحال نسب می گویند، آیا الآن به ادّعی احدی از ایشان سیادتشان که عبارت از انتساب الی الهاشم بالأب باشد ثابت شده رفع شک از ایشان می شود یا نه؟ و دیگر خمس و نذر مختصّه سادات به ایشان می توان داد یا نه؟ و نیز بیان فرمائید که سیادت به چه نوع ثابت می شود در شرع، آیا مطلق مظنه کفایت می کند یا حصول مظنه متآخّم به استفاضه؟

آن مثل اکتفاء به دعوی فقر در جواز دفع زکات و برائت ذمه از آن گرفته اند، ولی جمله ای از محققین فقهاء در مسأله اشکال کردند، واقعا جای اشکال هم است، و اگر مراعات نمایند به این که خمس را به سید ثابت السیادت دهند که او به آن مشکوک السیادت بدهد، چنان چه شنیده ام که این طریقه احتیاط را در آنجا مسلوک میدارند بسیار خوب، و طریقه دیگر هم است الخ.

و شیخ جعفر تستری بر همین سؤال - یعنی در کشمیر - جواب تحریر نمود:

باسمه سبحانه تعالی، سیادت ثابت می شود با استفاضه نسب که ابا من جد معروف به سیادت باشد، و هر گاه همیشه معروف به مشکوکیت نسب بودند، پس به محض ادعا حرف مدعی سیادت مسموع نیست، و احکام سیادت بر او جاری نمی شود.

حضرت حجه الاسلام میرزا محمد حسن شیرازی بر استفتاء مشکوکی در جواب او تحریر فرموده این است: بسم الله الرحمن الرحیم، مقتضای بعضی از علما کفایت دعوی سیادت است، و مؤید است به بعضی از وجوه، امّا مع ذلک خالی از اشکال نیست، و در کفایت معروفیت به سیادت در طبقات سابقه اگر چه از جهت ظهور حال یا عدم اطلاع بر بی مأخذ بودن آن بوده باشد اشکالی نیست، و اگر متحقق شد بی مأخذ بودن در طبقات سابقه به نحوی از انحاء به طریقی از طرق، مسأله بر میگردد به کفایت دعوی. انتهى.

یعنی اشکال دارد کفایت دعوا در سیادت نزد حضرت میرزا.

فتوای ثانی از محقق لا ثانی فاضل محمد حسین اردکانی اعلی الله مقامه: بسم الله تعالی، اگر چه سماع دعوی سیادت مثل سماع دعوی فقر نسبت به مشهور داده اند، ولی نزد این اقل ثبوت سیادت به غیر بینه و استفاضه به غایت مشکل، و قاعده مقتضی عدم ثبوت، و احتیاط هم مقتضی عدم اکتفاء به مجرد دعوی

می باشد، و الله أعلم.

فتوای شیخ الاسلام و المسلمین زین العابدین مازندرانی براین سؤال تحریر فرمودند: بسم الله و له الحمد: به مجرد ادعاء نسب ثابت نمی شود، و همچنین انتساب به رسول الله صلی الله علیه و اله و به ائمه اطهار صلوات الله علیهم.

در ذخیره المعاد همین شیخ الاسلام سلمه الله فرمود: که مدعی فقر را زکات بده، و مدعی سیادت را تا اثبات نکند سیادت را خمس مده.

ایضا در جواب استفتاء اهل کشمیر تحریر فرمود: که خمس و مال امام به مجهول الحال و به مشکوک السیادت نمی توان داد، چه براءت ذمه یقینی معطی را به غیر دادن به معلوم السیادت حاصل نمی شود.

فتوای سرکار میرزا حیب الله النجفی الجیلانی سلمه الله تعالی: که سیادت به غیر بینه عاقله و استفاضه به محض دعوی از مدعی سیادت ثابت نمی شود، پس هر کس را که معطی می داند این سید نیست یا شک دارد، پس خمس و نذر سادات به او نمی تواند داد و نه براءت الذمه معطی می شود.

و در رساله معروف به صراط النجات منظوره حضرت حجیه الاسلام میرزا دام ظلّه، در مسائل متفرقه بعد بحث الرضاع فرموده: مسأله: سیادت به ادعای شخص ثابت نمی شود، مگر آنکه در بلد مشهور باشد به سیادت، یا مظنه نزدیک به علم حاصل شود انتهى.

در فتوای شیخ الاسلام زین العابدین سلمه تعالی در استفتاء بعض فضلاء تحریر فرموده:

بسم الله و له الحمد، السیاده نسب خاص لا یثبت إلا بما یثبت به النسب من البینه العاقله، و الاستفاضه القطعیه المستمره أبا عن جد، بحيث لا یكون فی طبقات الاستفاضه لو كانت، أو فی طبقه واحده قادح فی الانتساب، و حیث یثبت

السياده و إلاّ فلا، و مجرد الادعاء و حمل قول المسلم أو فعل من يعطيه الخمس على الصّحّة لا يثمر و لا يثبت النسب، و أنّه من نسل رسول الله صلّى الله عليه و اله من طرف الأب، و هو واضح عند أهل الفقه و السداد، و عند اولى الأبصار، و الله العالم.

فاضل ايروانى معروف به ملاّ محمّد ايروانى نجفى رحمه الله أيضا در جواب همين تحرير فرمودند: لا- تثبت النسب بمجرد الادعاء، بل يحتاج إلى إقامة الشهود العدول أو الاستفاضه، كما فى انتساب سائر الأنساب. انتهى.

خلاصه: آن كه ثابت نمى شود نسب سادات به مجرد دعوى، بلكه محتاج است به سوى إقامت شهود عدول، يا ثابت مى شود به استفاضه چنان چه در انتساب همه انساب همين شرط صحت و ثبوت مى باشد.

اما از اعلام اموات بدان كه در قرشيّه مشكوكه فيها در مدارك الأحكام فرمود:

و من اشتبه نسبها كما هو الأغلب فى هذا الزمان من عدم العلم بنسب غير الهاشميين، فالأصل يقتضى عدم كونها قرشيه، و يعضده استصحاب التكليف بالعباده إلى أن يتحقّق المسقط (١).

خلاصه: زنى كه معلوم الانتساب قطعا إلى قریش و هاشم نباشد، اصل در شك مقتضى نبودن آن زن از قریش، و معضد و مؤيدش استصحاب تكليف به عبادت تا تحقّق مسقط مى باشد.

در تمهيد القواعد فرمود: لو شكّت المرأه فى كونها قرشيه أو نبطيه، فالأصل عدم كونها منها؛ لأنّ هذا النسب طارئ على الناس، و الأصل يقتضى عدم التولّد من نصر بن كنانه (٢).

يعنى: اگر شك شود در زنى كه آیا قرشيه و نبطيه هست يا نه، پس اصل نبودن

ص: ٢٤٤

---

١- (١) مدارك الأحكام ١: ٣٢٤.

٢- (٢) تمهيد القواعد شهيد ثانى ص ٢٧٥-٢٧٦.

این زن مشکوک از قریش می باشد، چه این نسب طاری به مردم می باشد، و اصل عدم تولد او از نصر بن کنانه می باشد.

شیخ مرتضی انصاری فرمود: فإذا لم يعلم انتساب الشخص إلى جماعه، فالأصل عدمه، و مثله الکلمه فی کونها هاشمیا الخ.

یعنی: وقتی که نسبت شخصی به سوی جماعتی معلوم نشود، پس اصل در این مقام شک نبودن او از آن جماعت می باشد، و مثل آن حکم است در هاشمیت، یعنی اگر در هاشمیت او شک بود اصل در آنجا هم عدم است که مشکوک فیه از قوم هاشمی نمی باشد.

ایضا در استفتاء کشمیر شیخ مرتضی رحمه الله تحریر فرمود: بلی اجازه می دهم که سهم امام علیه السلام به معلوم السیاده و الفقر داده شود.

در شرح ارشاد اردبیلی فرمود: و یثبت النسب بالشیاع مع عدم المنازعه و معه بالعدلین (۱).

یعنی: ثبوت نسب می شود به شیاع به شرط نبودن منازع و نه نگیر، و با آن ثبوت آن به شهادت عدلین می شود.

در لمعه و در شرحش در بحث حیض است: فمن علم انتسابها إلى قریش بالأب لزمها حکمها، و إلا فالأصل عدم کونها منها (۲).

یعنی: زنی که انتسابش به سوی قریش بالأب ثابت باشد محکوم به آن می شود، و إلا اصل نبودن آن زن از قریش می باشد.

و از اصطلاح العلماء بعض ثقات نقل کردند: و یثبت کون المرأه قرشیه أو نبطیه أو غیرهما بالعلم، سواء حصل من التواتر أم من غیره مطلقاً، و بشهاده العدلین، و لا

ص: ۲۴۷

---

۱- (۱) مجمع الفائده ۱: ۱۴۴.

۲- (۲) شرح لمعه شهید ۱: ۲۵۱.



یثبت بشهاده عدل واحد، و لا بشهاده النساء مطلقاً، و لو کتّن منضمّات بالرجال، و هل یثبت بمطلق ما یفید الظنّ، فیکون الظنّ هنا قائماً مقام العلم كما فی كثير من المواضع أو لا؟ فیہ إشکال الخ (۱).

خلاصه: آن که ثابت می شود بودن زن قرشیه یا نبطیه یا غیر آن به علم، چه آن علم حاصل از خبر متواتر شده باشد یا از غیر آن مطلقاً، یا ثابت می شود به شهادت دو عادل، و ثابت نمی شود به شهادت یک عادل، و نه به شهادت زنان در هر حال اگرچه آنها ضمیمه مردان هم باشند، و آیا ثابت می شود به مطلق آنچه إفاده ظن می کند، پس آن ظن حاصل در اینجا قائم مقام علم گردد، چنان چه در بسیاری از مواضع آن جاری می باشد، یا قائم به مقام علم ظن اینجا می باشد، در آن اشکال است.

در شرح طباطبائی فرمود: فإذا لم یثبت القرشیه بالعلم العادی أو الظنّ المتآخّم أو البینه، فالأصل عدم کونها قرشیه (۲).

یعنی: و وقتی که قرشیه زن به علم عادی یا به ظنّ متآخّم به علم یا بینه حاصل نشود، پس اصل در آن زن نبودن او از قوم قریش می باشد.

قاعده کلیه اصولیین است که در امر مشکوک فیہ اصل عدم، و در مظنون الحاق به اعم اغلب می باشد، پس علی جمیع الأحوال در این طایفه مشکوک فیهم لوجود الشکّ اصل عدم، و به إلحاق الظنّ الأغلب باز هم عدم است.

تنبیه: همین قدر در مؤید مرام برای عاقل کافی است، که سیادت به محض دعوی حاصل نمی شود، مگر به علم یا به ظنّ متآخّم به علم حال او بلاخلاف و لا معارض و لا نکیر.

ص: ۲۴۸

---

۱- (۱) اصطلاح العلماء، در دسترس این جانب نمی باشد، و مؤلف کتاب شناخته نگردید.

۲- (۲) شرح کبیر علامه طباطبائی ۱۲: ۲۹۸-۲۹۹.

اشکال: آیا آن دعوی المسلم فی النسب کالفقر یصدّق کالفقر؟ بعضی قاعده در سماع دعوا نسب نقل و مقرّر نفرمودند، پس ترک این چگونه جایز باشد؟

جواب اول: این قول آیا از اخبار مأخوذ است یا از تقریر بعض اعلام؟ و اگر اول است پس مخالف عقل و نقل غیر مقبول مطرود لا معمول می باشد؛ زیرا که اگر این صحیح شود من باب الظنّ و الاحاد می باشد، و امر ظنی معارض علم قطعی نمی شود، چه در اداء حقوق لازمی براءت ذمیة یقینی واجب است، و آن اینجا حاصل اصلا نمی شود. و اگر از اقرار علم است، او واجب العمل نیست فضلا عن الحجّه؛ زیرا که منافی برهان عقل و نقل می باشد.

جواب ثانی: سلّمنا که این قول منقول حجّت است، پس این دلالت ندارد بر دعوی نسب خاص، و آن دعوی نسب سیادت خاص که متضمّن غرض و نفع مدّعی است، و آنچه متضمّن غرض و نفع باشد، او بلا بیئنه عادلّه و استفاضه حاصله مسموع نمی باشد، لهذا حمل آن ممکن بر نسب عام اهالی انساب که بلا غرض و لا تصوّر نفع و لو بالاستقبال می باشد، نه بر نسب خاص سادات، و برای همین نزد جمهور اعلام که من جمله ایشان اقوال ایشان آنفا ذکر شد سماع و تصدیق دعوی سیادت بلا علم و لا ظنّ متأخّم به علم اصلا قبول نیست، و ادله دیگر بر ضعف بل بر بطلان آن بسیار می باشد، در رساله خلاصه الاصول همه آن جمع نموده ام.

### **باب در اسباب مظنونی الأنساب که به آن نسب او ظنی بگردد**

در اسباب مظنونی الأنساب که به آن نسب او ظنی بگردد

بدان که این اسباب به وجوه اند:

ص: ۲۴۹

اول: نزد صاحب کشف الأستار (۱) بعد دعوی سیادت، متهم در نسب و قول و فعل خود نباشد.

ثانی: نزد بعض اعلام بعد دعوی سیادت، ظنّ به صدق و به صلاح و عدالت او باشد.

أقول: اگر فرادی فرادی این دو قول مستقل باشند، این صحیح نیست؛ زیرا که خود مدّعی خود شاید لازم می آید این به غیر معصومین جایز نیست، چه این از خصائص معصومین علیهم السّلام خاص می باشد؛ زیرا که عصمت آنها زاید از هزار شاهد می باشد.

ثالث: بعد دعوی مع عدم اتّهامه و ظنّ صدقه، اگر معارض و نکیری از اهل خبره عصری و بلدی او بر او نباشد، تا منافات و معارضه و انکار خاصّه بر سیادت او حاصل نشود.

أقول: این قول هم بالجمله اشکال دارد، چه برائت ذمه به اداء حقوق به صورت یقین به این حاصل نمی شود.

رابع: بعد دعوی سیادت مع عدم اتّهامه و مع ظنّ صدقه و عدم المعارض و لا نکیره، شاهد و بیّنه بر آن قائم سازد، البتّه این بلا اشکال می باشد. و اما این بیّنه عادلّه و شاهد مقبوله چند چیز می باشد:

اول: شهود عدول اهل خبره بلدی، که واقف انساب او از سلف الی خلف می باشند، و لا اقل دو نفر باشند، نه عدل واحد، و نه دو زن عادلّه و مرد واحد عدل علی الأحوط.

ثانی: شهادت مستفیضه بر انساب او طبقاً در طبق خلفا عن سلف بلا نکیر

ص: ۲۵۰

---

۱- (۱) مراد علامه محدّث میرزا حسین نوری صاحب کتاب مستدرک الوسائل، و کتاب کشف الأستار ایشان چاپ شده است.

ثالث: شیاع بر انساب او بلا معارض از صدر اوّل تا آخر خلفا عن سلف عصر در عصر باشد، بلی اگر شیاع بلدی او بر سیادت او بلا نکیر و لا معارض بالفعل باشد به غیر علم به زمانی مأخذ بودن طبقه از اصول طبقات، او یا غیر عالم بر بی مأخذ بودن احدی از طبقات او باشد، در آن نظر و تأمل است.

رابع: اگر بر دعوی سیادت مع ظنّ صدقه و عدم اّتهامه، شجره ممهوری از اهالی خبره بلدی خود از اخلاف و اسلاف آنها بر اسلاف و اخلاف خود بلاغین و لامین بیارد، البته سیادتش مصدوق در بلاد غیر می باشد، چه به اظهار آن معروفیت و مشهوریت او به سیادت در بلاد خود بالجمله ثابت می شود.

بلی غرض از معروفیت، شهرت شخص به سیادت مع آبائه به غیر وجود قادح و لا معارض و لا نکیر بلدی در بلد آبائی و مسقط رأس خودش می باشد، اما به غریب الوطن اثبات معروفیت خود به سیادت در مولد و موطن آبائی اصلی خود کافی می باشد.

خامس: اگر بعد دعوی سیادت خود به حضور جمعی بگوید: بار خدایا من شاهدی به غیر تو بر دعوی خود ندارم، و اگر من از آل رسول تو و احفاد و انسال زوج بتول به حق و بلا شک و لا شبهه و لا خلل و لا زلل هستم، به حقّ صدق آباء معصومین من تصدیق من کن بالفعل، مثلا به تعجیل صحّت این مریض، یا به انزال باران الآن، یا به انزال صاعقه، یا به گرفتاری و مواخذة فوری این منکران ظالمان، پس اگر اجابت دعا او به حضور جماعتی یا به حضور عدلین مطابق درخواست او و لو بعد ایام شد، در این هیچ عاقلی تأمل نمی کند، مگر آن که می گوید که ثبوت سیادت این سید عالی به برهان قطعی من الالهی اوّل درجه مقطوعی الأنساب و اطیب الأنجاب از آل حضرت ابی تراب و جناب

رسالت مآب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَيَّ بَاشَد.

تنبيه: اين انواع آل رسول بلا- شك و لا ريب سادات واجب التعظيم و الاحترام، و مستحقّ خمس عند الفقر و الحاجة، و بر مردم واجب و لازم اداء حقوق مستحبه و واجبه از نذور و اخماس و هدايا، و خبرگيري و وارسى احوال ايشان، و زيارت احياء و اموات ايشان، به وضوح و محبت و موذت آنها و اغماض بصر از تمرّدى و تعدّى و ايداء ايشان مَيَّ بَاشَد.

و در امالى صدوق به اسناد خود از حسين بن خالد روايت کرده: عن أبى الحسن على بن موسى الرضا عليه السّلام: النظر إلى ذرّيّتنا عباده فقيل: يا بن رسول الله النظر إلى الأئمّه منكم أم النظر إلى جميع ذرّيّه النّبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فقال عليه السّلام: بل النظر إلى جميع ذرّيّه النّبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عباده (١).

خلاصه: حضرت رضا عليه السّلام فرمود: كه نگاه كردن به ذرّيّه ما ائمّه اطهار عبادت است، پس به آن حضرت عرض کرده شد: كه اى فرزند رسول كه آيا مراد از اين حديث شريف يعنى نگاه به شما ائمّه اطهار عبادت خاص است، يا نگاه به جميع ذرّيّه خير بشر پيغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عبادت است؟ آن حضرت فرمود: بلكه نگاه به سوى جميع ذرّيّه پيغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عبادت است.

قال النّبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: من أعان ذرّيّتى و لم يكافئهم فأنا اكافئهم يوم القيامة (٢).

يعنى: پيغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: هر كه امدادى و اعانتى به ذرّيّه من تا قيامت كرد، و او را مكافات و عوض آن نرسیده باشد، من مكافات او مَيَّ كنم به روز قيامت، و من جمله آن لا اقل شفاعت او يوم القيامة مَيَّ بَاشَد.

به اسانيد خاصّه و عامّه از اهل البيت مروى است: أخبرنا عبد الله بن موسى،

ص: ٢٥٢

١- (١) امالى شيخ صدوق ص ٣٦٩-٣٧٠ ح ٤٦١.

٢- (٢) احقاق الحق ٩: ٤١٨-٤٢١.

عن علي بن موسى، عن أبيه، عن جدّه علي بن الحسين، عن أبيه، عن الحسين بن علي، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السّلام، قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و اله: إن من سبّ نبيّا فاقتلوه، و من سبّ الصحابه فاضربوه (۱).

يعنى: عبد الله بن موسى از حضرت رضا عليه السّلام به اسناد آباء طاهرين خود از حضرت رسول صلّى الله عليه و اله روايت کردند: به تحقيق هر كسى كه سب و دشنام دهد نبي را پس او را گردنش بزويد، و هر كه دشنام به صحابه دهد، پس او را تعزير كنيد و بزويد، و از صحابه مؤمنين غير منافقين مراد مى باشد، و يا مراد از سبّ خاص فحشگويى مى باشد، چه او مطلقاً حرام و از كبائر مى باشد.

ابن حجر و نووى و قاضى عياض در ذيل اين مى گويند: إنّ من أنسب إلى النبي صلّى الله عليه و اله بما لا يليق بمنصبه على طريق الذمّ أو عبث أو سبّ النبي صلّى الله عليه و اله يقتل.

و بعض اصحاب ما زياد کردند: أو أحدا من الأئمة الأطهار عليهم السّلام يجب قتله على من سمعه.

يعنى: هر كه اسناد كند و نسبت دهد به سوى پيغمبر صلّى الله عليه و اله آنچه لايق منصب او نباشد بر طريق ذم يا عبث يا به أحد ائمة اطهار اسناد آن نمايد، واجب است قتل نسبت دهنده، و حلال است خون او بر هر سامع.

و نووى و ابن حجر مكى در ذيل اين گفتند، و من جمله ذلك انتسابه إلى النبي صلّى الله عليه و اله بغير الحقّ.

از جمله آن انتساب و اسناد خود إلى النبي به باطل مى باشد؛ لأنّ من أعظم القرية أن يدعى الرجل إلى غير أبيه. چه اعظم فریب است كه آدمى ادعا و انتساب خود به سوى غير پدر خود نمايد، و منسوب إليه را يا مادر خود را به

ص: ۲۵۳

باطل اسناد به غیر می کند، این قذف می باشد، و قاذف رسول صلی الله علیه و اله و احد ائمه اطهار علیهم السّلام واجب القتل می باشد.

ای مشکوک به چشم دل و به گوش هوش، بشنو که به دعوی باطل تو به سیادت کار به کجا می رسید، فإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ.

تتمه: این چنین فرقه را علماء أنساب صحیح الأنساب، و به خلاف این مشکوک الأنساب می نامند، اما علماء شریعت این طایفه را به مشهور و معروف و مستفیض الأنساب، و به خلاف او مجهول و مجعول الأنساب می گویند.

چه نزد علماء صحیح الأنساب عبارت است از آن کس که صحیح الوالادت، و مشکوک الأنساب آن کس که بر غیر نکاح صحیح شرعی ولادتش چون به وطنی یا به شبهه حاصل شده باشد، و در عرف عام از صحیح و مشکوک اصطلاح نسابه مشهور می باشد نه شرعی، ثمّ الله أعلم.

### **باب در مشکوک الأنساب، و تعریف و اسباب آن**

در مشکوک الأنساب، و تعریف و اسباب آن

بدان که مشکوک الأنساب به خلاف صحیح الأنساب می باشد، پس شک در سیادت او به وجوه شتی می باشد:

اول: او مظنون الصدق نمی باشد.

ثانی: متهم می باشد.

ثالث: بینة عادله یا حجّت مستفیضه بر دعوی خود نداشته.

رابع: بر دعوی سیادت او معارض و نکیر و منافی او موجود می باشد، و آن به انواع نیز می باشد:

یکی: در سیادت یکی از آباء او اختلاف باشد.

دوم: یکی از طبقات او مجهول الحال باشد.

سوم: به صورت مرسل و مجهول به غیر تسلسل دعوی سیادت بلا بینه می نماید.

چهارم: مع التسلسل إلى الإمام عليه السلام کسی از آباء سابقه او تا مدعی دعوی سیادت یا اظهار دعوی سیادت نکرده باشد.

پنجم: بر همه طبقات آبائی او عصر به عصر قدیما اهل خبره بلد مولدی او معارض و منافی و نکیر او الی حین می باشند.

ششم: خود را در بلاد غیر شهرت خود به سیادت کرده باشد، و لکن عند الفحص و التحقيق اثبات سیادت خود به نهج مرغوب مطلوب شریعت نکرده باشند.

هفتم: دعوی به سیادت کرده، و لکن نزد اهل فحص و تحقیق عند التحقيق محقق دعوی آنها به صورت مطلوب شرعی نشده.

هشتم: در سیادت منتهی منسوب إليه کلام اهل خبره داشته باشند که آباء او سید هست یا نه.

نهم: در بقاء عقب او کلام باشد که آیا او عقبی دارد یا نه.

لهذا توقف و سکوت درباره این انواع سادات واقع شده، پس بالنسبت اینها به حسب شهرت عدم عرفی اطلاق سیادت جاری شد، و لکن از روی احتیاط سلب اسم هم از آنها کرده نشد، و نه خمس به آنها بلا حيله داده شده، اگرچه در محل شك اینجا اصل عدم و استصحاب باقی است تا اثبات مطابقه دعوی.

پس در مشاکیک کشمیر توقف و سکوت به وجود و حصول همه این اسباب قدیما و حدیثا عصر به عصر الی حین ثابت می باشد، پس دعوی آن کس که تا ما را سید صحیح النسب ندانید و نگوئید شما سید نمی باشید، مکابره ابو جهلی بلا



دلیل و لا- بینه و لا- حجت باطل محض، و مبطل آن خود همین قائل می باشد، بلی در این زمان علامت شناخت این طایفه مشاکیک امری است که آن مضحکه ثکلی می باشد.

بدان که جماعتی از این طایفه مشهود به رأی العین گردیدند به رنگین عمامه، و مرد عزیزی از این تفحص نمود، این جماعت گفت: که آقا مهدی کشمیری به ما گفته که علامت شناخت سادات در عرب و عجم عمامه رنگین می باشد، چون که ما سید گردیدیم، باید که برای شناخت خود عمامه رنگین همه شما به بندید، و صحاح الأنساب اینجا از قدیم عمامه سفید می بندند، پس برای شما عمامه رنگین دلالت بر سیادت می کند، و آنها را عمامه سفید دلالت بر غیر سیادت در انظار عرب و عجم شهرت می کند، لهذا به تعلیم مهدی رنگین عمامه می باشیم.

و آن مرد عزیز با اهل مجلس بر این سخن بسیار خندیده، به آنها فرمود: که شما خود را در این ملک علامت جدید بر سیادت خود اختیار کردید، و از آن وقت سادات جدید به آنها می گویند.

### باب در تقسیم سادات کشمیر به دو طایفه

در تقسیم سادات کشمیر به دو طایفه

بدان که در ملک کشمیر کل سادات منحصر در دو قسم اند:

أولهما: سادات صحاح الأنساب، پس آنها به غیر سه طایفه دیگری نمی باشد:

یکی: جلالیه عالیه، که اصل آنها سجّادی، معروف به حسینی می باشند، در اصل یک خانه در کل کشمیر، چون آفتاب روشن مشهور و معروف می باشند.

دوم: سادات موسویه قدسیه زکيه، از اولاد دو برادر: یکی معروف به تپلی پوره، دیگر معروف به سادات باغبان پوره، دو خانه در کل کشمیر می باشند، و این هر دو طایفه نهایت قلیل العددند.

سوم: نفوس زکیه طیبه عالیه قبیله رضویه، پس اینها از دو نفس متبرکه عالیه طیبه طاهره: حضرت السید حسین القمی، و جناب السید ابو الحسن، بالنسبه دو قبیله موسویه و جلالیه این قبیله رضویه در کشمیر و لکنهو و عتبات و مشهد مقدس و تبت از زنان و مردان تا چهار صد نفر چیزی زیاده می باشند.

و به غیر این سه قبیله هیچ کسی در ملک کشمیر و نواحی آن صحیح النسب نمی باشد.

ثانیها: مشکوک النسب، اما اینها هم سه طایفه اند:

یکی: عراقیه، اولاد شمس الدین عراقی.

دوم: مدنیه، اولاد سید محمد مدنی.

سوم: همدانیه، اولاد سید علی همدانی صاحب الموده. هر سه مشکوک می باشند، و با اینها طایفه دیگر از مجعول النسب علانی می باشند، و ذکر مجعول النسب من بعد به تفصیل مع اسباب آنها می آید، إن شاء الله تعالی.

### **باب در وقت تفتیش سادات کشمیر**

در وقت تفتیش سادات کشمیر

بدان که جماعتی از مؤرخین کشمیر ثبت کرده اند که صیت اسلام بعد هفتصد هجری در بدایت هشتصد در کشمیر رسیده، به مجیء و مرور اکثر عجم و بعض عرب و متعلقین آنها و به تسلط سلاطین اسلام، بالجمله در کشمیر اسلام تدریجا زاید شده.

پس جمعی از سادات عرب و عجم هم جلاء از اوطان خود شده، اختیار سکونت کشمیر کردند، و جمعی از مردم کشمیر به برکت علما و سادات عرب و عجم امامیه مذهب هم شدند.

پس از جانب سلاطین چغتائیه من جمله حکام امامیه عارف زمان رفیع

الشأن سَمَو المکان نَوَاب مَلاً اِبْرَاهِیم خان رضوان و غفران مآب والی کشمیر شده، و آن مرحوم جمعی از اعلام زمان از ولایت ایران نزد خود برای تألیف کتاب پنج بیاض ابراهیمی طلبیده در سنهٔ یک هزار و کسری.

پس جمّ غفیری از اعلام و امراء عرفاء و اهل خبرهٔ کشمیر عصر به عصر از آن زمان اِلی حین مَتَّحِد الکلمه اند که حاکم مذکور از بس که عارف و واقف احکام شرعیه بوده، خمس و زکاتی برآورده، علماء عصرش تقسیم آن ذمه نگرفتند، و به جواب او گفتند: چون که احوال این سادات ما نمی دانیم برائت ذمه مشکل است، لهذا نَوَاب مزبور در فحص احوال سادات وارده کشمیر برآمد.

پس یک طایفهٔ مظنون الصدق غیر مَتَّهَم بودند، آنها ادّعی سیادت خود کرده، و بر ثبوت دعوی خود شهود بلد موطنی خود، و بینه از قسم سندات سلاطینی و کاغذات اعلام ربّانی ملکی خود، و شجرات خود به مواهیر علما و اهل خبرهٔ بلادی مولدی خود پیش نمودند، مظنه به نَوَاب مرحوم و علماء عصر او حاصل شده به آنها، بلا درنگ تصدیق به سیادت فرموده، نذور خاصّه و اخماس شرعیه از آن زمان عصر به عصر اِلی حین به آن طایفه مختص داده می روند، و اینها از آن زمان عصر به عصر بلا نکیر و لا معارض در کشمیر اِلی حین در عامّه البلوی به صحاح الأنساب مشهور می باشند.

پس من جمله همهٔ آنها این سه قبیله فقط باقی اند: جلالیه، و موسویه تپلی پوره و باغبان پوره، و رضویه قمیه از دو شخص معروف به سادات احمد پوره، و ریشی پوره، و باره موله، و هایه گامه، و خان مله پوره، از نَوَاب صفدر خان اِلی حین در کشمیر موجود بلا معارض و لا نکیر می باشند، و اینها اشجار اوطان اصلی قدیمی خود و اشجار جدیده هم از بلاد مولدی خود مرّهٔ ثانیه نیز تجدید نموده اِلی حین موجود دارند.

و جمعی از سادات که بینه نداشتند، رجوع به اوطان خود نموده، اشجار جدیده تیار نموده، بار به کشمیر معاودت نمودند، پس به آنها هم سادات گفتند، و به آنها حقوق سادات ادا نمودند.

امّا طایفه دیگر پس نه مضمون الصدق بودند، و نه شاهدهی، و نه بینه بر دعوی خود آوردند، پس به آنها تصدیق در سیادت نکردند، و نه خمس از آن وقت الی حین به آنها دادند، پس در آنها توقّف و سکوت الی حین می باشد، و همه این طایفه مجهول الحال از آن وقت الی حین عصر به عصر به مشکوک الأنساب مشهور می باشند.

لهذا امرا و اغنیا و ولات کشمیر الی حین عصر به عصر از زمان سابق، چون نواب علی مردان خان، و نواب کفایت خان، و نواب امیر خان، و اینجا نواب علی رضا خان، و مشیر الدوله نواب نواز شعلیخان، و نواب ناصر علی خان، و نواب نثار علی خان، تصدیق به سیادت آنها نکردند، و خمس به آنها ندادند.

پس قول آن کس که می گوید تا وقتی که ما را سید نگوئید و ندانید شما نیز سید نیستید و فضایح شما در عامه البلوی زیاده ذکر و نشر می کنم، مکابره فرعونی و جهل ابو جهلی بلا تفاوت می باشد، و مهدی شاه کشمیری از این طایفه می باشد، لهذا واویلا برداشته.

چنان چه سرکار شیخ الاسلام و المسلمین جناب شیخ زین العابدین در استفتاء تاجر پیشاوری حاجی اکبر علی، و در استفتاء کشمیریان، صریح نفی اجتهاد و سیادت مهدی کرده.

و آخر فتوا این است: بسم الله و له الحمد، داعی اصلا و قطعا إجازة و اذن به او ندادم فضلا از اجتهاد او، و رجوع به او مشکل است، بلکه جایز نیست، و این واضح است، و چون سیادتش معلوم نبود لهذا خطاب سید کردن به او مشکل بود

شرعا ننوشتم. انتھی عین عبارتہ.

## باب در معنی مجعول الأنساب و اسباب آن

در معنی مجعول الأنساب و اسباب آن

بدان که مجعول الأنساب عبارت است از این که در اصل حقیقت کلّ اسلاف و اخلاف این شخص إلى حین الدعوی غیر سید محض عام و خاص بلا ریب می باشد، و همه مردم بلدی او را ابا و جدّا می دانند و می شناسند و خود را سید می گوید.

اما اسباب آن بسیارند:

اول: بعد ولادت این شخص مادرش نکاح با سیدی می کند، چه صحیح النسب باشد چه مشکوک، پس به خود این ولد بعد فوت شوهر مادرش خیال دعوی سیادت می شود، یا اولاد و احفاد و نسل این را خواهش سیادت شد، دلیل می دهد که شوهر مادرش فلانی سید می باشد.

دوم: سبب سید گردیدن لفظ میر است، چه لفظ میر در ابتداء نام در هند مستعمل سادات است، چون میر صفدر علی، و میر حیدر علی، و میر باقر علی.

اما در ملک کشمیر در یک طایفه لفظ میر در آخر اسم برای شناخت آن طایفه غیر سید می باشد، پس از این طایفه در هند رسیده، چون جمال میر، و حسن میر، و محمد میر، سید گردیده به میر جمال و میر حسن و میر محمد خود را مشهور ساختند، پس خطوط متضمنه به لفظ میر به علما و سادات غیر بلاد خود نموده، شجره به مواهیر علما و امراء غیر بلاد تیار نموده مشهور با اولاد و احفاد خود به سید شدند، و حال آن که در بلوچ و افغانستان میر رئیس را هم می گویند، چون میر حسن علی، و والی خیرپور میر علی مراد خان بهادر، و میر جان محمد خان، و میر خان محمد خان، و غیرهم. و در بلخ به رئیس آن میر

ص: ۲۶۰

محمد علم خان می گویند.

سوم: لفظ شاه در هند و نواحی آن به قلندران مست، و به هنود مال دار، و به سادات در آخر اسم نیز می گویند، چون گهنی شاه هنود، و به فقیر فلان شاه، پس جمعی اول خود را به فقیر و قلندر شاه مستانه مشهور ساخته، پس از مدتی سید شدند، چون نور شاه، و کمال شاه، و جمال شاه، و امثال آن خود را مشهور ساخته، دختر سادات به نکاح آورده، سید بلا مضایقه گردیدند.

چهارم: جماعت قلم پیشه در افغانستان و ایران و در بلاد هند و نواحی آن به کاتب کتابت میرزا می گویند، چون میرزا تاج احمد خان، و میرزا ابراهیم خان، و میرزا کاظم علی، و میرزا لطف علی، و میرزا محمد علی، و میرزا قاسم علی، پس از این نوع جمعی دعوی سیادت کردند، و در ایران و عتبات سید را میرزا می گویند، چون حجه الاسلام میرزا، و حجه الاسلام میرزا علی نقی، و میرزا ابو القاسم، پس خطوط خود که به اسم میرزایی از اطراف برای او آمده بودند به علما و به مردم نموده، شجره تیار ساخته، بر آن مواهیر علما و امراء و مؤمنین عرب و عجم و هند غیر واقف ثبت نموده سید گردیدند، از هر کس خمس می گیرند.

پنجم: جمعی از اشجار سادات دزدیده به بلاد غیر تبدیل نام خود به حسب شجره یا نام خود در شجره داخل نموده، خود را سید ساخته، حقوق سادات را می خورند.

ششم: بعض مردم سید شدند، و دلیل می دهد که مرا حضرت رسول صلی الله علیه و اله یا حضرت امیر علیه السلام در خواب یا ولدی فرمود، لهذا من دعوی سیادت می کنم.

هفتم: اگر کدام حاکم ملکی به شخصی به حسب اسم معروفیت او در آن ملک فرمانی فرستاد خود او یا اولاد و احفاد او سید شدند، چه آن را سند گردانیده به

آن که فلان حاکم یا فلان سلطان در فلان زمان به من فرستاده، پس به این جهت بلا دغدغه سید گردیدند.

هشتم: اگر قاضی ملکی نکاح مردی با زنی خوانده، و به همان اسمی که به قاضی گفته نکاح نامه او نوشته، پس خود این شخص یا احفادش به سبب نکاح نامه قاضی عامه بی خبر خود او و اولاد او بعد مدتی سید ساختند.

نهم: شخصی که در ملکی مکانی یا حیوانی یا زمینی خریده، و به هر اسمی که خواستند قباله نویسانیده، بعد مدتی او یا احفاد او سید شدند.

دهم: سیدی لا ولد می باشد، و او غلامی یا آدمی خانه زاد دارد، پس از مردن آن سید غلام زاده باقی مانده که او را ندا به یا ولد و یا پسر می کرد، تمام متروکش برده، بعد مدتی آن غلام زاده را سید شمرده، جمعی از اولاد او خود را سید ساخته به آن غلام زاده خود را منسوب می سازند، چون اولاد سید محمد مدنی که در کشمیر در خانقاه دفن است، و این هم یک طایفه از مشاکیک در کشمیر می باشد، و حال آن که یا ولد و ای پسر اصطلاح عرب و عجم و افغان الی حین جاری است که به هر کس از غلام و خدم ای پسر و ای ولد می گویند، این حجت بر سیادت نمی شود.

یازدهم: جماعتی از مشاکیک اشجاری ساخته، و از مردم نوع و تبعه خودش بر آن اشجار مواهیر و عبار مختلفه ضبط نموده، از علماء هند و عتبات و ایران بی خبر از حقیقت حال بر آن اشجار مواهیر ثبت کنانیده، دعوی صحاح النسبی خود خصوصاً در کشمیر و لکهنو، بعضی از این طایفه، خصوص مهدی شاه کشمیری حجت بر صحت نسب خود پیش می کند و می گوید: اگر ما سید نمی بودیم، پس چگونه مجتهد طباطبایی بر شجره فلانی از قوم من مهر می کرد؟

جواب: چون که آنها بی خبر از حقیقت حال و مال اند، مع ذلک بر آن شجره

از متعدّد مردم قبیلهٔ تو و تبعهٔ تو مواهیر بودند، پس به گمان صحّت آنها مهر کرده باشند، و به مواهیر اعلام دنیا اگر بی خبر باشند ناسید سید نمی شود، چه در انساب به کار شهادت اهل خبرهٔ بلدی و علماء ملکی خود می باشد، نه علما و امراء بی خبر غیر بلدی.

در سرائر در کتاب المزار ابن ادریس رحمه الله بر شیخ مفید ایراد کرده و غلطی او در باب امام زاده گرفته، پس فرموده: که این باب تو نیست، بل باب اهل انساب و تقریر و تحریر آنها در این حجّت است؛ زیرا که آنها اعرف و اوقف به این باب انساب اند نه تقریر و تحریر تو، چه وظیفهٔ تو فقه و کلام و حدیث و تفسیر است، و کلام تو در آن حجّت بالجمله نمی باشد (۱).

دوازدهم: در حضر و سفر جمعی به طمع اجلال و تعظیم و تحصیل ندور و اخماس به هوس و خواهش به سیادت می شود، پس اکثر در اسفار سید می شوند، دین را به متاع قلیل دنیا می فروشند، عاقبت اندیشی نمی کنند.

تذکره: نسابه این طایفه را به مجعول الأنساب و مردود الأنساب می نامند.

اهل سیر حکایت (۲) زینب کذّابه را نقل کرده اند، خلاصه آن که آن ملعونه در نواحی عرب و عجم مشهور به سیادت خود را ساخته، تا آن که به سرّ من رأی رسید و مأمون الرشید (۳) از حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام (۴) تفحص سیادت او به حضور کذّابه نمود، و حضرت فرمود: که مرا علمی از فاطمی بودن او

ص: ۲۶۳

---

۱- (۱) سرائر ابن ادریس ۱: ۶۵۵.

۲- (۲) نقل این حکایت در اینجا با منابع موثق که در دست داریم در بعض موارد اشتباه نقل شده است، به موارد اشتباه اشاره می شود.

۳- (۳) صحیح: متوکل عباسی.

۴- (۴) صحیح: از حضرت امام علی الهادی علیه السلام.



نمی باشد، و کذاب به همین قول یعنی عدم علمی خود بالنسبت سیادت حضرت رضا علیه السلام (۱) ادعا کرد، مع زیادتی آن که به تصدیق و نفی تو سیادت سیدی باطل و سلب نمی شود.

پس حضرت رضا علیه السلام (۲) فرمود: دریافت صحت امر تو و من اسهل است، که خدا گوشت احفاد رسول صلی الله علیه و اله و اولاد زوج بتول علیها السلام بر همه انواع درندگان و گزندگان و سباع و وحوش و طیور حرام و ممنوع گردانید، و اگر تو صادقی در دعوای خود در این برکه السباع سلطانی داخل شو تا حق و باطل و صدق و کذب تو ظاهر شود.

کذاب گفت: که تو هم همین دعوی داری، اول تو داخل شو.

پس حضرت رضا علیه السلام (۳) بلا تأمل فوراً داخل در برکه السباع شد، هر چند سلطان و امناء و وزراء و رجال دولت مانع (۴) از دخولش شدند آن حضرت به آنها تسلی داد، و فرمود: که شما تماشا کنید، پس همه حیوانات آن برکه هجوم چهار طرف آورده، رویهای خود را به پای مبارک حضرت رضا علیه السلام (۵) به خضوع می مالیدند، و آن حضرت بر سر هر یکی دست مبارک خود می مالید، تا یک ساعتی توقف هم نمود و همه می دیدند، پس آن حضرت از برکه برآمد.

کذاب از قول خود که تو اول داخل شو پشیمان شد، و بسیار مسامحه و

ص: ۲۶۴

- 
- ۱- (۱) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.
  - ۲- (۲) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.
  - ۳- (۳) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.
  - ۴- (۴) در حدیث ندارد که کسی مانع دخول آن حضرت شده باشد، بلکه در حدیث دارد که متوکل مایل به دخول آن حضرت در برکه بود نه مانع.
  - ۵- (۵) صحیح: حضرت هادی علیه السلام.

مساخره و حيله و عذر مي کرد، سلطان هيچ حيله قبول نکرد دفعتا به امر سلطان از بالای بام زينب کذابه را در برکه القا کردند (۱)، و همه درندگان زير آماده بودند بر دهانهای خود کذابه را گرفته پاره پاره نموده، هريکی از اقويای درندگان او را به طرفه العين خوردند، و اثری از او در زمين نینداختند، و به تکبيرات و صلوات بر آل محمد آوازاها به فلک الافلاک رسیدند (۲).

مقدس اردبیلی و غير او فرمودند: که اين قصه از متواترات می باشد (۳).

اشکال: چگونه جايز باشد که امام معصوم خون ناحقی کند، غايه ما في الباب فسق زينب بود نه کفر؟

جواب اجمالی: آن که ادعای انتساب خود به حضرت رسول صلی الله عليه و اله و زوج بتول عليها السلام بهتان و افتراء کفر می باشد، زينب زيرا که اتهام سيد الرسل و خير البشر و قذف او کرد، و آن کس که شتم و فحش و قذف مادران خود الی النبی و الأئمه الأطهار نماید، هر آينه آنها را متهم به فواحش ساخت، پس خون او مباح به هر سامع، و او واجب القتل می باشد، اما زينب کذابه یکی تکذيب امام موجود معصوم مشافهتا، ديگر اسناد فحش الی النبی و علی عليهم السلام کرد، و واجب القتل شد، لهذا او را لقمه السباع گردانید، تا حق و باطل به صورت اعجاز در انظار ظاهر گردد.

ص: ۲۶۵

۱- (۱) در حدیث ندارد که زينب کذابه را در برکه انداخته باشند، بلکه در حدیث دارد که مادر متوکل شفاعت کرد، و او را در برکه نینداختند.

۲- (۲) بحار الأنوار ۵۰: ۱۴۹-۱۵۰ ح ۳۵.

۳- (۳) اين حکايت را شيخ حرّ عاملی در اثبات الهدات نقل نموده، و علامه مجلسی از کتاب خرائج قطب راوندی نقل نموده است.

تنبيه: مروی است: ليس من رجل ادعى لغير أبيه و هو يعلم إلا كفر (۱).

یعنی: نیست هیچ مردی که نسبت خود به غیر پدر خود دیده و دانسته نماید مگر آن که کافر می شود.

و حدیث دیگر گذشت: إن من أعظم الفريه أن يدعى الرجل إلى غير أبيه (۲).

یعنی: به تحقیق از بزرگترین فریبهاست که ادعا کند آدمی نسبت خود را به سوی غیر پدر خود.

در حدیث دیگر است قال صلی الله علیه و اله: من ادعى إلى غير أبيه فالجته عليه حرام (۳).

یعنی: هر که ادعا کند نسبت خود را به سوی غیر پدر خود، پس بهشت بر او حرام است.

در حدیث دیگر بعد از این زیاده است: فعليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين (۴). بر مدعی نسب خود به دروغ و باطل به سوی غیر پدر خود، پس بر او باد لعنت خدا و لعنت همه ملائکه و همه مردم.

در حدیث دیگر است: إن ادعاء نسب بالباطل أو التبري منه كذلك كفر (۵).

یعنی: دعوی خود به نسب باطل بلا حق یا بی زاری از نسب خود همچنین کفر است.

تبصره و تذکره: از این قسم صحاح اخبار بسیارند به طرق خاصه و عامه، پس بدان که هر گاه آدمی اسناد انساب خود به اقوام غیر خود منسوب سازد، بر

ص: ۲۶۶

۱- (۱) کنز العمال ۶: ۱۹۱ ح ۱۵۳۰۳.

۲- (۲) کنز العمال ۶: ۱۹۴ ح ۱۵۳۱۴.

۳- (۳) کنز العمال ۶: ۱۹۴ ح ۱۵۳۱۵.

۴- (۴) کنز العمال ۶: ۱۹۴ ح ۱۵۳۱۳.

۵- (۵) کنز العمال ۶: ۱۹۵ ح ۱۵۳۲۴.

او لعنت خدا و کافّة ملائکه و همه مردم، و کافر به لسان نبی و ملائکه می باشد.

پس تأمل کن هر کسی که بلا بینۀ عادلۀ و غیر حجّت قاطعۀ، خود را منسوب به سوی نسب نبی و ائمه اطهار سازد، کفر و لعنت به آن شخص و عذاب و خزی او در آخرت چه قدر باشد؟ و چگونه او مادران خود را به دروغ متهم و منسوب به نبی صلی الله علیه و اله و علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام می سازد؟ و معاذ الله از این دشنامی اعظم به سید رسل و هدایت سبیل می باشد.

و چه سود بخشد تصدیق اقرار او به دین و ایمان او، چه قاذف نبی و امام سبب بلا ریب کافر مرتدّ واجب القتل غیر مقبول التوبه واجب الخلود در نار ابدی می باشد، معاذ الله من النفس الأماره بالسوء و من الغوايه و البغاوه.

در صواعق می گوید باوجودی که از عامه می باشد بعد ذکر نبذی از این قسم اخبار نسب: و من هنا توقّف قضاء العدول عن الدخول فی الأنساب ثبوتاً أو نفیاً، لا- سیما نسب أهل البيت الطاهر المطهر، و عجب من قوم بیادرون إلی إثباته بأدنی قرینه مرجحه ممّوهه یسألون منها یوم لا ینفع مال و لا بنون إلا من أتى الله بقلب سلیم. انتهى.

حاصل آن که به کثرت ورود زواجر صحاح احادیث و اخبار چه قدر قاضیان عدول خود توقّف و عدول کردند از شمول و دخول در انساب از روی ثبوت یا نفی، خصوصاً توقّف نمودند از شمول در نسب اهل بیت طاهر و مطهر نبوت.

و عجب است از آن قومی که مبادرت می نمایند و پیشی می کنند به ادنی حیلۀ و قرینه مرجحه ملّسه در دعوی سیادت، و اقدام به دخول در خانۀ نبوت و امامت، سؤال کرده می شوند از این دخول و شمول به باطل و ناحق در آن خانۀ عصمت و طهارت روزی که نفع نمی دهد مال و نه آل مگر آن کس را که آمد نزد

خدا به دل سلیم و اعتقاد پاک قویم.

در حدیث به اسناد اهل البیت است که: من سبّ نیا فاقتلوه (۱).

تنبیه: این قذف اعظم است، پس قتل قاذف واجب است بر هر سامع، و آیا توبه این قاذف قبول است یا نه؟ فقها در آن دو قول دارند:

اول: مختار ابو حنیفه و تبعه اوست که توبه هر کافر قبول است چه ملّی باشد چه فطری.

ثانی: مذهب جمهور ائمت است که توبه سب نبی قبول نیست اصلاً، و در شفا و تذکره اسناد این مذهب به مالک بن انس و لیث و احمد و ثوری و اسحاق و شافعی و ابن مبارک و زهری و شعبی و به امامیه کردند.

ایراد: متسید دشنام و سب و قذف به نبی و به امام معصوم به گمان خود نمی کند، بل به فخر و مباهات اسناد خود به حضرت می نماید، پس باید که متسید سب و قاذف نباشد.

جواب: هر چند متسید به گمان خود قذف و سب نکند، و لکن اسناد باطل به آن حضرت فی الحقیقه می نماید، و آن قذف می باشد، و دانسته مع الاصرار می گوید، پس سب عامد آنچه بگوید هر چند به صورت ذم و عیب نگوید بل به مباهات بگوید، آن قول از حقیقت سب بر نمی آید، لهذا فی الحقیقه ردّت و کفر می باشد، چنان چه به خدا اگر کسی انت اَبی بغیر تشریک و اتحاد جنس نگوید بل به فخر بگوید، در این شک نیست که این چنین کلمه اسناد إلى الله کلمه تشریک و کفر می باشد، و تبدیل حقیقت قبیح ذاتی به حسن ممتنع می باشد، لهذا متسید ملعون کافر واجب القتل در حدیث و به اقوال فقهاء ائمت می باشد.

ص: ۲۶۸

در جواب سؤال مشکوک الأنساب

سؤال: قبل تشکیک نواب ابراهیم خانی شک در ما نبود، پس تشکیک لاحق به سیادت ما مخل و مضر نمی باشد، پس بلا شک ما سید هستیم.

جواب اول: بر شما لازم است اثبات دعوی سیادت طبقه سابقه خود مع تصدیقهم که کجا و کی اثبات به نهج مطلوب شرعی کرده اند.

جواب ثانی: هرگاه تصدیق و تشکیک طبقه سابقه اثبات نشود و به ثبوت و حصول تشکیک لاحق عند الفحص، پس ثابت و واضح شد که سابق براین در این طایفه سیادت نبوده، و همین حکم به استصحاب باقی است تا صحت آن.

سؤال: اگر ما سید نیستیم چرا ما را به اسم سیادت یاد می کنید، و چرا در اوقات تقسیم اخماس متعدد بار قلیلی قلیلی به ما خمس دادید، و اگر سید نبودیم به خلاف شریعت و به خیانت شریعت در دادن رفتار کردید ضامنید؟

اما جواب اول: ذکر اسماء شما به دو وجه می باشد:

اولهما: من باب الاحتیاط، و در آن ربانیت است که شاید شما را بیئنه عادل و حجت قاطعه بر سیادت خود حاصل خواهد شد و لو بعد حین، اگرچه تا چهارصد سال کسری بالا پیدا نشد.

ثانیهما: اطلاق اسماء شما به سید به جهت اطلاق شما به آن اسماء علی الظاهر می باشد، و آن دلیل حقیقت شما نمی شود.

اما جواب ثانی: در اوقات تقسیم اخماس اعطاء قلیلی قلیلی به بعض جماعت شما نیز به دو سبب می باشد:

احدهما: برای ازاله فساد ظاهری و اطفاء و اسکات آن.

ثانیهما: برای فقر و مسکنت آنها، چه آنها اگرچه ثبوت سیادت آنها نکرده اند

لکن به ظاهر ایمان و حاجت دارند، نه مثل شما که نذور و اخماس سادات کل را به غضب و جبر گرفتید، و اهل حق را حق ندادید، بلکه عوام را آماده کردید که سابق آنچه به صحاح الأنساب دادید آن از سادات صحاح واپس بگیرند و در لا حق اصلا و ابدا مدهید که اینها نه سیدند و نه حلال زاده.

اما جواب قول تو که اگر ما سید نبودیم، پس در دادن خمس به ما خیانت شریعت کردید، اول آن که به شما خمس ندادند، بل به فرموده عالم ربانی صاحب خمس تبرعا آنها را مسکین دانسته قدری برای رضای الهی غیر از خمس داده.

ثانی: اگر فرض شود که از اصل خمس باشد، پس به صورت حيله و توريه داده باشند که سید مسکینی از صحاح الانساب وجه زائد یافته، پس آن سید بلا شرط به طیب نفس خود از مال خود برای رضای خدا به آنها داد، اشکالی و خیانتی حاصل نمی شود، و حيله و توريه عند الضروره مجوز در شریعت است، کتاب الربا و الطلاق و نکاح شرایع و قواعد را ملاحظه کن.

و مع ذلك اعلام معاصرین، چون محقق لا ثانی محمد حسین اردکانی، و شیخ الاسلام مازندرانی تجویز و تحسین این حيله کرده اند، و حيله دیگر از کتاب الخمس و الزکاه جواهر خاص در این باب ملاحظه کن.

سؤال: مهدی شاه کشمیری می گوید: که ما از اولاد میر شمس عراقی سید می باشیم به چند وجه:

اول: میر شمس عراقی مشهور در کشمیر به اسم میر بود، لهذا در مجالس قاضی نور الله او را به اسم میر شمس الدین نوشته، چه اگر او سید نمی بود قاضی به اسم میر او را نمی نوشت.

ثانی: همین شهرت او در دعوی سیادت به ما کافی است.

ثالث: میر شمس از قوم صفویه پسر شیخ سلطان ابراهیم صفوی می باشد، لهذا

عراقی از خلفای شاه قاسم نور بخش بوده به خلافت او در کشمیر آمد.

جواب: مختصر به چند وجه می باشد:

اول: بیان شد که لفظ میر مشترک میان صاحب ثروت و سید و غیر آن می باشد، پس لفظ میر دلیل بر سیادت عراقی نمی شود.

ثانی: ثابت نیست که عراقی مزبور یا آباء او دعوی سیادت کرده، و بعد آن بر دعوی خود بینه عاده و حجت قاطعه اثبات کرده، و الا در زمان نواب غفران مآب ابراهیم خان علماء عصر تکذیب و سکوت و توقّف در این قوم می فرمودند، بر مدّعی اثبات دعوی اوست.

ثالث: ثابت نیست که عراق عقبی داشته باشد، چه مؤرخان کشمیر منعم میرزا حیدر کاشغری و خواجه اعظم دیده مری می نویسند: که بعد موت شیخ شمس الدین عراقی پسرش را به تهمت رفض کشتند، پس عقبی از او باقی نمانده: بر مدّعی اثبات عقب عراقی می باشد.

رابع: شهرات لاحقہ حجت نمی باشد وقتی که در طبقه سابقه شک یا خلاف باشد، چه در مورد شک و اختلاف نزد اصولیین اصل عدم است و استصحاب باقی تا اثبات دعوا می باشد.

خامس: از انساب صفویه میر محمد شمس الدین پسر شیخ سلطان ابراهیم تا این وقت دیده نشد.

سادس: انکار و اعتراض معتمدین اعلام و اهل خبره ملک کشمیر عصر به عصر الی حین بر سیادت این طایفه به همین سبب ثابت می باشد.

سابع: مؤرخین کشمیر منعم ملک حیدر رئیس کشمیر در تاریخ خود نوشته که ملک موسی هدایت دستگاه شیخ شمس الدین عراقی را با جمیع فضائل و فواضل متّصف در محله جدید دیده.

ص: ۲۷۱



پس اگر معروف به سیادت می بود البتّه به لفظ شیخ، مؤرّخین معاصر و غیر معاصر او را نمی نوشتند، و حال آن که دیگر سادات را چون سید وصی، و سید محمّد مدنی، و سید تاج الدین، و سید حسن، و سید بدیع الزمان، و سید حسین قمی، و سید جمال الدین، و غیرهم، به سیادت نوشتند، و عراقی را هم به سید شمس الدین مثل ایشان می نوشتند، و مع ذلك لفظ شیخ بر بزرگ قوم در عرب اطلاق می شود نه بر سید، و در کشمیر و هند و پنجاب شیخ هنوز جدید الاسلام را می گویند.

ثامن: تحریر قاضی نور الله به میر شمس عراقی حجّت نمی شود به چند وجه:

یکی: قاضی مرحوم مغفور بی خبر از حقیقت حال و تحریر بی خبر حجّت نمی باشد، چه قاضی سراسر چند ماهی به سیاحت کشمیر رفت، و در آن ملک چندان توقّفی نکرد تا بر کل و جزء احوال کشمیر بذاته مفصّل واقف شود.

دوم: محتمل است که اولاد منسوب الیه بعد قصّه غفران مآب نواب ابراهیم خان به لفظ میر شمس اسمش شهرت داده باشند، چه از معاصرین و غیر معاصرین او از معتمدین مؤرّخین کشمیر شمس الدین عراقی را به غیر شیخ شمس الدین نوشته دیده نشد، پس قاضی مزبور به حسب اسم مشهور او در عرف عام در آخر به اسم میر شمس الدین تحریر فرموده باشد، و عند ظهور الاحتمال بطل الاستدلال حجّت نمی شود.

ثالث: هر چند اهل درایه و روایت و رجال و نسابه در کتاب مجالس بالجمله کلامی دارند، تألیف آن کتاب به سبب آن شده که پادشاه و مصاحبین او گفتند که شیعه قدیم از ابتداء نبودند، بلکه ابتداء این طایفه قلیل از زمان سلطان خدا بنده پیدا شدند، و در زمان صفویه شهرت یافتند، و قاضی در جوابشان فرمود که شیعه اکثر قدیم بودند، و بناء تألیف این کتاب نمود، و در آن اکثر صوفیه حنفیه و

شافعیه و غیرهم را که بالجمله قصیده یا مدحی به آل محمد علیهم السلام کرده بودند در زمره شیعه شمرده، لهذا معروف به قاضی نور الله شیعه تراش گردیده.

در مجالس در حال سلطان سید ابراهیم آورده: روایت است که در ایامی که سید قاسم نوربخش به هرات رفت سید ابراهیم مذکور در مجلس یکی از اکابر نشسته بود که شاه قاسم نوربخش در آمد، و خواست که بر سید ابراهیم تقدّم نماید، دست شاه قاسم را گرفته نگاه داشت و گفت: که سبب اراده تقدّم تو بر من چیست؟ اگر به سبب سیادت است در ما هردو شک و مشکوک فیه هستیم، و اگر دعویهای بی معنی است، پس پدر تو دعوی مهدویت کرده، و پدر من دعوی خدایی نمود، و اگر فضیلت است بگو تا بشنویم، سید قاسم منخجل شده به طرفی بنشست.

پس قاضی مشکوکیت هردو سلطان سید ابراهیم و سید قاسم نوربخش مع فضیحت دو پدر اینها ثبت کرد، پس بطلان سیادت ابراهیم و شاه قاسم نوربخش از اقرار خود ایشان ثبت کرده، پس شاهد خود شما به خود شما مبطل می باشد.

سؤال: در زمان ابراهیم خان حضرات شمسیه عراقیه دعوی سیادت کردند با نکردند؟ و اگر کردند چرا مسموع نشد؟ و حال آن که نسب کالفقر مسموع می باشد، و الا هرج و مرج خلق لازم می آید؟ و اگر دعوی نکردند پس بر منکر اثبات آن باشد؟

جواب: این بالا گذشته، و الحال باز می گوئیم به چند وجه:

اول: اگر دعوی عراقیان اثبات شود که نزد علماء سابق در عصر ابراهیم خان کردند، پس نزد علما اینها متهم غیر مظنون الصدق بودند.

ثانی: اقامه بینه عادلّه و حجّت قاطعه ساطعه و شهادت مستفیضه نمودند لهذا مسموع نگردید.

ثالث: توقّف و سکوت در آنها به جهت دو امر بالا واقع شد، پس به آنها خمس ندادند، چه در اداء حقوق لازمی برات یقینی به معطی واجب است، و آن در اینجا مفقود بالرأس الی الآن می باشد.

اما قول النسب كالفقر، ادله ضعف آن قبل براین دیدی حاجت اعاده نیست.

سؤال: ادعاء سیادت یا مفید قطع می باشد، یا مفید ظن، یا مفید شک، پس اثبات آن به طریق شک مستلزم اثبات آن بر طریق ظن و یقین بالأولی می باشد.

جواب: بدان که این وقتی لازم می آید که ادعا من باب الخبر نمی بود، و هر خبر محتمل صدق و کذب بالضروره بذاته بلا اعتبار خارج می باشد، پس به بطلان لازم ملزوم نیز باطل گردید.

ایراد: هرگاه هر خبر احتمال صدق و کذب دارد، پس چرا در اینجا بعضی مسموع و مصدوق، و بعضی مردود و غیر مسموع گردیده، و اعتبار به بعض دون البعض ترجیح بلا مرجح باطل می باشد.

جواب: صاحب غرض اعمی است و لو كان بصیرا، فمن لم يجعل الله نورا فما له من نور، چه ما نقل کردیم که هر خبر بذاته محتمل صدق و کذب و حق و باطل بالضروره بدون اعتبار خارج می باشد، پس در بعضی تصدیق به سبب صدق و اتیان بینه عادلّه و حجّت قاطعه و شهادت صادقّه مستفیضه من الخارج حاصل شد. اما تکذیب بعض دیگر به اتّهام و مکذوبیت و عدم اثبات بینه قطعیه و حجّت شافیّه و شهادت مظنونیه واقع شد، پس دعوی ترجیح بلا مرجح به بعض دون البعض باطل محض می باشد.

سؤال: اگر قول مدّعی نسب و فقر قبول و مسموع نباشد، پس هرج و مرج خلایق لازم می آید، که مثلا مدّعی نسب و فقر در هند باید که به عرب و عجم رفته ثبوت آن از آنجا آورده تا یک دو روپیه نذر یا خمس از تو بازآمده بگیرد،

این تکلیف ما لا یطاق است.

جواب اول: بدان که این قاعده مسلّمه مسلّم در انساب خاص نمی باشد، چه انساب من باب الذوات و الحدود می باشند، پس این قیاس مع الفارق باطل می باشد.

جواب ثانی: ما بیان کردیم که اگر سماع مدّعی نسب چون فقر صحیح و ثابت می شود، پس این قول حمل بر عموم انساب می شود، که در آن غرضی به مدّعی از جلب نفع و اجلال و ارجاع خلق الی نفسه نباشد.

اما نسب سیادت پس آن امری خاص متضمّن اغراض و جلب منافع می باشد، پس در دعاوی اغراضیه قاعده کلیّه عقلیه و شرعیه اثبات آن بالبینه القطعیه باشد، اگرچه برای اثبات آن از هند به چین رفتن شود، چنان چه برای تحصیل بعض امور دینیّه حرکت و لوالی چین کردن بشود واجب است.

جواب ثالث: مکرر ذکر از جمهور اعلام سلف و خلف شد که در دعوی سیادت دو چیز لازم می باشد: اولهما اسناد قبح الی النبی، و ازاله قبح اسنادی الی النبی و الصفی المعصوم بر هر مسلم واجب است.

ثانیهما: به معطی تحصیل برائت یقینی واجب است، و آن حاصل نمی شود الاّ به ثبوت دعوی مدّعی اگرچه برای ثبوت آن رفتن به چین شود، اگرچه هرج و مرج به دعوی خود به مدّعی لازم آید برای نفس خودش است، و این من باب تکلیف ما لا یطاق نمی باشد، سائل غبی شاق را از ما لا یطاق نمی داند.

سؤال: اگر در سیادت ما خلل و زلل و شک می بود علماء نجف و کربلاء، چون شیخ مرتضی و میرزا محمّد حسن به من و به اقوام متردّدین قوم ما خمس و نذر نمی دادند، و الاّ دانسته و دیده خطا و غلط کردند؟

جواب اول: به تو از کجا ثابت شد امر منوی قلبی آنها، که آن چه به تو و امثال

و اقوام تو دادند او عینا خمس و نذر امامی معصوم بوده و به تو داده اند.

جواب ثانی: به فرض تسلیم، پس محتمل است که به جهت ظن و حسن ظاهر و شهرت سیادت تو و عدم معارض و لا نکیر تو در آن بلد اکتفا بر همین کرده باشند رفعا للعسر.

جواب ثالث: محتمل است از وجه بیت المال به تو داده باشند، پس به این دست و پای زدن سید شدن یا سید نا سید شدن محال، چنان چه قدیم حادث و بر عکس آن گردیدن محال است، هر چند دست و پای زیاد می زنی مجروح زیاده تر می شوی.

سؤال: اگر ما سید نبودیم پس چرا حاکم مسلم الثبوت سید محمد طباطبائی بر شجره کاظم شاه و محمد شاه از قوم ما مهر کرده، و این عبارت ثبت کرده «قد ثبت عندی سیاده المستشهد و فقره، فمن أعانه أعانه الله، و كان جدّه شفیعا له یوم القیامه» و خرجه به او به دست خود داد، پس این قبیله به شهادت این حاکم مسلم الثبوت از سادات صحاح الأنساب می باشند.

جواب: مجتهد صاحب وحی و عصمت بالاتفاق نیست، تا هر حکم او بلا-خلل و لا-زلل واجب الانقیاد باشد عموما و خصوصا، هر چند معصومین علیهم السّلام مأمورند که به ظاهر شریعت حکم بنمایند، آیا نمی بینی که به منافقین حکم به اسلام و احکام آن جاری فرموده، حتی مصاهرت هم ما بین واقع شد، هر چند به اعتقاد تو منافقین منافقین نمی باشند، چه تعرّض به آنها حرام می دانی.

چنان چه مروی است که سید رسل اکمل جزء و کل صاحب و ما ینطق عن الهوی بوده بالای منبر رفته فرمود: أیّها الناس لو حکمت أو قضیت لأحد بظاهر الشریعه لظاهر القرینه و الشهاده، و هو یعلم أنّه ما کان من حقّی فی الواقع، فلا

یملکه و لا یحلّ له التصرف فیہ بینہ و بین اللہ تعالیٰ (۱).

یعنی پیغمبر صلی اللہ علیہ و اله فرمود: ای مردم اگر به حسب قرینه و شهادت ظاهریه در قضیه ای من امری و حکمی جاری کردم از قضایای شما، و احد المدّعیین می داند که آن شیء فی الحقیقه و الواقع از حق من نمی باشد، پس تصرف در آن شیء به هیچ وجه برگیرنده بینہ و بین اللہ جایز و حلال و مباح اصلاً نمی باشد.

تنبیه: هرگاه این قول سید الأنبیاء در قضایای خود می باشد و بفرماید مع أنه معصوم و ما ینطق عن الهوی إن هو إلاّ و حی یوحی، پس چگونه به حکم غیر معصوم بی خبر و شهادت او نا سید سید یا برعکس او شود، و اعلام ملکیت و اهالی بلدی و اهل خبره او طانی او کلاً برخلاف واقع او را بدانند.

و از ابن ادریس رحمه اللہ دانستی که به شیخ المشایخ المفید الرشید فرمود که در انساب حجّت قول اهل انساب و اهالی خبره بلدی می باشد (۲).

بلی اگر ثابت شود که آقای طباطبائی چنین شهادتی بر شجره آنها ثبت فرموده، به حسب شهادت قبیلۀ مشکوکه و تبعه او تحریر فرموده باشد به غیر اطلاع او از حقیقت حال آنها.

سؤال: دعوی سیادت طایفه مشاکیک، یا دلالت بر ثبوت سیادت اینها دارد، یا دلالت بر عدم ثبوت سیادت، یا دلالت بر ثبوت عدم.

أما أوّل او نزد شما نمی باشد، پس در آن کلام نمی کنیم.

أما بر ثانی، پس بنا بر آن چرا حکم به تصدیق دعوی سیادت آنها نمی کنید، چه عدم الدلیل دلیل بر عدم نمی باشد.

ص: ۲۷۷

---

۱- (۱) فروع کافی ۴۱۴:۷ ح ۱، تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ص ۲۸۴، مضمون حدیث و ترجمه آن می باشد.

۲- (۲) سرائر ابن ادریس ۱: ۶۵۵.

امّا بر ثالث، پس چرا سلب سیادت فی الأصالة و الحقیقه از این طایفه کلاً ظاهراً هم نمی‌کنید، و چرا اینها را بین الدرجتین گذاشتید، چه حال خالی از این نیست، یا ثابت موجود است، یا معدوم محض؛ زیرا که ثبوت شیء مستلزم لوازم او می‌باشد، و تفکیک آن از آن محال و ممتنع می‌باشد، امّا به ثبوت عدم لا وجود محض لازم و ملزوم هم معدوم می‌باشد.

جواب: بدان که مکرّر به تو گفتم که به این خلط مطالب که لازمه خلط حقیقت به تو می‌باشد، و به این اضطراب چیزی شدنی نیست، معدوم به حالت عدم محکوم به وجود یا بالعکس نمی‌شود، پس به دو وجه می‌گوییم:

اول: چون که در دعوی نسب به این طایفه دلیل شرعی قطعی یا مظنونی هم اصلاً ثابت نیست، و در مقام شک نزد فقها و اصولیین از ادلّه عقلیه شرعیه اصالت عدم استصحاب باقی تا اثبات آن می‌باشد، و لکن به قول مدّعی عدم الدلیل دلیل العدم نمی‌باشد، لهذا اعلام اعصار سابقه الی حین تعطیل و امهال مشاکیک تا اتیان دلیل بر دعوی خود احوط دانستند، لعلّهم یأتون بالدلیل علی مدّعاه، و إلا مقتضای قواعد و دلائل عقلیه و نقلیه شرعیه ثبوت العدم بر دعوی این طایفه کلاً می‌باشد.

جواب ثانی: در تفکیک لوازم این است که فی الحقیقه هر شیء لوازمی ناقص ناقص تام تام دارد، پس عدم ثبوت سیادت شخصی مستلزم نفی حکم سیادت او و عدم اعطاء خمس و نذور معصوم مختصّه معصومیه به او می‌باشد، لهذا به شما خمس و نذور معصوم نمی‌دهند، و آنچه گرفتید و می‌گیرید مغضوب غیر مباح و لا حلال محض بر شما و ضامن و مأخوذ بر آن می‌باشید.

سؤال: قول آخوند جواد و صفدر شاه که طبق به طبق و عصر به عصر از سلف به خلف به تواتر نفی سیادت این طایفه و معارضه طوایف دیگر به آنها الی حین

به ما رسیده، پس مراد آنها از این تواتر آیا تواتر لغوی است یا تواتر شرعی.

و اگر اول یعنی لغوی مراد است پس به آن تلبیس و تدلیس می‌کنید، و اگر ثانی یعنی تواتر شرعی مراد است این ثابت نیست، و در قول و معنی تواتر شما جاهلیه یا تدلیس می‌نمایید، و بالفرض پس این تواتر شما معارض تواتر طایفه ما به سیادت خود از قدیم نمی‌باشد، پس ما سید به تواتر از قدیم می‌باشیم.

جواب: از جانب حضرت رضوان مآب ملاً محمّد جواد و از قبله کشمیر جناب سید صفدر شاه بدان که تواتر لغوی عبارت از تتابع خبر می‌باشد.

اما تواتر شرعی عبارت از خبر جماعتی که مفید علم به صدقش می‌باشد، یا عبارت از اخبار جماعتی که تواطؤ آنها مع دواعی متباینه و آراء مختلفه بر کذب عادت محال می‌باشد، و به ثبوت آن علم مخبر به حاصل می‌شود، مع وجوه دیگر که مآل همه آنها متحد می‌باشد.

تنبیه: پس ما می‌گوییم: که در شک این طایفه تواتر شرعی خاص می‌باشد، و اگر ما بگوییم که هر دو معنی معا مراد ماست قدحی و جهلی لازم نمی‌آید، که شک در سیادت این طایفه مشاکیک در هر عصر الی حین به تتابع خبر جماعتی که کذب و افتراء بر آن جماعت عادتاً ممتنع و محال می‌باشد به ما رسیده، چنان چه طایفه این عصر از معارضین و منکرین معتمدین اهل خبره و اهل بصائر بر تشکیک این طایفه مشاکیک خلفاً عن سلف موجودند، و عیان وجودی را حاجت بیان لسانی نمی‌باشد، و مع ذلک بالاجماع نقل رجال صحاح الأنساب ابراهیم خانی هم نزد بعضی الی حین موجود می‌باشد.

لهذا هیچ یکی از اغنیاء اولی البصائر و اعلام اواخر و حکام و ولات ملک کشمیر من بعد نواب علی مردان خان، و نواب ابراهیم خان، و نواب کفایت خان، و نواب امیر خان، و نواب علی رضا خان، و مشیر قیصریه نواب نوازش



علی خان، و نواب ناصر علی خان، و نواب نثار علی خان، و غیر ایشان از رؤوس عالی شأن و تجار معروفین عجم در کشمیر به این طایفه مشاکیک اصلاً خمس و نذور مخصوص ندادند.

تبصره: هرگاه این حال خصوص از منکرین در حال هم به اتفاق و عیان ما و شما ثابت باشد، پس تواتر شرعی و لغوی معا بر تشکیک شما الی حین ثابت و واضح می باشد، و تواتر لاحقی شما که عبارت از شهرت دادن خود شما به سیادت خود در بین خود مانع تواتر قدیمی شما به ما الی حین نمی شود، و دعوی تواتر شما تدلیس و تلبیس به حسب المعنی جهالت در معنی تواتر می باشد.

سؤال: در این طایفه مشاکیک آیا شبهه موضوعیه است یا حکمیه، و ایضا مرجع در ازاله آن شرع است یا عرف، و آیا یقین الثبوت است یا غیر یقینی؟

جواب اول: به ظاهر این تشکیک من باب شبهه موضوعیه می باشد، چه حکم در صنف مشکوک فیه من الشارع به تنصیص او معلوم از عدم اجرای احکام سیادت و لوازم آن بر اینها می باشد، چنانچه حکم طرف مقابل اینها از صنف ثابت السیاده معلوم و مقرّر از جانب شارع است، یعنی حکم ثابت السیاده اجرای احکام و لوازم آن بر آنها می باشد، پس شبهه در مورد این صنف مشکوک فیه من حیث الموضوع می باشد، پس موضوعیه این ثابت نیست یا مشتبهه فی الموضوع، پس شبهه موضوعیه می باشد نه شبهه حکمیه.

اما جواب مرجع در ازاله آن من حیث الوضع عرف و من حیث الحكم شرع می باشد، لهذا جمهور اعلام اموات و احیا سماعت مجرد دعوی سیادت را به غیر اقامه بینة معتبره شرعیه که عبارت از استفاضه قطعیه مستمره یا شهادت عدلین از اهل خبره بلدی می باشد به نحوی که معارض و قادح از ابتداء در هیچ طبقه از طبقات سابقه او الی الآخر نباشد کافی نمی دانند.

سؤال: ما نمی دانیم که تا این وقت در کشمیر مجتهدی یا فقیه معتمدی وارد یا پیدا شده باشد، پس اگر جمعی هم مجتهد قابل جامع شرائط فتوا نبودند چه اجتماعاً چه فراداً معتمد و نافذ القول در احکام شرعی نباشند، بل از غیر مجتهد قول چون بول می باشد.

جواب: بدان که عالم در عرف آن کس را می گویند که به دراست علوم عقلیه و نقلیه را تحصیل نموده باشد، چه به درجه اخذ و استنباط از مأخذ و دلیل باشد یا نباشد.

امّا مجتهد و فقیه بر قولی عبارت است از شخصی که به دراست ممارست و حذاقت و ملکه کلی در استنباط احکام الله و استخراج و فهم آنها از مأخذ به ادله تفصیلیه شرعیه در او باشد.

نزد بعضی مجتهد کسی است که او را به دراست و ملازمت علوم لازمه ملکه کلی حاصل، و به آن مقتدر بر استخراج و استنباط حکم شرعی فرعی از اصول به ادله تفصیلیه بالفعل یا بالقوه می باشد.

نزد بعضی مجتهد و فقیه آن کس است که برای او ملکه و طبیعت مستقیمه ناشی شده باشد که به وجود آن متمکن از ردّ فروع الی الاصول، و ارجاع جزئیات از کلیات، و قوت ترجیح و تعدیل و تأویل می باشد.

نزد بعضی فقیه عالمی است به احکام شرعیه فرعیه از ادله تفصیلیه.

نزد بعضی فقیه عالمی به علم حلال و حرام جامع شرائط فتوا باشد، و این دو وجه آخر مطابق قاعده اخباریان دوران شامل صحابی و تابعی و اهل سماع می باشند، و ضبط و جوه دیگر در این رساله حاجت نمی باشد.

تنبيه: هرگاه این مقرر شد، پس ابتداء همین سؤال عاید می شود به خود سائل که دعوی اجتهاد خود نمود، و دعوت مردم در کلّ ملک کشمیر و تبتها و نواحی

آنها به سوی خود مع ترک تقلید حضرت حجّه الاسلام میرزا، و شیخ الاسلام مازندرانی می کرد، و بر آن کاغذ جعلیه از جانب میرزا ساخته به مردم می نمود که مرا مجتهد نوشته.

و الحال جمعی در جوابش، خصوص حضرت حجّه الاسلام جناب میرزا محمّد حسن (۱)، و شیخ الاسلام زین العابدین (۲) تکذیبش و نفی و سلب

ص: ۲۸۲

۱- (۱) بسم اللّٰه الرحمن الرحيم، سبحان اللّٰه عجب است در جرأت مردم بر افتراء نعوذ باللّٰه، نوشته مزبور از حقیر نیست اصلاً، اگر از حقیر است لفظ مجتهد که در او نقل می کنند از حقیر نیست، و دسّ در آن نموده داخل کرده اند بلا شبهه. و علی ای حال آنچه این اوقات از او نقل می کنند، اگر واقعیت داشته باشد کاشف از عدم استقامتش از اصل، یا انحرافش به مثابه ای که آنچه حکایت شده از انکار بعض ضروریات در حکم به ایمان او تأمل است و اشکال نعوذ باللّٰه، و به هیچ وجه شایسته هیچ گونه متابعت نیست، البتّه باید از فریب و تدلیس و بعض ظاهریات مردم فریبی او مغرور نشده احتراز باید نمود، و قی اللّٰه المسلمین و الاسلام شرّه ان شاء اللّٰه، حرّره الأحمقر محمّد حسن الحسینی فی جمادی الآخر سنه (۱۳۰۶). فتوای جناب شیخ محمّد حسین نوری: بسم اللّٰه الرحمن الرحيم، حاشیة خطّ شریف و مهر مبارک استاد الفقهاء و المجتهدین، حجّه الاسلام و المسلمین، فخر الشیعه، و تاج الشریعه، الاستاد الأعظم میرزا محمّد حسن شیرازی أدام اللّٰه تعالی ظلّه علی رؤوس الأنام می باشد، مقام را گنجایش زیاده از آنچه مرقوم فرمودند نبود، و الا مساوی افعال و قبایح و مفاصد آراء و بدع مشار الیه که از حدّ تواتر گذشته و جمله از آن از کلمات مختلفه او معلوم می شود بیش از آن است که بتوان در او راقی گنجانند، نعوذ باللّٰه تعالی من الضلاله بعد الهدی، و بیع الآخره بقلیل من متاع الدنیا، تابع و معین او بی شبهه داخل در زمره مخزّین دین مبین است، حرّره العبد المسیء حسین النوری الطبرسی فی جمادی الاخری سنه (۱۳۰۶).

۲- (۲) فتوای جناب شیخ الاسلام زین العابدنی مازندرانی: بسم اللّٰه و له الحمد، داعی اصلاً و قطعاً إجازة و اذن به او ندادم.... (خوانا نیست).

اجتهادش بالأصالة نوشتند، و آن چاپ شده منشور به دنیا گردیده.

خلاصه آن که مهدی شاه افترا بر ما بسته، و ما اصلاً و ابداً إجازةً اجتهاد برای او، و اصلاً خطی که متضمن لفظ اجتهاد یا دالّ بر آن باشد نوشتیم، و این را خود تیار کرده، یا دست اندازی در آن نموده، و حالات شایعه او کاشف از عدم استقامتش از اصل یا انحرافش به مثابه آنچه حکایت از او شده از انکار ضروریات در حکم به ایمان او تأمل و اشکال است نعوذ باللّٰه، به هیچ وجه شایسته و هیچ گونه متابعت او نباید، البتّه از فریب و تدلیس و بعض ظاهرداری و مردم فریبی او مغرور نشده احتراز باید نمود، و قی الله المسلمین و الاسلام شرّه.

و سرکار شیخ مازندرانی صریح نفی اجتهاد و نفی سیادت او در هر دو فتوا تحریر فرمود، چنان چه در این کتاب دیدی.

و جناب شیخ حسین نوری هم صریح نوشتند بعد نفی اجتهاد این که تابع و معین این بلا شبهه داخل در زمره مخزّین دین است.

و این شخص کتاب منقذه الغرقی نوشته، و مردم اهل تقلید را عیناً مأمور به عمل آن نموده، و همین کتاب باطل را کلّ علماء عراق از نجف و کربلاء و کاظمین و سامره رد نمودند، و به حاملان آن فوضیحت تمام فرمودند، پس مجلّدات این کتاب را محمّد اکرم خان غزنی دریا برد نجف کرد، و بعض تلامذه او پاره را واپس به لاهور آورده، و در سردابه حضرت نواب افتاده بودند، پس بعض مریدان کشمیری از سردابه سرکار نواب لاهوری بعد چند سال شبانگاه مخفی برده به کشمیر رسانیدند.

و بر جامع عباسی شیخ بهائی حواشی برای مقلدان نوشته، و بر مسأله غلیان عصیر عنبی می نویسد: که بهائی اینجا به سهو غلط کرده، و شیخ اینجا غلطی نکرده، و حال آن که این شخص به ناهمی خود نفهمیده خود غلط کرده.

و در دود نوشته: که دود قلیان کشیده به حالت صیام جایز است، و می گویند که جمعی از مقلدان او در صیام ماه رمضان علانی قلیان می کشیدند، و به متفحص می گفتند که آقا مهدی به ما فتوا داد.

و برف را مطهر می داند، و آب دریای شور مضاف می باشد، و در تحریم لعن منافقین رساله نوشته، اصلش نزدم موجود است، و بر تحریم روضه خوانی خصوص در دههٔ اسد که به کشمیر می خوانند بدعت نوشته، و یک فتوی تحریر او من دیده ام، بل در ثبوت إقامة عشره محرم هم تأمل دارد.

و به رؤوس و علماء عامیه کشمیر کاغذات فرستاده که من اینها را منع از لعن صحابه و ترک مراثیه و رجوع إلى الجماعه می کنم، لهذا با من خصومت و دشمنی می کنند، و سه کاغذ مهری و دست خطی او رؤوس عامه نزد رأس الأعره سید عبد الله جلالی فرستادند و نزد او موجودند.

بل می گویند که برای زیادتی اعتبار و صدق خود دعاء صنمی قریش و زیارت عاشورا مع زاد المعاد نزد آنها فرستاد و بناء قتل عام مؤمنین نهاده بودند، اگر حاکم ملک مطلع و مانع عامه نمی شد، و این شمه ایست از سیر سوء خاصه این مجتهد مصل مفسد.

تنبيه: پس جواب سؤال مزبور او به چند وجه می باشد:

اول: در وجود جم غفیر علماء عجم در عصر نواب ابراهیم خان مرحوم شکی نیست، چه به امر او پنج مجلد کتاب پنج بیاض ابراهیمی مشهور عالم است متضمن عقلیه و نقلیه شرعیه مع تألیف شده، و بر ملاحظه کننده اجتهاد آنها مستور نیست.

چه نزد نقاد اعلام لیاقت علمی و اجتهاد آدم به تحریر بعد تقریر منکشف می شود، چنان چه به ملاحظه منقذه الغرقی و غیره حال این شخص دریافتند، و

مخالفتین قطع نظر از مؤلفین به دیدن آن قهقه می کنند، و هر بیاضی که دیده می شود بیننده مدحش می کند که به غیر اجتهاد این کتاب نمی شود، و مثل تو اگر آن را بفهمد اگر عبارتش صحیح بخواند البته صاحب سواد تو را می شمارند.

ثانی: پس از آن طبقه عصر در عصر اعلام از انسال آنها و تعلیم آنها به کمال درجات علوم عقلی و نقلی موجود بودند، اکثری به تقیه و احتیاط تصنیف نکردند، و بعضی تصنیف کردند، چون شرح شرایع الاسلام ملا عبد العلی، و بعضی حواشی شرح تجرید علامه که نزد احقر موجود از قریب زمانه مصنف می باشد، و ایضا حواشی بر لوامع صاحب قرانی در سهارنپور دیده ام، و حواشی به صورت شرح مختصر بر کتاب فقیه و شرح فارسی الفیه شهید نزد احقر موجود، و حواشی بر شرح الفیه شهید ثانی و شرح نفلیه و شرح نهج البلاغه غفران مآب ملا محمد جواد و غیر آن بسیاری موجود نزد علماء کشمیر و نزد غیر آنها می باشند.

پس حصر علمای اعصار کشمیر که دار مدار شریعت ثبت و کشمیر و کوهستان إلى نواحی پنجاب بر آنها بوده این وقت ممکن نیست، چه کتاب جواهر العلماء (۱) کشمیر حاضر ندارم، ولی معدودی از اشهر مشاهیر آنها تیمنا اینجا ضبط می کنم:

فخر المتکلمین و المهندسین ملا محمد صادق، و وارث علوم خیر بشر عزیز اولاد حیدر جناب ملا السید صفدر، و فقاہت و فخامت مآب رأس اعلام الجامعین قدوسی ایاب حضرت ملا محمد جواد، و عز الآخین فخر الأولین حضرت ملا فضل علی، و رأس الجهابذہ استاذ الأساتذہ ذوی الملكہ الملکیہ و القوہ القدسیہ و النفوس الزکیہ جناب ملا محمد مقیم، و صاحب الکرامہ و الکشف

ص: ۲۸۵

---

۱- (۱) متأسفانه دسترسی به این کتاب و مؤلف آن پیدا نکردم، و دسترسی به امثال این کتابها، شرح حال علمای بزرگ آن سامان برای ما حاصل می شود.

و مرجع الأكامل و الأفاضل منبع الفواضل جامع مفاخر صوری و معنوی حضرت عبد الغنی، و شمس الأعلام فی الأنام ضیاء الأیام و الأعوام ملک بشری حضرت عبد العلی، و هادی طریقت حافظ شریعت مکمل الخلیقه حضرت ملا عبد الحکیم الشهید، و مظهر آیه الله حضرت نعمه الله، و منبع جود و زهد و ورع سید بدیع، و وحید الدهر و فريد العصر السيد السند و السعيد الممجد جناب الحاج السيد محمّد، و وارث خلق نبوی و وارث علوم علوی و زهد حسنی و شجاعت حسینی جناب آقا سید علی، و کشف الدجی و نور الهدی السيد مرتضی.

و غیرهم بسیاری از اعلامی که دار مدار شریعت و دین بر آنها بوده در هر عصر بودند، اعلی الله مقامهم، و شکر مساعیهم الجمیله فی حفظ الخلیقه و ناموس الشریعه، و ترویجهم الطریقه فی هذه الظلمه، بسیاری از اینها اصحاب تألیف و تصنیف و تحشی اند، و لکن صد حیف است که این طریقه متجدّه را دو ملت ساختی.

تنبيه: الحال کلّ اعلام نقاد و اهل خبره بلاد عراق خصوصاً مسلم کل، حضرت حجّه الاسلام میرزا محمد حسن نفی اجتهاد و ایمان فضیحت اعتقاد تو، بل شیخ الاسلام مازندرانی نفی اجتهاد و نفی سیادت تو معا بالکل کردند، پس قول و نقل تو غیر نافذ باطل، بل چون بول محض از اعتبار ساقط، بل منجس محض می باشد.

حکایت عجیبه: این شخص در خانه ای برای تعزیه او رفته بود، و ذکر عقود نکاح آمد، این مجتهد فرمود: هر کس را که مجتهد عقد نخوانده عقدش فاسد است لازم التجدید، و غرضش از این ترک عقد از جناب ملا محمد جواد نموده، نزد این شخص خاص خوانده شود، پس مردی استادانه عرض کرد که عقود همه

سلف و خلف قدیما این خاندان خوانده اند حتّی عقد والدین شما هم، و اینها به قول شما غیر مجتهدند، و همه ما اگر به عقود فاسده به عمل آمدیم، پس آیا عقد شما و والدین شما هم فاسد است یا نه؟ اگر این شخص جواب مفوّه او نمی داد البتّه فسادی دیگر برپا کرده بود، چنان چه می گویند جماعتی از مقلّدان خود عقود نکاح سلف آنها را جدید خوانده بود تا آن وقت.

سؤال: اگر معصوم کسی را در خواب تصدیق سیادت نماید، و یا به یا ولد ندا می کند، او از رؤیای صادقه که جزء هفتادم وحی در دنیا می باشد حکم به سیادت او کرده می شود، و الاّ پس به ترک آن ترک الهام در رؤیای صادقه لازم می آید، پس این اقوا برهانی است بر سیادت این قوم، چه متعدّد مردم از این طایفه و غیر این طایفه حضرت نبی و جناب علی و جناب موسی را در منام دیدند به ای ولد فلانی فلانی را ندا می کند.

جواب: فریبهای این شخص را ملاحظه کنید، و این صاحب غرض را از براهین عقلی و حجج نقلی تسلّی شده، کارش در اثبات سیادت حالا به خواب و خیال رسیده، و این خبط را ملاحظه نمایید، راست گفته اند صاحب الغرض اعمی و لو کان بصیرا.

جواب: بدان که نایم در نوم خلاف واقع و حقیقت می کند و می بیند، پس مؤثر و موجد این فعل و حال کیست؟ آیا تنها خداست یا ملک به امر خدا، یا تنها غذاست، یا تنها طبیعت، یا این هر دو معا، یا شیاطین تنها، یا شیاطین و ملک معا، یا اخلاط اربعه از دم و بلغم و صفراء و سوداء؟ جمهور متکلمین و حکما در آن کلامی بسط دارند.

و ایضا منامات انبیاء آیا تعلیم روحانی محض در منام است، یا ایجاد فعل و حال فی المنام در نفس او، یا خارج از نفس او، یا تعلیم، یا ایجاد آن حال و فعل



به حضور روح او مع الجسد، و لکن لا اثر فیها لروحه و لجسده، پس این منامات انبیاء کل و جزء و گاهی کل و گاهی بعض به غیر کل حجّت قطعیه چون وحی و در بیداری بلا تفاوت می باشد.

پس آیا محتاج به دریافت و تصدیق این رؤیا از خدا هست تا آن که وحی علانی نشود که آن چه تو را در خواب نمودم از جانب من وحی واجب العمل است، یا محتاج به دریافت و تصدیق نمی باشد، بل به محض بیدار شدن عمل به خواب کند، چون عمل به وحی در بیداری، در این هم اراکین متکلمین امت کلامی عظیم دارند، فلکلّ وجه وجهه، از تفسیر لوامع التنزیل دریافت این به تفصیل نما.

تنبيه: هرگاه در حجّیت رؤیاء انبیاء و ائمه معصومین علیهم السّلام بالجمله کلامی متین می باشد، پس رؤیای غیر معصومین چگونه حجّت و مدخلیت آن در شریعت مطهره شده تواند، چه نائم عند النوم معطل الحواس زائل العلوم و ساکت العقل گردیده، و خلاف واقع می کند و می بیند، پس چگونه نسبی را در نسبی داخل یا قطع به خواب و خیال سازد، بلی راست است مثل مشهور «الغریق یتشبّث بالحشیش».

سؤال: هرگاه که به طایفه مشاکیک خمس داده نمی شود، چه برائت یقینی در آن قطعی نیست، پس عقود دخترهای منذوره به سادات چرا با این طایفه مشاکیک خود بستید و خواندید، و خواننده عقود ملک کشمیر به غیر خاندان شما آخوندها از قدیم کسی نمی باشید، و چگونه این وزر گرفتید و حق به باطل دادید، و حال آن که میان خمس و ندور فرقی به ظاهر در استحقاق نمی باشد، و این معلوم شد که سیادت این طایفه عامّه البلوی بوده، و سیر عام معتبر در ثبوت موضوع عند الشرع می باشد، پس گمان تشکیک در این طایفه از قدیم نبوده، بل

این حادث شده به اختراع مخترعان جدید، و این باطل محض می باشد.

جواب اول: شنیده و فهمیده و دیده نشد که کسی از طبقات سابقه الی حین خصوص در عصر حال از عام مؤمنین دختری نذر برای طایفه مشکوکین نهاده، و به احدی از این قسم دختری داده باشد، بر مدعی تعیین و اثبات آن باشد، چه تشکیک این طایفه قدیم طبق در طبق الی حین در کشمیر منشور و مشهور می باشد.

ثانی: بالفرض اگر اثبات شود که دختر مندوره به سادات به این طایفه مشاکیک رسیده خالی از دو حال نمی باشد:

احدهما: آیا آن نادر غریب الوطن بی خبر از حقیقت واقع می باشد.

ثانیها: یا چون جنگلی وحشی اجهل نافهم لا یعقل و لا شعور می باشد، پس این حجت بر ثبوت حقیقت باطله نمی شود.

ثالث: قول مدعی که در خمس و نذر فرقی نمی باشد، این غلطی مدعی به جهل و نافهمی از فقه می باشد، یا تجاهل برای اثبات غرض باطل خود، و فرق میان نذر زن و خمس متباین و واضح است.

اول: مستحق خمس نمی شود مگر به اثبات سیادت و به فقر و حاجت، پس اگر سید نبوده یا سید بوده، و لکن غیر فقیر غنی بوده، او به خمس مستحق نمی شود، به خلاف نذر عینی که به او برای تعیین عینیت داده می شود نه به جهت سیادت و فقر.

ثانی: مستحق خمس بعد قبض الخمس مع الشرائط الشرعیه به هر نوع مملوک او گردیده متصرف آن به هر قسم می شود، به خلاف نذر زن، چه مندور له به وصول دختر مندوره حزه نامحرم بلا عقد و لا مهر و لا تراضی طرفین چون جاریه تصرف او اصلا و ابدا بالاتفاق باطل محض می باشد.

تنبيه: هرگاه فرق بين الخمس و النذر واضح گرديد، پس در اين منذور و غير منذور سید و غير سید مساوی می باشد، پس این دلیل بر صحت سیادت منذور له نمی شود، و قول مدعی باطل محض می باشد.

جواب رابع: اعلام مرحوم اینجا فرموده می توانند به دو وجه:

اولهما: اگر ثابت شود که این چنین عقد هم ما خوانده باشیم، پس ما از حقیقت این نذر غافل و بی اطلاع محض می باشیم، و غافل بی خبر از حقیقت محجوج نمی شود.

ثانیها: به فرض محال که این چنین نذر عینی به سید مشکوک فیه اثبات شود، پس ما می گوئیم: این عقد عینی بود، و در عقد عینی سید و غیر سید مساوی می باشد، پس در اجرای چنین عقد عینی قدحی به وکیل عقد و لو عمدا نمی باشد.

ایراد: چرا اگر عهد یا ناذر نذر کرده که به این سید این دختر می دهیم، و او در اصل سید نبوده یا مشکوک بوده، و تو هم می دانی عدم سیادت یا مشکوکیت او، پس بر تو اجراء عقد حرام و لا- یجوز می باشد، و در اینجا اگر کردی خلاف واقع لا شریعت کردی حق را به باطل دادی؟

جواب: این آنفا گفتیم که اول در انعقاد این نذر کلامی می باشد.

ثانی: در صحت انعقاد این نذر و بطلان آن به جهت عدم ثبوت سیادت منذور له ما می گوئیم: که آیا عقد در بینهما به دون شرایط صحیح می شود یا نمی شود، اول باطل بالاتفاق است.

اما ثانی پس ما می گوئیم: که صحت عقد آنها منحصر بر صحت ثبوت شرایط نکاح شرعیه بالاتفاق می باشد، و اگر شرایط ثابت باشد، پس عقد صحیح و وکیل عقد اصلا غیر آثم می باشد؛ زیرا که اینجا اعتبار به سیادت نمی باشد، بل اعتبار

بالجمله به عینیت و صحت شرایط نکاح مطلقاً می باشد، ایرادی عاید نمی شود.

جواب خامس: دعوی عامه البلوی بودن سیادت طایفه مشاکیک فریب و غلط و دروغ و بهتان محض، به سبب وجود معارض و نکیر از قدیم الی حین می باشد، ثانی اگر عامه البلوی به فرض محال اثبات می شود، پس جوابش این است که عامه عوام جاهل از اصل مدرک و مأخذ و از حقیقت موضوع در این موضع می باشند، و هرگاه آنها جاهل یا غافل از موضوعیت باشند، پس شهرت سیادت کسی در عوام حجت بر ثبوت آن نمی شود، ثم الله أعلم.

خاتمه: بدان که اهل شریعت از خاصه و عامه علم رجال و درایه را برای دریافت صحت و بطلان علم روایت تدوین کرده اند، و آن ثابت نمی شود تا تتبع احوال رجال علما و روات آنها بشود.

پس آنانی که فاسد یا ضعیف العقیده و ضال و مضل فی الواقع بودند، یا لاحق به آنها شده، یا غیر قابل در نقل روایت و مسائل شرعیه باشند، چه به جهت عدم لیاقت علمی چه به فساد اعتقادی چه به عدم عدالت مقبوله عند اهل الشریعت، چه به جهالت و ناهمی عالم و راوی، و چه به ارتداد آنها در آخر عمر.

پس بر مستندین شریعت و معتمدین طریقت واجب و لازم عینی است که در هر عصر اظهار و اجهار و اثبات و اشتهار سوء احوال و قبیح اعتقاد مآل، و اقوال و اعمال و خسران مآل آنها بنمایند، تا دین مبین و شرع متین مانند نصارا و یهود محرف و متبدل و نقص و زیاد و در عقائد و اعمال مکلفین در حال و استقبال خلل و زلل حاصل نشود.

چنان چه در زمانه حضرت نبوی و ائمه و حجج الهی علیهم السلام، منافقین صحابه به لباس اسلام و ایمان علی الظاهر ملتبس بوده، القاء شبهات و شکوک و نقل اقوال و افعال و اعمال در جهال ضعفاء مؤمنین می کردند، و هفتاد و سه ملت همین

منافقین روات و علماء غیر مستندین در دین واحد نمودند، و الی القیامه این رخنه ملل و خلاف باقی می باشد، لهذا معتمدین و مستندین هر ملت اسلامیة در ملت خود مخالف مذهب و مخالف العقیده و العقول را باقی نمی گذارند در دو قدح و قبح او علانی می گویند و می نویسند، تا دین و تبعه مکلفین از فریب و دغا و اضلال مضلین محفوظ و مصون می ماند.

تنبیه: هرگاه این به تو واضح شد، پس حفظه آفاق و مرجع از مشایخ اعلام عراق برای مهدی کشمیری بر ملاء عام در اکثر مشاهد و مساجد و محافل دروس و مواعظ، تکذیب و رد و قدح آن کذاب می نمایند.

و برای همین در متعدد فتاوی خود جمهور هند تکفیرش، و جمعی از اعلام و مراجع علماء آفاق، خصوص اساطین عراق، چون حضرت حجه الاسلام میرزا محمد حسن که مسلم الثبوت کل اعلام دنیا باشد، و شیخ الاسلام کربلائی شیخ زین العابدین مازندرانی، و شیخ المحصلین و رأس المحدثین شیخ محمد حسین نوری، و جناب آقا سید حسین کربلائی، و غیرهم، تکذیب در دعوی اجتهاد او، بل نفی و سلب محض از قابلیت علمی، بل در ایمان و اسلام او، نظر و تأمل و اشکال کردند به نشر بدعات او، و انکار او از ضروریات مذهب و دین اسلام.

و شیخ الاسلام مع ذلک نفی سیادت او هم در مکرر فتاوی خود ثبت و ضبط فرموده، چه انکار ضروریات و ادخال بدعات این شخص از حد تواتر شرعی و شیاع گذشته به عالم مغرب و مشرق مشهور دفاتر او ثبت و ضبط و حفظ گردیده.

لهذا به کافه مکلفین خصوصاً به مؤمنین کشمیر و نواحی تبتها و گلگت قطعاً مانع علانی می باشند از متابعت او علی کل حال، و در همه اقوال و افعال و اعمال هر چند الحال از کتب علما بنماید و بگوید، هرگز هرگز احدی قبول نکند، و به آدم فریبی او فریفته نشده، آمد و رفت نزد او نمایند، چه او دین را به متاع قلیل

دنیا فروخته، ضال و مضل می باشد.

و در منع غرض این است تا که غیر واقفین و ضعفا و جهلای مؤمنین را عقاید و اعمال صحیحۀ آنها فاسد به ناحق و اقتطاع اموال آنها را از حقوق خالق و خلق ننمایند، و عالم و آدم را ضایع نسازد، و مذهب باطل مخترع او باقی در دنیا نماند.

پس آنچه بر اعلام واجب بود ادا کردند، حق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام را تا مفاد لئلا یكون للناس علی الله حجة بغير الرسل (۱) ترک نشود، و الحال مؤمنین ذوی الأدیان مختارند فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر (۲).

و در این شکی نیست، بل این هم مشهور که این ملبس فاسد مفسد فساد عظیم مقرر کرده، و مکرر بناء قتل عظیم گذاشته بود، اگر حکام ملک مطلع بر آثار بلوای دیگر نمی شدند، و حکام شریعت اشتهارات تکذیب و تکفیر او نمی فرستادند، چه چند خط به دست خط خود علما و رؤوس عامه کشمیر را فرستاد که من این طایفه شیعه شنیعه را منع از سب صحابه، و ترک امام باره، و روضه خوانی، و امر به خلاف آن می کنم، لهذا با من دشمن شده، خصومت دارند، و اگر شما باور ندارید این زیارت عاشورا، و این دعاء صنمی قریش، بر حقیقت و اعتقاد اینها گواه می باشد، و به سوی شما رجوع و شما حامی و پناه من باشید.

و سه خط از تحریر و مهری این شخص رؤوس عامه نزد رأس الأعره امامیه سید عبد الله شاه صاحب جلالی فرستاده، الی حین نزد او موجود می باشند، و حق تعالی فرمود: مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ

ص: ۲۹۳

۱- (۱) سورة نساء: ۱۶۵.

۲- (۲) سورة كهف: ۲۹.

الْأَناسَ جَمِيعاً (۱) این شخص بنا قتل عامّ مؤمنین به صورت استیصال بنا نهاده، و آیه شامل حال او می باشد.

حکایت عجیبه: جماعتی بلا اغراض از ثقات و معتمدین و تجار و سیاحین عرب و عجم و غیرهم از اهل دانش و بینش، متعاقب از کشمیر وارد لاهور گردیده، از بدایت الی نهایت مآل قولشان گویا متحد الکلمه همین بود و می باشد که فی الحقیقه اقصای مقصود این شخص در غایت دعوی مهدویت می باشد.

و این افعال از مقدماتش می باشند، چه قوم و تبعه و قبیله او به کثرت می باشد، و هیچ قریه از سی و شش پرگنات کشمیر و تبت نمی باشد مگر آن که در هر قریه و محله شیعه از قبیله او ساکنی و متولّی امور و احکام آنها از جانب او لا محاله معین می باشد، و به این جهت همه مردم عوام را به قابو آورده و مسخر نموده.

و لهذا مبلغ کثیری و مجمع خطیری از نقد و جنس قبض نموده، و به هر ربیع و خریف برای او قطع نظر از زکات و اخماس و نذور ربیع و خریف و غیر آن برای او معین و مقرر نموده می رسانند، و هر فرمان او نافذ است، چنان چه در مصرف فتنه امام باره شهر چندبار هزارها رویه را بر قیمت او چنده نمودند، و اگر منع حکام ملکی و تکذیب ولات شرعی نمی رسید، این شخص دفعتا خروج و بلوی بر حکام ملک هم می کرد، و عندالموقع از آن معطل و مؤخر نمی ماند.

تتمه: در بین تألیف این رساله شریفه وریقه ای چند متضمن ایرادات و شبهات رکیکه بر علما و بر سیادت سادات نزد این احقر العباد از خاص تحریری این شخص مغلوط الاملاء از کشمیر رسیده، هر چند بدعات و مخترعات این شخص منشور در عالم و مشهور در آدم از تواتر و شیاع گذشته بودند.

ص: ۲۹۴

و احقر بالکلیه اعتنا به آن نمی کردم، چون ابقای این شبهات فساد عظیمی در کشمیر برپای کرده، و نیز به سادات کار و بار تنگ بسیار نموده، آنها را متهم الولادت نام نهاده، و در عوام خلق آن را نشر، و آنها را به این راسخ الاعتقاد ساخته، بلا چاری متوجه اجوبه پاره ای مسئله او شدم، تا عوام مؤمنین آن را لا جواب و صدق و عین حق و دین ندانند، و مصر باقی چنان چه فی الحال اند در استقبال بر آن نمانند، و دفاع جابر باطل و ظالم مظل از خود و از ناموس شرع مقدس عند الضرورت واجب است، و إلا تعرض به مثل این هفوات اصلا نمی شدیم، چه اوقاتم ثمنی و قیمتی بودند.

و لكن نسأل الله الديانه و الصيانه عن النفس الأماره بالسوء، و الرداءه و الذلّه و الزلّه و الاضلال و الضلاله، و ترك الهدايه، و بيع الدين بمتاع قليل الدنيا الفانيه، بحق محمد و آله خيار البريه.

اللهم اهدنا إلى سواء السبيل، و نجنا من متابعه عزازيل، إنك أنت ربّي الجليل الجميل، فأنت حسبي حسبي و لذرتي و أحبتي و لجميع المؤمنين، و نعم الوكيل.

فالحمد لله أولاً و آخراً على كلّ حال، و الصلاه و السلام على سيدنا و نبينا محمد و عترته الطاهرين خيار الآل و ذراريه الماضين و الآتين مع حسن المآل.

و قد تمت هذه الرساله الشريفه في أنساب الساده مع تردّد البال، و كثره الأشغال، و تعلل الطبعه، في هذا الحال، و قلّه المجال، في السنه السادسه من المائه الرابعه بعد الألف من الهجره المقدسه (۱۳۰۶) يوم السابع عشر من ربيع الآخر، ثمّ الحمد على اتمامها.

تمام شد استنساخ و تحقيق و تصحيح و تعليق اين رساله شريفه، در روز بيست و هفتم ماه رمضان المبارک سنه (۱۴۲۸) هجری قمری بر دست اين ناچيز سيد مهدي رجائي، در بلده قم حرم اهل بيت و عش آل محمد عليهم السلام.



## البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع

### اشاره

در احوال ذریه موسی المبرقع

تألیف علامه محدث میرزا حسین نوری طبرسی متوفای سنه ۱۳۲۰ هـ

تحقیق سید مهدی رجائی

ص: ۲۹۶

البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع

مؤلف: آیت الله حاج میرزا حسین نوری طبرسی (در گذشته ۱۳۲۰ ق) محقق: سید مهدی رجائی موسوی

ناشر: کتابخانه بزرگ حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)

- گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی - قم

«مرکز تبارشناسی ۳۵»

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تیزهوش

چاپ: ستاره - قم

نوبت چاپ: اول؛ ۱۳۸۶ ش / ۱۴۲۹ ق / ۲۰۰۸ م

شابک: ۳-۴۵-۸۱۷۹-۹۶۴-۹۷۸-۳-۵۴-۹۷۱۸-۴۶۹-۸۷۹-NBSI

IHS R H LOT ك N I.R.I, ۷۵۱۷۳ moQ, TS

LET: +۰۷۹۱۴۷۷۱۵۲۸۹-۸۷.كX+۷۳۶۳۴۷۷۱۵۲۸۹

moc.yarbilisaram.www//:ptth

ten.yarbilisaram.www//:ptth

gro.yarbilisaram.www//:ptth

gro.yarbilisaram@ofni.liam\_E

ص: ۲۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

جزى الله تعالى المؤلف، علامه الزمان، و نادره الدهر، أدام الله تعالى عزّه و تأييده، عن رسول الله صلى الله عليه و اله و الأئمه الطاهرين سلام الله عليهم أجمعين، و أولادهم و ذراريهم أفضل الجزاء.

حزّره الأحقر محمّد حسن الحسينى

ص: ٢٩٨

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و الصلاة على أشرف بريته محمد و عترته البرره.

و بعد: چنین گوید بنده مذنب مسيء حسين بن محمد تقی نوری طبرسی حشرهما الله تعالى مع مواليهما الأطهار، که در این سال فرخنده مآل، بعضی از نجباء سادات کشمیر-آیده الله و وفقه لما یحب و یرضی-به زیارت ائمه عراق علیهم السلام مشرف شد، و چون به ناحیه مقدسه سر من رأی رسید، از این احقر از حال موسی المبرقع ابن الإمام الهمام أبی جعفر محمد بن علی علیهما السلام و ذریه او سؤال کرد: که آیا قدحی در سادات رضویه از جهت انتساب ایشان به محمد اعرج پسر احمد پسر موسی مذکور رسیده-چنان چه در بلاد ما شهرت داده-یا خیر؟ و حسب خواهش ایشان این چند کلمه در این اوراق ثبت شد، و نام آن را بدر مشعشع در حال ذریه موسی مبرقع گذاشتم.

بدان که شیخ فاضل خبیر ماهر حسن بن محمد بن حسن قمی که معاصر شیخ صدوق است، و عصرش قریب به عصر سید محمد اعرج مذکور است، و از اهل وطن اوست، در کتاب قم که مشهور است به تاریخ قم، و به جهت کافی الکفات صاحب بن عبّاد نوشته، در نهایت اتقان و احکام چنین می فرماید-بعد از ذکر جمعی از سادات حسینی که به قم وارد شدند-

دیگر از سادات حسینی از سادات رضاییه از فرزندان امام رضا علیه السلام موسی

بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السّلام صاحب رضائیه أبو علی (۱) الحسین بن محمد بن نصر بن سالم گوید: اوّل کسی از سادات رضویه که به قم آمدند از کوفه ابو جعفر موسی بن محمد (۲) بن علی بن موسی الرضا علیهم السّلام بود، و در سنه دویست و پنجاه و شش از کوفه به قم آمده، و به قم مقام گرفت، و پیوسته برقع به روی فرو گذاشتی، تا آن گاه که عرب قم به دو پیغام فرستادند که تو را از مجاورت و همسایگی ما بیرون باید رفت.

پس ابو جعفر موسی بن محمد از قم به کاشان رفت، چون به کاشان رسید احمد بن عبد العزیز بن دلف العجلی او را اکرام کرد و ترحیب نمود، و خلعتهای بسیار، و بارگیرهای نیکو، و چندین تجمل به دو بخشید، و مقرر گردانید که هر سال هزار مثقال طلا با یک اسب مسرّج به دو دهد.

پس ابو الصدیم الحسین بن علی بن آدم، و یکی دیگر از رؤسای عرب در عقب او بیرون آمدند، حال موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا از قم پرسیدند، و اهل قم را به سبب بیرون کردن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا تویخ کردند.

پس رؤسای عرب را به طلب ابی جعفر موسی بن محمد بفرستادند، تا شفاعت کردند، و او را به قم باز آوردند، و بسیاری اعزاز و اکرام کردند، و از مال خود از برای او سرای بخریدند، و همچنین چند سهم از قریه هنبرد و اندریقان و

ص: ۳۰۰

---

۱- (۱) این ابو علی ابا غرجد از خدام رضویه بودند، و نصر و سالم از غلامان حضرت جواد علیه السّلام بودند چنان چه بیاید، و صاحب رضائیه یعنی مصاحب سادات رضویه «منه».

۲- (۲) در تاریخ قم در تمام موارد: ابو جعفر محمد بن موسی بن محمد، می باشد.

کارچه (۱) از برای او از ورثه مزاحم بن علی اشعری بخریدند، و بیست هزار درهم از برای او قسمت کردند و به دو دادند.

و از غیر ابی علی روایت است: که چون عرب به قم به ابی جعفر موسی بن محمّد بن علی بن موسی علیهم السّلام پیغام فرستادند که تو از همسایگی ما بیرون باید رفت، او برقع از روی برانداخت، و ایشان او را بشناختند، پس محمّد گفت:

همت و اعتقاد ایشان محقق شد، و این سرای و سهام و اموال به دو دادند.

پس موسی بن محمّد بن علی بن موسی علیهم السّلام قصد عبد العزیز بن دلف کرد، و عبد العزیز او را اعزاز و اکرام کرد، و خلعتها و مرکبها بخشید، و وظیفه سالیانه معین کرد، چنان چه یاد کرده شد.

و بعد از آن به قم مراجعت نمود، و دیگر باره اهل قم او را اعزاز و اکرام کردند، و از دنیا ممتّع و مرفّه گردانیدند، چنان چه مستغنی شد، بعد از آن او را احتیاج نبود که به شهرهای دیگر رود به جهت وجه معاش، و به قم املاک خرید، و آب و زمین پیدا کرد و متوطن شد، و بعد از او خواهرش زینب و امّ محمّد و میمونه دختران محمّد بن علی علیهما السّلام در طلب او از کوفه به قم آمدند.

تا این که می گوید: و موسی بن محمّد به قم مقیم بود، و از آنجا به جای دیگر نرفت، تا آنگاه که او را وفات رسید، در شب چهارشنبه روز آخر ماه دی هشت روز از ماه ربیع الآخر مانده سنه دو بیست و نود و شش هجریه، و او را در سرائی که معروف بود به دو که الیوم مشهور است به مشهد او دفن گردید، و در قدیم آن سرای معروف بوده است به محمّد بن الحسن بن ابی خالد اشعری ملقب به شینوله، و اوّل کسی را که به دین سرای دفن کردند موسی بن محمّد بن علی بن

ص: ۳۰۱

---

۱- (۱) این هرسه قریه از قرای طبرش است که حال او را تفرش می گویند «منه».

موسی علیهم السّلام بود.

تا این که می گوید: بعد از آن میمونه دختر موسی وفات یافت، و او را به مقبره بابلان دفن کردند، و این قبه که به قبه فاطمه علیها السّلام ملاصق است بر سر تربت او بنا نهادند، و خواهر او زینب بنت موسی از او میراث گرفت.

و بعد (۱) از آن ابو علی محمّد بن احمد بن موسی بن محمّد بن علی الرضا علیهما السّلام از کوفه به قم آمد، و بعضی از دختران او فاطمه و ام سلمه. چون ابو علی محمّد به قم رسید عرب قم در اعزاز و اکرام او مبالغه کردند.

و گویند: که عرب به دو پیغام فرستادند که از شهر ما بیرون باید رفت، ابو علی محمّد جواب گفت: که این شهر از آن شما نیست، ملک و زمین از آن خدای است، هر کس که خواهد در آن فرود آید، پس عرب عذر خواستند و او را از خود خوشنود کردند و گرمی داشتند.

و ابو علی محمّد بسیار مردی فاضل بوده است، و به غایت پرهیزگار و خوش محاوره و خوش منظر و فصیح و دانا و عاقل.

و روایت کند احمد (۲) بن اسماعیل بن سمکه نحوی: که چون ابو مسلم محمّد بن بحر اصبهانی والی و عامل قم شد، هر روز جمعه بر مرکب نشستی و به زیارت رؤسای قم برفتی، و حقوق ایشان بگذاردی، و حرمت داری کردی، اتّفاقاً روز

ص: ۳۰۲

---

۱- (۱) در نسخه موجود از این کتاب ذکری از احمد بن موسی بن محمّد نشده، محتمل است در نسخه سقط شده، یا چون احمد به قم نیامده بود متعزّض حال او نشد، چون غرض مصنّف ذکر سادات که به قم آمده بودند «منه».

۲- (۲) این احمد از بزرگان علما و اهل فضل است، و او استاد ابن عمید وزیر معروف است، و خود از تلامذه احمد بن محمّد بن خالد است، و روایت می کند از او جعفر بن محمّد بن قولویه استاد شیخ مفید و صاحب کامل الزیاره «منه».

جمعه سوار شد و من در صحبت او بودم، ابتدا کرد به زیارت ابی علی محمد ابن الرضا، چون به صحبت او درآمد، ابو علی در موضعی پاکیزه نشسته بود، و جامه های سبز پوشیده، ابو علی سلام کرد و اکرام نمود، و سعی او را شکر گفت.

چون ابو مسلم از صحبت او بیرون آمد به راه سرای عبد الله بن عباس (۱) علوی رفت، چون به در سرای او رسید فرود آمد، و در صحبت او رفت او را دید در سرای خود نشسته، و گرد بر گرد او قفسهای قمریان و مرغان نهاده بودند، ابو مسلم سلام کرد و باز گردید و آمد تا به سرای ابی سهل بن ابی طاهر اشعری، و او را نیز بدید و زیارت کرد، و حق او بگذارد.

پس بر مرکب نشست و آمد تا به صحبت علی بن احمد بن علی الشجری، و او را سلام و زیارت کرد و باز گردید.

و مرا گفت: ای ابا علی تشبیه نمی کنم ابا علی - یعنی محمد اعرج ابن الرضا - را در سکون و در نشستن و فضل إلا به ائمه علیهم السلام، و عباس علوی را تشبیه نمی کنم مگر به مردمانی که ایشان را دیده ام به بغداد به درب طاق، پس چرا شما به امامت ابی علی قائل نمی شوید؟ و او را امام نمی دانید؟ با وجود آن که جمیع خصلتهای خیر در او جمع و موجود است؟

من گفتم: معاذ الله که ما به غیر از ائمه دوازده گانه که امامت ایشان محقق و روشن است، و دوستی ایشان ما را واجب و لازم است، و بدان اعتقاد داریم، دیگری را امام دانیم، چه اگر ابو علی دعوی امامت کند و با وجود شرف نسبت و شهرت فضل او، ما از او بیزار شویم، چنان چه از جعفر کذاب بیزار شدیم به سبب دعوی امامت کردن.

ص: ۳۰۳

---

۱- (۱) در تاریخ قم: عباس بن عبد الله، و همین صحیح است چنان چه خواهد آمد.



پس ابو مسلم گفت: من از اعتقاد و گفتار شما در تعجبم، و ابو مسلم را مذهب اعتزال بوده است.

و ابو علی را به قم بریبه و امّ کلثوم خدای عزّ و جلّ روزی کرد و بداد، و بعد از ایشان ابو عبد الله احمد در وجود آمده است در ماه شوال سنه سیصد و یازده هجریه، و ابو علی به قم وفات یافت روز یکشنبه روز اردیبهشت (۱) ماه سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه سیصد و پانزده، و او را به مقبره محمد بن موسی دفن کردند.

و از پسر او ابا عبد الله احمد، و از دختران فاطمه و امّ سلمه و بریبه و امّ کلثوم از پس وفات او باز ماندند، و بعد از وفات او خواهرش امّ حبیب دختر احمد از کوفه به قم آمد، و با فرزندان برادرش به قم بود.

و بعد از آمدن او زینب دختر موسی وفات یافت، و او را در مشهد برادرش محمد بن موسی دفن کردند، و امّ محمد بنت احمد از او میراث گرفت.

و امّ محمد به شهر قم روز پنجشنبه روز انیران از ماه مرداد بیست و یک روز از ماه ربیع الآخر گذشته سنه سیصد و چهل و سه وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند، و فرزندان برادرش ابی عبد الله و فاطمه و امّ سلمه و بریبه و امّ کلثوم میراث او برداشتند.

پس از آن ترکه به ابی عبد الله و فرزندان او دادند، و با خواهران او مصالح کردند بر چیزی که ایشان به دو راضی شدند، و او مجموع ترکه با املاک برداشت.

پس فاطمه دختر محمد بن احمد شب پنجشنبه روز تیر ماه بهمن، یازده روز

ص: ۳۰۴

---

۱- (۱) در ماه فرسیه از برای هر روز از ماه اسم مخصوص است، چنانچه در کتب تواریخ مضبوط است، هر که خواهد به آنجا رجوع کند «منه».

از شوال گذشته، سنهٔ سیصد و چهل و سه هجریه وفات یافت، و او را ایضا در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند، و امّ سلمه میراث او برداشت؛ زیرا که هر دو از یک مادر بودند.

پس ابی عبد الله و امّ سلمه اتفاق کردند بر آن که ابی عبد الله سدسی از ترکهٔ فاطمه بردارد.

و بعد از آن بریبه بنت محمّد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمّد بن موسی دفن کردند، و ابو عبد الله احمد بن محمد الأعرج بن احمد بن موسی المبرقع و امّ سلمه و امّ کلثوم به حسب سهام مفروضه از او میراث گرفتند.

و چون ابو عبد الله بالیده شد به قم، رئیس و متصرف اموال و املاک که پدر او محمّد بن موسی به دست آورده بود گشت، و همچنین آنچه از عمهٔ خود و خواهرانش به میراث به دو رسیده بود.

و ابو عبد الله مردی سخی و کریم بوده است، و به دلهای مردم نزدیک، و نقابت علویه بعد از وفات ابو القاسم علوی به دو مفوض بوده است.

و ابو عبد الله همیشه به قم رئیس و ارباب بوده است، و در روز پنجشنبه روز دی مهرماه، منتصف ماه صفر، سنهٔ سیصد و پنجاه و هشت او را وفات رسیده است، و مدت عمر او چهل و شش سال بوده است، و در مشهد محمّد بن موسی مدفون است، و به وفات او مردم قم را مصیبتی تمام بوده است.

و از او چهار پسر: ابو علی محمّد، و ابو الحسن موسی، و ابو القاسم علی، و ابو محمّد الحسن، و چهار دختر باز مانده اند.

و پسران او بعد از وفات پدر قصد حضرت رکن الدوله کردند به شهر ری، رکن الدوله ایشان را تسلی داد و بفرمود جانب ایشان رعایت نماید، و خراج بر املاک ایشان ننهد، پس از آن باز گردیدند و به قم آمدند.

بعد از آن ام سلمه بنت محمد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی دفن کردند، و ام کلثوم خواهرش ترکه او برداشت، و از فرزندان محمد بن احمد به غیر ام کلثوم نمانده بود.

و پسر برادرش ابو علی محمد بن احمد املاک ام سلمه به ام کلثوم داد، و آن املاک و اموال که به قسط به ابو علی رسیده بود به تبذیر و اسراف تلف کرد، و املاک مجموع بفروخت، و پس از آن به ناحیت خراسان رفت، مردم خراسان او را اکرام کردند، و به صحبت و زیارت او رفتند، و قدر و شرف و حق او بشناختند، و به خراسان مقیم بود، تا او را پنهان و نهان بکشند. و بعضی دیگر گویند: که او را نکشتند، بلکه او را وفات رسید.

بعد از آن به قم ام کلثوم بنت محمد بن احمد وفات یافت، و او را در مشهد محمد بن موسی در قبر پدرش ابی علی دفن کردند، و پسر برادرش ابی عبد الله میراث او یافت.

و ابو القاسم بن ابی عبد الله ایضا به خراسان رفت، بعد از آن که از دختر ابی محمد الحسن بن محمد بن حمزه علوی به شهر قم دو دختر آورد.

و چون ابو القاسم به خراسان رسید بعضی از رؤسای خراسان با او مواصلت ورزیدند، و ابو القاسم به طوس وطن گرفت، و کاربار او به نظام شد، و دو پسر و یک دختر آورد.

و ابو الحسن موسی بن احمد تنها به قم ماند، و به کار و بار برادرش ابی محمد و خواهرانش قیام نمود، و ضیعتها که از پدرش باز مانده بود به دست آورد، و آنچه به رهن بودند از رهن بیرون آورد، و قواعد و سیرت او مجموع نیکو بوده اند، و با مردم قم به وجه احسن معیشت و زندگانی کردی، و حقوق ایشان رعایت نمودی، تا به غایت که گوئیا یکی از ایشان است.

پس اهل قم به صحبت او میل کردند، و او سرور و رئیس ایشان شد، و مؤید الدوله و امیر فخر الدوله قدر او بشناختند، و او را گرامی داشتند، و بعضی از خراج به دو بخشیدند و معجری داشتند.

پس در سنه سیصد و هفتاد به حج رفت، و ملک عضد الدوله و تاج الدوله قدر او را بشناختند، و او را گرامی داشتند.

و چون حج خانه خدا بگذارد به مدینه باز آمد، بر پسر عمان خود شفقت نمود و به رحمت افزود، و ایشان را خلعت و عطا بخشید، پس او را شکر بسیار نمودند.

پس به جانب قم عزیمت نمود، و در ماه ربیع الآخر سنه سیصد و هفتاد و یک به قم رسید، مردم قم به قدوم او بشارت نمودند، و شادی افزودند، و بر سر کوچه ها و محله ها آئینه بستند.

و صاحب الجلیل و کافی الکفات ابو القاسم اسماعیل بن عباد به دو نامه نوشت، و او را به معاودت از حج خانه خدای متعال و مراجعت به شهر و منزل خود تهنیت کرد.

و ابو الحسن موسی بن احمد مردی فاضل و متواضع و متخلق و سهل الجانب بوده است، با عنفوان جوانی و حوادث سن، نقابت سادات علویه به شهر قم و نواحی آن به دو مفوض بوده است، و قسمات و وظائف و رسوم و مرسومات و مشاهرات و سادات آبه و قم و کاشان و خورزن مجموع به دست و اختیار و فرمان او بوده است، و عدد ایشان در آن زمان از مردان و طفلان سیصد و سی و یک نفر بوده است، و وظیفه هریک از ایشان در هر ماهی سی من نان و ده درم نقره بوده است.

و هر کس از ایشان که وفات یافته است، نام او از کتاب مشاهره طرح

کرده اند، و نام آن کس از ایشان که در وجود آمده است به جای او نوشته اند.

و ابو الحسن را از امّ ولد پسری بوده است، نام او ابو جعفر، و دختری دیگر از امّ ولد دیگر ابو عبد الله احمد.

و این ابو عبد الله روز شنبه روز خور ماه مرداد، پنج روز از صفر گذشته، سنه سیصد و هفتاد و دو از مادر به وجود آمده است.

و ابو الحسن دختر علی بن محمد بن عمید را از برای پسر خود ابی جعفر بخواست، و در سنه سیصد و هفتاد و چهار به یک دیگر رسیدند و زفاف واقع شد.

و ابو الحسن به زیارت جدّ خود رضا علیه السلام در سنه سیصد و هفتاد و پنج برفت، و برادرش ابو محمد الحسن بن احمد مردی متأدب و فاضل بوده است، و او را در سنه سیصد و هفتاد و دو وظیفه تعیین کرده اند، و مصاحب و نائب و کارساز ابو الحسن ابو علی الحسین بن محمد بن نصر (۱) بن سالم بوده است، پیوسته حق گذاری آن خاندان کرده است، و شرائط حق گذاری بجای آورده است، و به صحبت او کار و شغل ابو الحسن به نظام بوده است، و او را بهره تمام و معرفتی او فر در اسباب معماری و گشت و زرع بوده است، و او و پدرش بدین خاندان معروف و مشهور بوده است.

و چنین رسیده است به من که جدّ او سالم از جمله آزاد کردگان ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام است. تمام شد آنچه مقصود بوده نقل از این کتاب شریف از آنچه متعلق بودند به ذکر حالات موسی مبرقع و ذریه طیبیه او (۲).

چون مؤلف در عصر سبط او ابو الحسن موسی بوده، لهذا اعقاب او در آن جا

ص: ۳۰۸

---

۱- (۱) نصر نیز از خدام حضرت جواد علیه السلام بود، چنانچه در کافی در ضمن وصیت نامه آن حضرت مذکور است «منه».

۲- (۲) تاریخ قم ص ۵۷۴-۵۹۸.

و از اولاد این ابو الحسن موسی عالم جلیل عبید الله است، چنانچه شیخ اجل عظیم الشأن که علماء اعلام او را در کتب اجازات چنین وصف کردند: الشيخ الامام الحافظ السعيد منتجب الدين موفق الاسلام سيد الحفاظ رئيس النقلة سيد الأئمة و المشايخ، خادم حديث رسول الله صَلَّى الله عليه و اله أبو الحسن علي بن عبید الله بن الحسن بن الحسين بن الحسن بن الحسين بن علي بن بابويه، که تمام اجدادش از علماء اعلام و روات اخبار ائمة انام اند (۱).

شیخ مذکور که معاصر شیخ طبرسی و ابن شهر آشوب و امثال ایشان است در کتاب منتجب که مخصوص است به ذکر علماء مصنفین امامیه معاصرین شیخ الطایفه شیخ طوسی تا عصر خودش چنین فرموده:

السيد العالم عبید الله بن موسی بن أحمد بن محمد بن أحمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن أبي طالب عليهم السّلام، ثقه ورع فاضل محدث، له كتاب أنساب آل الرسول و أولاد البتول، كتاب في الحلال و الحرام، كتاب الأديان و الملل، أخبرنا بها جماعه من الثقات، عن الشيخ عبد الرحمن بن أحمد النيسابوري عنه (۲).

حاصل ترجمه: این که سید عالم عبید الله که پسر ابو الحسن موسی است، که از تاریخ قم ذکر فضائل او شد، ثقه پرهیزگار و راوی اخبار ائمة اطهار عليهم السّلام، و از تصانیف اوست کتاب انساب سادات، و کتابی در احکام فرعیه، و کتابی در مذاهب مختلفه، خبر داد مرا به آن کتابها جماعتی از ثقات از شیخ مفید نیشابوری از سید مذکور.

ص: ۳۰۹

---

۱- (۱) امل الآمل شیخ حرّ عاملی ۲: ۱۹۴، مقدمه کتاب فهرست منتجب الدین ص ۸.

۲- (۲) فهرست منتجب الدین ص ۱۱۱-۱۱۲.

و آنچه نقل کردیم از چند نسخه است، که یکی از آنها به خط صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی جبّاعی جدّ شیخ بهائی است، و او از خطّ شمس الفقهاء شهید اوّل نقل کرده، و علامه مجلسی در جلد اجازات بحار (۱) که تمام این کتاب را نقل فرموده، به همین نحو ذکر نموده، و نیز تلمیذ اجل او مولانا حاجی محمد اردبیلی در کتاب جامع الروات (۲) حال سید مذکور را از این کتاب به همین قسم نقل کرده.

و غرض از این شواهد آن که نسخه ای که در نزد شیخ حرّ علیه الرحمه بوده، دو نفر از سلسله اجداد او افتاده بود، و ایشان به همین نحو در امل الآمل (۳) نقل نمودند، و اشتباه آن بر ناظرین پوشیده نیست، چه نشود در عصر شیخ طوسی کسی به چهار واسطه به حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام برسد، و بحمد الله نسخه منتجب شایع و کثیر الوجود است، هر که خواهد مراجعه کند برای او میسر است.

و مؤید این مطلب و شاهد بر اصل دعوی صحت نسب سلسله جلیله رضویه مبرقیه، آن که شیخ منتجب الدین مذکور اربعینی تألیف فرموده، و در آخر آن سیزده حکایت نقل کرده، و علماء خصوص علامه مجلسی آن اخبار و حکایات را در مؤلفات خود نقل کرده اند. حکایت چهارم چنین است:

الحکایه الرابعه: أخبرنا أبو علی بینمان (۴) بن جندب (۵) بن الحسن بن أبی عدی السبیع، حدّثنا الشیخ المفید أبو محمد عبد الرحمن بن أحمد بن الحسن الحافظ، حدّثنا

ص: ۳۱۰

---

۱- (۱) بحار الأنوار ۱۰۵: ۲۴۴.

۲- (۲) جامع الروات ۱: ۵۴۰.

۳- (۳) امل الآمل ۲: ۱۶۸.

۴- (۴) در اربعین: تیمان، و در پاورقی از بعض نسخ: سمان.

۵- (۵) در اربعین: حیدر.

السيد أبو الفتح عبيد الله بن موسى بن أحمد ابن الرضا عليه السلام، أن أبا محمد جعفر بن أحمد حدّثهم، حدّثنا أحمد بن عمران، حدّثنا عبد الله بن جعفر النحوي، عن الحارث بن محمد التميمي، عن علي بن محمد، قال: رأيت إبنه أبي الأسود الدؤلي و بين يدي أبيها خبيص، فقالت: يا أباه أطمعني، فقال: افتح فاك، قال: ففتحت فوضع فيه مثل اللوزة، ثم قال لها: عليك بالتمر فهو أنفع وأشبع، فقالت: هذا أنفع وأنجع، قال: هذا الطعام بعث به إلينا معاوية يخذعنا به عن حبّ علي بن أبي طالب عليه السلام، فقالت: قبّحه الله يخذعنا عن السيد المطهر بالشهد المزعفر، تبا لمرسله و آكله، ثم عالجت نفسها و قاءت ما أكلت منه، و أنشأت تقول باكيه:

أبا الشهد المزعفر يا بن هند نبيع إليك إسلاما و دينا

فلا و الله ليس يكون هذا و مولانا أمير المؤمنين (1)

و أبو الفتح عبيد الله مذکور در این سند که راوی از او شیخ مفید نیشابوری است، همان عبيد الله بن موسى است که در کتاب منتجب او را ذکر فرموده.

حاصل ترجمه حکایت: آن که علی بن محمد می گوید: دختر ابی الأسود را دیدم، و در پیش روی پدرش حلوائی گذاشته بود، پس گفت: ای پدر مرا از این بخوران، گفت: دهن باز کن، پس باز کرد و مانند لوزی در دهان او گذاشت، پس أبو الأسود به دخترش گفت: بر تو باد به خرما که نفعش بیش و بهتر سیر می کند، گفت: این حلوا نفعش بهتر و گوارا تر است، أبو الأسود گفت: این طعام را معاویه برای ما فرستاده که ما را از دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام برگرداند.

دخترک گفت: خدای خیر را از او دور فرماید که می خواهد که ما را برگرداند از سید مطهر به وسیله این حلوائی که از غسل و زعفران ساخته، هلاکی و زیان

ص: ۳۱۱



باد برای آن که آن را فرستاد و برای خورنده آن، پس خود را معالجه کرد آن چه از آن خورده بود قی کرد.

و با گریه آن دو بیت بگفت، یعنی به سبب عسل به زعفران آمیخته ای پسر هند دین و اسلام خود را به تو می فروشیم، نه سوگند به خدای تعالی که این نخواهد شد و حال آن که مولای ما امیر مؤمنان است.

و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود فرموده: که آن دختر پنج یا شش ساله بود.

و نیز جدّ همین شیخ ابو الفتوح شیخ جلیل حافظ ابو سعید محمّد بن احمد بن الحسین النیشابوری در اربعین خود که آن نیز معروف و چند نسخه حاضر، و علامه مجلسی از آن گاهی نقل می فرماید، چنین می فرماید:

الحديث الخامس: أخبرنا السيد أبو الفتح عبيد الله بن موسى بن أحمد العلوي الرضوي بقراءتي عليه، قال: أخبرنا أحمد بن الحسن الأيوبي الخضيب، قال:

حدّثنا القاضي عمر بن الحسين، قال: حدّثنا جعفر بن محمّد و سعید، قالوا: حدّثنا نصر بن مزاحم، قال: حدّثنا عبد الله بن عبد الملك أبو عبد الرحمن المسعودي، قال:

حدّثنا إبراهيم بن حيان، عن أمّ جعفر بنت محمّد بن جعفر امرأه محمّد ابن الحنفية، عن أسماء بنت عميس، أنّها حدّثتها أنّها كانت تغزو مع النبي صلّى الله عليه و اله، قالت: قلت: يا جدّ ما كنت تصنعين معه؟ قالت: كنت أحرز السقاء، و اداوى الجرحى، و أكحل العين، و أنّ النبي صلّى الله عليه و آله صلّى بنا العصر، فائتت بنا قبل أن سلّم، فأوحى الله تعالى إليه، فأخبر عليا عليه السلام و قد كان دخل في الصلاة و لم يكن أدرك أوّل وقتها.

فلَمّا انصرف النبي صلّى الله عليه و اله و قد طال ذلك منه حتّى غربت الشمس، فقال له: يا علي: أمّا صلّيت؟ قال: لا كرهت أن أطرحك في التراب، فقال النبي صلّى الله عليه و اله: اللّهم

اردها علیه، فرجعت الشمس بعد ما غربت حتی صلی علی علیه السلام (۱).

و آنچه نقل کردیم معلوم می شود که از سید أبو الفتح عیید الله بن موسی بن احمد بن الأعرج، دو عالم جلیل روایت می کنند، و در نزد او قرائت احادیث نموده اند، یکی شیخ مفید عبد الرحمن بن احمد نیشابوری، و دیگری برادر او ابو سعید محمد بن احمد نیشابوری جدّ شیخ ابو الفتوح، و هر دو از اعیان علمای امامیه و صاحب تصانیف جلیله اند.

و مخفی نماند که ابو محمد حسن بن محمد بن حمزه علوی که دختر خود را به ابو القاسم علی بن ابی عبد الله احمد بن محمد اعرج داد از بزرگان علما و اعیان فقهای اثنا عشریه است.

شیخ طوسی در فهرست خود در حقّ او فرموده: که او فاضل ادیب عارف فقیه زاهد ورع بود، که محاسن بسیار داشت (۲).

و در رجال خود فرموده: حسن بن محمد بن حمزه بن علی بن عبد الله بن محمد بن الحسن بن الحسين بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب مرعشی طبری، ابو محمد زاهد عالم ادیب فاضل بود (۳).

و نجاشی در حقّ او فرمود: که از اجلاء طایفه و فقهاء ما است (۴).

و سائرین نیز به امثال این کلمات او را ستوده اند.

و علی بن محمد بن عمید که دختر خود را به ابی جعفر پسر ابو الحسن موسی

ص: ۳۱۳

---

۱- (۱) کتاب اربعین نیشابوری در دسترس این جانب نمی باشد، و مضمون این حدیث را علامه مجلسی در بحار الأنوار ۱۶۶:۴۱-۱۹۱ آورده است.

۲- (۲) فهرست شیخ طوسی ص ۱۳۵، شماره: ۱۹۵.

۳- (۳) رجال شیخ طوسی ص ۴۲۲، شماره: ۶۰۸۷.

۴- (۴) رجال نجاشی ص ۶۴، شماره: ۱۵۰.

بن احمد بن محمّد اعرج داد، که در تاریخ قم سنهٔ زفاف آن را نیز ضبط نموده، پسر ابن عمید کاتب است، که وزیر رکن الدوله و از تلامذه و تربیت کرده ابی عبد الله احمد بن محمّد بن خالد برقی بود، و پس از پدر رکن الدوله او را وزیر کرد، و پس از او رتبهٔ وزارت به صاحب بن عبّاد مصاحب پدرش بود رسید.

و این علی ملقب است به ذو الکفایتین، و کنیه اش ابو الفتح، و جلالت و کمال و فضل و دانش او و پدرش در کتب سیر و تواریخ مذکور است.

و نیز مسطور نماند که مراد از رؤسای عرب که از تاریخ قم گذشت که ایشان موسی مبرقع را اکرام و اعزاز کردند، آن قدر از اموال و عقار دادند که او مستغنی شد، و نیز فرزندزادهٔ او ابو علی محمّد بن احمد بن موسی را معزز و مکرم داشتند، طایفه جلیلهٔ اشعریه اند (۱) که سبب آبادی قم شدند.

و در میان ایشان از عهد جناب صادق علیه السّلام تا قریب به عصر شیخ طوسی در هر طبقه آن قدر علما و اعیان و روات و محدّثین و مؤلّفین و مصنّفین و صاحبان مقامات عالیّه بودند، که سبب حیرت است، و کمتر کتاب حدیثی است که در هر صفحهٔ آن از روات اشعریین نباشند، و اگر خوف اطاله و تنگی وقت نبود به اسامی شریفهٔ جمله ای از ایشان اشاره می شد.

و نیز معلوم باشد که ذریهٔ طیبیهٔ موسی مبرقع در قدیم معروف به رضائیه بودند، چنان چه تاریخ قم در حالات حضرت جواد علیه السّلام گفته: عدد اولاد او: علی العسکری علیه السّلام، و موسی جدّ رضائیه به قم، و خدیجه، و حکیمه، و امّ کلثوم، و

ص: ۳۱۴

---

۱- (۱) مراد طایفهٔ اشعری است نه مذهب اشعری، و ایشان از اعلا و عبد الله و احوص اند که پسران سعد بن مالک بن عامری است که قبیله ایست در یمن در سنهٔ نود و چهار به قم آمده، و آن را شهری ساختند و از این قبیله بود ابو موسی اشعری معروف «منه».

مادر ایشان امّ الولد بوده است (۱).

و نیز در آن تاریخ فرموده که به من رسیده که رضائیه دختران خود را به شوهر نمی دادند؛ زیرا که کسی همسر و هم کفو ایشان بود نمی یافتند، و موسی بن جعفر علیهما السّلام را بیست و یک دختر بوده است، و از این جهت هیچ یک را از ایشان به شوهر نداده، تا غایتی که این معنی در میان دختران ایشان عادت شده است، و محمّد بن علی الرضا علیهما السّلام ده دیه وقف کرده است بر دختران و خواهران خود که شوهر نکرده اند، و از ارتفاعات این دیها، نصیب و قسط رضائیه که به قم ساکن بوده اند از مدینه جهت ایشان آورده اند (۲).

و نیز در آخر احوال حضرت سّنی فاطمه خواهر امام رضا علیه السّلام که در قم مدفون است گفته: و چون پس از وفات فاطمه علیها السّلام امّ محمّد دختر موسی رضائیه وفات یافت، او را در جنب قبر فاطمه علیها السّلام دفن کردند، و پس از او خواهر او میمونه ابنه الرضائیه، و آن را نیز آنجا دفن کردند، و قبه ای بر سر تربت ایشان بنهادند متّصل به قبه فاطمه علیها السّلام.

و در این دو قبه شش قبرند، از این قرار که مسطور است: قبه اول سّنی فاطمه بنت موسی بن جعفر علیهما السّلام، و قبر امّ محمّد بنت موسی خواهر محمّد بن موسی، و قبر امّ اسحاق جاریه محمّد بن موسی. و در قبه ثانیه: قبر امّ حبيب جاریه ابی علی محمّد بن احمد ابن الرضا، و این کنیزک مادر امّ کلثوم دختر محمّد بوده است، و قبر امّ القاسم دختر علی کوبی، و قبر میمونه دختر موسی خواهر محمّد بن موسی (۳).

ص: ۳۱۵

---

۱- (۱) تاریخ قم ص ۵۲۱.

۲- (۲) تاریخ قم ص ۵۹۹ (۶۰۰).

۳- (۳) تاریخ قم ص ۵۷۰-۵۷۲.

پس واضح و روشن و هویدا و مبرهن شد که سلسله علیّه جلیله رضویه که منتهی می شود به موسی مبرقع، بلکه به پسر موسی احمد، چه از محمّد بن موسی برادر احمد فرزندی نماند.

در قدیم الایام معروف و مشهور در بلده طیبّه قم که دار الایمان، و محلّ امان شیعیان، و مجمع علما و محدّثین، و کشف ذریّه طیبّه بود، ممتاز و سربلند، بلکه به نقابت و ریاست سادات علویه از حسنیّه و حسینیّه و موسویه و عمریه اولاد عمر بن علی علیه السّلام که در قم و آبه و کاشان و نواحی آن بلاد متوطن بودند مفتخر، و رسومات و وظائف آن جماعت به دست ایشان بلکه وزراء عظام و فقهای کرام با قرب جوار و اطلاع بر خفایا و اسرار با ایشان مواصلت و مناکحت می کردند.

و پس از مراجعت از مکه معظمه شهر قم را بر ایشان آئین بسته و زینت می دادند، وزیر معظم صاحب الجلیل کافی الکفّات اسماعیل بن عبّاد به جهت تهنیت قدوم از حج بیت الله الحرام و معاودت به منزل و مستقر خود مکاتبه و مراسله می کرد.

و از ایشان بود عالم جلیل و سید نبیل عبید الله بن موسی، که علمای اعیان و بزرگان دین او را در سلسله علما ذکر نموده اند، و او را به سیادت و علم و فضل و زهد و ورع و رضویت ستودند.

و مهره محدّثین در کتب معتبره خود از او روایت نمودند، و با نهایت اطلاع و خبرت و هم وطنی و اتّحاد بلد و قرب عصر، بلکه مجاورت آباء و اجداد و ذریه و اولاد ایشان را در کتابی که برای مثل صاحب بن عبّاد که مجمع فضل و دانش و معدن کمال و بینش بود جمع و ضبط نموده، که العیاذ بالله که اگر خود مؤلف ثقه و عدل نباشد، به ملاحظه حفظ عرض و ناموس و خوف از نوشتن خلافی برای چنان شخص معظم نتواند خلافی بنویسد، و خود را مفتضح کند، با آن که خود

صاحب تاریخ معدود و از علماست، و محسوب در فضلا.

عالم خیر بصیر، میرزا عبد الله اصفهانی، تلمیذ علامه مجلسی، در کتاب ریاض العلماء که ده جلد است می فرماید: الشیخ الجلیل الحسن بن محمد بن الحسن القمی من اکابر قدماء علماء الأصحاب، و من معاصری الصدوق، و یروی عن الشیخ حسین بن علی بن بابویه أخی الصدوق، بل عنه أيضا، و قد عول علیه الاستاد الاستاد فی البحار، و قال: إن کتابه معتبر، و ینقل عن کتابه المذكور فی مجلّد المزار من البحار و غیره، و ینظر من رساله الأمير المنشی فی أحوال بلده قم و مفاخرها و مناقبها، أن اسم صاحب هذا التاريخ، هو الاستاد أبو علی الحسن بن محمد بن الحسين الشیبانی القمی (۱). انتهى.

یعنی: شیخ جلیل حسن بن محمد بن حسن قمی، از بزرگان قدماء اصحاب است، و از معاصرین صدوق است، و روایت می کند از شیخ جلیل حسین بن علی بن بابویه برادر صدوق، بلکه از خود صدوق نیز روایت می کند، و اعتماد کرده بر او استاد استناد یعنی علامه مجلسی در بحار، و فرموده: که کتاب او معتبر است، و نقل می کند از کتاب مذکور در جلد مزار بحار و غیر آن.

و ظاهر می شود از رساله امیر منشی در احوال بلده قم و مفاخر و مناقب آن، این که اسم صاحب این تاریخ استاد ابو علی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است.

و نیز صاحب ریاض فرموده که خواهد آمد در باب میم محمد بن حسن قمی، و گمانم که او پدر این شیخ باشد (۲). و آن جلد در نزد حقیق حاضر نیست.

و نیز فرموده که بدان که برای این مورخ فاضل برادری است فاضل، و او

ص: ۳۱۷

---

۱- (۱) ریاض العلماء ۱: ۳۱۸-۳۱۹.

۲- (۲) ریاض العلماء ۱: ۳۱۹.

ابو القاسم علی بن محمد بن حسن کاتب قمی است، چنان چه ظاهر می شود از این کتاب ایضا، و بیش تر فوائد این کتاب که متعلق است به احوال خراج قم و بعضی حالات او مأخوذ است از او (۱). انتهی.

و شاهد بر صدق این مقال آن که در اول آن کتاب، در ذکر سبب سیم از برای تصنیف آن گفته: که برادرم ابو القاسم علی بن محمد بن الحسن الکاتب مرا گفت:

چون به شهر قم رسیدم، تفحص بسیار کردم، باشد که کتابی از اخبار قم به دست آرم، مقدور نشد، پس به غایت من حریص گشتم بر تصنیف این کتاب، و بیشتر از آن اخبار در مدّت حکومت برادرم به قم تحصیل کردم و به دست آوردم (۲).

و علامه مجلسی علیه الرحمه در فصل اول از مقدمه مجلد اول بحار که در ذکر کتب معتمده ایست که در نزد ایشان بوده می فرماید: و کتاب تاریخ بلده قم للشیخ المجلسل حسن بن محمد بن الحسن القمی رحمه الله (۳).

و در فصل دوم آنجا می فرماید: و تاریخ بلده قم کتاب معتبر (۴).

و بسیاری از علما از این کتاب شریف نقل کرده اند که ذکرش موجب تطویل است.

### جواب از شبهات وارده در مسئله نسل موسی المبرقع

و از مضحکات عجیبه بلکه از مصیبتهای هائله فظیعه، که کاشف از قلمت مبالات، و بی باکی عوام است در کیش و آئین خود، آن که شنیده شده از جماعتی از ثقات که جمعی بی خبران از طریقه و مذهب، نسبت شرب خمر نعوذ باللّه به موسی مبرقع می دهند، و ذریه او را اولاد شراب خوار می نامند، و به این

ص: ۳۱۸

---

۱- (۱) ریاض العلماء ۱: ۳۱۹.

۲- (۲) تاریخ قم ص ۲۲.

۳- (۳) بحار الأنوار ۱: ۲۳.

۴- (۴) بحار الأنوار ۱: ۴۲.

قناعت نکرده فرزندان ابو علی محمد اعرج را به جهت نسبت قبیحه به زوجه اش از او نفی می کنند.

و این سید انام همان است که از کثرت فضائل و مناقب و تقوی و سکوت نفس و حسن رفتار، والی قم او را تشبیه به ائمه علیهم السلام کرده، قابل امامت می دانست، و تاریخ ولادت فرزند او ابو علی احمد را صاحب تاریخ قم به جهت بزرگی مقام پدرش ضبط کرده، و خود در قم بوده و دیده کسانی را که در آن سال حاضر بودند، و از ایشان نقل آنچه خود ندیده نموده.

و اتقان و احکام محدثین قم بر همه علما بلکه عوام شیعه معلوم و ظاهر است، که اگر شخصی از ضعیفی یا مجهولی یا دروغ گویی روایت می کرد او را طرد می کردند، و از او کناره می نمودند، و روایت نمی کردند، هر چند بزرگ و صاحب شأن و منزلت بود.

و از عجائب روزگار آن که پس از هزار سال جمعی از اخفاء الهام سفهاء الأحلام، از بلدی که هزار فرسخ دور از مرکز علم و کمال و ارباب دانش و خبرت و اطلاع است، چنین جسارت کنند و به خاندان رسالت و ذریه طیبه افترا بندند، و ایشان را قذف کنند، و سادات علما را حرام زاده شمارند، و بر احفاد ایشان طعن زنند و سخریه کنند.

و رئیس این سفها امر به این روشنی را چنان مشتبه کاری نماید و غلط اندازی کند، که علمای اعلام هند کثر هم الله تعالی را در زحمت و رنج نوشتن رساله و کتاب اندازد (۱)، که این حرفهای دروغ، و این نسبتهای بی اصل، و این

ص: ۳۱۹

---

۱- (۱) یکی از این کتابها و رساله ها رساله الساده فی سیاده الساده تألیف عالم جلیل القدر، أبو القاسم بن الحسین الرضوی القمی، که به همراه همین رساله البدر المشعشع به چاپ رسیده است.



کلمات ناشایسته بی مأخذ و دلیل است، خرابی دین خاتم النبیین صلی الله علیه و اله به این جا رسیده که علاوه بر آن که اجر رسالت آن رسول معظم صلی الله علیه و اله که موذت و محبت ذوی القربی بود از میان رفته، دامان ایشان از لوث افترا و اکاذیب جاهلان و مفتریان و اهل بدع باید آلوده و ملوث شود.

نستجیر بالله از این جرأت و جلادت و خبث فطرت و شقاوت که به جهت متابعت هوی، و موافقت مطرود علما، خود را داخل در خصماء آل محمد علیهم السلام کرده، و به عقوبت چندین معصیت کبیره گرفتار نموده، بلکه هزارها کبیره عظیمه به جهت کثرت ابتلائی به این کلمات ناشایسته در مجالس و محافل، و شکستن قلوب سادات ابرار، از طعن و قذف بر اجداد اطهار ایشان، و به این شناعت گفتار و آزرده قلوب ذریه اطهار امید شفاعت و دست گیری از جد اکرم ایشان داشتن، نهایت سفاهت و بلاهت و بی حیائی و جهالت است.

و از عجائب مناقضات کارهای این جماعت، آن که به جهت شبهه، بلکه منع همان رئیس مطرود علما، از بد گفتن به بعضی که بدی ایشان در رفتار و گفتار ضروری مذهب است منع کنند، و آن را منکر شمارند، و این نسبت قبیحه را به شجره طیبه دهند، و از این افترا و بهتان خوف و هراسی ندارند.

بلی محتمل است که موسی در عنفوان و غرور جوانی شرب نییدی کرده باشد، که به سبب آن خود را متهم نموده، پیش از مهاجرت به قم و توطن در آنجا، و لکن این احتمال مجوز نسبت، و مصحح طعن و قذف او، و شماتت ذریه او نخواهد شد.

امّا سبب احتمال پس به جهت خبری است که شیخ مفید در ارشاد نقل کرده از حسین بن حسن حسینی از یعقوب بن یاسر، گفت: که متوکل می گفت: وای بر شما که خسته کرده مرا امر پسر رضا، و کوشش کردم که با من شراب خورد

و منادمت کند، پس امتناع نمود، و سعی کردم که در این باب مورد و محلی بیابم، یعنی او را به این کار و دارم، پس راهی به دو نیافتم.

پس بعضی از حاضرین به او گفت: که اگر از ابن الرضا نیافتی آنچه می خواهی، پس این برادر او موسی مشغول لهو و بازی می خورد و می آشامد، و عشق بازی کند و بی پروائی نماید، پس او را حاضر کن و این کارها را از او شهرت ده، که این خبر منتشر می شود به اسم ابن رضا که چنین کرد، و مردم فرق نکنند میان او و برادرش، هر که او را شناخت برادرش را به مثل کارهای او متهم کند، پس گفت: بنویسید که او را به اکرام روانه کنند.

پس او را به اعزاز روانه نمودند، و متوکل امر نمود که جمیع بنی هاشم و سرهنگان و سائر مردم او را استقبال کنند، و بنا گذاشت که قطعه زمینی به او دهد، و عمارتی در آن جا برای او بنا نهد، و خمّارین و کنیزان مغنیه را در آنجا منزل دهند، و امر کرد که او را صلّه دهند و نیکی کنند، و برای او منزلی معین کرد که شایسته باشد که خود او را در آنجا زیارت کند.

پس چون موسی حضرت أبو الحسن علیه السّلام به جهت ملاقات او تشریف برد تا قنطره و صیف، و آن محلی بود که مسافر آن را هنگام ورود در آن جا ملاقات می کردند، پس به او فرمود: که این مرد تو را احضار نموده که تو را رسوا کند، و قدر و منزلت تو را پست کند، پس اقرار مکن برای او که هرگز نیبذی نوشیدی، و به پرهیز از خداوند ای برادر از این که مرتکب حرامی شوی.

پس موسی گفت: که او مرا برای همین خواسته، پس چاره من چیست؟ فرمود: پست مکن قدر خود را، و معصیت مکن پروردگار خود را، و مکن کاری که تو را زشت کند، او را غرضی نیست جز افتضاح تو.

پس موسی ابا نمود، و حضرت آن کلام را به او مکرّر فرمود و وعظ کرد، و او

برخلاف خود ایستاده، پس چون حضرت دید که او فرموده جنابش را قبول نمی کند، به او فرمود: همانا مجلسی که اراده داری با او در آنجا مجتمع شوید تو با او هرگز مجتمع نشوید، و یک دیگر را ملاقات نخواهید کرد.

پس موسی سه سال ماند، و هر روز صبح به در خانه متوکل می رفت به او می گفتند: امروز مشغول است، می رفت و روز دیگر می آمد می گفتند: دوا خورده، پیوسته به همین نحو بود سه سال، تا آن که متوکل را کشتند، و با او در مجلس شراب مجتمع نشد (۱).

پس گوئیم: اولاً- حال این دو نفر که راوی خبرند مجهول، بلکه اصلاً در کتب رجال ذکری از ایشان نیست، بلکه یعقوب راوی متن خبر ظاهراً از بستگان خود متوکل باشد، که بر مطالب قبیحه نهانی او واقف، و در آن مجلس حاضر بوده، و شاید پسر یا سر خادم مأمون باشد، که در باب حالات حضرت جواد علیه السلام ذکری از او شده.

و خبر را اگرچه مثل شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که مقدم علما و شیخ محدثین و متکلمین و فقهاست، بلکه غیر او نیز، اما در باب فضائل و مناقب در نقل اخبار مسامحه و مساهله داشتند، بلکه اگر راوی از مخالفین و اعدا باشد، در ذکر آن بیشتر اعتنا داشتند.

و لکن این دلالت بر اعتماد نکند، چه اگر فرض کنیم که در آن حکمی شرعی باشد از واجبی یا حرامی یا حلالی، هرگز به آن خبر آن را ثابت نکنند، و به آن مضمون فتوا ندهند، بلکه اگر متضمن جرح و تفسیق کسی باشد به خبر ضعیف حکم به ضعف و فسق آن شخص نکنند، و لهذا مکرر در کتب رجالیه اخبار

ص: ۳۲۲

ضعیفه که به مراتب اقوا از این خبرند که در مذمت بعضی از روایت رسیده، علما طرح کردند و اعتنا نمودند.

و ثانیاً: معارض است با خبری که اقواست از آن خبر، چنانچه شیخ کلینی در کافی روایت کرده به اسناد خود از احمد بن ابی خالد غلام ابی جعفر، یعنی حضرت جواد علیه السلام، که او حکایت کرده که آن حضرت او را گواهی گرفت بر این وصیت که نسخه شده:

شهادت می دهد احمد بن ابی خالد غلام یا آزاد کرده ابی جعفر علیه السلام، به درستی که ابا جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، گواهی گرفت او را که آن جناب وصی قرار داد علی پسرش را بر نفس خودش و خواهرانش، و قرار داد امر موسی را هنگامی که بالغ شد با خودش، و قرار داد عبد الله ابن مشاور (۱) را قیم بر ترکه خود از مزارع و اموال و مصارف آنها و بندها و غیر آنها، تا چون علی بن محمد بالغ شود، و برگرداند عبد الله بن مشاور در روز بلوغ به سوی او که خود رسیدگی نماید به امور خود و خواهرانش، و برگرداند امر موسی را به سوی خودش، یعنی بعد از بلوغ که رسیدگی کند به کارهای خود بعد از عبد الله (۲) و علی بن محمد، بر همان شرطی که پدر ایشان یعنی حضرت جواد علیه السلام کرده در املاکی که وقف نموده آنها را، یعنی حضرت هادی علیه السلام و موسی، تصرف کنند در موقوفات آن

ص: ۳۲۳

---

۱- (۱) مساور با سین و شین هردو دیده شده، و در اینجا مضبوط نیست «منه» در کافی: مساور.

۲- (۲) چون موسی از حضرت هادی علیه السلام کوچک تر بود، پس مدتی اموال و موقوفات متعلقه به او در دست عبد الله بود، و چون حضرت بالغ شد در دست آن جناب بود، پس متصرف موسی در آنها بعد از تصرف آن دو خواهد بود «منه».

جناب به نحوی که قرار داده.

و این در روز یکشنبه است سه شب از ذی الحجه گذشته سنه دو بیست و بیست، و نوشت احمد بن ابی خالد شهادت خود را به خط خود، و گواهی می دهد حسن بن محمد بن عبد الله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که او را جوانی می گویند بر مثل شهادت احمد بن ابی خالد که در صدر کتاب است، و نوشت شهادت خود را به دست خود، و شهادت می دهد نصر خادم، و نوشت شهادت خود را به دست خود (۱).

و در این خبر تصریح شده که موسی از جانب پدر بزرگوارش مستقلاً متولی بود بر جمله از موقوفات آن جناب، که در حین بلوغ بی مشارکت احدی حتی برادر بزرگوارش خود متصرف باشد در آنها، و تولیت اوقاف از جانب امام علیه السلام از شواهد عدالت و امانت و دیانت و کیاست است، چنانچه بر ادنی متشرعی مخفی نیست، و از جمله آن موقوفات ده قریه بود که وقف کرده بود بر دختران عذب ذریه طاهره.

و چگونه شیعه راضی شود که امام به آن مرتبه و مقام شراب خوار را متولی کند، و ظالم و فاسق را معین و ناصر و مروج شود، و امر دیگران به دست او دهد، حاشا و کلاً که احدی چنین احتمالی دهد.

و مخفی نماند که قیم کردن حضرت عبد الله را بر اموال نه به جهت عجز حضرت هادی علیه السلام بود در حفظ آنها العیاذ بالله، بلکه به جهت تقیه از قضات جور بود که حضرت هادی علیه السلام صغیر بود، و در نزد آنها مثل سایر صغار که قابل حفظ مال نیستند و شرعاً محجورند، پس بایست آنها را حبس کرد تا بالغ شود،

ص: ۳۲۴

لهذا خود قیّم قرار دادند که به چنگ آن گرگان نیفتد.

و ثالثاً: گوینده آن کلمات و نسبت دهنده آن همه شنایع از اتباع متوکل بودند، که به شهادت تمام ایشان در شرع مطهر ثابت نشود نه جرمی و نه تعدیلی، خصوص در حقّ کسی که او را دشمن و همه قسم اهانت و آزار درباره او روا دارند، و بسا هست که از او لغزشی سر زده و اینان شنیدند، و باقی اعمال را خود مرتکب و مزاول آن بودند بر آن قیاس نمودند.

و رابعاً: به جهت کمی سن و قلت معاشرت با امام از روی جهالت شاید خود را مجبور دانسته، و از این جهت فرموده آن جناب را رد کرده، اما قلت سن در آن زمان به جهت آن که این قضیه بر فرض صحت سه سال پیش از کشته شدن متوکل است، و او در سنه دویست و چهل و هفت مخلوق این سرا را مستریح کرد، و وفات حضرت ابی الحسن الهادی علیه السّلام در سنه دویست و پنجاه و چهار بود، و عمر مبارکش چهل سال بود، و آن قضیه در سنه دویست و چهل و چهار خواهد بود، پس سن مبارک آن جناب بر فرض صدق آن خبر در آن وقت سی سال باشد، و آن حضرت از موسی بزرگتر بود.

و امّا قلت معاشرت، به آن سبب که پدر بزرگوارش را ندید مگر در حال کودکی، و گمان می رود که در حال رضاع باشد، چنان چه از تاریخ ولادت برادر معظّم او و تاریخ حرکت حضرت جواد علیه السّلام از مدینه به بغداد معلوم می شود، و برادر معظّمش حضرت هادی علیه السّلام مدّتی قبل از آن به سامره آمده بود.

پس ایام معاشرت او با آن جناب در ایام صبا و اوایل بلوغ بود، و در وقت تحصیل مراتب علوم و احکام دین در مدینه بی مربّی بود، و به این مقدار نادان کاری بلکه ارتکاب شرب نبیذ که فی الجمله اشعاری در خبر هست به آن بعدی ندارد از او.

پس از معاشرت اهل دانش و معرفت در آنجا و در کوفه مقامش به آنجا رسید که رؤسای عرب قم او را آن قدر اعزاز و اکرام نمودند و اموال بخشیدند، و در آن طبقه بود در میان ایشان مثل احمد بن محمد بن عیسی اشعری، و احمد بن اسحاق، و محمد بن یحیی، و امثال ایشان که جمع کرده بودند میان ریاست دنیا و آخرت.

و علما در کتب حدیث از او روایت می کنند، چنانچه شیخ کلینی رحمه الله ثقه الاسلام در باب آخر فی میراث الخثی از کافی (۱)، و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب در باب میراث خثی (۲)، و حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول (۳)، چنانچه سید عالم فاضل معاصر (۴) ایده الله در سیاده الساده خبر او را نقل فرموده (۵).

و خامسا: از حقوق عظیمه اخوان مؤمنین چه رسد به سادات مکرمین، ستر معایب، و اخفای قبایح افعال و اقوال ایشان است، به همان نحو که انسان خود دوست دارد که خداوند قبایح و ذمائم رفتار و گفتار او را از همه آدمیان، بلکه از تمامی شهود بر اعمال انسان از آسمان و زمین و اصناف ملایکه و زمان ها، بلکه از جوارح ستر نماید که ندانند، و اگر دانستند فراموش نمایند.

و تأکید بسیار در آیات و اخبار در این باب شده، حتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: اگر مؤمنی را ببینم بر فاحشه، او را می پوشانم به

ص: ۳۲۶

- 
- ۱- (۱) فروع کافی ۷: ۱۵۸ ح ۱.
  - ۲- (۲) تهذیب شیخ طوسی ۹: ۳۵۵ ح ۱۲۷۲.
  - ۳- (۳) تحف العقول ص ۴۷۷ و ۴۸۰.
  - ۴- (۴) مقصود جناب عالم فاضل کامل مولوی سید ابو القاسم شاه است که در لاهور می باشد «منه». و به همراه همین رساله در همین مجموعه چاپ شده است.
  - ۵- (۵) به وسائل الشیعه شیخ حرّ عاملی ۲۶: ۲۹۰ مراجعه شود.

جامه خود که دیگران نه بینند.

و این مقام شرح رد و قبول خبر نیست که جایز باشد ذکر معایب راوی، و مفساد کارهای او، و آن تأکید در ستر و کتمان، و این جواز در مقام کشف حال خبر در معایب محققه و قبایح ثابت است، نه مثل نسبت شرب خمر است به آن سید مکرم که راهی برای ثبوت آن در شرع نیست، و از آن رقم مطالب نیز نیست که بتوان در مستند آن مسامحه و مساهله کرد، و به هر خبر ضعیفی متمسک شد.

و البته آن که بی مستند شرعی چنین نسبتی به هر مؤمنی دهد مستحق عقوبات دنیوی و اخروی خواهد بود، و در چندین خبر معتبر وارد شده که افترا و بهتان بر بریء سنگین تر است از کوه های استوار.

و سادسا: آن عمل زشت بر فرض صدق صدور از آن سید معظم، سبب جواز طعن بر ذریه ایشان نخواهد بود به مذهب هیچ مسلمی، و اگر طعنه زننده غیر سید باشد که غالباً رشته نسب پدرانیش منتهی می شود به بت پرستان و مجوس و سایر مشرکان، علاوه بر عدم جواز و ارتکاب محظور پرده حیا و حجاب شرم را بالمره از خود برداشته که با چنان اجدادی کفره در صدد عیب جویی و عیب گویی ذریه بره برآمده به جهت صدور یک قبیح.

شیخ جلیل حسین بن سعید اهوازی در کتاب زهد روایت کرده از جناب صادق و جناب باقر علیهما السلام که فرمودند: ابو ذر در عهد رسول خدا صلی الله علیه و اله مردی را سرزنش کرد به مادرش و به او گفت: ای پسر سیاه، و مادرش سیاه بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و اله به او فرمود: سرزنش می کنی او را به مادرش ای ابو ذر، پس ابو ذر پیوسته رخسار و سر خود را به خاک می مالید، تا آن که رسول خدا صلی الله علیه و اله

ص: ۳۲۷



از او راضی شد (۱).

و ما در باب چهاردهم از کتاب کلمه طیبیه از فضائل و مناقب این سلسله جلیله و دوحه علویه، و فضل رعایت و احسان به ایشان، از اخبار و لطائف حکایات شرحی دادیم، و سالکان جاده مستقیم را چاره ای از رجوع و مطالعه آن نیست.

و مناسب آن که ختم کنیم این اوراق را به ذکر خبر شریفی که در آن دستور العمل است برای رفتار با سادات زشت کردار، و بزرگی عقوبت بی اعتنائی به ایشان، که از آن معلوم خواهد شد طریق معاشرت و آداب سلوک با نیکان یا مجهول الحال ایشان.

شیخ متقدم در کتاب قم فرموده: اول کسی که از سادات حسینییه به قم آمد ابو الحسن (۲) الحسن (۳) بن الحسین بن جعفر بن محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام بود، و از مشایخ قم روایت است که ابو الحسن شرب آشکار کردی، روزی قصد سرای احمد بن اسحاق اشعری کرد به سبب حاجتی که او را بود، و احمد به قم و کیل وقف بود، چون ابو الحسن نزدیک سرای احمد رسید، احمد او راه نداد، و او را از صحبت خود منع کرد، ابو الحسن ملول و غمگین به منزل خود مراجعت کرد.

### داستان احمد بن اسحاق اشعری

بعد از آن احمد بن اسحاق قصد خانه کعبه کرد، چون به سر من رأی رسید خواست که به حضرت حسن علی عسکری صلوات الله علیه و علی آبائه رود و او را زیارت کند، چون به سر من رأی رسید دستوری خواست، امام علیه السلام او را

ص: ۳۲۸

- 
- ۱- (۱) کتاب الزهد حسین بن سعید ص ۶۰-۶۱ ح ۱۶۰.
  - ۲- (۲) در تاریخ قم در تمام موارد: أبو الجن آمده است.
  - ۳- (۳) در تاریخ قم: الحسین.

اجازت دخول نداد، او را از زیارت و صحبت خود منع کرد و بار نداد، پس احمد متحیر شد و درمانده، و نمی دانست که به چه سبب او را از صحبت و زیارت خود منع می کند.

احمد بسیاری سر به آستانه آن حضرت نهاد و بگریست و گفت: ای نور دیده هر دو عالم، و ای برگزیده اولاد آدم، چه بی ادبی از من صادر شده است که مرا به حضرت خود راه نمی دهی؟

پس امام علیه السلام او را دستوری داد در آمد، فرمود: که ای احمد یاد داری که فرزندزاده ما ابو الحسن در شهر قم به در خانه تو آمد، او را بار ندادی، احمد بگریست و سوگند خورد که من او را از صحبت خود منع نکردم الا از برای آن که ترک شرب خمر کند، و از آن توبه کند.

امام علیه السلام گفت: ای احمد راست گفתי، و لکن باید حق سادات علویه را بشناسی، و ایشان را حرمت بداری در هر حالی که باشند، و به نظر حقارت در ایشان نظر نه کنی که بزه مند شوی و گرفتار آئی.

چون احمد بن اسحاق به قم مراجعت نمود، سید ابو الحسن در صحبت جمعی بسیار از مردم به دیدن احمد رفت، چون نظر احمد بر سید ابو الحسن آمد از جای برجست، و به پیش او باز دوید، و بسیاری اعزاز و اکرام نمود، تا او را در صدر بنشانید.

سید ابو الحسن چون این حالت غریب و بدیع دید، از او سؤال کرد که در این مدت هرگز چنین لطف و ترحیب درباره من نکردی، از این نوبت موجب چیست؟ احمد قصیه رفتن خود به صحبت امام حسن العسکری علیه السلام به سر من رأی و منع کردن امام علیه السلام او را از صحبت شریف خود به سبب سید ابو الجن باز گفت.

چون ابو الحسن این قصه شنید بسیار بگریست، و گفت: امام علیه السلام تا بدین غایت مرا حرمت همی دهد، پس روا نباشد که من به غیر از رضای خدای عمر و زندگانی گذارم.

پس گفت: توبه کردم، و به درگاه حق رجوع نمودم، و پشیمان شدم از افعالی که از سر جهل و نادانی مباشر آن می شدم، و برخواست و به سرا و منزل خود باز گردید، و آلات شراب بشکست، و در مسجد همه اوقات اعتکاف گرفت، تا آنگاه که او را وفات رسید، و او را به مقبره بابلان دفن کردند (۱).

و مخفی نماند که این احمد بن اسحاق از بزرگان علما و اصحاب ائمه علیهم السلام بود، و از سفرای ممدوحین و وافد قمیین به سوی ایشان، و وکیل اوقاف و خاصه حضرت امام حسن علیه السلام، و خدمت چهار امام رسید.

و شیخ صدوق در کمال الدین حدیثی مبسوط نقل کرده، و در آخر آن مذکور است، که احمد در سرّ من رأی از حضرت امام حسن علیه السلام پارچه ای خواست به جهت کفن خود، پس حضرت سیزده درهم به وی داد و فرمود، این را خرج نکن مگر برای مصارف نفس خودت، و آنچه خواستی به تو می رسد.

شیخ جلیل سعد بن عبد الله راوی خبر می گوید: چون از خدمت مولای خود مراجعت کردیم، و به سه فرسخی حلوان که الآن معروف است به پل ذهاب احمد بن اسحاق تب کرد، و سخت ناخوش شد که از او مایوس شدیم، چون وارد حلوان شدیم در کاروان سرائی منزل کردیم، احمد فرمود: مرا امشب تنها گذارید و به منازل خود روید، هر کس به منزل خود رفت.

نزدیک صبح در فکر افتادم، پس چشم را باز کردم که ناگاه کافور خادم

ص: ۳۳۰

مولای خود ابی محمد علیه السّلام را دیدم که می گوید: أحسن الله بالخبر عزاكم، و جبر بالمحجوب رزیتکم، پس گفت: از غسل و کفن صاحب شما- یعنی احمد- فارغ شدیم، پس برخیزید که او را دفن کنید، پس به درستی که او عزیزترین شماها است به جهت قرب به خداوند در نزد آقای شما، پس از چشم ما غایب شد (۱).

کسی با این مقام و منزلت به جهت آن جزئی جسارت، که آن را هم به جهت نهی از منکر کرده بود، نهایت آن که خطا در تشخیص محل کرده، که در نهی هر کسی لابد رعایت حال و مقام او را کرد، و به مناسبت آن مراتب نهی از منکر را اعمال نمود، امام علیه السّلام با آن همه خدمات چنین او را طرح کرد و توبیخ نمود.

پس وای به حال آنها که خدمتی کرده، و نه خلاف و خرابی از سید خود دیده، بی داعی شرعی و خیال نهی از منکر، این همه جسارت و بی ادبی به سادات عظام کنند، که باید مترقّب باشند غضب خداوند جبار، و خصمی محمد مختار و آل اطهار او را در آن روز که لا ینفع مال و لا بنون إلا من أتى الله بقلب سليم، و شفاعة نبی رحیم، و امام کریم صلوات الله علیهم.

و فرغ من تنمیق هذه الرسالة الأنيقة العبد المذنب حسين بن محمد تقی النوری الطبرسی فی شهر ربیع الأوّل سنه (۱۳۰۸).

ص: ۳۳۱

## صورت سؤال و جواب مسئله ای که از میرزا بزرگ شیرازی شده

این صورت سؤال و جواب مسئله ای است که از سرکار حجّه الاسلام آقای حاجی میرزا محمّد حسن دام ظلّه العالی سؤال کرده اند و جواب فرموده اند:

سؤال: سادات رضویه صحیح النسب از اهل کشمیر سلسله خود را تا موسی المبرقع فرزند حضرت امام محمّد تقی علیه و علی آبائه الصلاه و السلام می رسانند، و بعضی جهال در آنجا اشتباه در عوام انداختند که از موسی المبرقع یا از محمّد اعرج که از نوری آن بزرگوار عقب باقی نمانده، به سبب آن به فقرای سادات رضویه ضرر کلی رسیده، جواب با صواب مرقوم فرمائید.

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم، آنچه متفق علیه نشیابین است بقای نسل محمّد اعرج است از سید احمد که مکتبی است به ابو عبد الله، و نقابت قم چنان چه در عمده الطالب و تاریخ قم است راجع به او بوده، و اولاد و احفاد او در قم نقابت طالبین داشتند، و از جمله اشراف اهل البیت محسوب می شدند، و حالات ایشان در تاریخ قم از کتب معتمده شیعه است معلوم می شود، و از احفاد اوست سید عبید الله بن موسی بن احمد، که ترجمه او در فهرست شیخ منتجب الدین مذکور، و از جمله مشایخ شیعه بوده، و اولاد او غالباً در قم و ری بودند، و از آنجا به قزوین و همدان و خراسان و کشمیر و هند و سایر بلاد منتشر شدند، و الآن در بلاد شیعه از اعظم طوایف سادات و اشراف اند، زادهم الله سؤدا و شرفا.

حرّره الأحقر محمّد حسن الحسینی.

تمام شد استنساخ و تحقیق و تصحیح این رساله شریفه، در چهاردهم ماه شوال سال (۱۴۲۸) ه ق، بر دست این فقیر ناچیز سید مهدی رجائی، در بلده قم حرم اهل بیت و عش آل محمّد علیهم السلام.

## فهرست دو رساله الساده و بدر المشعشع

زندگینامه مؤلف، نام و نسب، توصیف ایشان ۳

وصیت نامه ایشان ۵

آثار تألیفی ایشان ۵

خاندان ایشان ۹

ولادت و وفات ایشان ۱۰

مقدمه رساله الساده فی سیاده الساده ۱۵

مقصد اول، در حقیقت و اصل و اول سیادت و معنی آن و فضائل و لوازم و خواص آن بالاجمال و الاختصار ۱۸

سیادت در حقیقت اعجاز است ۱۸

بیان وجوب تعظیم من الخالق و الخلق به سیادت ۱۹

علو شأن سادات به قرآن ۲۳

مأخذ سیادت و معانی آن اشتقاقا ۳۵

معنی سیادت لغه و شرعا ۳۶

سیادت و همه سعادت دنیوی و اخروی من البدایه إلى النهایه در محمّد و علی و بعد آن در فاطمه و عترت طاهره او علیهم

السلام و پس از آن در ذریه از نسل اینها الی القیامه می باشد ۴۵

آیاتی که دلالت دارند بر سیادت محمد صلی الله علیه و اله و برگزیده بودن او بر عالمیان ۴۷

برگزیدگی سلسله آباء آن حضرت از ابتداء آدم تا عبد الله و ابو طالب ۵۲

ص: ۳۳۳

در آن که حضرت پیامبر و علی علیهما السلام نور خاص الهی تعالی قبل ایجاد عالم و بعد ایجاد آدم علیه السلام در اصلاّب و ارحام بودند تا عبد الله و ابو طالب ۵۶

ابتداء خلقت و تسمیه آنها و آن که ایشان علت غائی در ایجاد این عالم امکانی و به هر جا به نور اسماء آنها نوشته می باشد  
۶۴

ولادت و خلقت عنصری آنها از بدایت آدم تا خاتم کافه ابوبین آن حضرت اطهر طاهرین و أنظف طیبین موخِّد و انبیاء و اوصیاء مرضیین بودند ۷۵

آن که چهارده معصوم از محمّد صلی الله علیه و اله تا مهدی علیه السلام و تبعه ایشان خیر خلق اند ۹۱

محمّد و علی و ائمه اطهار علیهم السلام و بنی هاشم کلاً سادات خلائق إلى القيامت اند ۱۰۱

نصوص سیادت عینیه فاطمه و حسنین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلام ۱۱۰

نزول سوره کوثر خاص در ذریه خاص و عام سید رسل و هادی سبل ۱۱۴

تسمیه زهرا علیها السلام به فاطمه و عقد او با علی علیه السلام و به دعاء رسول این ذریه بتول محفوظ تا قیامت مع فضائل آنها  
۱۱۹

سادات بنی فاطمه علیها السلام مآل و عاقبت به خیر و معفو و ناجی و مبغض آنها زنازاده است ۱۲۵

سادات آل محمّد فرد خاص و آنها مختص دوازده امام و فاطمه علیهم السلام معصوم و مطهرند ۱۴۴

مکافات محسنین به سادات آل محمّد علیهم السلام و شفاعت فاطمه علیها السلام ۱۴۸

عاقبت و خاتمه کلّ ذریه فاطمه علیها السلام به خیر و ایمان می باشد ۱۵۲

مقصد ثانی، در کیفیت حصر و تقسیم اعیان و اشخاص سیادت در چهار فرق خاص از مدعیان ۱۵۳

کیفیت اثبات سیادت سید اول و سند اصل و او خاتم رسل و ماده

طبقه اصول آبائی و اعمامی حضرت پیامبر صلی الله علیه و اله ۱۵۵

سیادت طبقه اولی و همه آنها اولاد صلبی بلا فصل و احفاد آن حضرت از ذکور و اناث قطعی الأنساب اند ۱۵۶

خمس مخصوص سادات و تحریم صدقه بر آل محمد ۱۶۵

کیفیت اثبات سیادت طبقه اصلیه اولیه و آن فاطمه و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند ۱۶۶

سیادت قطعی الأنساب طبقه ثانیه از اولاد و احفاد ائمه هدی علیهم الصلاه و السلام که آنها متصل بلا فصل اند ۱۷۰

اولاد صلبی حضرت امیر علیه السلام از حضرت زهراء علیها السلام و از غیر او ۱۷۲

اولاد ابو محمد امام حسن المجتبی بن علی المرتضی علیهما السلام ۱۷۶

اولاد امام حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام ۱۸۰

عدد و اسماء اولاد سید الساجدین علی بن الحسین علیهما السلام ۱۸۳

اولاد حضرت ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام ۱۸۵

عدد و اسماء اولاد حضرت امام صادق علیه السلام ۱۸۶

عدد و اسماء اولاد ابو الحسن امام موسی کاظم علیه السلام ۱۸۸

عدد و اسماء اولاد حضرت أبو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ۱۹۰

اولاد امجاد ابو جعفر امام محمد تقی علیه السلام ۱۹۳

مدح مجمل بلده طیبه قم حرسها الله تعالى ۲۰۰

اولاد رضویه نقباء قم و ولات اکثر بلاد عجم خصوص بعض والی تبریز و خراسان و غیر آن صدها سال بودند ۲۰۵

بعض بلادی که اولاد رضویه از ابتدا إلى حین در آنها ساکن اند اجمالا ۲۰۹



فرقات سادات کشمیر و تبت ۲۱۰

ذکر اولاد ابو الحسن الثالث حضرت امام علی النقی علیه السلام ۲۳۳

اولاد ابو محمّد العسکری علیه السلام ۲۳۹

ابو القاسم حجّه الله القائم امام مهدی آخر الزمان علیه السلام ۲۴۰

سیادت مظنونی الأنساب و تعریف آن ۲۴۲

اسباب مظنونی الأنساب که به آن نسب او ظنی بگردد ۲۴۹

مشکوک الأنساب، و تعریف و اسباب آن ۲۵۴

تقسیم سادات کشمیر به دو طایفه ۲۵۶

وقت تفتیش سادات کشمیر ۲۵۷

معنی مجعول الأنساب و اسباب آن ۲۶۰

جواب سؤال مشکوک الأنساب ۲۶۹

البدر المشعشع در احوال ذریه موسی المبرقع ۲۹۷

تقریظ میرزای بزرگ شیرازی ۲۹۸

اثبات نسل موسی المبرقع ۳۰۰

جواب از شبهات وارده در مسئله نسل موسی المبرقع و غیر آن ۳۱۸

داستان احمد بن اسحاق اشعری ۳۲۸

صورت سؤال و جواب مسئله ای که از میرزا بزرگ شیرازی در رابطه نسل موسی المبرقع سؤال شده ۳۳۲

ص: ۳۳۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

